

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228495

UNIVERSAL
LIBRARY

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

درین مافض اقتران کتاب مستطاب تصنیف نهف شمسوار جولا انکا
بنحرفانی شهنشاه علم و تاریخ وانی میر حسین علی کرانی تصنیف و شمسوار کی آفر

معروف بیان

تاج سلاطین

۱۳۰۶

۱۶۹۰

با اتمام تمام و سعی لا کلام متوقعان اعظم قاضی عبد الکریم قاضی حرمه صاحبان جرای
کتب میسری این کتاب نایاب فصل مطابق اصل نسخ پسنده و بهج برگزین

در مطبع نای مستحق الکرم و فتح محمدی نقشبندی مطبع گریز



بسم الله الرحمن الرحيم

اخبار عالم و جامع مجموعه افراد و صنایع متباین کافه اُمم و ممالک الملکی
 بشن میدان شهود برپاشده جملگی سپاه مختلف جهان را در ظل رت
 م بخشیده و شمعنه حکم مطلقش اطوار متضاده بهره هزار عالم را بتازان
 تدال لازم و ال کشیده که چاوش قضایش در چار سوره بسیط از زمین بادی
 لمن الملک الیوم شد الواحد القهار عقدا که و میرا بود منتشیر بان اقرار کشاده و سیوا قدرش
 به سلامی کرم و زرش گوش هر مخلوق را بر لورینی زیب نیست داده بدیت

چنان پهن خوان کرم گسترده که سیم رخ در قاف قسمت خود

دیباچه نسخ آفرینش و سرنامه جریده دانش پیش نعت سالاری است که سند و ما را رسلناک
 الارحمه للعالمین ندبان جهان را مژده رحمت گردید و صمام رسالت و دعوتش خرمن
 سرکشی و نجات ارباب شرک و ضلال این بزرگ برق جانسوز در رسید صلی الله علیه و آله و صحه
 و اتباعه و سلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد بر کشور کشایان اقلیم معانی و دانش پروران محفل

سخندانان پوشیده نماند چونکه او خالق بیچون در هر دهر و زمان میخواید که افراد خلایق یعنی
 بندگان خود را در مهد آرام و امنیت پرورش سازد پس سعادت مند می ذی همت مقبول
 و مفضل خود کرده عایشه اطاعت فرمان برداریش بردوشش مان و زمانیان می گذارد
 و عالمی را چه از ادانی و اقاصی به پناه رافت و ولتش کامیاب بهره مند میدارد و مقصد
 این مقال حوال سعادت اشتغال شمس الملک امیر الدوله نواب حیدر علی خان بهادر حیدر
 جنگ و عمده الملک مبارک الدوله بیوپر سلطان علی خان بهادر شهر جنگ است که در ابتدا
 سن یک هزار و یک صد و شصت و هفت هجری لغایت سال یک هزار و دو صد و پنجاه
 هجری هر دو سعادت مند ان الا نشان کام بخشی و فرمان دانی نموده عالمی بغور و پرداخت
 داد و دهش پرورش می ساختند و تمامی خطه بالاگهاٹ و برخی از پائین گهاٹ تفصیلش
 پیشتر واضح خواهد گشت بقبضه تصرف خود داشتند و چند فلک دوار چون چاکران معتمد علیه
 کمر خدمت آن صاحب شوکتان بر میان جان البسته مستعد و سرگرم کار و خدمت بودند
 و زمانه معدود الایام در پیش در اقبال منظر ایشان پنج نوبت مبارک باذ فضل خداداد
 می نواخت و یاورئی طالع آن صاحب و لئان سرکفار سرکشان این صوبه ایتنیج سیست
 در انداخت و بیم شمشیر قوت بازوی آن شیر صولتان فتنه انگیزان و رویه بازان خطه
 بالاگهاٹ را سپر انداز و دندان نما ساختن غرض در آخر زمان آن سیدار بختان ملاذ
 بی هر سامان طمعا و طوایف عالمیان و پناه خاص عام ارباب پیشه و اهل حرفه بود و خطبت
 دلاوری و سپاه پروری آن ذریعه بکیسان و در زبان هند و دکن گشته و توصیف
 داد و دهش آن فیض بخشان الادالش در کناف عالم و اصناف اعم شایع شده اما
 مفصل ذکر سلطنت خد بخش آن والا فطران ذی شوکت احدی بیک کاغذ نه نوشته

و تشریح کماهی احوال آن بخت آوران که فروغ صدق داشته باشد کسی بر یک وجه
 بیان نساخته اند این درس خوان دبستان هیچ شناسی که موسوم همپیر حسین علی
 ولد سید عبدالقادر کرمانی است و چندی در ظل دولت این هالیون منزلتان
 بعلاقه نوکری بسر برده چنانچه تا انقضای مدت پنج سال از ابتدای سن یکینار و یک صد
 نود و شش هجری تا آخر سن یکینار و دو صد و یک هجری بخدمت حضور سلطان
 جنت آشیان سرفراز شده بود که بالفعل تفصیلش ضرور نیست سببی دوسه سال مفصلت
 از اجداد و آبای دولت مند آن موصوف بحسب و تلاش بسیار دریافته قلم نبی ساخت
 و نسخه علییه تفصیل سال و ماه ترقیم کرده بی به نشان چیدری بر جریده روزگار
 یادگار گذاشت و چنان جهد بلیغ و احتیاط بکار برده که سوامی مضمون صدق و سداد
 مندرج نشده بعضی کوالیف روداد آنچه که بحشم خود مشاهده کرد بیغایله تکلف بی شائبه
 رب کما حق بر نگاشته و برای الضباط شیرازه این نسخه تازه ایجا و صفحہ سال و ماه و اوراق و
 و شب نور دیده چمن اوراق و اجزای این شسته الفاظ معنی بار آب رنگ صدق و صفا داد

نسخه

نشان چیدری را فکر کردم	کماهی واقعاتش ذکر کردم
کشیدم لعل گوهرهای تبیان	بسبب لفظ معنی های شایان
لب پیمانه سرشار ذکر کم	دل آئینه پر نور فکر کم
طلب سرمایه باز از شوق کم	طرب پیرایه گلزار ذوق کم
توکل توشه محنت سبیل کم	قناعت پیشه و همت دلیل کم
ز تار رشته های فکر انور	پی این نسخه کردم راست مسطر

چمن را آبر و از جسد دل او +	سمن را رنگ و بواز سنبل او
ولی چشم صله از کس ندادم	بله بی مزد و منت عی نگارم
مگر آن زاده های شاه مغفور	چو بنوازند که گرد زحق دور
چه کم باشد و مشت سیم وز را	و یار نیزند بر سر قم گهر را
کشند ارشانه زلف التجار را	کشایند این عقود عمار را +
که هر یک مردم چشم تمیز اند +	بصرا جنبد سیاه خیز اند
سحاب جو دشان مطلق نشان است	کف شان غارت دریا و کان است

اگر چه نسخه طبق قاعده ارباب تحریر و تقریر که هر آغازی را انجامی است با تمام رسیدمانند
راقم سطور تا تمام چون صاحبان الانطرت و منشیان پاک طینت و مورخان و انشور
و دانایان هنر پرور و نظر اصلاح و چشم خور معاینه کنند که چه قدر محنت شاقه بر خود
گوارا داشته اوقات عزیز خود را بهیوده ضایع نگذاشته باشد اذکا منتشر الباس
اجتماع پوشانیده بر سر صفت رنگین ادا جلوه گر ساخته است بعین انصاف به پسند
تا نسخه مقبول و مختوم گردد چشم داشت از و الا دان نشان عیب پوش آنکه احیانا گاهی
اتفاق مطالعه این نسخه افتد نظر ایراد بر بے بند و بست عبارات و فقرات نه گمارند
و با حسان اصلاح منت بر دمه من مستعد خدمت گذارند نظم

ای عزیزان صاحب افهام +	ومی نمایندگان حسن کلام
گر خطائی بحرف من یابید +	از دقیق زمام برتابید
خطا اصلاح بر خطا رانید	عیب پوشی خوش است میدانید
بهر اصلاح از شماست نگاه +	از من اینک دعا جزاک الله +

ذکر جد و ابای جیدر علی خان بهادر بطریق اجمال آنکه

در عهد خلافت محمود عادل شاه بیجا پوری که او خلف الصدق ابراهیم عادل شاه و لقبش جگت گرو بود و در علم موسیقی بهره تمام داشت شیخ ولی محمد متوکل از مشایخ قوم قریش باتفاق وقت از طرف دہلی وارد گلبرگہ شریف گشته اقامت داشت چون شیخ موصوف مرد بزرگ و خلیق و خدا پرست بود مجاوران و خادمان گاہ حضرت بنده نواز بغیرت و قار متوجہ احوال شیخ شدند و چیزی مدد خرج مقرر کردہ ماہوار میرسانیدند و شیخ مغزالیہ را شالیستہ لپری شیخ محمد علی نامی بسن تمیز رسیدہ و جمیع علوم ماہر و نیر و فضل و ہنر آراستہ ہمراہ پدید آمد و غم شادی کتخدائی آن سعادتمند بدل مصمم داشتہ بعد دریافت فراوان جد و جهد در خانہ یکی از مجاوران والا خواستگاری نمودہ بعد چندی بآدای رسوم شادی کتخدائی و خطبہ خوانی نکاح پرداختہ فارغ گشت و ہمو بجا عهد خلافت علی عادل شاہ ثانی بفرارخت و خرمی تمام شیخ موصوف بسربزہ دعوت حق را بلیک اجابت گفت علی صاحب مع زوجہ خود از آنجا نقل کردہ عازم بیجا پور شدہ و در مشایخ پورہ بخانہ برادران زوجہ خود کہ ایشان ہفت برادر حقیقہ بودند فیما بین خود ہا یعنی خواہر و برادران محبت جانی و اتحاد قلبی داشتند و ہمہ تا برفاقت شیخ منہاج امیر دکن را علاقہ نوکری بدر ماہرہ معقول پیدا کردہ باتفاق تمام بسرمی بردند آرمید و ہر ہفت برادر بیاس خاطر خواہر خود شریط خدمت صاحب مغزالیہ بفرماناز بجای آوردند چون بعد چندی لشکر ہند بعزم تسخیر بیجا پور یلغار نمود و امرائی و کئی یعنی شیخ مذکور و فضل خان و سرتم خان و سرت خان بالشکر ابنوہ حسبکم بمقابلہ افواج ہند نہضت کردند و در سواد ظاہر گلبرگہ شریف بین انفریقین آویزش

سخت و داد پس امیر هر اول کشیخ موصوف بود حمله های مردانه و کوششش لا و رانه
 نموده شکست داد اما هفت صد و کنیان شیر سریرش از رفقای شیخ جانبازی نمود
 داد جادوت و بهادری داده بزخم تیر و تفنگ کشته گشتند از قضا آن هفت برادر یک بعد
 یک بدنهای خود را از زویر جراحت شمشیر هر هفت ساخته درین سنجی سرای فانی ابواب
 شش در و حیرانی بر روی مخالفان چار حبت کشاده بسیر و تماشای بهشت باغ جنت
 یک ساعت خرامیدند چون این خبر وحشت اثر بخواب هر چنان برابر ایشان دفعه رسید از هجوم
 هموم و غموم قرار دل و تاب جان به مصیبت و سوگ برادران سپرده بر بستر ناکامی دراز افتاد
 و تبرک ماکولات و مشروبات پرداخته دل بر مرگ نهاد و هر آن وزمان از طاق طلاق
 گشته نعره و اُمصیب تا بر میداشت بهرم عنان صبر و شکیبایی دست نیخته بسوگ برادران
 دل از خویش بیگانه برداشته مرثیه حسرت و افسوس بر دل صد باره خود می نگاشت پس
 صاحب مغز الیه چون احوال پز نکال نه وجه خود بدین منوال مشاهده نمود اقامت آنجا را
 داغ تازه آن ماتم زده انگاشت مع ابلهیه و اباب خانگی و دیگر و ابستگان خود از آنجا
 برآمد و رفته رفته بطرف کرنا تک بالا گهاط آمده در قصبه کولار رخت رحیل انداخت حاکم
 آنجا شاه محمد دکنی نامی که از طرف قاسم خان صاحب صوبه سران حکومت قصبه مذکور میسر داشت
 صاحب موصوف را که معرفت سابق در میان بود با حرمت و وقار پیش آمده جابرای
 سکونت ایشان مقرر کرده سلوک شایسته می نمود بلکه ضبط و نسق تمامی کار خانجات خود
 بعهده دیانت ایشان گذاشته بود تا صاحب مشار الیه باطمینان خاطر اقامت فرموده
 سوای این کار زراعت اجارت باغات می کرده بود و چهار سپهر موجود داشت یکی
 شیخ الیاس دوم شیخ محمد سیوم شیخ امام چهارم شیخ فتح محمد نام داشتند چون هر چهار

سعادتمند بسن تمیز رسیدند غم سرداری و هوس نوکری عمده و اتمام آوری در دل آشتی
از پدر حلیل لقا و اجازت خواستند پدر بزرگوار به نپند و نصایح پسران را از آن
غم باز داشته فرمود که جد و آبا می نامشایخین بودند با وجود استعداد تبرک استبا
دنیا داری می کوشیدند زیرا که خواهش در دنیا واسطه انقطاع سر رشته ملذذ و روحانی
و نذایقه تنعمات جاودانی است پس شما یان را لازم بل واجب است که پیروی ایشان
باید نمود و از کشمکش علاقه و بهر ناپائیدار امین نباید بود آنچه که قضا و قدر در تو شکنجانه مشیت
ازلی برای شما مهیا و آماده داشته اند بے ریج و تردد و تلاش می رسد بلایت

گزر زمین را با آسمان دوری نه دهند زیاده از روزی

کامل عیاران با استقلال ز تنگی عیش دنیا اندوگین نمی باشند بلکه با وجود علاقه اش
بے علاقه و قطع اضافت الاشیا همت می گماشتند غرض صاحب موصوف تاحیات
خود پسران را از خود جدا نکرده بنا بر برداری پرورش می نمود چون او دین بکزاره
یک صد و نه هجری در قصبه کولار دنیای فانی را پدر و دهنده بسیر حبان خرامید شیخ
الیاس پسر کلان مرحوم بعد پدر کلان تری گزیده بدلدی و تسلی خاطر و تالیف
قلوب برادران نموده نظر پرورش بر جمیع اجما و اقربای ذوالارحام و ذوالعقب
گماشته راه سلامت روی می پیمود قضا را بهدین اشنا شاه محمد عالم کولار و دعیت
حیات بخالق جان آفرین سپرد و دیگری بکومت قصبه مقرر شده رسید فتح محمد از آنجا رفته
خاطر شده بے اجازت برادر کلان سمت کرنا ناک پایان گهاٹ خرامید و در تعلقه
تریامل که قضای دلکش است چندی اقامت و زریه پس عازم صوبه ارکاٹ
شده بواسطت ابراهیم خان قلعه ملاقات نواب سعادت الله خان صاحب

حاصل کرده بدو صد پیاده و پنجاه سوار منسلک سلک فقامی نوا گشته به جمعه دار
 موسوم گردید تا محمد الیاس از حرکت برادر خورد که مکسر شان مشجیت خاندان خود بود و ناخوش
 گشته تنها سمت تجاور به بهانه ملاقات سید برهان الدین پسر زاده شتافت اما متعلقان
 خود را با پسر خود که چهارده سال عمرش بود حیدر صاحب نام داشت مع برادران دیگر در
 خانه گذاشته بود چنانچه او بهمون سمت درس یکنوار و یکصد و پانزده هجری از جهان فانی
 انتقال نمود فتح محمد که در رکاب بسرمی برد پس ایامی چند پسر زاده موصوف را از تجا و طلب
 داشته دخترش که همیشه حقیقه ابراهیم صاحب میشد باز دواج خود در کشیده همیشه زادی
 عروس را که بین تمیز رسیده بود به امام صاحبی در خود عقد مناکحت و موصلت بر بسته
 با اتفاق یکدیگر آرمید پس بعد چندی حیدر صاحب بن محمد الیاس بر حسب خواهش
 پالیکار میسور عازم آنصوب گشت و جمعیت چهار صد پیاده و یک صد سوار نوکر شده
 بخطاب نایک که در اصطلاح هندو سوار پیاده را گویند نام آوری اند و خست فتح محمد در
 ارکاب بنام آوری چندی گذرانید و در وقت آخر ریاست نواب موصوف ششصد
 پیاده و دو صد سوار و پنجاه جزال برار با جازت صاحبی به فراهم ساخته در هر مهم سفر
 می گشت و در جنگ چنخی متعلقه کز نایک پایان گماط که به راجه تیسنگ نواب آویر شخت
 و داد چنانچه اجه به چهارده سوار از جوی سکر اتیرت که آتش در طغیانی بود و این طرف
 فتح پیٹ است عبور کرده بر شکرت نواب که چهار پنجاه سوار و سیرده هزار پیاده بود و تاخت
 و بازوی جلادت و مردانگی کشاده زیر و زبر ساخته نام دلیری و جوانمردی خود بر هر
 روزگار ثبت کرده شمشیر زنان تا فیل سواری خاص باد و سوار رسیده بود تا فتح محمد
 که با پیادگان و جزال برادران خود پیرامون فیل خاصه حلقه زده بود یک شلک

او را بنجا که عدم در انداخت و بجلدوی این ترد و نمایان علم و تقاره و سیل بخش یافته
 مورد الطاف و اعطاف شده بود چون بعد انتقال نواب موصوف برادر زاده او
 دوست علیخان صوبه ارارکات مقرر گردید و در خوشی و اقربای او مناقشه در افتاد و به سبب
 صفت علیخان پیشش در کار دولت خلل وارد داده فتح محمد شجاع باندیشه کسر شان و منزلت
 خود از آنجا علاقه نوکری از خود قطع کرده مع اهل و عیال عازم بالا گهاٹ شد و مستورا
 را در کولار گنڈه شته به میسور شتافت و چندی در آنجا بابرادر زاده خود که سلیقه تمام
 پیدا کرده بود سکونت داشت و همدین ایام او را هم پالیکار میسور خطاب نامیک
 خوانده برابر حیدر رضا نامیک نزد خود داشته بود و مخفی نماند که خطاب مذکور در قوم هندو عتیا
 تمام دارد و کسیکه شجاعت ذاتی و شان لاوری و حسن سلوک در بند و بست مهمات دولت
 می نماید نیربان معتبر آن قوم باین خطاب خوانده میشود چونکه بعد چندی در ضبط و
 نسق کار خانجات راج به سبب نفاق عیانی از گش خلل با افتاد صاحب شجاع از آن رمر کناره
 کشیده به قطع علاقه اش پرداخت و چندی خانه نشین شد و همدین نزدیکی آن شجاعت
 اکیش ادرسن یکینرا و یک صدوسی و یک هجری پسری تولد شده به شهباز صاحب نام نزد
 گشته بود بعد دو سال پسری دیگر بوجود آمده اگر چه بنام ولی محمد خوانده شده اما
 در دو سالگی بمهد عدم خوابید از آنجا که شجاعت پیشگان و الاهمت عمر عزیز خود را
 به بی علاقه و بی نام آوری بسر بردن و چون ربابه مزاجان بگوشه گمنامی خزین
 نمی توانست بلکه مانند شیر صولتان به بهانه نام آوری خود پرورش خلق اللہ بی سر سامان
 منظور نظر دارند صاحب شجاع بغرم نوکری از آنجا برآمده نزد حاکم صوبه سرائین نواب
 در گاه قلیخان رفته سر رشته نوکری عمده بدست آورده منصب چهار صد پیاده و یک صد

سوار یافته بجز است قلعه بالا پور کلان نامزد گشت متعلقان خود را از کولار همونجا طلبیده شش چندی آسود پس دین یکم را و یک صد و سی و چهار هجری در تعلقه مذکور پسری صاحب شوکت بلند اقبال بهایون طالع تولد گردیده از فروغ ذات مبینت آیات خود کنار دایه دهر را روشن ساخت چون وقت تولدش آفتاب در بیت اشرف بود نامش حیدر علی نهادند راوی بحسن توجه بیان کرده که بعد تولد سپهر قیقه شناسان انجم و افلاک زائچہ اش کشیده ظاهر ساختند اگر چه این سپهر گرامی قدر صاحب تاج و تخت و رئیس کرناٹکین خواهد گشت اما بعرضه قلیل بدرود داغ یتیمی مبتلا خواهد شد یعنی سایه پدر از سرش خواهد رفت باستماع این معنی متعلقان متفق الای شدند تا بچه اشفینا بنو شانند و به گمراه عدم بخوابانند صاحب شجاع برین اراده وقوف یافته و مود اگر شومنی طالعش بمن اثر کند راضی هستم بهیچ وجه روادار گشتن اوستم که ظهور نیک بد از مشیت ازل است پس تو ابعالنش در پرورش و حفاظت آن قره العین دولت اقبال سعی بلیغ می کردی بعد عزل درگاه قلیخان در ایام حکومت نواب عابد خان حاکم سرپالیکار میسور با پالیکار بد نور و غیره اتفاق کرده به تسخیر قلعه مذکور فوج کشی نموده بعرفت حیدر صاحب نایک پیغام سپردن قلعه بخود فرستاد شجاع موصوف برخنان غرضانه ایشان فریب نخورده شیوه حلال نمکی بکار برده طریق شجاعت منتشان پیمود از اقبال بن معنی بهلولی مستعد جنگ گردید چنانچه شجاعت ذاتی مع جمعیت خود برآمد و لشکر غنیم را بیک شبنون شکست داده در اقران و امثال خود سرخرو گردید پس پالیکار بهر میت خورده بمایوسی تمام راه دارالمقر خود گرفت و شجاع مغرالیه باب لازم شروت که از لشکر غنیمت یافته بود نزد صاحب صعبه روانه کرد و عابد خان بر جوانمردی و شجاعت ذاتی

شجاع کار از ما هزار آفرین خوانده به صوبه طلبداشته به منصب هزار سپاده و پنج صد سوار مع فیل و
 نقاره طریق مراعات پیموده به بند و بست صوبه مقرر کرد پس شجاع و الادانش سرانجام
 هر مهم که مامور میشد با حسن ترین وجوه با تمام میرسانید چون در گاه قلی خان دیگر بار صوبه
 سرافراز شده رسید نظر بر اعتماد و حسن تدبیر عد و مال آن شجاع رتق و فتق جمیع امور صوبه نیز بر او
 گذاشته بود بعد که شدن خان موصوف شجاع و انا بعد الرسول خان پیشش متفق شده
 چنان بند و بست صوبه و قلعه و الیکاران باج گذار کرد که من کل الوجوه خلل و فساد که به وجود حاکم
 و سلطان اکثر منفسدات و مفتریات در بنیان دولت نیار و بکار میشود و در نظم و تنسيق امور ریاست
 راهیاب نشد و تا رسیدن حاکم صوبه یعنی نواب طاهر محمد خان که تا نه ماه بفراتهی سبیدی
 ضروری بعد رخصت بکویت صوبه بهیونجا میقم گردیده بود عبد الرسول خان متمنی حکومت
 بواسطت تدبیر شجاع صایب تدبیر صدر بند و بست صوبه بوقعی پرداخته چونکه نواب
 موصوف مع شکر صوبه رسید خان مذکور عاقبت کار خود نیکو نه انگاشت بجایگزینی خود
 که همین برگنه بالا پور کلان بود شتافته باز از آنجا بلا توقف سمت حیدر آباد رفت
 و محمد خان پنی قلعه دار الالاماره را با جمعیت خود مع رفقای شجاع و الافطه در صوبه
 گذاشته برای جنگ تاکید آکید ساخت پس قلعه دار و آن شجاع مع دیگر نایکان از نواب
 به بهانه ماهیانه نه ماه که در غیبت حاکم رسوم نوکری ادا کرده بودند بحث و تکرار در میان
 آورده تا آدای حق خود اندرون حصار دارالامارت باز ندانند و خفیه مستعد بجنگ
 گردیدند چون نواب بر این معنی وقوف یافت پیغام فرستاد که ما از ایام مداخله صوبه
 مبلغ ماهیانه هزاران و محافظان قلعه و مواجب نیندی لشکر صوبه خواهیم رسانید چنان
 شهر گذشته از صوبه اراضی باید گرفت ایشان قبول این معنی نه نموده در واز نامی شهر

و قلعه مضبوط کرده با سامان جنگ تیار شدند پس نواب که در سواد و عید گاه غربی شهر صوبه بالشکر
فرود آمده بود روزی با جمعیت خود بر حصار شهر نپاه یورش کرده خواست که بکوشش نمایان
و تردد دشایان داخل در الاماره شود اما محافظان حصار آن طرف که ملازمان شجاع موصوف
بودند سعی مردانه بعمل آورده بدفع یورش کنان پرداخته سر خر و گشتند نواب از آنجا که چیده در
راه بالن سبلی فرود آمده شهر و قلعه اگر گرفت و جنگ تیر و تفنگ با قلعلگیان انداخت اما در
هر جنگ محصوران مستحق مظفر و منور می شدند آخر نواب باز از آنجا کوچ کرده بر سواد که بن سبلی
که از قلعه آگنی رویه یک فرسنگ مسافت دارد فرود آمده بود که قلعه را جهل منشن با فوج همراهی
خود و جمعیتش جمیع بغرم شنجون بر آمده باطلایه داران لشکر نواب در آمیخت و فیما بین ایشان
نبرد سخت و داد و از آنجا که قلعه از نا تجربه کار و ناز موده جنگ بود از کمین داران لشکر غنیمت خبر
نداشت راست سمت خیمه نواب در تاخت و شجیع دلش آگاه و سید پیر کلان با چند سوار
و پیادگان فیل سواریش را گرد گرفته شتافت پس لشکریان نواب از اطراف هجوم آورده
صدای کاو و کاو برداشته با یکدیگر در افتادند بعد کشت و کشت و جمل بلوغ سر قلعه را بتاراج رفت
و شجیع موصوف و سید معروف نیز شهید شدند و وقوع این واقعه در سن پنجاه و یک صد
و سی و هفت هجری در آن حادثه عیال اطفال شجیع شهید در پرگنه بالا پور مذکور بودند
چون این خبر بعباس قلی خان بن درگاه قلی خان که حاکم بالا پور بود رسید آن ظالم
بیرحم بر خانه شهید ظلم کرده مصیبت زدگان را به سبب بنمایند جمیع اسباب ثروت
حتی که سامان ضروری خانگی از جنس پارچه و قسم ظروف و زیور و غیره یک قلم غارت خست
سواهی این ظلم هر دو برادر یعنی پسران شهید را که کلان شهباز صاحب نامی هشت ساله و
حیدر سبلی صاحب سه چهار ساله بود گرفته اندرون نقاره قید کرد و بالاایش چرم دوخته

نبواخت بالغرض بالنواع عقوبت بیچارگان تیم را با میدانند ز حیران و پریشان نموده
 نام مردم آزاری خود اطراف جهان مشهور ساخت پس بلیه شریفه شهید زبانی یک
 معتمد خاص خود حقیقت ظلم و تعدی حاکم ظالم بالا پور و مظلومی و گرفتاری جگنبدان به حیدر
 صاحب کلام برادر زاده شکوی خود که در سربزرگ پین بود گفته فرستاد صاحب موصوف
 باطلاع شهادت عمومی خود و خرابی حال پسرانش تا سفها و حسرتها خورد دل خور و خواب
 بر خود ناگوار دانسته به بالیکار میسور ستغاثی گشت و او عرضی متضمن ربانی مستور است
 و مخلصی پسران شهید به حاکم سرانوشته تا نواب موصوف آن ظالم به رحم را متنبه ساخت
 از عذاب آخره ترسانیده بواسطه خود ربانی بخشود اما مخفی نماند که راوی دیگر چنین
 روایت کرد چون نواب در گاه قلی خان کشته شد و پسرش عبد الرسول حسان
 بدون اطلاع حضور هوس یاست صوبه بته چهار لک و پیه از نزد محمد خان سلیمان زای
 سا هو کار ساکن ارکاٹ بطریق قرض گرفت و لشکر فراهم ساخته بند و بست صوبه نمود
 فتح محمد صاحب هم هیجده هزار روپیه باو می مشا بهر برادر می خود از سا هو کار مذکور گرفته
 بتصرف خود در آورده بود چون از رسیدن نواب طاهر خان اطلاع یافت عبد الرسول جان
 عازم بالا پور می شد در آن حین سا هو کار مذکور برای زرخود فراموش و حایل گردید و او
 هزاران قتلعه و سرداران لشکر صوبه قلع را قلع دارا لامارته را در باب دمانین
 مبلغ مذکور از نواب معز الیه به صورت که سببیش خواهد شد تاکید آکیده کرده راه خود پیش
 گرفت چون نواب رسید سرداران لشکر و هزاران قتلعه بخت و تکرار امانت خود باو مبلغ
 سا هو کار در پیش آورده تا ادا می مبلغ مذکور نواب را در دارالامارت باز نمی دادند و
 سا هو کار مذکور نیز افاغنه خود را جمع ساخته مستعد جنگ گردید فی الجمله بعد شش و شش

بسیار آخر قلعہ را مع صاحب جمیع جان خود در باخت و نواب یلغار کرده بیک حملہ دلاورانه
 داخل شهر شد اما هزاریان میواتیان و ساہوکار مذکور را کہ قلعہ مضبوط ساخته تا یک ماہ
 سعی کردند و کلید قلعہ سوامی ادای حق خود مانہ سپردند چون این کیفیت معروض حضور
 نواب نظام الملک آصف جاہ گردید مبلغ ماہیانہ سپاہ و سردار و زساہوکارانہ
 خزانہ خود ترسیل داشتہ آتش فتنہ صوبہ را بر نشان پس بعد وصول مبلغ مذکور ہزاریان
 کلید البواب قلعہ نواب سپردند و ساہوکاران خود بر فیل و اشتہار کردہ راہ ارکاٹ
 سرگرد چون پیرگنہ بالا پور رسید احوال سپران شہید بدان موجب کہ سابق مرقوم شد خطہ
 کرد خود شیخ ایشان گشتہ مستورات را مع سپران شہید از قید ربائی کنانید اما فقط
 اثاث علاقہ اش یعنی زمانہ محل شہید را بسریزنگ پٹن روانہ کردہ ہر دو برادر را گرد
 عوض مبلغ کہ شہید گرفتہ بود برد حاصل کلام آنکہ چون ساہوکار بارکاٹ رسید
 مستورات شہید فائز سریزنگ پٹن شدند مفصل حقیقت تاراجی خانہ و خرابی حال
 جگر گوشگان گوش گذار حیدر صاحب کلان نمودہ از مصیبت بلای دوگونہ نالیدند
 پس صاحب موصوف بہ دلاسامی ماتمزدگان پرداختہ مبلغ ہجڑہ ہزار و پیر بارکاٹ
 فرستاد و برادران مظلوم را از قید خلاص کنانید و نزد خود طلب داشت تا ہر دو برادر
 بحالت شان مظلومی بیک لباس ضروری بخدمت بنی عم رسیدہ آرمیدند و صاحب معز
 بر ہر دو برادر از سپران خود زیادہ شفقت و عطوفت داشتہ پرورش می نمود و طبر
 دولتمندانہ از برداری ایشان منظور شد کہ سب پاہ گری و اسپ تازی بیاموخت
 چون ہر دو برادر بسن تمیز رسیدند شہباز صاحب از دختر خاندان خود کتخاشد بعد
 چندی چون جوانمردان قوی باز و بر ذات اخوی بزرگوار خود باز زندگی و حوایج بشری

خود انداخته بسر بردن مناسب بنیاسته خواه نخواه از برادر و والدہ رخصت گرفت مع
 برادر خود باز عازم پایان گھاٹ شد و از عبد الوہاب خان برادر خورد نواب محمد
 علی خان والا جاہ بن النور الدین خان گویا موسی کہ صاحب جاگیر چپور بود علاقہ
 نوکری پیدا کردہ بسرداری ہزار پیادہ و دوصد سوار نام آوری انداختہ چند
 بسر برد و برادر خورد خود را یعنی حیدر علی صاحب اسرار سوار مقرر کردہ بود غرض
 ہر دو برادر باتفاق تمام و اطمینان خاطر آسودہ حال بودند چون در عہد حکومت
 نواب دلاور خان حاکم صوبہ سراپا لیکاران بالاکھاٹ بنیر پاشی صاحب صوبہ را
 نرم ساختہ باز از یک دیگر ہمت گماشتند چنانچہ پالیکار میوشش ہفت ہزار سوار
 و بیست ہزار پیادہ فراہم ساختہ پالیکاران شرفی میسور یعنی بنگلور والہ و ماستی والہ
 وستی کال کوڑی کال الہ و ما کڑی درگ الہ اتری و رگ الہ وغیرہ را زیر ساختہ ہمہ
 ملک مذکور در تصرف خود آورد بلکہ رفتہ رفتہ تا متصل صوبہ سرافوج کشی نمودہ کوہ گیری
 کہ در تصرف پالیکار میسوری بود گرفتہ علی صاحب نایک بن حیدر صاحب کلان را با
 سہ صد پیادہ و ہفتاد سوار مع فیلم نقارہ بہ بند و بست آن نواح و حراست کوہ
 مذکور گذشتہ بود در آنوقت حیدر صاحب برادران خود را کہ وقت ترقی دولت بود از
 ارکاٹ طلب داشت قضا را ہمہ رین و زبانشہ از صاحب از عبد الوہاب خان بہ سبب
 قصور تعظیم و کسر شان و منزلت خود در نجیدہ خاطر گشتہ سجد و کد بسیار رخصت
 بر طرفی گرفتہ بے علاقہ شدہ بود و بحسب طلب اخوی بزرگوار مع احوال و اقبال
 و رفقای خود باعتبار تمام نزدش رسید پس صاحب معزالیہ از مشاہدہ حال
 برادران بختاور خوش خرم گردیدہ از نندراج کار پرداز دولت میسور ملازمین کیانیدہ

بسر در می سید پیا ده و پنجاه سوار نامزد ساخته بود چون در جنگ دیون اهل تعلقه
 بالا پور خورده که در قلعه مذکور تها نه اش بود محاصره کرده حال بر محصوران تنگ ساخت
 و وقت یورش برتسلچیه حیدر صاحب کلان زخمی شده انتقال نمود کار پیر از مذکور
 برادر می صاحب مرحوم هم به شهباز صاحب سپرده بند و بست تعلقه و حرمت
 قلعه نو تسخیر بنده صاحب موصوف گذاشته خود مراجعت بسریزنگ پٹن نمود
 اما صاحب معزالیه سواران را بسر در می حیدر علی صاحب برادر خود همراه لشکر
 کار پیر داز روانه کرد و خود متعلقان را از کولار طلبیداشته همو بنجا آسود چون جوش
 بعد تولد دختری رحلت کرده بود در انولا عصمت شعاری را از اهل قرابت خود
 خواستگاری کرده بعیش و عشرت اشتغال و زید و آن دختر نیک اختر را که از ناز
 دولت مند می بسن تمیز رسیده بود به لاله میان نامزد فرمود و از لطن زوجه نمود دختر
 و یک پسر که قادر صاحب نام داشت بوجود آمده بود حیدر علی صاحب سریزنگ
 پٹن چنان راه سلامت روی می پیود که همه عیان راج بلکه مسند نشین یعنی راجه
 خصوصاً نند راج کار پیر داز که خسر چک کشن راج و دیر مسند آرای آنوقت می شد
 شفیقه حسن سیرت و بهادری صاحب موصوف می بودند که از همه جمع در ان
 نایکواریان قدمای خود برگزیده زیاده شفقت داشته بدل در ترقیش میکوشیدند
 و ذات بابر کاتش مقدمه الجیش میداشتند و اجازت جمع بند می سوار و مردمان بار
 داده به حیدر علی خان مخاطب ساختند اما در زرم و بزم گاهی نند راج از خود جدا
 نمی نمود چون خان موصوف بسن نوزده ساله رسید برادر کالانش یعنی شهباز خان
 که مع و ابشنگان در دیون اهل سکونت داشت فکر شاد می کتختانی برادر خود کرده

بتلاش بسیار از صوبه سراسیمه شهباز پیرزاده عرف شاه میان حصارا کشش
 فرزند داشت یعنی سه دختر و سه پسر کلان ترین ایشان سید کمال مشهور مکتوب
 صاحب دوم مخدوم صاحب سوم اسماعیل صاحب مع متعلقان طلبه ششم بدختر
 کلان نامزد نمود پس بادای رسوم شادی کتخدائی بطور دکنیان پذیراخته آسوده
 گشت چون از آن زوجه شریفه دختر تولد شده در ایام زچگی سبب غذای
 مخالف لقوه زده از کمر بدن زیرین بخوابید و منفذ تناسل مسدود گردید و فکر
 شادی دیگر بود درین اثنانند راج را بند و بست ملک پایانگهاط که جنوبی میسو
 است یعنی کلی کوٹ و کومیتور و پال گهاٹ و دندکل و غیره ضرور افتاده مع لشکر شت
 چون بعضی نمایاران آنجا طریق بغاوت سرکشی پیوده ملک ویران ساخته جلا و وطن
 شده بودند قریب یک نیم سال به بند و بست آن ضلع و بنیدیه نمایان بغضی مامور و مقید
 بود جوانمردی و بهادری خان شجاع در آن مهم چنان بظهور پیوست که بزبان ادانی و آقا
 طبقمهای پرگوهر هزاران آفرین تحسین بفرق شجاعتش نثار گردید و در جسدی این
 کوشش های نمایان به فیصل و علم و نقاره و پالکی خاص لوای مع اجازت فراهمی سوار
 مردمان بار یعنی تفنگچیان سربندی یافت چنانکه سه چهار هزار مردم بار بر قاعده فرنگ
 و هزار و پانصد سوار عالیجه فراهم ساخته بغوج خاص نامزد نمود چون از آنجا منظر و منظر
 مراجعت کردند اهلیه شریفه خان شیخ برضا و رعیت خود شوهر اقبال منظر را اجازت
 شادی کتخدائی دیگر داده درین کار پرمهر شد تا خان شیخ بصوابدید برادر کلان یعنی
 شهباز صاحب میر علی رضا خان قلعه را معزول گرم کنده را که در آنوقت بی علائقی
 مع متعلقان در تعلقه بار محل قامت داشت زاده را حله و بار برداری فرستاده

مخفی ماند کسانی را که بر قاعده و باسل بل فرنگ باندین چقا قی است می کنند درین ملک سپاه باری نامند ۱۲ ۱۳

طلب شدت خواهر شش البعد مناکحت خود در آورده اما اہلیہ اول را بانومی خانہ کردہ با عزت و
 حرمت میداشت بلکہ زینب خاندان خود میدانست و جمیع اہل قبایل شرایط تعظیم مشن بجا
 می آوردند و دیگران را کہ از اہل حرم خاص بودند با طاعتش داشتہ بود و خواہر دوم اہلیہ
 اول بستید بر بان نامی طالب العلم منسوب شدہ فاما خواہر سوم را کہ ناگہ خدا بود و ہمدرد آن فرزند
 بمیر علی رضا خان منسوب کردہ با دای مراسم تمنیت پرداخت و تمامی برادران بسبتی
 و خوششان را از خود جدا نکردہ ہر کسی را بکاری و خدمتی مقرر کردہ بود اما تا سہ چہار سال
 خان شیعہ را اولاد نشد آخر بذریعہ روح پر فتوح حضرت شیوہ مستان لی کہ برادر کلان
 حضرت حمید صاحب کردہ و وسط شہر کنچن نگہ عرف کنچی پس پردہ اندیشوند و چون
 ارکات آسودہ اند و برادر سیوم آنحضرت حسین صاحب نامی در قلعہ راسی درک
 بموضع ہنور آرمیدہ اند و کشف و کرامات خرق عادات آنحضرت قدس اللہ
 اسرار ہم در مہند و دکن مشہور و معروف است از آرزوی فرزند سعادت پیوند
 کتخایان مشمند ملتجی بجناب او دہ نیاز باو منت ہا میکردند چون وقت قبولیت دعوت
 و ترقی جاہ و شہرت بود تیر دعا بہ ہدف اجابت در شصت و شہر امید بار آورد گردید

ذکر تولد پسر سعادتمند باد دیگر کیفیات

الحمد لله والمنة بعد فراوان آرزو و فرط تمنّا گلبن مہر گل مراد آورد کہ کاشانہ دولت
 بہ شمع سعادت منور شد و شام آرزو و صبح رجاء مبذل گشت غنی نیز برج دولت و شہرت
 شمع بزم جاہ و عظمت بہ بیستم شہر ذیحجہ در اول ساعت روز شنبہ سن یکم از دیگ صد و
 و سہ ہجری در قصبہ دیون ہلی روشن شدہ ساحات تمنای پدر و عم و شبستان امید
 خاندان را نورانی ساختہ ابواب خرمی و خوشدلی بر روی خویش بگازہ کشود

خان شیخ ازین موهبت عظمی جبین عجز و نیاز برخاک منت سوده مراتب مراسم شکر و سپاس
خالق جان آفرین تقدیم رسانیده تا چهل و ذرحشن هایلون و محفل عشرت محون تریب
داده در خرنیه کشوده به بذل و نوال ملاذمان و سراران رفقای خود را کیسه تو نگر گردانید

نظم

ز فکر این و آن آزاد بوده	بزم شادمانی شاد بوده +
ز نقش فکر لوح سینه شسته	چو شیشه صاف دل خرم شسته
نه از وهم و خیالش اعتباری	نه از گردالم در دل غباری
در رون سر برده در حبیب فرغت	کشیده پای در دامان راحت
که کرده باده از جام طبر پر +	در دل بسته بر روی تفکر
میابود شاهی و جوانی +	همه سباب عیش و کامرانی

غنچه دلهای دوستان ازین نسیم نشاط گل گل شکفت و روز بروز زمانه به برکت قدوم
آن سعادتمند کوس ترقی جاه و اقبال در پیش در نبواخت یعنی از آن روز خود بخود
دولت و اقبال استقبال نمود چون بهین انقاس بطون حضرت پیوستان
پسر تولد شد پیوستان نامش نهاده در پرورش و حفاظتش سر مو تاج اهل و
تغافل روان داشت در آخر همین سال نواب نظام الملک ناصر جنگ برای انتقام
النورالدین خان گویاموی صوبه دار ارکاٹ که بے سبب از دست تم بدایت
محمی الدین خان مظفر الدوله همشیره زاده نواب موصوف باغخواهی حسین دوست خان
عرف چند اصاحب نایطه در میدان آنور گده در سن یک هزار و یک صد و شصت و
دو هجری قتل گردیده و نایطه مذکور یسازش فرسایس در ولایت صوبه ارکاٹ

متصرف شده بود و نیز بند و بست آن صوبه و بیه شرارت کیشان آن ضلع فرموده
 همت خود قرار داده عازم کرناٹک پایان گھاٹ گردید و همه پالیکار بالا گھاٹ و دلاو خان
 صاحب صوبه سرامع سامان جنگی حضور طلب شدند از آنجمله کراچوری نندراج از
 طرف میسور و اله بالشکر گران و حیدر علیخان نهضت کرده بحضور رسیده شریک معار که
 بود چون در میدان جنگی بقصور فتورافا غنچه کڑی کنول نواب موصوف در سن
 یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری شهید شد پالیکاران کمکی مجبور و وقوع این اقص
 حیرت افزای اطلاع احدی راه دارالمقرهای خود سرگردند و خان شیخ با جمعی توپخانه
 خود تا نصف روز در لشکر پراکنده شهید اقامت داشته بعد دریافت کماهیست
 از آنجا راه بالا گھاٹ گرفت و سه چهار شتر پر خزانه عامره که بغیان غارت کرده بودند
 آنها را تنبیه کرده داخل خزانة خود نمود و مراجعت بسربزرگ پٹن کرد

ذکر ترقی حیدر علیخان بهادری مع دیگر واقعات که در سن یک هزار و یکصد و بیست و پنج هجری

چون در زمان ریاست چک کشن راج و مدیر سند آرای میسور و کارپرداز کراچوری
 نندراج در اطراف میسور شرارت کیشان جمع شده هر چه اسیر بشورش برداشتند و
 تعلقات سرکار را خود متصرف شده از حلقه فرمان راجه سر کشیده بودند و با سال
 زرشکیش معمولی نمی گرانیدند خصوصاً دیوراج برادر نندراج طرق نمک حرامی
 پیموده پیرامون محل راجه بزرگ بندی کرده چند گلوله توپ بر در محل پراکنده بود
 اما نندراج بتائید و تدابیر عد و شکن خان شیخ اعدای دولت و اما در زیر خست
 علاوه برین که در تمامی بند و بست و ملک شرقی میسور خلل باور خسته با افتاده

تفصیلش اینکه چون نندراج از لشکر نواب ناصر جنگ بعد شهادتش برجع القهقری
 بمیشورتافت و خان شجاع نیز تعاقبش مراجعت نمود شخصی گنگارام نامی فوجدار رای کوٹ
 و هسور و باگپور که مع جمعیت همراه نندراج بود از اثنای راه رخصت گرفته سمت تعلقا
 خود شتافته شیوه بغاوت اختیار کرد بدستور تعدادان و پالیکاران آن طرف خود
 سری گزیده بودند نندراج و دیگر اعیان ریاست متفق اللفظ و المعنی شده برآ
 بند و بست آن ضلع سوائے خان شجاع دیگری را تجویز نکرده که مصرع لازم شیر است
 سیرکوه و دشت ۴ برین کارامور ساختند و با جمعیت حاصل و مع برادری شاهباز
 صاحب خوب صاحب کنی جمعدارد و هزار سوار و به مختاری کل مور رخصت کردند از آنجا
 خان شجاع شبان شب چون اجل ناگهان بر سر باغیان غنوده بخت رسید و دست
 و بازوی مردانگی و شجاعت برکشاده همه بار ازیر ساخت و گنگارام بد انجام برآم خود
 ساخته پاداش عمل شنیعش ملوک ورنجیر نمود و بیک حمله مردانه سردیگر سرکشان را
 از بار دوش نخوت پوچ سبک ساخته سرنگون بر خاک عدم بخوابانید غرض بعرضه
 دو ماه تمامی باغیان را اسیر و قتل کرده در قلعات کوهستان آن طرف یعنی در کوهچه
 هولی درگ و چن رای درگ و رتن گیری و رای کوٹ و هسور و همانه مستقیم از ملازمان
 خاص خود گذاشته قلعداران معتمد علیه ادر بهر قلعه مقرر کرد و بوفوج نذانه و شتر و
 اخیال منطف و منصور مراجعت به دار التریاست فرمود و همدان ایام همد خان سردار
 خان نامی و محمد عمر پدر محمد علی کندان گهونساز سمت رکاب به ملازمت رسید
 بعد از عمده به رسالدارئی مردم بارامور شدند

ذکر فوج کشی نندراج بر حسب استدعای نواب محبت علی خان

سراج الدوله سمت ننگر معرفت ترچناپلی و ظهور شجاعیت اتی
خان شجاع در آن مهم و واقعه سین کیز او کیشت و شش هجری آنکه

چون نواب محمد علیخان سراج الدوله والا جاه بن نورالدین خان شهید که از ننگام
انتقال پدر نواب ناصر جنگ شهید در قلعه ننگر سپاه گرفته بود حسین دوست خان
عرف چندا صاحب نایطه که به کومک فراسیس بچلپی از طرف هدایت محی الدین خان
در و بست ملک ارکاٹ در حیطه تصرف خود داشت باراده استیصال نهال دست
محمد علیخان جرات پرداز گشته بچند فراسیسان و لشکر خاص خود که پنج پیش هزار سوار و
دوازده هزار پیاده بود بعزم تسخیر ترچناپلی همت گماشته نهضت نمود و قلعه را محاصره کرده
مشغول مورچال و آتش فزوری گردیدند سراج الدوله بلاعلامی چون چراغ صبحدم بی رونق و نور
گشته محفوظ خان شهابت جنگ برادر کلان خود را نزد کارپرداز مسوریه روانه کرده بزبان
اتحاد پیغام داد که اگر در نیوقت اعانت مأموده اعدای دولت ما را زیر سازند و از جمیع امور
بحایت ما برخیزند بعد از همت غنیمت و بند و بست صوبه ارکاٹ قلعه ترچناپلی مع توابعش به شما
سپرده شود و نیز تفویض چند تعلقه عهد و پیمان بکونر بندر دیونا پٹن که از قوم انگریز بود موکده
ساخته از آنجا هم فوجی از اهل فرنگ طلبیده شده بودند نندراج کارپرداز مسور نظر بر همچو ملک
بهر روز خیز نموده از روی حرص ملک مال بکمال آنکه فردا از حریصان نرود حرص بر رویم بمرگ
تشنه از خواب همان تشنه جگر برخیزد. بامرا او و دیگر پالیکاران اتفاق کرد و
بسیار خرج نموده خود مع خزان و توپخانه و شکر که هفت هزار سوار و ده هزار پیاده
بود سمت ترچناپلی روانه گردید اگر چه راجه مسند آرا بر این معنی رضا مند نبود اما دلوائی بی فکر

رفت و بنواب محصو از زر و آذوقه و غیره سامان ضروری هر چه که می بایست کمک کرد
و حیدر علی خان در هر جنگ شریک لشکر این سراج الدوله بوده کار شجاعانه بطور می رسانید
و بار بار پیشکرفت فراسین و چند صاحب بخون زده هر بار شکست میداد و قزاقان خود را
که غازی خان بیدر سر در شان بود بر اطراف عساکر ندکور برای قزاقی تعیین کرده بنادق
و خیمه ها و اس گاوان و غیره اسباب می طلبید و در یک شنبون به تردد نمایان و
کوشش نمایان و حمل های مردانه از فوج هر اول فراسین و ضرب توپ گرفته منظر
گشت و در همسران خود سربندی و نام آوری حاصل ساخت چون بعد قتل چند صاحب
که در دلوای منڈف که سابق در همونجا به قسم کلام الله از منکارانی زن همشیره زاده
تر مل نایک حاکم مدبره عهد و پیمان بعدم فراحت حالتش در میان آورده بدام خود کشید و
آخر از قول و قرار منحرف گشته دست تعدی و شهوت پرستی بر آن زن دراز کرده بود بدار
کشیده شد که آفت یافت تاریخ اوست پس فراسین اه پلچری گرفت چون سراج الدوله
فتیاب سرخ گشت از قرار ^{این ماده تاریخ است} مدار که میسویه کرده بود به لطایف الحیل برگردیده برسانیدن
مبلغ زر و نقد یعنی مشاهد لشکر یا نشانی هم خرج ششماه به پیغام فرستادند راج بر این مقصد
لا حول خواند و بر عمل تجربه خود و پیشانی کشیده فرمان داد که قلعه را محاصره کرده تسخیر سازند
پس خان شیخ و دیگر سرداران بهادرنش از اطراف قلعه جنگ انداختند اما خان دانا
بعد منکس شدن معامله از فراسین اه مصاحبت و اتحاد پیوده چند سپاهیان را به کومک
خود طلبیده بود سوای این اسباب جنگ مثل توپ بندوق و ضرب باروت بر حسب ضرورت
از پلچری قیمت می طلبید و گوند از ان بی خطا و دیگر فرنگیان را از آن قوم طلبیده و کورد
چون سه ماه دیگر باز از زر و خور و گرم بود و کتو صا بر او رستی خان شیخ همونجا بگلوله توپ

شهادت شد آخر الامر نواب محصو فکری دقیق بکار برده پیام داد که کسی سردار معتمد خود را مع جمعیت
 نهانه قلعه وانه سازید تا کلید باندیشه گذارشته مابیند و استار کاٹ بجاییت انگریز وانه بشویم
 نندراج دانست که افسون تدابیر و غریت مردانگی خود در دل بار برگشته اثر کرد همان زمان نجیت
 خود نازان گیتی گوپال اکبر در قرابت خود می شد با و نیکٹ را و بر کی و خوب صاحب جمعیت
 و سید بدلی دکنی جمعیت امر سنگم ابا جمعیت دو هزار پیاده و مقتصد سوار در دست
 قلعه توابعش تاکید کرده روانه نمود چون ایشان نزد دروازه قلعه رسیدند کلید قلعه
 ایشان فرستاد چون آن روز میان هندو بسیار بد و نحس اکبر و ساعت بهم نخوس بود
 ایشان عذر روز بد پیش آورده گرفتند کلید را بر فردا قرار داده مراجعت نمودند راج
 این معنی را که بایفای عهد و پیمان خود پرداخته شده از نعمتات شمر پس فردا دیگر ایشان
 مذکور نجوشی تمام مع جمعیت اندرون قلعه رفتند بحد داخل قلعه بهانه سوال جواب
 تنها گیتی گوپال و غیره سرداران را طلبیده قید کرد و آلات حربی ضرب ملازمان ایشان
 را علیحدہ گرفته بعضی را براند و بعضی را مقید ساخت و باب قلعه بند کرده همه شکر میسود
 چند گلوله توپ پرانیدند راج بر و پیش غضب آلود و اندوهناک گشته تبشولیش تمام ندانست که
 عاقبت کار چون کند آخر هیچ اندیشه سود بود خود مشاهده نمود آخر حسب عاب دید خان
 شجیع ناکام و پی مطلب بسوی سستی منگل مراجعت نمود بنحالت اینکه خود بحد و کد بسیار فاسد
 به دست شدن بلا در خیر سه چهارک هون را یگان صرف کرده آخر کاری نکشود سود را را
 رفتن نتوانست راجه مسند نشین ازین معنی ریخته خاطر شده خرج لشکر از نه ماهه فرستاد
 لهذا عسرت خرج بر تبه کمال غایب حال لشکر بایش شده بود بجای مذکور اقامت زردید بدین
 روز با بالاجی را و نانا سر کرده پونا اول فوج کشی باین طرف جوی تنگ بهدر آمد و بعد بدو

صوبه سرانواب لاور خان را پر گنه کولار جا گیر داده بلونت را و امیر خود را بضبط و ایالت
صوبه مقرر کرد چون ملک میسور را از وجود صاحب دولت شجاع خالی یافت بجا کانه و عدم
مزا حمت احدی دیهات میسور خراب تر از دل عاشق و ویران تر از خیال فاسق نموده
تهانه جات خود در هر قلعه مستقیم کرده بضبط و تصرف خود در آور در راجه مسند نشین چون
دید که غنیمت زور آور شده همه مواضع متعلقه خود را تصرف گردید و سوای قلعه ننگل و
ماگری در گد و المقرر بضبط خود نماند و شکر خود اطراف تر چنانچه سبب تجربه کاری
و خود پسندی و لواهی منقسم مانند راج را خطوط متضمن خرابی ملک و تاراجی رعایا و
برایا بار با نوشته طلبید هر گاه او بمقتضای ننگ نخوست که سوای بند و بست امور خود
مراجعت نماید راجه از آنجا در کار قیام دولت خود فتور و قصور ایه یافته بود سخت پریشان
حواس گشته بگذاشت کرور رویه مقدمه جنگ بصلح فیصل ساخته اگر چه غنیمت با تمامی
لشکر خود معاودت به پوز نامود اما تهانه های خود و عمال از مکانات و قلعات میسور برداشت
نه نمود بلکه از اول زیاده قایم کنانید و تمامی ملک چنان تاخت و تاراج گردید که هنوز آباد نشد
القضه چون نند راج بستی منگل قامت داشت سپاه لشکر بنا بر مشا بهره خود مزاحمت
بحال لواهی رسانیده بر دژ و توشین هرنانشستند پس و ایشانرا به پختان چرب شیرین
فهمانیده تر در اجبر روانه سرزنگ پٹن نمود اما خان شجاع را که بزدلش اعتماد تمام داشت بهری
سنگنه نامی جمعدار که از قوم راٹو سر در صد و پنجاه سوار بود و پنج صد سوار خاص با گیکاه خود
و دو هزار پیاده با خود داشت بسبب تنی دستی و عدم رسیدن مدد خرج لشکران کاه
بجای رسید که بهری سنگنه مذکور پاپس نمک گذاشته برای اخذ مبلغ حق خود مدد
برادری مزاحم خور و خوابه لواهی شده و هرنانشست حتی در باور چنانچه خاص و

آب بند ساخت دلوای بر عماشش بجا گرفته از جنس پارچه و ظروف نقره و طلا که بنا بر ضرورت
 در سفر با خود داشت مع چیزی نقد در عوض مواجب ما هیانه اشن داده او را بر طرف نمود
 چونکه جمعی از مزبور معرخص گشت کامیاب از آنجا کوچیده مع احوال اقبال برادر سرنگ
 پٹن بفاصله دو کمره راه فرود آمده بود و همراهیانش شب بخوشحالی تمام که خالی از وسوسه
 و دغدغه جسمی و روحی یافتند از حوائج بشری فارغ شده همه با برتسب استراحت در آشتید
 بوقوع این حال خان شجاع بهم برآمده پیش دلوای رفت زبان طعن بر کشاده گفت که این
 چه حرکت بود که تو کردی که لایق ارباب دولت نیست سوای اطلاع خیر خواه صمیمی از تو که
 راج را بفروخت ظروف و پارچه خاص که صریح کسر شان بود بے اثبات حق زمر مشا بهر ساینده
 دور از صلاح و فلاح زیرا که یکے را بچنین مراعات بے ثواب شوخ کردن بردیکر جمعی را ندران
 لشکر ابواب گستاخی کشادن است لازم که او را که پا از حد دایره بیرون نهاد و جوابی چنین
 وقت بدو تنبیه باید نمود اگر اجازت شود لبس الرش پر داخته آید که عبرت گیران شود
 دلوای بر این معنی گوش رضا نهاده التماس تنبیهش نمود تا خان شجاع از آنجا چست خاسته
 بفردگاه خود آمد و پنج صد تفنگچی را با سامان جنگی همراه خود گرفته راهی گردید و بیک
 ناگاه بر سر غفلت شعاران اجل رسیده در تاخت و چنان شلک با ریخت که بعضی از ایشان
 بعدم بیدارختی بر همون بستر خوابیست پازده بخواب فنا سر کشیدند بعضی از آنها
 باتیغ و سپر چند قدم پیش آمده جان خود را در باختن عرض تمامی مرد برادرش را مجموعاً
 نمک حرام مذکوره تیغ و دفت نوک سنان ساخته احوال اقبال آلات حرب ضرب ران
 ایشان مع نقد و ظروف و اجناس فراهم ساخته پیش دلوای آورد و او سو اجناس
 ظروف نقد سرکار خود دیگر سامان مع اسپان آن جماعه معدوم بجان شجاع از زانی

داشت پس آن شجاع دانا بتدبیر عدو مالی و دشمنی شهور عالم گشت بعد چند یوم روز
 دلوای آن شجاعت منش اطلبیده برابر خود برسد نشانده مشورت صلاح کار خود کرده شکوه
 تمیدستی و عسرت خرج روزمره دینش نهاد خان شجاع پس سرانجام این امر یعنی تحصیل زر بدم
 همت عدو که از خود گرفته چون شیر غران مع دلاوران خود سمت پالیکاران نهضت نمود
 و در عرصه یک سال همه نایار و ناپله مارا ز میز بر ساخته مبلغ خطیر گرفت و از آنجمله کسی
 که نخی خواهی تمام استقبال نموده بر حسب خواست فکر ادای زر کرد و از جان مال
 امان بخشید و کسیکه باز جاده امرش بیرون گذاشت و منتظر اجازت و فرمان رهبر
 مسند نشین بوده برسانیدن زر راننی نشد بزور بازویش چنان خراب و تاراج گردید که
 نام او و اولادش از جریده روزگار خاک گشت بر پالیکاران تعلقه پنی ویر و پاچی که سخت
 سرکش بودند بحسن تدبیر عدو مال در تاخته آنها را مع عیال و اطفال و خزانه و دیگر اجناس
 اسیر کرده زنده آورد و در بعضی جای قلب آن نواح از چوب کلان و تخته های گران قلعه ها
 که با اصطلاح دکنیان لکڑ کو گویند بنا ساخته تها نه خود گذاشت اطراف جوانب آن سمت
 شهرت و عبرت سیاست که لازمه ارباب سیاست است در انداخته ملک بضبط و باغبان را در
 اطاعت خود در آورند راج ازین فتوحات که بحسن می خان شجاعت نشان مبلغ خطیر
 همدست نموده بود خوش و خرم گردیده خط مبارکباد تسخیر ملک پالیکاران بغی مع کر و زور
 نند نزد راجه روانه دار الزیاست کرده نصف سیماهی خجالت از چهره حال خود دست
 باز بعد چندی خان شجاع را برای بند و بست طرف دژ کل و پال گهاٹ و غیره مع فوج
 روانه کرده بود در آن اثنا دیگر اعیان میسور که نزد مسند نشین بودند به سیم قشش غیب
 و تحریص طلبیدن نندراج کرده از راجه خطوط طمانیت و تسلی خاطرش مبر خاص فرمایانیده

۵۰
 قریب است از
 این
 بر سر خط
 یک
 میسر از دوران
 قوم که در شایان
 از اختلاف
 و جاعت
 حال
 زمان آن قوم
 یک
 نیا
 اولاد
 الوان
 و جاد
 می

ترسیل داشتند چون لوای مذکور هم از مدت امتد که عرصه دو سال منقضی شده بود به تدریج
 سفر در مانده و تمنای ملاقات فرزندان و دوستگان که در قلعه دارالریاست سکونت داشتند در
 از حد بیشتر داشته فرصت وقت بحسب مقرر دور و در خطوط راست بر ساحت بیابان فاینر
 دارالریاست گردید و خان شیخ را که به بند و بست پالیکاران بهمت گماشته بود خطوط
 مراجعت علی اسرع الحال ترقیم و ترسیل ساخت چون خان شیخ بر وانگی نندراج
 به دارالریاست اطلاع یافت خود هم از ضبط و بسط آن نواح زود فراغت حاصل ساخت بحسب
 خاص که دو سته هزار سپاه بارونج صد چشتی کار و دو صد کلاه پوش هر فرقه که از پیچی و کورایل بند
 و غیره بزرگ باشی بسیار طلبیده شده بود و چهار هزار پیاده که رنگی و هشت صد سوار و چهار پنج ضرب
 توپ جلوی کوچ بکوچ طی منازل کرده رسید و در سوادانا مانند سر سبزنگ پش فرود آمد
 و در آنوقت احوال دارالریاست آن دولت چنان بود که در بند و بست ملک شمالی تبصر
 مرهه تاچتر که در راه صوبه سیرا از قلعه چهار فرسنگ فاصله داده رفته و عمال غنیمت بند و بست
 و موضع کرده تحصیل از کارانی می نمودند و گوپال او مرهه ناظم مرج که به بند و بست صوبه سیرا بعد
 عزل بلونت را و متعین شده بود باز لشکر کشی کرده قلعه بنگلور را محاصره ساخته اما سیری نواس
 بن گنگ را و برکی که قلعه از بنگلور بود دل از دست داده قلعه مضبوط کرده بدین هی تسلی خاطر
 محافظان برج و باره پر داخته بدفع غنیمت تر و دشایان بعمل می آورد و اعیان دولت میسور بشیرلی
 عقل و هوش گم کرده چون پیر زمان خفتان صفت انتظار مردمیدان شجاعت می کشیدند
 چون نندراج و خان تهور کیش فاینر دارالریاست میزد گوی در قالب منتظران جان تازه آمد
 پس همه بایه دفع دشمن دولت مشورتها کرده تمامی سرداران و جماعته داران را طلبیده در بند و
 ملک از دست رفته و تنبیه اعدا مشورت پرسیدند جلگی سرداران سپاه پیشه جواب دادند

اگر خود بدلت بر فیمل سوار شده زرم آراشوند ما هم که فیمل در جان شاری قصه نخواستیم کرد و الا ما هم
طاقت کجا که با جمعیت بای قلیل خود مقابل از افواج کثیر مرهطه نموده

ذکر شکست یافتن مرهطه یعنی گویال او در سوار نیگلور نیز و باز وی خان
شجاع و بازرل شدن تعلقات و مکانات مقبوضه مرهطه مع دیگر
کیفیات و اوقات سن یک^{۶۸} هزار و یک صد شخصیت و شصت و پنج تن

چون اعیان راج از تمامی سرداران لشکر خود چنین بنحان نامردی گوش کرده مایوس
شدند و خان شجاع را طلبیده بر این ماجرا اطلاع داده در صلاح ملک و مال یادری
جستند هرگاه خان شجاع بلا تا مل سرانجام این مهم بر ذمه همت و الانهت خود گرفت
و راجه سند آرا بعد هزاران هزار آفرین و تحسین به سینه خود کشیده بخطای خان بهادر
خوانده مکرر التماس در بند و بست ملک و تنبیه اعدا نمود و علم خاص لشکر و خیمه خاص خود
با مسند زرین و لوازم آن مع خزانه و توشکخانه و فیلیانه و غیره بیرون قلعه فرستاد
پس خان بهادر را سپه سالار مقرر و به هر امور مختار کل کرده بان رخصت داد و از دیوان خان
خاص تا دیوڑی مع اعیان پایاده آمده و داع نمود آری مصرع هر که شمشیر زنند
سکه بنامش خوانند چون خان بهادر و شهباز صاحب فقط به جمعیت بای خود بیرون
قلعه رفته در میدان کرکیت فرود آمدند پس راجه و دیوای همه جمعداران را با طاعت
سپه سالار شجاعت شعار فرمان داده حرف رخصت بزرگان آوردند تا از آنجمله خوب صاحب
دکنی جمعدار و سینه بدلی که از قید نواب محمد علیخان مخلص یافته رسیده بودند و جماعه ایشان
سه هزار سوار بود و رحیم صاحب یعقوب صاحب امر سنگه و میر بجلی با جمعیت بای خود و سنان

جنگی مستعد شد سپاه لاریها در شدند بدستور چند سران پیادگان مندیله کلاه پوش مع
رساله خود بر فاقه بهادر اقبال مندیله گماشتند و دیگران بجای تکرار مبلغ ماهیانه
در پیش آورده در دارالمقرمانند پس سپاه لاری موصوف همون جمعیت قلیل که چهار پنج
هزار سوار و دوازده هزار بار و پیاده شوش هفت ضرب توپ و بلاتامل برودت مردانگی را
تاب جسارت داده سمت بنگلور کوچ کرد و در دو سه روز به بند و بست تمام در سواد چون
پژن فرود آمد مره‌آبادی ازین معنی خبردار شده پانزده هزار سوار را بمقابله روانه نمود چون خبر
ورود افواج مره‌آبادی رسید سپاه لاری هم از آنجا کوچیده در جنگل بڑی چون شیر
گرسنه اقامت وز زید و دیگر خبر و آغوش فرودگاه افواج مره‌آبادی طلبیده با یک هزار
مردم بار و چپتی کار و دو صد کلاه پوش خود بدولت از عقب نشان تاخته چنان زد که اهل غنیم
تمامی اسباب گذاشته و بفرار نهادند و بعضی با اسیر و قتل شدند پس از آنجا بعد شجون
که عین بدبیر عبرت نمائش بود کوچیده فایز بنگلور گردید و در سواد بسون گوری فرود آمد خط
طمانیت خاطر متضمن رسیدن خود بر بنیه غنیم دولت موسوم سر نیواس قلعه دار محصور ترقیم
و ترسیل نمود چون از جنگ مره‌آبادی عاجز آمده بگی رسد و ذخیره نزدیک بود که قلعه بغنیم سپارد
و بملاحظه نشان حیدری خاطر جمع شده چند اتواب خوشی و بطرف لشکر مره‌آبادی پراپند
مره‌آبادی رسیدن کوک قلعه خبردار شده دل از تسخیر قلعه و مورچال برداشته بدبیر شکست
فوج کمک در افتاد و بفاصله دو فرسنگ بر راه سوئی کپه به بند و بست تمام فرود آمد
بود روز دیگر صبحی سپاه لاری جمیع لشکر خود را آراسته میمنه و میسر به لیران جنگ آورده
سپرده توپخانه را بر رودخانه بجانب لشکر مره‌آبادی روانه و او هم خبردار گردیده به آراستگی
افواج خود پرداخته نرم آرا گردید اما از لشکریهای توپ تفنگ شجاعت نشان که چون

قطرات باران میرنجتند همت در باخت تاج مقاومت و محاصمت در خود نیافته بگذشت
 بعضی اسباب رو بگریز نهاد و سپه لاری جمع ظفر یاب شده مع اسباب گذاشته او
 بفروگاه خود مراجعت نمود و سر نیواس قلعدار را بطایف الحیل و به بهانه ملاقات
 طلبیده همراه لشکر داشت و کبیر بیگ نامی را از رفقای خود بجا است قلعه مقرر کرد و غنیمت
 باز لشکریان منفور خود را فراهم ساخته به سوادزله و حکام مستعد و آماده جنگ بود سپه سالار
 شجاع از بنگلو کوچید و بدسته فرسنگ راه بالا پور کلان فرود آمد تا دور و ز توقف و زید
 و شبی قابو یافته باز در تاخت به شک های اتواب و بنادیق صاعقه باران های آتش
 نشان چنان لشکرش منتشر ساخت که هوش و حواس مردانگی همه با چون رنگ گل از
 خود پرید حتی که لشکر بالمش به اسباب جنگی و احوال و خیام و غیره گذاشته آواره و دشت راه
 گشتند سپه سالار مظفر برآمد و سردار شکر مرسته بهر طور از آن مملکت جان خود بسلامت
 بیرون برده بجنگل شتافت و بعد ده پاتر ده روز باز بفراهمی سوار و پیاده پرداخته بغرم مقابل
 مستعد گردید در آن اثنا از پونه خبر رسید که چون و لیوس را و بها و سداشیو پس کلان
 بالاجی را و نانا که لوای خود پسندی و گردن نخوت در ممالک هند برافراشته به سکه
 سوار و پیاده پنداره و سی صد ضرب توپ سمت دلی تاخته دارالخلافه شهنشاهی را غارت
 ساخته آخرا از دست قدرت احمد شاه درانی که جدرمان شاه میشود با چهار دسته برمال
 که فی دشته دوازده هزار سوار مقرر است در رسیده بود و در میدان کنج پویه متعلقه پانی پط
 کر نال برای معقول یافته آنچنان خراب پایمال شدند که نام و نشان جلگی از جهان بستی
 ناپدید گشت و بالاجی با شمع اخبار شکست فاحش و انهدام بنیان دولت و تاراجی
 لکوها مردم منعم و پریشان خاطر شده بود آخر الامر از بس تالم و تشویش جنون پیدا کرده

بساط حیات به آه و حسرت در چپید پس گویال راؤ ازین سانحه وحشتناک اثر تاب مقابل
 لشکر غضنفر نشان در خود ندیده آواره دشت ادبار گردید یعنی مع اسباب و لشکر باقی
 خود مراجعت به سرانمود و در ملک میسور از مردمان خود اثری نگذاشت سپهسالار پیش
 کرده تهاجمات مرهطه را از قلعات تعلقه میسوری جابجنگ بعضی جابجرت مالی برداشته قلعه داران
 و عاملان خود را جابجا ضرب کرده مظفر منصوص مع اسباب غنائم اعدای مفرد و نسلطان خاطر
 و اطمینان ظاهر مراجعت بسریگ پٹن نمود و بے بند و بست کار خانات دارالریاست
 چنان بود که همه جمعی داران سوا مع جمعیت های خود که مجموعه سه چهار هزار مردم بود تیار شده
 بنا بر زمره مشا هر خود با ابواب در پچهای قلعه مضبوط ساخته فزاحم کار و بار هر فریق گردید
 و سرداران بر دیوڑهی های راجه دلوای لیتر با آراسته به بخت و تکرار مستعد بودند و احدی را از
 اندرون قلعه بیرون نمی گذاشتند و کسی را از بیرون اندرون بار نمی دادند سپهسالار صاحب
 شوکت بر بے اعتدالی و بدسلوکی این جماعه بر آشفتة در فکر تنبیه معقول آنها بود درین اثنا
 چونکه راجه نندراج از آن شجاعت منش طمانیت کلی میداشتند بربانی زن تره فروش خرابی
 حال خود و مزاحمت بیوفایان گفتی فرستاده التماس تدبیر فیصله مقدمه آنها ساختند شمع
 جید دل مراسم خاطر جمعه و سخنان تسلی و دل داری و دل داری آنچه که مناسب حال و وقت بود
 از زبان بے کین مودی ساخته پیغام خیر خواهی داد پس روز دیگر جمعی داران هنگامه آرا
 پیام فرستاد که ما هم حقد را برین دولت ایم که از چند ماه بے مشا هر و بے خزانه سرکار سرگرم
 و خدمت بوده ایم اگر اجازت دهند بشکرت شما پرداخته بند و بست مقدمه خود هم کرده آید
 لیکن یقین شمارند که تا در دیوانخانه و محل زمانه ایشا گلوله های آتش نشان بانهای اجل نشان
 چون اقطار امطار بار و دود و دوشک اتوای بنادیق در سر نخوت و پوچ ایشان چون آب غلظت

نه سچید هرگز راه راست نخواهند پیمود اگر شما با قبایلین معنی پردازید فهو المراد و الا اطراف
 قلعه پوره با ویدیه با هم خوب آباد هستند سوای این از تمامی ملک سیور اگر خواسته باشند
 بی رنج و تردد موجب خود توانم گرفت چون جماعه داران سخنان عبرت انگیز آن شیر صولت
 گوش کردند ترسیدند مبادا که بر خانه های خود که در بهادر پوره نرد عید گاه قدیم که عربی تیری
 محمد علی کمندان خوب آباد بود و در سوار سپه بنا ساخته بودند فتنه برپا شود پس اجازت
 آمدن قلعه بمعدودی چند در دادند تا آن غضنفر صحرای دلاوری باد و ضرب توپ جلوی
 و شش نفقه صد بار و دو صد پیاده نیزه بردارد اخل قلعه گشته جای از ملازمان جوق جوق
 گذاشته نزد راجه دلوای رفته بدلا ساودلدی ایشان پرداخت و از تمامی جمعداران
 هم سخنان چرب شیرین ادا ساخته و تالیف قلوب خاص عام نموده باز بفرودگاه خود
 مراجعت کرد و دیگر با همین قدر مردم جلوی اندرون قلعه آمد و جمعداران را گفت که بر
 دیوڑهای زنانه راجه و دلوای کسی نیست من پیادگان خود را در آنجا میدارم سپیل
 رسیدن آبی اشیا ضروریه محالات بند شود همه با قبول این معنی نمودند پس دهنه را
 پیاده را با سلاح اندرون طلبید و بر دیوڑی های زنانه راجه دلوای چوکی نشانید غرض
 در دستر و زنند و بست هر راسته و چون گرد محل خاصه کرده روزی در دیوان خاص
 رفت چند همراهیان خود را به بهانه دهنه اندرون دیوانخانه که حیرت دوی نامند قایم کرد
 خود یکایک بیرون آمد و جمعداران را گفت که مقدمه ما و شما فیصل یافت باید که حساب تقریر
 ما پیمان داخل فترت و شکنجانه و خزانه خود بگیری و بسترهای خود را از اینجا بردارید
 مع وکیل رساله و یک متصدی خود به کچری حاضر شوید تا مقدمه شما از روی حساب
 ما هو فیصل نموده آید اگر خیال دیگر در دل داشته باشید عاقبت کار خود ندامت برید

این بگفت ملازمان خود را فرمان داد که جمعداران مع یک کیل متصدی در کچری حاضر باشند
دیگر گسان را بیرون قلعه برانید چون دلیران جلادت نشان جوق جوق صف آرسته
طنبور و مرفه زنان و بنادیق جنبان در هر بازار و محله گردیدند جمعداران از مشاهد زنگ
اتجار زنگ بر روشکته حسب الایام و استرضای خاطر و الاعمال کرده بایک و نویسنده حساب
به کچری حاضر شدند پس شمع دانا خود بکچری شسته حساب ماهوار برادرهای هر هر
جمعدار دریافت نویسانیده فریاد داشت آن نزد خود گذاشت و برای موجودات
جامعاتی ایشان را طلبیده چون جماعته دار هزار سوار ششصد سوار و پنج صدی
سید سوار و دو صدی را صد سوار موجود بود و دما از ماهوار با سازش متصدیان
توشکنانه و وکلای رساله های خود را از روی حساب تغلبت بر میگرفتند چون محاسب
ادراک برین سرشته عین فتوح و قوت یافت برغبین متصدیان توشکنانه بهم برآمد و چون
چهره نویسی های هر هر جمعدار و جماعت تا هنگامه آنها مواجب پاهای موجود وضع کرده فبصیده
حساب ساخت ازین بر جماعته دار مبلغ زر خطیر سرکار فاضل گردید و در عوض زر سرکار
اسپان و شتران خيام و ظروف پارچه از روی فریاد داشت گرفته بر طرف ساخت
جمعدارانیکه در زرم و بنرم شریک خود بودند آنها را مبلغ مشا هر یک آئین بمانیده باز بحال
نمود چون جمعیت پنج شش هزار مردم تاراج گردید و اسان ایشان را داخل مطبل خود
کرده در عوض آنها بفرایمی بار گیران متوجه گردید و از فکر دور و دراز و راست

ذکر بنجیده خاطر شدن نندراج مکرر از داماد خود و رفتن او به
میست و جنگید نشان رساله شمع آخر اسیر شدن و منتقل شدن

آنی کل ضلع بارمجل در سرکار خدا داد مع دیگر کیفیات که در سن
یک هزار و یک صد و بیست و نه هجری قمری واقع شده

چون سپه سالار بهادرنش بحسن تدبیر عدو مال شوکت خدا داد غنیم دولت را شکست داد
و ملک از دست رفته را باز به دست نمود و بنده و بست را را بایست بوجه حسن عمل آورد
چه شتر ملازمان او باش منش را از آن دولت و ساخته بجای خود آسود و همدان ایام
راجه مسند نشین بسبب مایوس گردیدن از مقدمه ترجیا پلی که با وصف زیر بار خرج
کثیر کامیاب نه گردید سخنان نخبش آئینه باز به نندراج شنواییده سخت بر بهی خاطر خود
و انمود که نامبرده به پیکار آزمائی خود نادام گشته بجزو که بسیار پیرانه سری را وسیله خود
ساخته رخصت میسور گرفت و از جمیع مقدمات ملکی و مالی خود را بیدخل ساخته در قلعه
مذکور اقامت داشت و چند ملازمان ضروری که دو هزار پیاده و پنج شصت سوار و پانصد
جوان بازو و خود گاه داشت دیگر اعیان راج مشورت کرده در فکر گرفتن اسناد مهری و
سکه های دیوانی نندراج در شدند خصوصا که نندی را و نامی زار و ار که مشرف لشکر سپه سالار
بتجمع بود همه را ترغیب و تحریص در این امر بشتر کرده لی نعمت خود را بهرین مشورت با خود متفق
ساخته همه کینه بان به راجه التماس این معنی نمودند و او بر حسب التماس ایشان عمل کرده از نندراج
اسناد پردهانی یعنی صاحب دیوانی طلب داشت و چنان جواب داد که اسناد در عهد ریاست
شما بمانه رسیده بلکه از جدا مجد و آبای شما بابا عجمد مطبقه بطبقه حاصل گشته اعاده آن تحصیل
حاصل است هر گاه با جمیع امور نظامت دولت شما و بنده و بست مهمات ریاست از خود
گذاشتیم یقین تصور کنید که بوسیله اسناد مزاحمت بحال میگیس نخواهیم رسانید و این قمر طاس

پارینه را چون مسوده مبتدیان شمارند خود بدولت بتجویز کار پردازان و انا هر کسی را که
لایق کا ضبط دولت بینند مقرر فرمایند و این ضعیف مسرف نادان را از کشمکش و مرج و مرج
و اگر از ند چون همه با آماده کساد نزلت کسر جاهش بوج ذند نوعی گوش گذار اجه ساخت
مراجش بر آن آوردند که سپه سالار جمیع را بملق بسیار سپه خوانده بنا بر گرفتن اسناد مهری
سکه با رخصت نمود پس سپه سالار موصوف از آنجا با لشکر خاص خود آن طرف کوچیده به
نند راج مفصل از طرف خود ازین معنی ایما ساخت که بالفعل مزاج راجه را بعضی بدخواهان
بر غلامیده و آواره ساخته بر آخذ کوانند اسناد و سکه آورده اند پس لازم می نماید بلکه
صلاح همین است که اسناد خود را با معرفت خیر خواه صمیمی بگذارد و ازین طرف خاطر
جمع دارند چون او با قبایلین معنی نپرداخت لاچار اجازت راجه منظور شده قلعه را گرد
گرفت و فکر مورچال نمود از اطراف تیر بهاینا ساخته توپخانه نصب کرد و باز هر چند بعدم
مناقشه و پرخاش اندر ز عاقلانه ادا نمود اما او راه راست نه پیموده از مصلحت و صوابدید
آن والا دانش فرهنگ بهلوتی ساخته آماده جنگ گردید و اتوپ طرف لشکر سپه سالار
موصوف سر کرد پس آن شیرمیدان شجاعت فرمان داد تا غازیان شیر دل شتر زهش
از اطراف جنگ توپ و تیر و تفنگ انداختند پس آتش فتنه از هر دو سو افروختند
آخر الا شجاعان بی باکان بزور دلاوری و قوت بازو بر محصوران هنگامه روز و رختن
بر پا ساختند کار پرداز محصور پس از سه ماه از آنجا که آذوقه و ذخیره مع اشبار دیگر اغذیه
و اشتر به و ضرب و باروت کمی کرد بحلقه انقیاد درآمد و بر حسب ترضای هوا خواهان
خود مع زنانه سوار شده به لشکر شجاع و انا رسید و قلعه را خالی ساخت پس آن صاحب
شوکت در قلعه همانه خود گذشته او را همراه خود بدارالرایست آورده مقتید خست

و حسب الاشاره راجه بطایف بحیل از او اسناد دیوانی بادیکر کو اغذ گرفت است
 راجه و اصلاح اعیان و تنش کندی را و ز تار دار که دولتخواه قدیم بود نمک حلال تصور
 کرده سپردا و نمود و در امور بند و بست ملک که بعد اطلاع خود بدولت بهرام اقدام نماید
 تاکید آکید ساخته فایز گشت تا از شعبه بازمی فلک ناهنجار و زمانه بد کردار که هر آن
 وزمان رنگی تازه بر روی کار می آرد غافل بود چونکه نند راج اسناد دیوانی بلا زمان
 سپه سالار سپرده بیباک گردیده بود اقامت در التریاست کسر نشان و منزلت خود
 دسته بطایف الکلمات خصت حاصل ساخته بجا گیرات خود که سه تعلقه یعنی
 کینور و پریا پین و ارکل کوڑه مع ایجنٹی درگ که از وقت فساد چندی بضبط در آمده باز
 جاری شده بود عازم گردیده لقبصه کنور سکونت داشت فوج ضروری برای بند و بست
 کار خانات خود که شش هفتصد سوار و دو هزار بار و سته چهار هزار پیاده که کز ناظمی فراهم
 کرده آسوده کامرانی می نمود همدین روز با سراج الدوله محمد علی خان الاجاه با سواران
 انگرز یغرم تسخیر پلچیری فوج کشی نموده بود و فرانس کبلی را بخدمت سپه سالار که صیت
 شجاعت و کار اگهیش در اکناف عالم رسیده و شهرت نام آوری آن و الافطرت
 معروف هند و دکن گشته بود و فرستاده التماس کو مک نمود و دو پرگنه یکی خنچی و دیگری
 تیاک گده که در علاقه خود داشت محاصلش بشکر کو مک و گذاشت سپه سالار عاجز و نواز
 انگشت التماس اجماعی قبول نگین تر ساخته سه هزار سوار و شش هزار مردم بار و دو
 هزار پیاده کز ناظمی بسرداری سید مخدوم برادر بی خود با و فورسا مان رسد و آذوقه لشکر
 و اسباب شایسته اعدا شکنه روانه پلچیری نمود چون صاحب مشار الیه مخص گشته
 مع اسد خان مکرری نایطه که در ایام سابق نوکر حاکم کوڑه شده بایالت ضلع باره محل

نامزد گشته بود و در شجاعت و دلاوری یکتائی داشت و در فغانوازی عدیل خود نداشت
 بنا بر آن شمر از شجاعت و احوالش سمت ارقام می یابد چون عبد المجید خان از دست
 بلونت او مرهه گشته شد امت را و نامی سردار مرهه بموجب تاکیدش با پنج هزار سوار و
 هزار پیاده بضبط ضلع بار محل فوج کشید و بخان شجاع نوشت که زود قلعه خالی کرده بخود
 سپارد آن تهور منش اگر حمیت فوجداری بحکمت آمد و بسجده سوار هیچ توهمی را آن لشکر
 بخاطر راه نداده مانند شیری که در گله آهوان افتد حلا آور گشته مخالفان را از حوالی معومه
 تر پا تو متفرق گردانید و فوراً سر را و ندکور از پیکر بدین جدا ساخته بر منبر نه نمود چون بعد
 چندی عزیزی خان کجشمی بر آن شجاع حسد برده خود با یالت آن نواح نامزد شده رسید
 خان لا و از خود نوکری گذاشته برای ویلور سکونت داشت سپه سالار موصوف مساعده
 مع بار برداری فرستاده بخواجهش تمام طلبه گشته نظریه شجاعتش متعین سپید موصوف کرده
 بود با سامان جنگی به بگلور رسیده دریافت که پالیکار آنی کل ریاست مغرور و معجب گشته
 بر عیاد دست تطاول دراز کرد بلکه شیوه حق تلفی ملازمان خویشان خود مرعی داشته
 بیباک بود صاحب معزالیه فرصت وقت مغتنم انگاشته یکایک در تاخت و یک شب پیکار
 انجام گرفته بدار الایست که کرد و در قلعه او و نهان گزاشته پیشتر کوچید و بهمدان اشنا خبر رسید که
 ملک باره محل از دست ستم غریز خان چشمی چیل محسن خان عرف موچامیان حاکم کره پی بند و
 گشته همه عیالات راج شدند بعضی از آنها مستغاثی گشته در بند و بست آن ضلع بصاحب
 موصوف التماس کردند چنانچه صاحب معزالیه اکثر غم بند و بست آن نواح بدل مصمم
 داشت اما در اقدام این امر جز حکم حضور متامل شده عرضی بحضور فرین گنجور گذرانید
 سپه سالار موصوف بمجر و موصول موضوع مضمون عرضی بلا تامل عنایت نامه متضمن

بند و بست آن ملک ترقیم و ترسیل فرمود پس صاحب مشار الیه از گماط رای کو طر به بالشکر عبور کرده بر سرش رسید غریز خان با جمعیت خود همه ملک گذاشته بے جنگ سمت کرطیه و قیلم نهاد صاحب معزالیه در تبلیغات کو بهای باره محل هئانه های معقول بغوجاری اسدخان مکرری گذاشته خود توجه پلچری شد چنانچه بی فراصحتی از رعایا بمرانگی تمام بر فوج متعین مورچال انگریز شهن زده مع سامان رسد و غیره دخل قلعه گردید چونکه محاصران بعز قوع این اقع خب سر در گردیدند از اتواب بنادیق راه آمد و شد محصوران بر بستند با این صاحب معصوف بالشکر خود زردولی نور اقا داشته حراست شهر بزمه خود قرار داده بود اما در پر گنجی که هجده کردی غری پلچری و در آن زمان از ضبط فرا سیس نقل شده بتصرف ناظم ارکاٹ یعنی نواب محمد علی خان در آمده بود زیر حکومت صاحب معزالیه نبود و تیاک کڈه که بمسافت بعید اقع شده زیر حکم گماشته اوبو لیکن در ایام حراست شهر مذکور بعدم علف و کاه و کمی غله و غیره احوال شکران و دو آب تنگ گردیده تمامی اسپت و تربیدانه و کاه بعضی سقط و بعضی دم خیز شده بود و صفت چنین خزانئ سیاه جیدری کوشش مردانه بعمل می آور دند

ذکر فتور اعیان میسور و پیودن طریق حرام مکی کنندی راو زمار دار سفله مزاج مغرور در حق خداوند نعمت خود و آخر پیاداش عمل خود رسیدن او و فوج کشی ایاجی پنی مرهطه و ناکام قیتش که در سن یک هزار و یک صد و هفتاد و هجری اقع شده

چونکه زنار اربد کردار یعنی کنندی را و بافضال و عنایات اقبال عدو مال خداوندت مفت سند و یوانی ملک میسور پنج و ترو د یافت و اعیان ارکان دولت را از

استر ضای خاطر و متصلاح خود منحرف ندید دانست که بخت نیکو و طالع سعید یاری کرد
و چرخ بکام خود میگردد بانکه زمان از آنجا که آب بر که خور و زود تر گنده میشود و سگ
حلاوت لقمه شیرین بج گوارائی گردد بامید قیام دولت نکبت اثر خود از مخدوم قیوم برگرد
و خود را مختار حل و عقد مهمات آن دولت تصویریده بموجب پای مقدمه و راز دایره حد
و حساب خود بیرون کشید و فکر آوارگی و برهیزدگی کارخانه بل استیصال دولت خداوند
نعمت خود بدل قرار داده بر راجه در خلوت التماس کرد که نایک بمقصد و بالفعل بهین
افضال و نوازش مهارج ترقی کرده صاحب ملک مال و لشکر شده است پس این معنی
بصدق و سداد مخلص امور ریاست بهشت می نماید مبادا که شتخته جنبی از اهل اسلام که
غیر قوم است دخیل کار و بار بند و بست دولت گردد و مفت اسباب ثروت و ملکیت
چندین ساله به دست خود سازد اگر اجازت شود فکر معقول در انهدام بنیان و لیش کرده

منظوم

درختی که اکنون گرفت است پای	به نیروی مردی بر آید ز جای
اگر به چنان روزگار سهیلی	به گرد و شش از پنج بر نگسلی

مسند نشین ناخبر به کار بست فطرت از آنجا که

من از بقدری خار سرد یوار دانستم	که ناکس کس نگردد بهرگز از بال شینی
---------------------------------	------------------------------------

بر این معنی گوش رضا نهاده عاقبت کار خود نیکو نمود چه او را درین امر مختار ساخته
خود خاموشی گزید که او حرام نمک از راه بد بختی چونکه

بود مانند گرم پیله ادنی زاده و در صلب	که چون پوشد قبا ابریشمی گرم میکند خود را
---------------------------------------	--

ندانست که آخر کار و غایب دولت و خواری سر کشد دام فریب بر تمامی کارکنان و

علاقه داران میسور گسترده با خود متفق المعنی ساخت و خطوط بنا ظم پونه بدین مضمون که شخصی
مسلمان ادنی نوکر ترقی کرده متصرف ملک مال میسور شده چنان سرکش گشته است که از
راجه جنر نامی بیش نمانده اگر در نیوفت با عانت ما پرداخته او را از میان بر داریز مقرر
سالیانه شماع دو لک و پینه ندر پنج لک و پیه بخرچ فرا همی لشکر بلا توقف رسانیده
ایدر وانه کرده منتظر و جویای وقت بود چون سپه سالار شجاع که جمعیت گران از لشکر خود
روانه پیچری نموده و جوقی بفوج داری میر علی رضا خان سمت باره محل که بند و بست آن طرف
ضرور افتاده بود فرستاده بدو ستمه رساله بار که تخمیناً هزار و پانصد مردم باشد و چهار صد هزار
طویل و هزار پیاده بی سروسامان در فرودگاه خود که در دیورای میطیه برکناره جوی مقرر بود
بامحل زمانه و متعلقان و دیگر خوشیشان و کارخانجات دولت سکونت و زریده بود اما به
دانائی و فراست تمام از روی حرکات و سکنات و جواب سوال و مفتری چیزی از خارج
هم دریافتی برای حفاظت خود که ارباب بیاست را ضرور بل واجب باشد و دستگیری
پیرامون دارالمقر خود احداث کنائده اتواپ اماده داشت و هر چند زنا نایب و ابیه بهانه
بند و بست کار ضرور و دریافت ماهیت او نیز خود طلب میداشت که با وصف حرکات
بدنش آن مخفی و مکریم از زنا در خاطر جمع بوده بمقتضای دستورش بصفت ملائمت در امتحان
کار و بارش بهمت می گماشت که آنکه بیت بکرمی ممکن است از سنگ آهین اجداد کردن که
نیز می تواند چون آب ز فولاد جا کردن چون او برای آمدن و عده امر و ز فردا بکار
برده کار به لیت و لعل گذاشت و بارها گفته فرستاد که راجه رخصت بیرون رفتن نمی دهد اگر انصاف
تشریف شریف از زانی فرموده با جازت راجه ملا برید تا حاضر بدریافت این جواب در
از صواب اندیشه ناک شده در فکر و در افتاد اما سرشته بهمت از دست نداده در

بند و بست خود بود چون خطوط مذکور رسول موصول پونه گردید مادی هوار وین مانا از بس حرص

دنیا که طرکاه حرصیان است چنانکه گفته اند

پرنی گرد ز دریا کاسه چشم جاب

ایسا جی نیت پنی را که سردار شکر

هر اول مرتبه بود بعد چهل هزار سوار بیست هزار پیاده و تو چنانکه نا اوقت مراجعت

خود در صوبه سرگذاشته بود بهر اهش داده روانه کرد چون که خبر آمد مرتبه بنزاد از حرام نمک

رسید همون شب فکر دقیق کرد صبحی ابواب قلعه بند ساخته اتواب کلان بطرف سرودگاه

خداوند نعمت خود راست کرده گولها پرانید انصاحب شوکت بیرون دیوانخانه خاص حرام

طرف قلعه نگاه کرده بفراست دریافت که معامله برگردید و گمان باطن بجایه ظهور آمد

اما بقیع تصور کرد که

نزدیکی چه بگر کس سد بجز مر دارد

چهلذت است ز عمر دراز نادان را

پس تفنگچیان را در تبیرها قایم ساخت که

چند مردم را فرستاده بلا اطلاع احدی همه آبنی کاران ساحل جورا مع سبد که هنگام

طغیانی آب بود گرفته مقید ساخت و سواران و پیادگان حاضر الوقت را گرد خانهای

خود دوشه متصدیان کار خانات خود را طلبید و افراد یادداشت حساب تو شکنیانه

و فیلیخانه و شترخانه و سلجخانه و دیگر اسباب نفیس خانگی یعنی از جنس پارچه و ظروف و غیره

تفصیل را گرفته در نصف روز از بند و بست امور خود فراغت یافته آسوده گشت

در آن حین نمک حرام و خیم العاقبت بچند پیادگان و سواران در وازه میسور برآمده

بفرودگاه آن شیر میدان شجاعت پوش نمود اما محافظان تبیرها بشک های

تفنگ اتواب حمله کنان را نه میت داده منظر گشتند و مکرر حمله و یورشهای نامعقول

به عمل آورده آخر جمیع وجوه ناکام و محروم برآمد وقت شب خود بدولت نقد و جواهر

انجا کار خفیه
بلا حین جورا
از سبب بنای بویا
چون دورید
آیندگان را
روزگان را
عجب میکنند
میگویند که
کشتن بیاس
خود را می بیند
۱۱۰۰

و زیور مرغ از محل زنانه گرفته و در خرطیه با پیر کرد و بدلا ساواستالت توابعان پرداخته باد و سید
 سوار برق آهنک خرطیه با برداشته از سید با عبتو جو کرد و از آنجا شبگیر زده هیچ خلانی کل
 کردید و در یک ساعت بند و بست آنجا کرده طی به کبیر یک قلعه در بنگلور متضمن رسیدن خود و قریح
 و ترسیل نمود آن رفیق با توفیق بمجرع شریف آوری آن صاحب شوکت خوش و خرم گردید
 اما چون هزاریان قلعه ملازم راجه بودند اندیشناک گشته فکری کرد چه خود با جمیع هزاریان
 قلعه به بهانه تماشای باغ بیرون قلعه شتافت و بمجا فظان دروازه چنان تاکید کرد
 که حیدر علیخان بهادر برای بند و بست مهمات ضروری از سرریگ پٹن می آید و را
 مزاحم نشده بار فقائش اندرون قلعه بار دهمید پس مزاعرض دعوت ترسیل داشت
 چون شجیع اقبال نشان عرضی مردد و لتخواه مشاهده نمود به طمانیت ظاهر داخل قلعه
 گشته بر ابواب دریاچه باز ملازمان رفقاء خود نیزک بندی نموده فارغ گشت مزاعبتو
 یک ساعت معه هزاریان مراجعت کرده شرف ملازمت حاصل ساخت پس صاحب
 اقبال عدو مال تمامی هزاریان و مردمان طهمانه قدیم را با نعامات شایسته خوشدل ساخت
 و بکارهای حمده آئینده امیدوار کرده تالیف قلوب آنها چنان کرد که همه ایشان
 بکارگذاری و جان نثاری متعهد گشتند و بعد بند و بست این کار فوراً همه جانان
 و ساهاوکاران شهر را طلبیده بهر خود تمسکات عنایت کرده پنجاه لک و پیه گرفت و
 میر علی رضاخان را از رسیدن خود خبریده به بنگلور تمامی ماجرا اطلاع داده طلبید
 و بدستور مخدوم صاحب که در پیلچیری بود بر فتور و قصور ندارد آنک حرام و فوج کشی هر سه
 بر حسب تدعای همین فتنه انگیز و پناه گرفتن خود به اسبابی تمام در قلعه بنگلور آگاه
 ساخته طلبیده بود چون میرزا کور جمعیت خود که دو هزار مردم بار و سید سوار هزار پیاده

و پنج ضرب توپ داشت رسید انصاحب عزم از آمدنش مطمئن خاطر و قوی دل گردیده برود
بسون گوری و همسور تیرها بنا ساخته لشکر خود را همونجا فرود آورد و خود بدولت رفرای
سپاه بار و پیاده و سوار مامور گردید چون راز از کم حرام روز دیگر خبر یافت که آن شیر
میدان دلاوری صید گاه که نه گذارشته علم شجاعت در عرصه مردانای بنگلور برافراشته بدیده
حولت جهانگیری در اطراف جهان و جهانیان در انداخت با چند مردم در فرودگاه آن شیر
شتره صفت آمده تمامی اسباب سامان برداشته اندرون قلعه بروند و مسجی را علی که در آن
زمان دیری بود خانه خالی ساخته توابعان بهادرنش امع صاحبزاده والا قدر بلند اقبالیت

کربینش فروغ دولت و جاه ۴ | عرض میداد در جهان ناگاه ۴

بهفت ساله بود در آن خانه گذارشته گرد خانه چو کیهاد داشت و بلا توقف آن زبان بغل
و نصب اعدا ران و عمال تعلقات میسور پر داخته لشکری بغرم تسخیر قلعه بنگلور فرار هم ساه
بود درین عرصه ایسا جی مینی بالشرکس نگین چون شاهین گرسنه که بطعمه میرسد رسید
نزار در رسیدن او را از مغتنمات انگاشته کیفیت آن شجیع صایب تدبیر گوش گذارش
کرد و اخیال آن شتره خصال را که سنی ریخیر چپا و تقبیت لایق گرفته آراسته می ست
مع دیگر اسباب شایسته و ولتمندی نذرش گذرانیده در باب تسخیر قلعه بنگلور و اسیر
کردن آن شیر میدان موکد ساخته روانه کرد خود هم عقبنش جمعیت نه هزار سوار و چهارده هزار
پیاده مع اتواب قلعه شکن کوچ بکوچ رسید تا مرطه باطراف و جوانب بنگلور نهنگامه طوفان
برپا ساخته قتل و غارت رعایا دست شتم و تعدی دراز کرد چنانچه اکثر دیهات آن سر
زمین از صدمه و وادومی عساکر نکبت ماتر خراب و بے چراغ گردیدند هر چند مرطه
مورچال دو اینده صلابت کو چها گردیده و تیرها احداث کرد و بشکست قلعه مهت بر گما

اما ملازمان صاحب کت تبر و شایان بار بامور چال تاخته آتش میزد و بدفع یو شها و حاکما
ایشان پر داخه ظفر مند و کامیاب می گشتند در آن اشنا مخدوم صاحب حبس بلب حضور از
فراسیس خست گرفته با همین لشکر نیم جان که احوالش بقبر بر اول موضوع شده باشد یلغار کرده
به تیکال گده رسید و چهار ضرب توپ از بالای کوه فرود آورده همراه خود گرفت و از گهاط تپو
عبور کرده بکشن کیری آمد و سامان رسد و سرب و باروت آنچه که ضرورت بود از اسد خان
فوجدار آنجا گرفته قبض الوصولش سپرد و از راه رای کوٹ در سواد آنی کل رسیده بود
که مرهٹه و زنار دار از آمدن صاحب موصوف چون پیل دمان بالشکر گران اطلاع یافتند
بمنصوبه شایان مع سپان پیادگان سفاک در تاخته چون مور و ملخ گردش هجوم آوردند
و فیل و شتر را مقدمه الجیش ساخته در میدان بعزم مقابله صفها آراستند و صاحب موصوف
بازی اعدا لشکر از دست نداده توپخانه و تفنگچی آن را در شیب مین قایم کرده با سواران
سبک عنان چاک دست خود بدست بازی عبرت نمای بر فراز ارض استاده بود آن
هر دو صاحب لشکر حساب سواران بسیار دلیه و اندک نمبادل نخوت منترل در نه گرفت
بالشکرهای خود بر آن جماعه در تاخند تا صاحب موصوف سواران خود را عقب گردانده اشارت
کرد تا کمینداران بر خاسته از شلکهای توپ و بنا دیق دمار از روزگار بد کردار اعدا بر آوردند
حتی المقدور دست از قتل و غارت دشمنان دولت بکشیده هزاران هزار مردان کاری و
دلاوران جنگی را از هر دو لشکر بجاک عدم خوابانیدند چنانکه مقهوران بهر میت خورده و بگزیده
نهادند و باز در عرصه یکپاس و زفر اهرام شده گرد لشکر شیر مردان جهانگیر چون مگسان کم طرف
طنطنه زن زن برداشته محاصره کردند صاحب موصوف عرضی متضمن رسیدن خود و سوار
مذکور و محاصره دو لشکر بکست اثر مفصل بجزو ترقیم ترسیل نمود شجیع و الافطرت به تجویز

صواب نمای و دانش والا مکتوبی بر قاعده ارباب شوارسپند متضمن میبودن طرق بغاوت
و حرام مکی زنا دار بد کردار و آوارگی حال مال خود و مفارقت متعلقان به ندر لاج نوشته
و نیز رسیدن لشکر عدو مال از پلچیری و سدر ایش شدن دو غنیمت و عدم جای پناه
به لشکر خود آگاه کرده ترسیل داشت چون دلوای مضمون خط آن محسن مکرم سراپا گوش کرد
رگ التفات قدیمی بحکمت آمده رقت کرد و یقین نسبت آنچه که پیش ازین بر خود گذشت
از فتور همون زنا دار اربوده باشد خط در جواب با استمالت تمام ترقیم ساخته معه چچی تاکید
بهم رسانیدن اسباب آذوقه و فرود آوردن لشکر در پناه کوه انچٹی درگ موسومہ قلعدا
آنجا که ٹھانہ او بود ابلاغ داشت پس شجمع دانش آگاه تاکید مذکور نزد صاحب موصوف
بموجب مرقومہ الصد زنی از اطراف خود دایما ساخته فرستاد و بهم آیین لبری و دلزدی
چنانکه بود اعلام نمود صاحب مغز الیه که تا سه چهار روز بد ریافت صعوبتهای اعدا شکنی
و منصوبه خود داری با وجود سعی مردانه سپاه دو لشکر بساط میدان نرم از دست
همت نداده و بجیلہ های دست برد و دمد مد های غنیمت فریب نخورده با وصف کمی آب و
ودانہ دواب بلا اندیشه به دلاوری تمام همونجا بسیر برده بود بمجر دو وصول عنایت نامه
والا و تاکید تندراج قوی دل گشته صفوفا آراسته است بر لشکر غنیمت دراخت مہر دو
نا تجربہ کار تاب مقابلہ شیران جهان پیاد خود نیافت مثل و باہ مزاجان از پیش و بر
گردیدند فاما پیرامون فوج ظفر موج حلقہ زده به شعبہ بازی فریب دعا مشغول
بودند با این صاحب موصوف بعدم ہول و ہراس مہینہ و میسرہ به شجاعت پیشگان
مردم پار و سوار سپردہ شلک زنان راہ درگ مذکور گرفت و تاکید تندراج بہ قلعدا آنجا
فرستاد قلعدا مذکور در پناه کوه شیران شزرہ صفت را فرود آورده و از طعمہ

اشهر و دیگر اسباب لازم حوائج بشری بخوش خریدی مهیا کرده سرخر و گشت مرسته
چون این حال دریافت تو بچانه خود را طلبیده اشته از دور بر جماعت راست پیشگان
توپ اندازی آغاز نهاد و هنر حلهای نامعدود بر شکر چیدری بعمل آورد چون یک
روز و دو شب برین تیره گزشت شب یوم صاحب موصوف بچند سردار تحبته کار و
قوی بازو مع دوصد کلاه پوش و دو هزار مردم با جلاوت شعار بعد پیا پیش بسیار شیب
فرار زمین کوه و دشت در تاریکی بحقب عساکر اعدا رسیده چنان زد که طاقت و فرصت
جنگ آنجماعه مفت از دست هوش و حواس افتد آواره دشت افکار و ادبار گشتند
سران ناخبر به کاران یعنی ایساجی بنی و را و متغنی بمعاینه این حال که ناگاه روداد تنها
سرو پا برهنه خود را از آن معرکه جان ربا بدزدند و لشکریان آنها که هراسانه خبردار و
از خواب غفلت بیدار شدند دیوانه وار دست به شمشیر و تفنگ برده تیز و شناخت خویش
و بیگانه نکرده با یکدیگر گشته گشتند مابقی از سوار و پیاده راه فرار خود در گرفتند بعضی از معرکه
مرد آزماي هزارالحاح و زاری از دشت شیران خونخوار مانی یافته جان خود با سلامت
بردند صاحب ظفر مند خوش و خرم گشته شادانانه فتح بر ابواب جهان بلند آوازه ساخته
صبحی مع اسباب مقهوران و اتواب و دیگر سامان که توده توده و بسته بسته در افتاده بود
بر داشته بفرودگاه مراجعت کرد و هر دوسر از منظم روز دیگر باز بهیئت مجموعی کرده چون
زاغان سیاه فغان کاو کاو برداشته با وصف پراگندگی خاطر و اوضاع یک جا
شدند درین اثنا تندر ج بمرسته نوشت که حیدر علی خان بهادر رکن ولت میسور
است و حق خود درین ریاست ثابت کرده بلکه مالک این ولت اوست در نیولاز ناچار
ادنی نوکرش بچاکم بهیئت پیش و بی من قیود و نیربایکند همیشه چون خالی شود و باده شیرین

الطاف و نوازشهای خداوند نعمت خود گستاخ شده از آنجا که بیت صل بدختر خطا
خطا نکند و بی وفا با کسی وفا نکند و راه بغاوت پیموده از مخدوم خود برگردیده پنج بیوه
می برد آخر این فعل شنیع صریح او را مفر نخواهد کرد ۵ اعتبار سبت فطرت یکد ساعت
بیش نیست و اگر در آخر تهنه نشینی ردیکه شد بالانشین و شمارا هرگز لازم نیست که در مقدمه
بند و بست یا ست ما دخل دهند اگر اراده اخذ ز چو تهمه در دل داشته باشند صواب
آنست که فکر وصولش کرده بصحت و سلامت مراجعت نمایند بعد دریافت مضمون خط
مندراج مرهبطه از زنار دار بد اعتقاد گشته سخنان رنجش بر زبان آورد چونکه از
دست بازی لشکریان شیر صولت تنگ آمده بود درین معنی صلاح خود انگاشته
بمحضو انصاحب شجاع غم مراجعت خود طا بهر نموده چیزی نزد درخواست نمود
انصاحب شوکت احوال خود و تاراجی اسباب دولت از دست بغاوت و فتنه
انگیزی زنار داری بیان کرده رسانیدن ز بعد ترقی بند و بست کار خانجات خود
قرار کرد و اوالتاس و گذاشت باره محل در پیش آورده جد و کد بسیار نمود پس پاپس
خاطرش و صلاح وقت تاکید و گذاشت ضلع بار محل بلا لافه موسوم اسد خان مکرری
نویسانند به ثبت مهر کلان نزد مرهبطه فرستاد و این معنی از مغتلمات از خانه سوزنده هر چه
برآمد سود خود دانسته از آنجا کوچید آن شجاع صاحب غم بسعرت سرلیه از لشکر مخدوم صاحب
ملحق شده سر پرده خاص بیرون قلعه نصب کنایه با سامان جنگی داخل خیمه گردید و خیمه
بفوجدار بار محل نوشت که ما بر آئینه نظر بصلاح امور خود داشته برای و گذاشت ملک بار
محل ز نام شما تاکید پے لافه نوشته دادیم لکن شما با استقلال تمام بوده حکمت عملی هرگز
اورا دخل ندهند پس فوجدار با تدبیر با استقلال و اطمینان تمام بند و بست قلبجات

کرده بود که ایسا جی پنی معه تاکید و نفیر بکشنگیری رسیده تاکید معر سید خود نزد
 فوجدار صایب ای فرستاد آن فرمان بردار با توفیق مجدد ابر و از دستخط خاص بهر
 جیبی ولی نعمت بنام خود درخواست و ایامی ساخت که بر یک تاکید بے لفافه ملک قلع
 را و گذاشت نخواهم نمود چون مرهه در افس ساختن تاکید نوشت جواب صاف داد
 که کاغذ موسوم بابر شما و افس نخواهد گردید مرهه بچنین جواب سوال مردانه دریافت که مقدم
 ابر گشته و درین رد و بدل هیچ سود و بهره همدست نخواهد شد و آخر این ملک در ضبط مان خواهد
 ماند و در همون تشویش قاصد انش خبر رسانیدند که آن صاحب صولت بالشکر میر علی رضا
 خان و مخدوم صاحب چون شیر غران گرسنه از کنج غار قلع بنگلور برآمده در سواد صحرا
 آرمیده نظر غارت بر رمنه اعداد مرهه از خیر دل از دست داده بے نیل مقصود راه فرار
 سرگرد هرگاه مرهه بطرف بار امل نهضت کرد ز نار دار مالوس بدار التریاست خرید آن صاحب
 عزم باشوکت مع شکر طفر پیکر از راه ماکری درگ برآمده در درگ مذکور و اتری درگ
 و چن رای پٹن و چن پٹن و غیره تمانه خود گذاشته از بالای موتی تالاب و چیر کولی
 سمت پریا پٹن بنا بر ملاقات نندراج راهی گردید همد آن زمان از راه اخفا خطوط
 جدّه راجه مسند نشین باین مضمون که در نیولا دولت ریاست میر نیّه خاندان ما بسبب
 بی تمیزی و بد لحاظی و نفاق اعیان بے تدبیر چنان بی بند و بست گردیده که اکثر اهنجا
 از راه بغاوت فرصت جویان اخذ ملک و دولت هستند درین صورت آن فرزند
 سعادت مند با اقبال متوجه بند و بست این ریاست شود و ما بیچارگان را بجای
 امن و امان نگه داشته بطرفداری ملک و مال و غیره پردازد شایان سعادت مند لیست
 بآن شجاعت منش رسید چون شجیع و الادانش بر مضمون خطوط واقف گشت و آن

کتابت را دست آور و سند دولت خدا داد خود انگاشته داخل حبیب مبارک کرد و در
جوابش تسلی نامه ترقیم و ترسیل فرموده از آنجا راست بغرم ملاقات نند راج شتافت
و بساعت سعید شرايط موصلت جسمانی با یکدیگر بجای آورده شد و کلمات قصور و عجز
پرفتور در میان آور و نند راج بر عمل شنیع ز ناز از نفرین خوانده در اتصال و منزش
مشورتها و ترغیب با فرمود پس آن صاحب شوکت بالشکر خود برای تنبیهش مستعد گردید
نند راج جمعیت خود را که دو هزار پیاده و هفت صد سوار و هزار جوان باز نزد خود موجود
داشت متعین آن صاحب عزم کرده خصت نمود درین اثنا ز ناز دار بالشکر هفت هزار
سوار و دوازده هزار پیاده و منویل کلاه پوش که سردار بهشت صد حطی کار بود و ده هزار
ضرب توپ بغرم مقابل برآمده اگر چه سواد پریا پشن را مضرب خیام عسکر خود نمود اما
از نهیب مردانگی و یک تازی و دست شمشیر اعدا شکنی آن بهادر منش شب و روز چون
بید می لرزید بلکه خور و خواب ناگوار میدانست قضا را شبی در لشکرش آسی پی رسن با
شکسته بر اسب دیگر در افتاد و با هم لگد بازده و پیل بر داشتند چون هول و هراس در
لشکر پانش بمرتبه اتم بود یکبار آواز فغان و او یلا و آمد آمد دشمن از نهادم و دوزن برخاست
که همه شکران زیر و زبر گردیدند و بعضی هولناک دست بشمشیر برده رایگان با یکدیگر
کشته گشتند و اکثر بیو پاریان اموال اجناس خویش گم و تاراج کرده دست تغابن
بر سراوقات خود زدند چون روز روشن شد از قزاقان اعدا سوزا شری پدیدان و مجمل
گشتند و بر کرده خود پشیمانی کشیده بجای خود آرمیدند پس چه سالار شجاع بدیافت
احوال پر ملال لشکرش طمانیت خاطر حاصل ساخته روز دیگر میزینه و میسر آراسته است
طرف لشکرش شتافت اگر چه او هم همه لشکر خود آراسته و تیار ساخته با قوا عذر دست

استاد اما از ریش شکلهای توپ بندوق غازیان شیرشکار جمعیتش کقیم پرگنده گردیده
مغلوب سپهر انداز گشت فوراً بر اسپتق شتاب سوار شده چون تگرگ بعرق خجالت
سراپا ترآمده هزار بیخ و تردود داخل دارالریاست گشت جمله سوار و مردم بار و پیاده
باساز و سامان امانت بدستور سابق داخل ملازمان آن سپه پرور شده متعدد
زد و کوب اعدایش گشتند پس آن غریبانوار از آنجا کوچیده از راه چنگال عبور جو کرده بر سواد
مانای منطف بالشکر فرود آمد و توپ کلان بر یک تیری داشته بنا بر عبرت چند گلوله
بجانبه یوانخانه خاص و محل زنانه راجه پرانید و بمجد و صدمه گلولهها از محل زنانه شور و غوغا
برخواست و همه مستورات براجہ مستغاثی جانهای خود شدند و از غوغای عورت
هوش و حواس در باختہ بآن صاحب عزم پیغام فرستاد که از ابتدای راج و بناے
دارالریاست تا زمان حال کسی از مخلصان ماسوائے دیوراج حرام نمک چنین شوخی نکرده
واحدی بر خانه ما گلوله های توپ بندوق نه پرانیده گوند از ان خود را تاکید نمایند تا
دست از چنین شست اندازی و بدسلوکی کوتاه سازند و مرکز خاطر را با ایما نمایند
آن شبیج اعدا لشکر در رجوالبش گفته فرستاد که ما هم معتقد پای تخت این دولت بنیر والیم اما
حرام نمک منحرف دولت ما اندرون قلعه پناه گرفته است لهذا متکفلان امور ملک داری
چنین شوخی و گستاخی بعمل می آورند اگر او را بحضور ما فرستند همون مخلص دیرینه
هستیم که بودیم راجه جزا قبال این معنی چاره خود داری ندیده بعد تو شوق عهد و پیمان که
او را از جان هلاک و مغرب نسازد در سپهر یعنی مقید بحضور آن فیض بخش روانه نموان
فیاض دوران او را که قابل بدار کشیدنی و عضو با بریدنی بود نظر بر عهد خود کرده مانند
زناغ سیه بخت در قفص آهنی بند کرده روانه بگلور ساخت الحق اگر نگو از خوان نعمت

کسی پرورش یافته دست نوازش والا دستی شیوه حرام نمی بجا آورد و طرق بغاوت
پیمای منتقم حقیقه باندک زمان او را گرفتار دام بدبختی نماید آری **بست**

باصاف دل مجال از خوشتر شمنی است | هر کو کشد بر آئینه خنجر بخود کشد ۴

ذکر بند و بست قلعه دار الریاست یعنی سرریزنگ پین و غیره
مع دیگر کنفیا که درین کیمیا و یک صد و هفتاد و یک مجری روداده

چون آن صاحب شجیع ظفرمند از مهمند کور پر داخته بر اعدای دولت خداداد فتحیاب گشت
آداب شرایط شکرنا تنهایی بدرگاه الهی مودی ساخته روز دیگر به راجه گفته فرستاد
که اگر اجازت شود خیر خواه ملاقات متعلقان بقلعه می آید او برضا و رغبت خود
محافظان ابواب قلعه ادر باب و گذاشت آن صاحب شوکت در قلعه تاکید کرده خود
بهمانه سیر و تماشا سوار شده رسید و فراوان زر و گوهر محض تالیف قلوبش بر فرق علم و مهت
نثار ساخته و زیور مصرع که عبارت از حلقه دست پیک جواهر و غیره باشد بخند مت
والایش گذاشت و مراسم مبارکباد فتح و نصرت او کرده تکلیف تشریف آورد
اندرون قلعه نمود آن شجیع سراپا فکر و تمیز با و تعلقه رفتن دور از حزم و عاقبت اندیشی
که لازمه ارباب انش و پیش همونست آنسته بهانه روز ناساز و ساعت بد در میان
آورد و ملاقات متعلقان خصوصاً دیدار صاحبزاده بلند اقبال که فی الحقیقت وجود
شرفیش بنیان قیام دولت خداداد بود بر فردا قرار داده به ندر چند راس اسب و
خلع گران بهار جبار روانه قلعه نمود و خود بدولت آن شب همونجا آرمیده صبحی مع
جمعیت گران داخل قلعه گردیده بر ابواب و در محله های قلعه و دیگر کار خانجات

ملازمان معتمد خود قایم کرد بلکه بر دیویرھی دیوانخانه راجه محل زمانه اش چو کی ملازمان خود دست
باطمینان کلی از متعلقان توابعان ملاقات کرده عیش و نشاط اشتغال و زریه الحق حیر
چنین نخواهد کرد که دولت نیم جان میسور را از سر نو زنده ساخته بارها محض بظرفداری آن
دولت از مرسته و دیگر بعیان جنگها کرده بزور بازوی تدابیر عد و مال شکستها داد و ملک از
دست رفته را بنفس نفیس با تدابیر صایبه باز بقبضه اقتدار خود آورد با وصف این تیرد
و تشویش چون بدیحاظان کور باطن در شکست دولت آن قوی باز و حیل هانی نگینند
و مزاج مشد نشین ساده منش را از آن جناب الابرشورانیده فتنه و فساد برپا می سازند
و این همه محنت با و صعوبت بار که در امر ملک داری نبطه رسانیده بود مفت ضایع و برباد کردن
مینخواستند لهذا آن همه را زیر کرده راجه را از کشمکش امور ملک داری و در دست تدابیر اعدا شکنی
در عهد امن و امان داشته بظرفداری ملک مالش پرداخت بلکه از بجز کشاکش دولت دنیا
اورا بساحل نجات رسانیده همنون و مشکور تو جهات و الاساحت

نیاید تاجداری بی دلیری هیچکس بر گزید + || چو شمع از سر گذشتن لازم آید سر فرزان را
القضه چون چندی روز و شب در نظم و نسق کارهای شکسته بلاد میسور و غزال لکن
فتنه ساز و تنبیه بدیحاظان حیل باز و جرمانه گرفتن از متصدیان پیرغبین تبدیل کاگردان
با مکر و فن و راهی سپاه پیشه و سباب شایسته حربه آیین سپه پروری بدل متوجه
بوده داد عدل و انصاف در داد و دلهای خلایق دور و نزدیک را بر بخششی و لوازش
گستری و خاطر داری بدست خود آورده نام آوری اندوخت و هیچ کار بدون تجویز رضا
و حسن تدبیر لاحق سرانجام نمی داد و پس را قبال منده ابه استاد و الادانش سپرده تعلیم
و تدیس علوم سعی جمیل فرمود و عرض گلستان تعلقات میسور آب و رنگ منیت تازه

یافت و دلهای حاسدان ملک دولت چون باغ خزان رسیده یکسر بجز رنگ رونق و
 خراب تر گشتند و اکثر تعلقات اطراف که از دست حکومت اعیان این دولت افتاده
 بحسن سعی و کادانی در قبضه اقتدار آن ستم نهاد درآمدند و مردمان قایل و زمینداران
 جهان و اهل حرفه و سپاه پیشه که از باعث کساد بازار و کسرت منزلت و کم خواهش سران
 پیشین چون شمشیر در نیام غارت نشین بودند دفعاتاً رنگ کدورت از چهره حال مصقله
 قدر دانی و مساعدت نجات پاک و صاف نموده مانند نیره سر بالا کرده حاضر حضور
 شدند و فراخور حوصله خود بکارهای لایق و خدمات قابل مهور گردیدند و سوداگران
 و تاجران حساب نخواهش نعم پرور از بهر دیار و بلاد تحایف نفیسه اسپان گران بها
 و شتران بارکش حاضر ساخته سوائے قیمت مقرره بخششها و انعامات شایسته می یافتند
 و لکو که از به ضمانت اهلکاران حضور بنا بر طلب داشت اسپان به تهر و سپاهیان و مردان
 بنزور در اطراف جهان می رنجیت تا هر کس بکار و خدمات مامور خود بدل و جان ساعی
 بوده سرانجام میداده بودند الحق بهرگاه خداوند حقیقه میخواست که یکی از بندهای خود را نر او
 ملک اسی و لایق غربا پروری و رعیت نوازی سازد و دانش امر جوعه خاص و عام

و کارش را سود و مایه بود انام گردانند مصرع
 دولت بغلت نیست که گویند چنین است ۴

حاصل کلام چون زنا را در حرام نمک بپا داشت عمل خود رسیده و بیخ فساد و خلل ملک مشهور
 برکنده شد جنوبی دارالریاست که مراد از ضلع پائین گهاٹ یعنی کومیتور و غیره باشد
 پرشور و شرگشته زیرا که زنا را در وحیم العاقبت برای بند و بست آن نواح یکی از خویشان
 خود را زانده بود و او نسل حرام بعد از یافت حال حرام نمک چندنا یار و او باش نشان را

با خود متفق ساخته شورش فرا بود بر آئین پیش و صد سوار و دو ساله مردم با و هزار پیاده
 بسرداری سید امیرعل صاحب برادر سبستی خود معه سردار خان نامی دلاور شش روانه
 ساخت و خود بدولت نزدند راج رفته بطایف اخیل و بهانه بند و لبست بعضی امور و
 خود رضامند ساخت معه متعلقان و خویشان زن و فرزند و قرابت اران او را همراه
 خود آورده داخل حویلی بخش نموده سجدات شکر بدرگاه قادر دولت بخش حقیقه ادا
 ساخته شاد دایه شادمانی و نغمه هجبت و کامرانی بلند آوازه فرمود چون سکه سهم گرمی
 آن بخت آور بدولت خدا داد راج تازه یافت و جمیع سامان شایان ثروت و سلطنت و
 خزانه و اجناس نفیس و زر و گوهر و آلات حربی ضرب بقبضه اختیار در آمد محمد و م صاحب
 بقلعه داری دارالریاست مقرر شد و اخراجات معمولی حسب خواهش متعلقان راجه پسند
 نشین و نند راج و غیره بحال برقرار و قلعه دار به میر سامانی ایشان مامور گشت و خود بدولت
 روزی در ساعت نیک اندرون محل زنانه راجه و نند راج تشریف برده به تسکین و
 دلاسامی طرفداری ملک دولت پرداخته چند طبق پر از خلع و زر و جواهر هموار از طرف
 خود بایشان سپرد و بامداد مراجعت فرموده بهنگامه عشرت و کامرانی گرم ساخته بعضی
 پالیکاران آن نواح مثل کرک و غیره که بنیه غفلت بگوش خرد داشته بودند نظر بر او
 باز و می شجاعت و یوری طالع آن همایون طالع کرده هر اسان گشته مطیع شدند و بعد
 بند و لبست دارالریاست با لشکر ظفر پیکر به بنگلورشت تافته با دایمی مبلغ که از نزد ساهوکاران
 آنجا گرفته بود پر داخته مسرعه الوقت گردید و امیرعل صاحب سردار خان از بند و لبست خود
 فراغت یافته خویش زار دارالاسیر کرده فایز حضور شدند و همدان اوقات بدر الزمان خان
 نایب به اراده نوکری از رنج بگذره رسیده ملازمت حاصل ساخت چونکه آن فیاض زمان

از جد و پدرش معرفتی و وقفیتی داشت رسیدش را غنیمت داشتند بجا میانه پنج صد روپیه به بخشی گیری بار کچری مامور ساخته بود و به دران روزها بسمع شریف رسید که بالیکا را با لوط خور داز باعث غرور لشکر و اسباب دولت خود سرافتخار فلک نپدار نار سامی ساید و اکثر عایای تعلقات سرکار را بقاوی زر و فربس بسمت خود می کشد لکنیکه از صوت حمله شیران عساکر ظفر اثر خوفی ندارد پس سوای سز نش و تنبیه معقول مطیع و منقاد نخواهد شد و برهنای پند و نصائح اصلا طریق وفائی نخواهد پیو آن داد گستر باستماع این معنی بنابر بند و بست دولت خود عزم ستیصالش بدل مصمم داشته در فراهی لشکر و سبا جنگی مستعد بود

ذکر فوج کشی میر سید شریف علی خان بسالت جنگ ناظم ادھونی بن آصف جاہ ناظم دکن به بند و بست صوبہ سر او تسخیر کردن آن سمت بتایید حیدر علی خان بہادر و نقل شدن آنہم بلاد بہ قبضہ تصرف آن الاد انش و فرہنگ در ہمون سال یعنی در سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و یک ہجری آنکہ

در حینیکہ بالاجی را و نا ماعہ تامی سلطنت امرای خود متوجہ بند و بست نواح خاند لوط میر نظام علیخان اسد جنگ ناظم حیدر آباد در ۱۲۶۰ لکنہ یکہزار و یکصد شخصت و شش ہجری بفراہمی لشکر انبوه بہ تنبیه مرہٹہ یعنی غنیم پونا و تسخیر ملکش مت گماشت و میدان خالی دیدہ بکوچہای دراز تا پونہ رسید و شہر را غارت ساختہ آتش زردہ بتخانہ ہارا شکست در دیر باگا و کشتی لعل آوردہ برگردید مرہٹہ بمحدر استماع این خبر بر سبیل بلغارہ رسید و اسد جنگ را متصل معمرہ ہناباد محاصرہ کردہ چنان شکست داد کہ بطرفہ العین

خرابی تمام بحال لشکریان مغول اه یافت از بهر دنگاه و توپ خانه و غیره جدا گشته در یک قلعه
محصور گشت امرای قدیمش بعضی اسیر و اکثر قتل شدند آخر الامر لاچار شده بغنیم اه محضت
پیموده ملک هفتادک و پیه باستصلاح تحصیل داسن یوان معه دوشهر دار السلطنت سلطین
دکن یعنی بران پور و بیجا پور سوار این احمد نگر و دولت آباد و صوبه سرگزداشته سالم آبه
به گو لکنده مراجعت نمودند آنهمه ملک در ضبط مرهبطه بود چون لشکر کشیش در سواد
کنج پور متعلقه بانی پت کرنال از دست سر ابدال تاخت و تاراج گردید و بالاجی او
ازین تشویش جان خود را رایگان در باخت بسالت جنگ حاکم ادیهونی وقت را
غنیمت شمرد و مع لشکر و سامان جنگی به بند و بست صوبه سر اهمت گماشته بسازش
مرار را و حاکم گتی و حاکم کرپه کو چیده بهسکوٹه که پرگنه من مضاف صوبه سراسر است و تها نه مرهبطه
پونه بود رسیده محاصره نمود و بکشایش قلعه فرمان داد چونکه موکنده سری پت نامی قلعه
انجا دلاور بود قلعه را محکم کرده آنقدر کوشش مردانه بجا آورد که حاکم مذکور تاب عدو شکنی
باوصفت لشکر کشی در خود نیافت ملتجی بان شیر شریزه شکار گردید یعنی حیدر علی خان بهادر
را طلبید پس آن شیخ عالم نواز که در جنگل و بیخ و تنبیه سیامی گورده پالیکار سرکش بالا پور خود
سرگرم نبود و بست لشکر خود بود و دعوتش اسبب ترقی دولت خود انگاشته در رسید
اگر چه حاکم مذکور برای ملاقات مستعد شده است و عامودا آن بیدار بخت بهشیار مغز
پیام فرستاد اول خدمتی که معین خواهد شد سرانجامش بهر ساند کار و نیست به عمل
آورده بنده سرخر و لشرف ملاقات خواهند پیوست و التماس تسخیر قلعه کرد تا شیخ
کار از مار و زدیگر پیرامون قلعه گردیده نشیمن فراز زمین مشا به کرده معموره را که شرقی
قلعه است بیک حمله گرفت و مورچال بهو نجا قایم کرده گولنداران خود را فرمان داد

تا به شست اندازی توپهای حصار قلعه چون پنجره مشبک ساختند و جمیع صاحب
وقت توپ اندازی بجا کم فرور نوشت که حضرت بجای خود خبردار باشند که بر قلعه توپ
اندازی بعمل می آید بعد آن گولندازی حسب الفرمایش خداوند نعمت خود چند گوله
از توپ دور انداز بجانب لشکرش که بفاصله نیم فرسنگ غربی قلعه فرود آمده بود پراپند
که محض عبرت خود نمود تا لشکر مغول از زیرش گولها زیر و زبر گردید و حاکم فرور لشکر خود را
از آنجا برداشته آن طرف تالاب شمالی قلعه چیمه زده فرود آورد و عرض آن صاحب شوکت
عدو مال دوسه روزه توپ اندازی و قلعه شکنی مشغول بوده روز چهارم بقلعگیان پیغام
فرستاد که من بهادر ام اگر چه دای جان مال و هوس عیش و عشرت باقی دارم به مع سامان
شمار وانه کرده آید و گرنه یورش کرده همه محصوران را مع عیال و اطفال ته تیغ کشیده خواهد
تا قلعه را بعد رد و بدل بسیار طمانیت خاطر حاصل ساخته از راه مصاحت به پناه
دولت خدا داد در آمد و قلعه بملازمان و الاسپردان خلق پرورداد گستر و قلعه ثمانه خود
گذاشته قلعه را مذکور را از جان مال امان بخشیده حسب استرضای خاطرش مع
بار برداری باستصواب تجویز حاکم مسطور وانه پونه ساخت و روز دیگر بجا کم نوشت
که در قلعه مفتوح ثمانه باید فرستاد تا ملازمان خود را از قلعه برداشته شود تا حاکم دانا به مقتضا
رای وقت پسند خود بند و بست قلعه مع توابعش بند و نه آن شجاعت منش گذاشته
سمت صوبه سر پیشتر نهضت نمود پس آن دلاور باشوکت در عرصه دوسه روز از
بند و بست قلعه فراغت یافته بالشکر طفره پیکر و آتشخانه جگر که از عد و سوز کوچ بکونج
قطع منازل کرده سواد بالا پور کلان را مضرب خیام عسکر نصرت ماثر نمود عباس قلی
خان بن درگاه قلی خان مرحوم حاکم آنجا از فعل خود که در حق آن صاحب شوکت

غریب پرورد در ایام سابق بظهور سائیده بود یاد کرده به بیم گزند خویش مع زمانه و استیلا
 ضروری راه ارکات سرگرد پس آن صاحب جاه باطلاع این معنی همانند خود در قلعه مذکور
 فرستاده بالشکر حاکم صدر ملحق شده هراولی گزیده تا آن زمان اتفاق ملاقات هر دو
 صاحب جاه و فرصت همکلامی بیجا بانه صورت نه لبست چونکه در سواد میرا رسیدند آن صاحب
 شوکت غزنی قلعه سواد عید گاه را مضرب خیام نمود و لشکر مغول در تالاب شرقی
 قلعه فرود آمده گرد گرفتند و مورچال شدید و صلابت کوچه های متعدد و بجزرین و نپیده
 آتش اندازی منجبتی پرانی اشتغال و زریزید چون کشایش اقلعه هم برای زرین آن
 و الاوش تفویض یافت رفته رفته شهر گرفته تیریهای قایم کرد و از اتواب کلان دیوار
 قلعه وارک قلعه شکست و از بس شکلهای اتواب که دل و جگر محصوران از صد شش
 چاک چاک می شد حصار بار خخته گردید با این ترکیب کشن نامی حارس صوبه دل از دست
 نداده تا یک ماه داد قلعه داری در داد آخر الامر که حصار را بر زمین برابر شده بود از
 یورش غازیان شیر شکار آن شجیع و الاهمت هراسیده به پناه دامن دلش سود و
 بهبود خود انگاشته التماس جان بخشی نمود و قولنامه قوی درخواست پس آن بیدارت
 و طالع آورید لدهی و امان بخشی او قولنامه فرستاده نامبرده را طلبید و تمانه خود
 در قلعه گذاشت و آنچه که سامان ذخیره و آلات حرب ضرب که مرهبطه برای ملک گیری
 کرنا ملک بالا گماط و پائین گماط در آن قلععه آماده کرده بود در تحت تصرف
 خود آورد اما بلا توقف آن وزمان و عدم اطلاع احدی اتواب کلان و دیگر سامان
 شایسته آنجا را که تیار و لایق دشتن بحضور خود بود علیحدّه زیر خاک پنهان ساخته
 پنج شش ضرب دبان شکسته و نادرست مع چنبری سرانجام مدرس و بوسیده

بیرون انداخته نامه مبارکباد فتح بحاکم مذکور ترقیم و ترسیل ساخت چون روز دیگر حاکم
مستور برای دیدن قلعه اسباب جنگی مرهه بارها زبانی جاسوسان شنیده بود
که آلات حربی ضرب بادگیر اسباب گران درینجا داشته است سوار شده متوجه
قلعه گشت آن صاحب شوکت کار آزماد پیش قلعه اول شرف ملاقات حاصل ساخت
اورا اندرون قلعه برد و به سخنان ایلد فریب چرب شیرینش در بود و کلیدهای
قلعه در پیش گذاشت و تتمه اسباب قلعه یک بعد یک بنظر گذرانید و حاکم مذکور بعد مشاهده
و ملاحظه خبر و کل سه ضرب توپ کلان را که در حبلونواب ناصر جنگ شهید بود کشیده
در لشکر خود فرستاد و بقایا سامان و کلید قلعه و بند و بست آن صوبه بآن صاحب
ظفر سپرده داخل خمیه گردید چون بعد سه چهار روز کوچ مراجعت به ادیهونی مقرر
گردید آن صاحب شوکت را طلبیده بنواب حیدر علی خان بهادر حقیق جنگ
مخاطب ساخته مسند نظامت در و بست صوبه سرامع پیشکشات پالیکار نوشته در
و ضلع گرم کنده مع قلعه بر آن اضافه ساخته بی تکلف از زبان خود فرمود
که شما بحق دولت و سرداری این همه ملک مستمند او خالق جان بخش محض جو و دست
شمارا بخلق پروری آفریده پس این ملک دولت بذات شما مبارک و مهنا باد
الحاصل بعد آدمی لوازم مبارکباد حاکم دانا از نواب بهادر مبلغ خطیر و راسان بادیه
و فیلان کوه نقار حصت شده با تمامی لشکر خود مراجعت بادیهونی کرد و اضراب
مذکور را همراه لشکر بردن نتوانسته شمالی تسعه برهنه آب دو ضرب گذاشت و ضربی را
که در جلو نظام الملک آصف جاه بود هزار تردد و محنت همراه خود برد و مخفی نمائند
چون آن شجاعت منش بخطاب مرقومه الصدر خوانده شد آن زمان بیاس خاطرش

شکریه ادا نمود و خاموش ماند بعد از آن شدن حاکم مزبور خطاب جنگی را ذکر کرده خود را فقط بنواب بهادر نامید سپس نواب بهادر تا پانزده بیست و زور و نق افرا قلعہ بوده بدلدهی و تسلی خاطر عایا و بر ای پداخته میر اسمعیل حسین را بایالت صوبہ تعین کرد و در باب مرمت قلعہ تاکید آکیده کرده داخل خمیہ مبارک گردید

ذکر لشکر کشی نواب بهادر بر بالا پور و خیر کردن آن مکان مفتوح شدن کوہرک سرعینی کوہرای خود و بنوکند و غیره که در سن یکمزار و یکصد و هفتاد و دو هجری واقع شده

هرگاه نواب بهادر از بند و بست صوبہ سرافراغت یافت عزم تسخیر بالا پور خورد که از زمان سابق مرکز خاطر بود با تمامی لشکر خود که هشت هزار سوار و ده هزار جوان بار و دوازده هزار پیاده کرناٹکی بود با و فورسا مان جنگی بطرف مذکور حضرت فرمود و در اثنای راه فیض اللہ خان ہیبت جنگ بن میر محمدی خان جاگیر دار پرگنہ تملی که داماد نواب دلاور خان بود از خسر سز گوار بعد فوت زوجه خود بخیده بملاز نواب بهادر قدم از سر ساخته شتافت و فرخور حوصله خود عزت مارت دریافت چون بظاہر معمورہ مذکور نواب بهادر فرود آمد پالیکار آجاتاب جنگ میدان در خود نیافته قلعہ بند گشت هر چند نواب با طاعت و انقیاد امر خود در بنهای فرمود او نگون نجات از این معنی پہلوئی ساخته مستعد جنگ گردید امامرار را و کھوڑ پڑیہ را

بگویم که خود طلبید چنانچه راوند کور تهمی جمعیت سلطنت خود که دوازده هزار سوار و پیاده
 بود بتاییدش همت گماشته در رسید و گوئی نبذه را قایم کرده خود را آنجا اقامت
 داشت و شش هفت هزار سوار بمقابل شکر نواب روانه کرد چون جمعیت راوند کور را آنجا
 رخصت یافت بر کھی لشکر نواب بهادر زده برگشت بعد اطلاع بر این معنی نواب
 غضب آلود شده با چند شیر دلان خونخوار پی شان گرفت و در میدان غری تند گئی
 با جمعیت غنیم در آمیخت و بیک حمله مردانه و دلاوران نواب چون مرغان دانه چین
 لشکریان اعدا را ته منقار تیغ در کشیدند و بقیت السیف از راسان و آلات حرب
 ضرب خود دست شسته فقط جانهای خود را از آن مهلکه و معرکه مرد آزما می پیرون
 بردند و قریب دو هزار سپ غنیم هم دست لشکریان نواب شدند پس طفر مند مراجعت
 کرده بر کشالیش قلعه مذکور همت گماشته فرمان داد تا کار گزاران و الادانش حسب حکم
 معموره پینه گرفته مورچال قایم کرده در توپ انداز می منجیق پرانی اشتغال ورزیدند
 راوند کور تا بمقاومت نداشتند فقط بخرابی و تاراجی رعایا سعی میکرد چنانچه
 قزاقان لشکرش مثل چغد و بوم بوم دیوات سرکار خدا داد را خراب و پایمال
 میکردند لکن صلا بمقابل و مجادله اهل لشکر نواب پرداختند اگر چه این خبر به مع شریف
 نواب بابر میر رسید اما باراده اینکه اقتحاف قلعه نیبرای معقول آن بیباک پرداخت آید
 خود را بر در تجا اهل زده مثل نادیده و ناشنیده به تفتیح قلعه صرف اوقات می نمودند
 قلعه شکنی و سعی عدو مال بعمل می آورد چون در اندک مدت دیوار قلعه که گلی بود شکست
 ریخت از یکجانب گردید نواب حکم یورش در داد با وصف این حال محصونان همت نم
 و کوشش بهادران صرف کردند و بدفع یورش پرداخته حمله کنان را بهر همت دادند

و روز دیگر باز یورش کرده ناکام برآمد سپهری اب فکر دقیق بکار برده به تردد شایان
 مرحله تازه روی دروازه احداث کرده به شکست باب قلعه فرمان داد تا گولندازان
 دور بین بسجی یک در هر دو دیوار سد دروازه شکسته فارغ گشتند چون راجه محصور
 خبر شکست دروازه قلعه گوش کرد بفکر دور و دراز افتاده معرفت ساهوان و دیگر
 پالیکاران راست باز که همراه لشکر نواب بودند پیغام صلح فرستاده عرض جان بخشی
 نمود بعد رد و بدل بسیار نواب بهادر نظر پرورش بر او گذاشته به نذر و پیشکش هفت لک
 روپیہ راضی شده دست از جنگ باز کشید و بر حسب عرضش چنان مقرر شد
 که خود بدولت مع لشکر و توپخانه از راه دیون هلی و بنگلور مراجعت بسری ننگ پٹن فرماید
 و منجمله مبلغ زر ستمه قسط اقرار و تفریق ساخته قسط اول در مقام دیون هلی و دیگر در
 بنگلور و سیوم در ارساطنته عاید سازد پس همچنان کوچ بعمل آید و نواب بجزم احتیاط
 تا ابلاغ مبلغ مذکور به تفریقچ الی سراری جهان خان کمور و حسین خان لودی در مورچال
 و پیٹھ گذاشته هفت بیش صندوق پر باروت بهمدمه آنها سپرده بود را و ندکور
 یعنی مرار را و باطلاع این خبر شباشب مع لشکر بلغا ر کرده از عقب قلعه سید سوار
 قلعه را حیدر ساخت او نا تجربه کار رسیدنش را از مغتنات شمرده خوش خورم بیرون
 قلعه آمد پس هر دو دعا باز حیله گر مشورت نموده بفریب ادن نواب بهادر کوشیدند
 چه را و ندکور بنیان چرب شیرین و ابله فریبی راه سود و بهبودن زده بدام خود کشید
 چه گفت که بالفعل حصار قلعه شکست در رنجت شده اکثر غراب و سپاهیان جنگی خراب
 پایمال تشبازی گردیدند اقامت اینجا مناسب حال نیست لازم که مع ناموس خود و تمامی
 خزانه و زر و گوهر بکوه نندی رفته اقامت باید و زریه و مبلغیکه نواب ادن تقریر یافته است

بمن عاید سازید تا بصرف همون مبلغ مذکور لشکری فراهم ساخته دیگر لشکر انبوه از پونه و جید آباد
 بلوک طلبیده تنبیه معقولش کرده آید پس اجه ساد منش که وقت زوال ریش رسیده بود
 سخنان غرضانه او را بگوش رضا جاداده همچنان کرد که چهار پنج کک و پیه که برای ابلاغ
 نواب بهادر حست برار خود اماده داشته بود به راؤ مذکور ساینده قلعه هم بجز تاشان زکذاشته
 خود بر کوه رفت راؤ مذکور و هزار سپاده خود معه ضرب و باروت و قلعه شکست و رخت
 ثمانه گذاشته با قامت گاه خود شتافت صبحی قلعیگان به برج و بارهای قلعه طبل و دوت
 و بتیرهای مرهٹی می نواخته بر دروازه هجوم کرده بودند نیر کد اران نواب بمشاهده انحال
 فتوری عظیم انگاشته در مورچال قایم و مستعد بودند که ناگاه هزار و پنج صد کس غنیمت
 قلعه شتافته برایشان در تاختند از آنجا که فدایان نواب اندک جماعت آنهم در
 یکجا نبودند مورچال گذاشته در پیته فراهم شده و یک دروازه را مضبوط کرده آر میند
 و جماعت قلعه گرد ایشان حلقه زده تفنگ اندازی و بان پرانی آغاز نهادند و
 سرداران تفنگچیان نوابی را از دست نداده بزرگ جان نشانان عمامت کلا در زور
 را پناه ساخته مردانه وار میکوشیدند و بارها که کوز بچند جوانان شتره منش جمعیت شوم
 غنیم در تاخته اکثر ایشان را ته تیغ و سنان می کشید و چند مردم قلعه را ابتدا بصیرانه
 اسیر کرده احوال قلعه دریافت چون ایشان مفصل حقیقت صدر ظاهر کردند و گزارش دادند
 اسیران را مع عرضی کوا یف روداد و برگشتگی طالع راجه و بدعهدیش شب دیگر روانه
 حضور ساخته منتظر کومک نشست بمجد موصول عرضی دولت خواه و دریافت کیفیت
 نربانی اسیران غضبناک چون شیر غران مع شکر و توپخانه یلغار کرده در رسید و
 سواران راؤ مذکور را که گرد قلعه محافظ بودند بیدهای لشکر نواب بهادر چنان زدند که

که همه با بخوابی تمام تا گوری بنده عقب ندیند پس سردار دولتخواه نواب که در اندرون
 پنیته قایم بود علم حیدری بر دروازه نصب کرده طنبور بخواست نواب خوشدل شده
 داخل پنیته گردید و همون مورچال و تبسیرها که سابق احداث کرده بودند قایم کرد
 بزیرش گولهای توپ و تفنگ فرمان داد بعد دور و زورش کرده قلعه گرفتند
 نواب بعضی مردمان را وحیدگر اقبال رسانید و بعضی را بنا بر عبرت گوشن پنی بابریه
 خون چکان روانه لشکرش نمود و برای بند و بست انجامیر علی رضا خان را مقرر
 ساخته بکشایش کوه نندی و در باب اسیر کردن پالیکا برگشته تاکید اکید فرموده
 راست بالشکر ظفر اثر بمقابله مرار را و بطرف گوری بنده شتافت را و مذکور تاب
 مجادله در خود نیافته سمت گوری بنده که در ضبط خود داشته بود رفت نواب بهادر سعی
 دوسه روز گوری بنده را تسخیر کرده همانه گذاشته پیشتر کوچید چون نزد گوری بنده رسید
 را و مذکور سوار شده مع پیاده و سوار و توپخانه خود مقابل کرده مستعد بجنگ گردید و آن
 رسالهای مردم بار و پیاده و توپخانه را در خشک نهری پنهان ساخته سواران توپ
 را پیش راند هرگاه سواران صفها زده بر ایشان در تاختند و متصل رفته برج القهقری
 برگشتند جماعت را و مذکور دلیر شده تعاقب ایشان گرفت کیبار کمین دران بر خاسته
 بشک توپ و بنادیق چنان داد مردانگی دادند که تا زمان حال صفر و روزگار
 یادگار باقیست لشکریان را و مذکور چون دانه های جوال چاک منتش شده تا حصار کوه
 گنتی آب نه نوشیدند را و مذکور نیز راه خود پیش گرفت نواب مظفر و منصور پیشتر نهضت معبره
 گوری کنده را بجنگ هفت روز فتح کرده از آنجا سمت پنوکنده که آنجا همانه را و مذکور بود
 شتافت به تردد شایان کما طما گرفته مضبوط کرد پس آن بر قلعه پنین کوه یورشها کرده

بعضی یک ماه تسخیر نمود و از آنجا طرف کوه مژگ سراد را تاخت قلعه را آنجا که دلاور شش بود
 مستعد بجنگ گشته بریزش گولهای توپ و بندوق بسیاری لشکریان نواب اضلاع
 ساخت نواب غضب آورد گشته فرمان داد تا متکفلان امور جان نثاری کوه را محاصره کرده از
 پناه سنگ با بر کوه یورش آورد و نواب بر کوهی شمالی قلعه که بهم ملحق است توپهای کلان قایم
 کرده به قلعه را قولنامه فرستاد چون او بر آن قول حنی نشد خشکین بگویند از آن حکم کرد تا بدست
 دوزان شست اندازی کرده بر سنگهای که در وسط کوه بلند تر واقع شده است دوزیان بلند
 خانه و عمارات نامی از ساکنان آباد بود شک با زد چنانچه سنگها از صدمات گوله ریزه ریزه
 گردیده بسیار محصوران را هلاک و نابود و اکثر سکنار از زیر و بر و پرانگنده حال ساخت پس
 تاب مردانگی و مجال دلاوری از دل قلعیان را بوده شد و قلعه را مشاهد چنین حال
 منکر هر اسان گشته از خود التماس جان بخشی نمود و قلعه بگماشته نواب طفل منده گذار گشته
 خود به پناه دامن دولتش در خرید تا از جان مال امان یافت میر علی رضا خان که بمحاصره
 کوه نندی پرداخته بود بکوششش مردانه و تدابیر بهادرانه محصوران را زیر ساخت پس
 پالیکار آنجا که جمیع وجوه لا علاج شده بود کوه را بمیر موصوف سپرد و خود به پناه اولیای
 دولت خداداد درآمد میر صاحب حسب کم حضور پالیکار را سیرامع توابعانش مقید و اند
 بنگلو ساخت و بمنجمله فرزندانش و سپهر سلمان کرد چنانچه یکی از آن مرد دیگری صفدر خان
 نامی تا زمان حال زنده است و خود مع فوج داخل لشکر حضور گشت و بدر الزمان خان
 بایالت قلعه نو تسخیر مامور گردید چون تعلقات آن سمت که نظیر باغات بهشت تو گفت
 بقبضه اقتدار نواب بهادر درآمد چپین نیاز بدرگاه خالق بے نیاز سوده عمال باهوش
 و قلعه را امین و هوشیار اطراف ملک وانه کرده خود چندی بر سواد صوبه سر

برای بند و بست آن نواح مقام فرموده

ذکر فتح بلاد بد نور عرف چیدرنگر و بست دیگر قلعت
آن سرزمین که درین یکرا و یکصد و هفتاد و شصت و هجری اقع شده اند

از آنجا که دریافت ماهیت نیک و بد و جمیع حالات و اخبار حسن و بد و دوست و دشمن
و دستور العمل شاهسواران عرصه جهان بینی و عمل دستوریکه تازان میدان کشورستانی
است قانون مستمره نواب ظفرمند چنان بود که هر روز اخبار تازه از ممالک دور و
نزدیک و از سرحدات خویش بیگانه برسد و وقت شب بر همه کوائف و احوالات عالم
و بهر دیار و ملک رانی و بند و بست زمینداران و راجها و نظام دکن و ناظم لوپه و صوبدار
که راناک پایان گماط و غیره مطلع شده من بعد بجرم سری خاص بهر استراحت تشرف
می برد و برای سرانجام این کار لازم الحزم و الاحتیاط خبرداران باهوش و قاصدان سراپا
چشم و گوش و جاسوسان کامل منبر و خفیه نویسان یگانه عصر و سوانح نگاران سبکدست
و گران فطرت بچار سوی ممالک تعیین شده هر روز اخبار واقعی و سرگذشت کماحقه
در یافت بعرض میرسانید و چنانچه در نیوالا بالاتفاق معروض داشتند که ملک نگر
از بس نظارت و لطافت و نق نخش ممالک بالا گماط بل همزنگ باغات جنات

توان گفت بیت

هر سوخته جانی که به بد نور در آید ۶
گر مرغ کباب است که با بال پر آید
فی الحقیقت در خوش آبادی رشک افزای کشمیر است که ماتحت آن صوبه بلد های
نزد بهت آباد و در خزین و فضای دلکشایش خاطر نظار گیان را سرور انگیز و هر سال

تا هشت ماه بارش معتدل که باعث طراوت و لهای فسرده نباتات و حیوانات است
می بارد و او شجار صحرا و بوستانه بیشتر درختان نار جیل و فوغل چون قد خوبان
سرافراخته و درخت نو که هر قسم شمر راحت بخش در مشت دارد و درختان صندل معطر
سازد آن دماغ مردم هر دیار و بوی گل و ریاحین میوه نورس آن سرزمین تسکین ده
دل ببقار و گلر خان سر و قامت چون چمن همیشه بهار بزرگ بوی زیامی رعنائی
آرسته شیوه دلربایی و طریق دلکشی بر روی کار می آزند و ماهریان قیامت
قامت آنجا خود را به کسوت دلفریبی پیراسته شایسته جوانان باهوش را به نگاه ناز و
عشووه فریفته از یاد آرند و جو بیار و انهار در آن گل زمین همیشه بهار چون بحر متواج
جاری و تالابها و چاه های ملبس باند منبع دل فیاض ساری و رعایای جزو و کل
آن دیار متمول و صاحب تیسیر فاما همیشه بر اه مردم میدان دلاوری یعنی بر تسلط عادل
صاحب شوکت چشم باز اند زیرا که آن خطه دلگشا در دست مردمان وحشی سیرت
افتاده زنی مردانه لباس سپت فطرت بلا اندیشه و بی وسواس خاطر مختار شده حکمرانی
میکند و بیشتر زیر حکم حاکمان صوبه سر بود احوال راه بغاوت پمپوده در رسانیدن
زیر پیشکش قیومی سازد با وجود موجود و ارثانی ولت خود هوس یاست در دل داشته
نزد مباحثت و عشقه با غلامی می باز و قلم و ند کور با این همه خوش آبادی و زرخیزی
چون چشمان کور بی رونق و نور و لهای سکنه آنجا به درد و جور و ظلم آن بدکار رنجور
است و صدای فریاد و فغان بر کوچه و بازار برخاسته بهر سو حرامیان دزدان بال غریبا
دست دراز ساخته اند مردان از اطاعت زن شرمسار گشته خانه نشین شدند و زنان
از راه شوخی و بیباکی بدست باده نشاط گردیده به آراستگی زلف و چهره کارای نداشتند

بجمل می آزند و مردان طاقت تادیب سزانش زنان علاقه خود ندازند که بگویم
زن حاکمه علانیه بهوای بوسنی کنار بچا رسوی رسته و بازار بانتظار شهوت

پرستان میقرار میگردند بیت در راه خد که رهزنانند

آن راهزنان همین زنانند آری زن نقبص فراست مشهور است

اگر لیساری و حراست ملکی نامزد گردد آسودگی رعایا و بر ایام معدوم و صورت منیت
ملک مال معلوم است الحق ریاست همچو ملک بهتر و خوشتر آن بدشست صوب نمیاید
وزنی بدکار بحراست آن کشور عشرت نشان نمی سزد قطع نظر ازین از سرکار منحرف
گشته و شخصی از اولاد حکام آن مقام که عجل شعور دور و وجود معطل است هر چند
بتمنای ریاست هوس و ولت فکر و تردمی نماید اما کاری نکشاید پس ظاهراً است که
از جنس ذکور یک فطرت و دون همت از زن ناقص باشد کی سزاوارد ولت
ملک رانی گردد و نمیداند که این ملک وسیع و مکان فنیع زیر حکومت کدام حاکم و الا نشان
منتقل شود الحاصل نواب کامگار باستماع مرده بجهت آمود جا سوسان حقیقت شناس
خبر آوران باهوش و درست حواس ابا برین کار مامور فرموده تا کید ساخت که تازه
اخبار تحقیق دریافته از حکمرانی و کار آگهی و جمع بندی لشکرش ماهر شده مفصلاً بعرض
رسانند و خود با جمعیت گران سمت حیتل درگ کوچیده بنا بر مصلحت عبرت نمایی خود
بتاخت و تاراج و تسخیر مکاناتش فرمان داد چون قزاقان بیباک در جمیع تعلقات درگ
مذکور منتشر شده تا گهاٹ درگ همه ملک ابا خاک برابر ساختند و سواری خاص را
سمت درگ و نق افزا شد پالیکار آنجا سر اادت از حجاب بغاوت و سرکشی برکشید
بحلقه اطاعت درآمد و حسب کم حضور و لک و پیه در عوض پیشکش و لک و پیه داده

از جان مال امان یافت با جمعیت خود همراه لشکر شد و قاصدان و جاسوسان
 سبک تگ جلد ترش تافته باندک فرصت دریافت حقیقت بند و بست آن فوج
 کرده مفصل معروض داشتند و بمقارن این حال شخص مذکور که آرزوی ملک مال
 در سر داشته قابومی جست و در حیتل درگ پناه گرفته بود بیاوری طالع سعید
 حاضر حضور سعادت مجرای نواب شده به معرفت درگ و اله التماس نمود و تمتعت
 گشت که کم خدمت در اطاعت حضرت فلک قربت بسته ام و ملازمی رکاب
 ظفر انتساب فخر خاندان خود میدانم و به نبیه آن زن بد سرشت که در آنجا بهوای
 سروری می نازد و مردان و اربیدان مختاری می نازد و پر از آتش مشتعل بجای
 او را باب شمشیر سیاست فرو نشاند عالمی را که بخور و لمش جان بلبستند از بسلی
 و طمانیت جان تازه بخشید چون نواب بهادر ظهور کار بر حسب آرزوی خود دید التماس
 او را قبول کرده به آراستگی افواج بیکمین بسیار و ترتیب قول و به اول و چند اول
 پیرداخته سرداران دلیر و جنگ آزموده را با فوج مقرر و تعیین فرموده صبحی فرامی
 آن روز سمت نگر نهضت نمود و صاحبزاده بلند اقبال و فتح یاور هم همراه رکاب بود
 و در هر منزل و مقام رعایا و بریای آن سرزمین را بنوازش و استمالت بسیار
 امیدوار ساخته قولنامه دراز دیاد آبادی ملک عظامی فرمود و در هر تعلقه و قلعه که
 مضرب خیام می شد غریبا و بی علاقه اران آنجا را از هر فریق طلبیده بداد و دوش
 آنها را خوشنود کرده داخل ملازمان می فرمود و کسانیکه از حلقه اطاعت خود بیرون
 رفته و سخنان پند و نصیحت گوش نکرده مستعد جنگ می شدند قتل و اسیر و خرابی
 حال شان می کوشید ازین معنی هر اسیر و هوان بهیبت در دل های آن مردم جا گرفت

جمیع رعایا و عمال و قسوداران و غیره بواسطت صاحبزاده مراد بخش مطیع
 فرمانبردار شده لایق حوصله خود فراغت حال حاصل ساختند چون عسکر ظفر اثر
 این طرف قلعه نگر بفاصله دو منزل فرود آمد جاسوسان که خفیه در آنجا مامور کار
 بودند حاضر حضور شده معروض داشتند که زن حاکم اینجا سخت اندیشناک و غمگین
 است آرام و راحت روز و شب گذاشته در فکر دور و دراز افتاده سرشته انتظام
 هم از دست داده دل بر مرگ نهاده است و میخواهد که بکشد و فریب پیشکش از هدایا
 آنحضرت را ازین عزم باز دارد چنانچه همدین اوقات مطابق معروض جاسوسان
 زن دون فطرت و کلامی معتمد را با تحف و هدایا و نیاز نامه بحضور فرستاد
 و کلامی دانا بعد ادای آداب تسلیات معقدانه سامان نذر و تحالیف از نظر
 فیض اثر گذرانیده عرض کردند که هر سال یک هون پیشکش مع دیگر اجناس نفیس از
 قسم فلفل و چوب صندل و قاقه و مرج سیاه و غیره خواهد رسانید و تازسیت مطیع
 و منقاد امر حلیل القدر خواهد بود امید که ازین خطه زمین از طرف خود باز به او
 عنایت شود تازیر ظل عاطفت بهایون بوده از آسیدب شمنان محفوظ ماند پس
 ارشاد شد از امانیت و صلاح حال مال آسودگی خاطر و پاس آبر و منظور مطلوب
 باشد بلا اندیشه بلشکر ابیاید و بطمانیت ظاہر باطن در قلعه سریزنگ پن که جای
 امن حصن عصمت است سکونت نماید تازر صرت مایحتاج با تمیاز تمام از سرکار
 مقرر فرموده خواهد شد و کلاً با بلایع این معنی مراجعت کرده بان زن مفصل حقیقت
 فرموده نواب ظفر کاب طاہر ساختند زن مطلق العنان از راه عرونا نشاسته
 اقبالین پیام نکرده خواهد نخواه بمقتضای بیداشی مستعد جنگ گردید از عید بیکر

حاکم ساو نور سازش مبلغ خطیر نیش نموده التماس کو مک ساخته بود تا حان
 موصوف باقبال التماسش و هزار سوار و چهار هزار پیاده فرستاد و خود هم با جمعیت
 و سباب جنگی برآمده بر جوی بالا فرود آمده بود و فوج کو مکش از راه جنگل و کوه دال
 قلعه نگر گردید چون این خبر به جمع مبارک رسید مثال شیر نگران پیشتر کو حیدر بفافصل
 یک منزل فرودگاه لشکر ساخت و سرداران افواج را به تسخیر مکانات و قلعات اطراف
 و جوانب نگر تاکید فرموده روانه ساخت و خود بدولت با چند سردار و بهادران سوار
 و پیاده بمحاصره قلعه نگر پرداخت الفقه سرداران تهورنش بر اکثر مکانات و قلعات
 تاخته دست یغما کشاده بعد جنگ جدل تسخیر در آورند و زنهان را خواهان را جوق جوق
 فراهم آورده روانه حضور ساختند چون خود بدولت اوقات شبهاروزی بر ضبط
 و محاصره و مورچال و گرفتن قدری قدری جاها مصروف داشته میدان جنگ
 بر آن تیره درونان تنگ تراز روزن سوزن ساخت محصوران جاها بیرون
 قلعه که مضبوط کرده بودند گذشته اندرون قلعه خزیدند و به برج و باره مستعد جنگ
 نشستند اگر چه در اندک مدت طاقت جنگ و جدل از محصوران رفته هر اس و پیچان
 و تلف آبر و در دل جا کرده منتشر احواس بودند فاما بیاس نکم زن که مردانه وار
 آماده جنگ است بجای خود قایم بوده بدلیری تمام تردد میکردند هر چند بهادران
 نواب از گولهای توپ و تفنگ تیر و شمشیر هر روز جوق جوق را می کشتند و گروه را
 آتش حسرت و نامرادی و ناکامی می سوختند لیکن باین همه خرابی حال قلعیان از
 خیال جنگ جدال نگذشته از جامی گذشته و سپاه افغان نیز از راه شوخی بطرفدار
 قلعه پرداخته بر مورچال می تاختند و بهر بار محروم و مایوس بر می گردیدند اگر چه محصوران

در عرصه قلیل میدان معرکه را بر خود تنگ دیدند و عرصه فرار کشاده تر یافتند اما آنچنان
محاصره سخت بود که بسلاست جان از آنجا بیرون نمی توانستند رفت لاچار شده چنان
مقرر کردند که تا مقدور بامر جنگ پرداخته انجام کار به تبدیل لباس اه و یار دیگر سر
باید کرد چون نواب با جمیعت دریافت که مکانات و قلعات اطراف و جوانب که
کار پردازان آنجا که مردان شجاع بودند به تسخیر درآمد و بقلعه حراست زن دن فطرت
ایام محاصره بامتداد کشید که موسم بارش که پراگندگی آور مردم و دواب است بر سر
رسید خواست که زود منسخر نماید پس روزیکه عرصه یک سال سبعی مردانه منقضی گردیده
بود سپاه لشکر و غازیان عسکر خود را بمغانی یغما و غنیمت اقمشه و متعه و زر و نقره و
زنان حسین از قوم هندو حکم لویش فرمود پس یکبار شجاعان سوار سپاه گذارشته و پیادگان
جرار قدم جلادت کشاده از راهیکه دیوار قلعه شکست یافته بود و شلک زنان ببرج
و باره سوار شده دای بگیز گوش بلند ساختند و کسیکه بمقابله آنها مستعد گشت بدت
تیر و تفنگ و بقره شمشیر اجل رنگ گردید چون زن مردانه لباس نیال مشاهده نمود اول
محل خاص یعنی نشیمن مزین را که شوم شکر شوهرش از خشت چینی طلاکاری بنا ساخت
پیوندش نیز از طلا برابری کرده و بدر و دیوار جواهر پائیده بود آتش زد و اکثر درج
جواهرات را در آتش سوخته و در ها و سنگین آهنی کوفته ضایع نمود و آخر خود بدو
پرستار از راه بدر و آب بیرون شتافته فقط بسلاستی جان پایاده راه گولی درگ
که پنج گروهی نگر جای قلبی اقع شده و اطرافش دشت هولناک است گرفت و کوه را
تایم کرده آسود و همه ملک دولت و سبب ثروت شوهر و جد و آبایش بقبض اقتدار
نواب نامدار گذاشت چون نواب بر فرازش اطلاع یافت نهانه در قلعه گذارشته به یلغار

در تاخت کوه را گرد گرفته بکشایش آن سعی موفوره بکار برد آخر الامر بعد یک ماه
مخافطان از دست برد محاصران شیرشکار مغلوب گشته کوه را بغازیان کار آزمای
سپردند وزن بد عاقبت را گرفته حاضر حضور ساختند نواب بهادر فتح و فیروز
مراجعت کرده به قلعه نوتسیر رسید وزن را مقید ساخته در یک پالکی از راه سراسر
به سر سبزنگ پشن روانه فرموده بشان و تجمل تمام در ساعت سعید داخل قلعه
دارالحکومت و تشریف فرمای مقدر دولت شوکت شده پانزده روز محفل نشاط
ترتیب داده هنگامه سور و سرور و صدای نغمات و نور حور گرم ساخته غریب و فقرا
و سازندگان و رقاصان را با نعام خلائع و زر و زیور و طلا و شالهای گران بها
بنواخت و سرداران نامدار و سپاه جبار عساکر خود را که در آن مهم مراسم جان سپاری
و سعی بهادری بتقدیم رسانیده بودند سوای آنکه هنگام پوشش قلع بحکم حضور
حسب نحوه بستم بستن از جنس پارچه های نفیس و قاشهای فاخره و دستمه و دستمه
الآت حرب و ضرب توده توده زر و نقره و زر و گوهر و گره گره و محبوبان شکیل
بتصرف خود آوده از آز و نیاز دنیا داری مستغنی شده بودند از سر نوبت بالعامه
شایسته و خلعت های فاخره و حلقه دست مطلقه مالای مروارید و پدکهای مرصع و
شمشیرهای طلوع و جاکیرات بقدر مرتبه حوصله سرفراز و سر بلند گشتند و اوجنی نامی
کلر قدیم و دو لتخواه را که صاحب حوصله بود راجه رام مخاطب ساخته با یالت آنجا
گذاشت و بتعمیر قصر و مرت قلع فرمان داده حیدر نگر نامش نهاد
خود بدولت داخل حیم گردید

ذکر شورش فزائی افغانه ساونوره که بکومک زن اسیر آمده بودند
و تنبیه معقول یافتن حاکم ساونوره و شمشیر نواب بهادر و تسخیر دیگر جاها
و دامن یک هزار و یکصد مفتاد و پنج مجری آنکه

چونکه نواب متوجه کشایش و تسخیر قلعه نگر بود افغانه ساونوره که بکومک زن مجبوس
در تاخته بودند شورش فزائی آن طرف مانع رسیدن لشکر شده اکثر اوقات
بعضه لشکریان نواب را تصدیع میدادند اگر چه هیبت جنگ بخشی بسیاری آنها متعین
شده بود اما در پناه جنگل و کوهها بسر برده هر روز با آنها مقابله و مجادله می نمود و گاه لب
و گاه مغلوب میشد نواب بعد فراغت از بند و بست نواح نگر که در عرصه دو سال
حاصل گردید خود بدولت راست سمت ساونور بیچاره نمود چون صبحی سواران قزاق
گرد لشکر افغانه نمود گردیدند ایشان آنها را همون سواران هیبت جنگ انکاشته
سبقت کردند و بمیدان قابو مانند کور باطنان ناعاقبت اندیش رسیدند تا بحکم
نواب رساله های بار و سوار پیاده مع توپخانه که بر روی ایشان در کمین بودند و شلیک
زنان بر آنجماعه دویدند اکثر مردان کاری و سران نام آوری بصدمات گولها در آن
چپقلش مطبوعه عدم شتافتند و دیگر افغانه تاب مردانگی باختند و بگریز نهادند و تا
جوی آب بالا رو پس نکرده گریختند نواب حکیم خان حاکم افغانه بهوشن حواس خست
همه سباب لشکر خود گذشته یعنی خیام و اعلام و نو بتخانه و شتر خانه و بیلیخانه و غیره
از دست داده راه دارالمقر خود سرگرد نواب بهادر را پیشنه کوب تبعاقب ایشان تاخته
قزاقان را متعین ساخت که آنها از میدان نهیمیت تا متصل قلعه بی ایشان گرفته

سوار و سپاه دست خود ساختند و دست از کوشش اعدا شکن باز نه کشیدند آن خان
 سا و نور عاجز گشته دست از جنگ برداشت راه خود داری پیموده بگذشت کرور روی
 صلح نمود آری که کرد که نیافت اما در عوض مبلغ مقرر فیلان و شتران و خیام محمل و
 بیچوبهای زر دوزی و خلایع بر بان پوری و سلاح گرانها و غیره با چیزی نفی که حکام
 پیشین بصف لکو که از اجناس نفیسه اسباب دنیا داری فراهم ساخته بودند یک قلم
 یک سپرده از دست تطاول غازیان لشکر نواب است چون نواب از آنجا
 فراغت حاصل ساخت در قلعہ نیکا پور و چرولی و هرنی و غیره دهانه خود قایم کرده
 منظر و منصور باز مراجعت بنکر فرمود پس از آنجا به بیت جنگ را مع لشکر گران به بند
 بلا دپالیکاران صوبه سراد گرفتن مبلغ پیش کش تقرر سرکار بطرف هرنی و کنگاری
 و غیره و نیز اخذ ریکه از بهر پالیکار سوای پیش کش تقرر سرکار غلبندی فوجدار فی ده یک حق
 سعی او مقرر کرده بودند روانه ساخته خود بدولت عبور گناٹ نموده طرف غرب نگر
 برای بند و بست و تسخیر قلعجات متعلقه نگر که بر ساحل دریا واقع شده همت
 گذاشت و میرزا حسین بیگ را که برادر نسبتی خود بدولت خال حقیقی کریم صاحب
 همین نواب میشد با چند مردم به تسخیر سیورای درگ روانه ساخت چون میرزا از حضو
 مرخص گردید بر ساحل دریا آمده چند کشتی ملاحین ماهی گیر بدست آورده مع همراهیان
 سوار شده کشتی ها را طرف درگ نکر که از ساحل تخمینا دوفرسنگ فاصله دارد و
 گردش آب دریای شور است براند و گرد و کوه ستاده مفصل حقیقت تاراجی دولت نگر
 و اسیر شدن زن حاکم بمجا فطان کوه گفته فرستاد و قولنامه علیجده از طرف خود نوشت
 قلعگیان ازین خبر دل از دست داده بعد سه روز به جنگ قلعہ سپردند و مرزاهان مستقیم

در آن کوه گذاشته مع اسباب امانت نگاه داشته شوم شکر حاکم نگر کرد و سینه و قی پر در
 و جواهر و دود و صند و قنچه زیورات مصع و دود و عد و جل فیل که از زر و نقره صنعت تمام تیار کنانیده
 بود مع حلقهای دست توره با و جلا جل گوی فیلان پای تخت که آنهم از طلا و نقره بود و دود
 عد زرین زر و دوزی مراجعت کرد و اسباب از نظر و الا گذرانیده سرخ رو گشت
 نواب خود بدولت در اندک مدت بضبط و نسق آن نواح پرداخت چنانچه در تسعه
 مرجان و انکوله که از سرحدات گهاٹ کوکن است و تعمیر کرده سیف الملک ظهیر
 کوکن امیر عادل شاهی بود و کوڑیال بندر و سدا سیوگده و منگ و مولیسر
 و هناد و بیگل و غیره همانه مستقیم گذاشته مراجعت بسر بزرگ پٹن نمود چون
 هیبت جنگ بالشکر گران از حضور نواب مرخص گردید برکنگی تاخت و دوک و پیه
 پیش کش سهاله گرفته به هر پین پلی آمد و از پالیکار آجها هم نبری و گرمی سه لک رو پیه
 گرفته سمت حیتل درگ در رسید و از پالیکار آجها هم چهار لک و پیه پیش کش گرفت از
 راه جریله و کوڑی کوئه گذشته بطرف رای درگ رسید و از پالیکار آجها نیز درخواست
 زر نمود و ناداری و تاراجی ملک خود و امنوده در ایصال مبلغ پیش کش حیلها انجخت
 پس هیبت جنگ بنا بر عبرت به قلعه کنی کل تعلقه درگ مذکور را محاصره کرده به تسخیرش همت
 گذاشته بود و پالیکار مذکور پنج شش صد سوار و دو هزار پیاده جمع کرده راههای رسد و علا
 لشکر از اطراف مسدود ساخت و همدین اوقات که وقت مراجعت از اقلینم نگر نواب بهما
 عنایت نامه موسوم به هیبت جنگ متضمن فرستادن هزار جوان شایسته از لشکرش
 به صلاح بصحابت جوڑی شتر سوار ترسیل داشته بود تا او هزار مرد شایسته را از فوج
 خود برآورده به رفته پانصد سوار و دو ساله بار با سلاح از شمالی رای درگ روانه سیموگه

ساخت چون جمعیت مذکور راه دو سته فرسنگ طی کرده بود که ناگاه سوار و پیاده های
 حاکم مذکور نمود و شده بلا توقف بزرگ همزنگان بر آنجماعت یورش کردند اگر چه اهل قهر
 شلکه ها زدند و سواران شمشیر آزمائی کردند اما پیادگان پالیکار مذکور از پناه جنگل آن جامع
 را مغلوب و زیر و زبر ساختند و اکثر مردان تجربه کار را ته تیغ کشیدند و بعضی از آن
 مملکت جان را با سلامت بر آمده بر کوهی پناه گرفته بودند چون این خبر به هیبت جنگ
 رسید مورچال گذاشته با جمیع لشکر بیک طرفه العین در تاخت و سپاه پالیکار از برو
 بازوی شجاعت چنان بهر میت داد که مقهوان تا خندق قلعه درگ مذکور عقب نیند
 پس بهین جای یعنی در میدان شرقی رای درگ اعلام نصب کنانیده خیمه باز زد و فرود
 آمد و به پالیکار آنجا نوشت که این همه بد سلوکی شما به سبب کرم و نوازش است حقادر
 خاطر ما بود که بهر طور بحضور فیض گنجور عرض کرده سمستان شمارا بر شما بحال کنانیده از اینجا
 نیکنام باید رفت الحال مید سود و بهبود مدار یکله دست از جان و مال خود بشوئید
 چون آن نوشته به پالیکار رسید و بمضمونش آگهی یافت کشتیپا دلوای خود را فرستاده
 بعفو جرایم پرداخت سه لک روپیه پیش کشید و دو لک و پیه تقصیرانه و لک و پیه تند
 جان بخشی نیز آنچه که سامان و نقد و چهار پایان جمعیت معدوم بود همه یک یک بشمر
 روانه کرد پس بهیبت جنگ لوای مزبور مع مبلغ مذکور همراه خود گرفته حاضر حضور
 گردید و همدان روز با میر علی رضا خان را بفوجداری سرانامه فرموده رخصت کرده بود

ذکر فوج کشتی سواری مادهوراؤ بن بالاجی راؤنا نامر به درین ملک
 و گرفتن قلعات این نواح و صوبه سرامع دیگر کیفیات که درین

یک هزار و یک صد و هفتاد و ششش هجری واقع شده آنکه

چون بالاجی راؤنانا سر کرده پونه در گذشت سوائی مادهوراؤ لپیش بر سر دست
 جالس کرده چندی در بند و بست خود بود بعد از آن بفرایمی لشکر آلات حربی ضرب
 توپخانه گران که قریب یک سوار و منجلا آن ستمی هزار نپنداره بود و پنجاه هزار سپاده تفنگچی
 مع لشکر علی بهادر بن شمشیر بهادر که نامبرد از نسل نانا مرهٹه بود ذکرش بسبیل جمال
 آنکه از بیجا پور ر قاصد قوم مسلمان مستانه نام بعد تاراجی دولت عادل شاه به پونه
 رفته سکونت داشت و در فن قص مشهور و هر دو حسن جمال سر آمد وقت بود بالاجی
 راؤنانا شیفته خوبهالیش شده بهمبستی خود گزید ر قاصد مذکور نیز فرقیته او شده تن
 برضایش رداد چون در چندی دلبسته بظهور پیو پسری تو لگشت ر قاصد تبه کار
 پس را برائین اهل سلام تربیت و پرورش ساخت چون او بسن تمیز رسید پدرش یعنی
 بالاجی راؤنانا او را به شمشیر بهادر مسمی ساخته منصب جاگیر دوازده هزار سوار مقرر کرده
 بود چنانچه بهادر مذکور در جنگ سر ایدال همراه بهادر مقتول گشته پسش علی بهادر حاضر بود
 سمت کرناٹک بالاگھاٹ در تاخت اما مخفی ماند که نپنداره قومی است آنچه با او باش
 منش بعضی سرداران دکن بنا بر تاخت و تاراج ملک اعدا و عبرت لشکر خود آنها را فراتر
 می سازند و هیچ ماهیانه مقرر کرده از خزانه خود با نهانی دهند و در هنگام مقامات
 عساکر گپاؤ همی آورده می فروشند و بهالیش بخرج مایحتاج خود می آزند و در ایام
 مهم نجو شنودی تمام از سردار لشکر اجازت غارت و تخریب بلدنا گرفته ملک خصم را چنان
 تاخت و تاراج می نمایند که بوم و چند از آنجیرانه می هراسند بلکه در ایام مهم چیزی را
 بطور اجلبندی لبسار لشکر عاید می سازند القصه چون مادهوراؤ عازم بالاگھاٹ گردید

بسا و نور آمده حاکم آنجا را مع لشکر همراه خود گرفت و مراراً ورائی طلبیده از گھاٹ
 گرکناٹ عبوت رنگ بهدر نمود و به جیتل درگ آمد و پالیکار آنجا را هم با خود گرفت بصوبه
 سراسر سید میر موصوف روز اول با جمعیت خود بیرون قلعه شتافت و لشکر مرہٹ
 را بچشم خود دید و مستعد جنگ گشت راوند کور بر کنار تالاب شمالی قلعه توچانه
 قائم ساخته از دور بشکست حصن همت گماشت میر موصوف ده دوازده روز
 متعید امر جنگ بود بعد گرفتن قول و قرار نامه کلید های قلعه صوبه به گماشتگان غنیم
 سپرده نوکریش قبول کرد پس غنیم موصوف را بجا طرداری تمام همراه خود دشت
 سپس بطرف کوه مدگری کوچید و بمحاصره و مجادله یگاہ کوه مذکور تسخیر کرد و ٹھانہ خود
 گذاشته پیشتر کوچید اگر چه نواب بہادر بجمع لشکر سوار و پیاده و توچانہ طرف بنگلو
 خرامید اما نظر بکثرت افواج غنیم کرده چند از لشکرش بود و آویزش مناسب ندید
 بر قول حکما کہ گفت

خضم سرکش اتوان رفتادگی تسخیر کرد + شیشہ چون گردن کشد پمانہ می باید شدن

کار بسته باز مراجعت بسریک پٹن نمود و برای حفاظت سپاہ و حشم قلعه تیرہا بنا
 ساخته توچانہ و سپاہ بار و پیادہ گزناٹکی را بجا قائم کردہ بجای خود خبردار ماند و این
 ہمہ خواب خرگوش بہتхан عزم جزم و شیردلی و روباہ بازی غنیم بود لکن سواران طویلہ
 بیدار و در جنگل ماگری درگ نہان دہشتہ تاکید فراقی نمودہ بود و غنیم از آنجا پیشتر
 جرات پرداز شدہ بکوبہ بکل محاصره کردہ قولنامہ در سپردن قلعه موسومہ قلعہ راجی
 کہ سردار خان نامی دلیر و دلخواہ نواب بود ترقیم و تبلیغ ساخت قلعه را مذکور کہ از
 ہمراہیان خود خاطر جمع داشت در جواب قولنامہ چند گولہای توپ گردون شکن

ارسال داشت غنیم از جرات آن مرد غضب آلود و دشمناناک گردیده بی شکست و سخت
حصار قلعه حکم یورش فرمود تا لشکریانش مانند زنبور سیاه درون که برشان انگبین
بهجوم سازند طنطنه های هوی برشته و تاختند تا سردار نامی با سپاه خود پیش آمده
سینه های دشمنان را به فلولهای توپ و بندوق و تیرچان را با ساخته اکثر مردان را
بجاک عدم بخوابانید و از خون آنها بر سنگهای اطراف و نردبانهای قلعه و سینه سرخرو
کشیده منظر گشت اهل غنیم شکست فاحش خورده و سپس گردیدند و بار دیگر باز حمله
مردانه کرده همچون آتش در کاسه قسمت خود یافته زنگ بر روشکستند و بدستور
روز دیگر غنیم خود سوار فیل شده مستعد استاد و تمامی سوار و پیاده و امراء خود را به
تسخیر کوه فرمان داد پس آن روز هم سردار حربی تردد بهادرانه و کوشش رستمانه
در دفع اعدا بعمل آورده فحجاب گردید که بر پیش گولهای توپ و بنادیق از دامن
کوه تا حصار قلعه جوق جوق یورش کنان را بخون غلطانید غنیم بمشاهده چنین حال
منکر فکر مند گشته پالیکاران حقیل درگ و غیره را با نعامات شایسته و معافی پیشکشیات
دو ساله امیدوار ساخته حکم قتل عام کرده اجازت قلعه گیری در داد تا پالیکاران
بیژان خود را که ما بر این ملک و هر مکان بودند اشاره ساخته روانه نمود پس آنها
از عقب کوه بنزار محنت و تردد در فیه نزد بانها راست کرده به برج و باره قلعه سوار شده
کو کای مهیب برداشتند سردار شجاع اگر چه بچند سپاهی برایشان تاخته داد جلا داد
و مردانگی در داده و مار از روزگار آنها بر آورد اما چون محافظان قلعه کسان غنیم را
اندرون قلعه بران دیدند مهیبت ناک گشته آلات حرب از دست گذاشته را بنگان
جانهای خود در باختند مردم غنیم سردار شجاع را زخمی و اسیر کرده آوردند غنیم آن مرد جری را

رو بروی خود طلبیده هزاران آفرین و تحسین سر فرزند ساخته همراه خود گرفت و جنگل
 همانه گذاشته پیشتر کوچیده لکن قزاقان نواب بهادر بار بار بر کبی آوران غنیمت هنگامه
 رستخیز برپا ساخته بر سر اولی و چند اولی در تاخته چنان داد شجاعت میدادند که
 پندارهای لشکرش که در امر قزاقی و جانبازی و حیل انگیزی سر آمد وقت بودند از
 دست بردارای او نشان عاجز آمده بیرون لشکر خرامیدن نمی توانستند و غنیمت
 با این همه افواج کثیر از غازیان نواب بهادر هوناک می بود و عرض رفته رفته از تسخیر و
 بند و بست بالا پور کلان بهم فراغت یافته این اراده که پیشتر تمامی قلعات اطراف
 پٹن را بضبط خود آورده و پالیکاران لوح را بنحو متفق ساخته پس از آن با فتاح قلعه
 دار السلطنت خداداد همت گمارد سمت بالا پور خورده نصرت کرد بدو از زمان خان قوم
 نایطه فوجدار آنجا بمشاهده لشکر انبوه غنیمت بهم خورده جنگ مناسب ندید اگر چه نامبرده مرد
 شجاع و دلاور و نمک حلال بود اما صلاح حال عقل معاش انسان مدام بر یک هیچ و وتیره
 نمی باشد بمقتضای مصلحت وقت فلاح خود داری در سپردن قلعه دریافته کلیدهای
 قلعه و دیگر کارخانجات بغنیمت سپرده با صحت و سلامت حال خصت گرفته بکوشه شتافت
 پس غنیمت از آنجا بکولار رفته از نواب دلاور خان جاگیردار آنجا هم چیزی زر گرفته جاگیرش
 بر او بجال داشته بکوه مژواکل که همانه نواب بهادر بود محاصره کرد و بعد چند یوش و تلف
 هزاران مرد کاری تسخیر کرده قلعیان را مع قلعه اریکتم قتل عام کرده از آنجا بطرف
 کرم کنده که آن قلعه هم بضبط قلعه حیدری بود شتافته باندک سعی مفتوح ساخت
 میر علی رضا خان را که همراهش آمد و در بود و جد و آبالش بقتلعداری کوه مذکور
 می پرداختند جاگیر داده بفرایمی هزار سوار و دوسه هزار پیاده برای بند و بست ملک

آنطرف وزیر کردن پالیکاران تاکید آکیده کرده بغرم تسخیر پٹن برگردید نواب بهادر برین
 غرم جزمش وقوف یافته خود بدولت با جمیع سوار شیرشکار در جنگل ماکری پناه گرفته چون
 شیر گرسنه منتظر شکار بود که بیک ناگاه هراول لشکر غنیم که با صطلاح فرس بینی عساکر نامند یوقوه
 سامان جنگی و پرنی رسد و غیره معه توپخانه و اعلام پیشوائی رسیده در سواد اتری در گ غافل
 از لشکریان نواب فرود آمد و آنروز مقام باین اراده که فردا محاصره سریرنگ پٹن بعمل
 آرد سپاهش در آن حین از اندیشه صدمه جانبازی غازیان نواب و ارسته
 بیباک بودند نواب از فرودگاه لشکر غنیم خبردار گردید همه وزیران لشکریان خود احدی را
 بیرون جنگل نگذاشته مستعد جنگ بود چون شب بعد انقضای نصف شب عقب
 غافلان رسیده چنان شبخون زد که لشکریان غنیم با آنهمه جمعیت گران که قریب چهل و
 پنجاه هزار مرد بودند هوش و حواس باخته تاب ضرب شمشیر و نیزه نیاورده اکثر ایشان
 جواهرهای برنج و شلیطه با خالی کرده اندر و نش خریزند و بعضی دست و پا زده به سر و گرد
 فریب جان خود از آن مهلکه بیرون بردند و بعضی سپاه آنجماعه سرهای خود را بعجز تمام
 زیر پای اسپان غازیان سپرده امان جان یافتند و سپه سرداران لشکر بر سر پائین
 سوار شده راه لشکر خود سرگرد نواب مظفر و منصور که گاهی چنین فتح غیبی بظهور رسید
 شادمانه سر و روبرو نواخته همه باب جزو کل لشکر غنیم و توپخانه و اعلام و غیره بر دست
 روانه سریرنگ پٹن نمود و خود بدولت همونجا مضرب خیام فرمود چون مادهوراؤ خبر
 شکست فاحش لشکر بینی گوش کرد آهی از دل پرورد بر کشیده رنگ بر رو شکست و
 سرشک تا سفت و تحیر بکمال غضب از دیدن خون پالان و ان ساخت بر سر دراه
 منهنم زد و درو که بعد تاراجی لشکر بینی از آنجا ناکام برآمده بود زبان طعن بر کشاده بناحق

تمام گفت که آه بینی پیشوایریده شد پس از سواد چپتا منی که فرودگاهش بود پیشتر کو چپیده در
 کوستان انباجی درگ پناه گرفت درین اثنا نواب بهادر شب دیگر شباشب در تاخت
 قلعہ بالا پور کلان را گرد گرفته در سوار می مفتوح ساخته همانه داران غنیم را یک قلم به قتل
 آورده صبحی مراجعت با گری درگ فرمود این خبر هم غنیم شنیده در فکر دور و دور از افتاد
 بود و بهران زمان از لشکر غنیم سدرای با پنج شش هزار سوار غارت کنان وارد بارجل
 شده از دست شجاعت قزاقان حیدری که بر سراغ شان تاخته بودند تاراج
 گشتند الله با وجود کثرت افواج سپاه غنیم از دست بر دقزاقان نواب بهادر خالیف
 گشته بیرون لشکر نمی شتافتند پس معنی آیه کم من فئته قلیله غلبت فئته کثیره صادق
 آمد پس آن نواب بهادر مقتضای فطرت ذاتی و تجویز رای جهان کشای خود بکمال

ر ب ا ع

جز نرم دلی بجم سرکش نکند
 دفع آتش کسی به آتش نکند

دانا هرگز ادا نه ناخوش نکند
 آتش چو زبانه زد بر او آب زنند

و کلای باهوش را با چیزی بدایا و تحالیف که از همین لشکرش به دست کرده بود و مفت
 لک روپیه نقد نزد غنیم فرستاده پیغام داد که بے موجب غر باکشی و تاراجی رعایا را ب
 دولت و اهل بهمت را مناسب نباشد مضی ما مضی شایان سعادت مند و
 بزرگ منشی آنست که دست از قتل و غارت خلق الله برکشند و دل از غم مردم آزاری
 برداشته مراجعت نمایند و مبلغیکه فرستاده شد بالفعل داخل خزان سازند و همین
 سود لشکر کشی خود دانند و این دولت خدا داد را مدد معاون بایست خود شناسند چون کلای
 صائب ای نواب غنیم در خورده یک یک مضمون ادا ساختند و مبلغ مذکور گزیده

به سخنان چرب شیرین صلح رضامند کرده آتش فتنه را فرو نشانند ندغیم که بکوشش دو سال
 و سه ماه کاری نگشوده و بنده و بست واقعی او درین ملک نشده بلکه جمیع وجوه خرابی
 بحال لشکریان او راه یافته بود صلاح و فلاح خود در همین معنی باقبال ارشادات
 نواب پرداخت اسیران را با خلعت و انعام روانه لشکرش ساخته به پونا مراجعت
 کرد نواب مع لشکر عقبش کوچیده به بالاپور خود آمده از آنجا با طرف تعلقات غارت
 ساخته غنیمت سوارسی فرموده رعایا را بقاوی زر و گاو و ان قلیه کش و تخم و غیره اسباب
 شیار خوشدل ساخته در آبادی ملک کثرت زراعت تاکید کرده حاصل یک سال
 معاف نموده مراجعت به بیگلور فرمود و به در آن روزها علی زمان خان نایب
 همرفت بدر الزمان خان موصوف بوکالت محمد یوسف خان کمندان مدبر اگر نوا
 محمد علی خان ناظم رکات به بغاوتش متهم ساخته بر او ناحق لشکر کشی نموده بود فایز
 حضور شده درخواست کوک نمود چون نواب را بنده و بست بعضی مقدمات ضروری
 دولت در پیش بود فوج را از خود جدا کردن مناسب وقت ندیده چندی مقدمه آن
 به لیت لعل گذشت درین اثنا ناظم رکات بر او فتیاب گشته قلع را به فتور
 سیوناس اوزار دار تجاوری و کلاه پوش و جمعدار دیگر گرفته کمندان موصوف را
 بردار کشید چنانچه کمندان با عی تارنج اوسپت خان مذکور همین جا ماند و نواب او صناع
 خوش و جمال سیرت و حسن تقریش پسندیده مصاحب وقت خود ساخت بعضی اوقات
 با وی مزاح بهم می نمود و خان مزبور بیم بود چنانکه بر اسپ سوار شدن نمی توانست
 بنا بر آن میل خاصه برای سوارش عنایت می شد و به در آن اوقات فیض الله خان
 بهیبت جنگ از خسر خود رنجیده به پناه نواب بهادر آمده بود و داعیه زیورات صبح

واجناس نفیسه وجه متوفه خود از نواب لاور خان بدل میداشت مکرر در فیصله
مقدمه خود وقت قابو مستغاثی شده مزاج و حاج نواب را بر شورا نید پس نیل
خاصه مع عماری با چند سوار بکولاف مرستاد خان والا شان را طلبید چون که خان دانا
انجام کار خود بر سوا می دید و از فتنه انگیزی خویش نا رسید خود بهر سید در عدول
سخن نواب خلل آبر و بل زندگی خود تصویریده همچون چرا ای گردید هر گاه نواب
بر آمدن خان بزرگ توقف یافت حجاب کینه از دل صفا منزل برشته تا سر پرده خیمه
خاص تقبال کرده آورد با عتقاد درست بر مسند خود نشاند و شرایط نیاز مندی

که صفت مرد کامل است چنانچه بزرگی میفرماید بیت

که آن مرد تمام است از متامی کند با خواجگی کار غلامی +

اذا ساخته فرمود که بنده را یکی از دولتخواهان خود تصور کرده چندی تشریف شریف
ارزانی دارید و این نادان را که هنوز تربیت یاب است به نپند و نصایح بزرگان
بصلاحیت در آرزو عرض از حصول ملاقات خان جلیل القدر سرور اندو گشت
و بر حقیقت حال کماهی آگاهی یافت مقدمه هیبت جنگ را صرح بهتان دانسته از دل
محو ساخت تا نا پسرنش را که خان والا شان همراه خود آورده بود نزد پیشان یعنی
هیبت جنگ مرستاد و خیمه علییه بر او اسباب ضروری دولت مندانه مهیا کنانیده
فرود آورانید و خدمتگذاران لایق برای کار و خدمت نیز متعین کرد و برای صبر
مایحتاجش هزار روپیه ماهوار میرسانید و دو وقت طعام خاصه با او تناول می فرمود و
در همون نزدیکی نورالابصار خان بن دل لیر خان برادر نواب لاور خان را بخویشی
و امادی خود عزت بخشیده با دای رسم شادی کتخانی پرداخت بعد چندی

برای بند و بست پالیکار اطراف کولار و موڑ و اگل مہمت گماشته فوج کشی نمود و ہمون
زمان بمعرفت خاکی شاہ فقیر کہ ندیم نواب بود و ہیبت جنگ و ہما میرزا خان نجشتی
پاگاہ کہ اور از اطراف اوزنگ آباد طلبیدہ بغرت و وقار داشتہ بود میر علی رضا
خان را بجایر عمدہ و از دیاد جاہ و منزلت امیدوار ساختہ بحضور طلبیداشت چون
او نسبت برادری و حق ضرت در میان داشت خاطر جمع شرف اندوز حضور
گردید نواب بنا بر تالیف قلوبش گرم کندہ مع در و بست ضلع و ڈکل جاگیر دادہ
باجازت فراہمی لشکر سرفراز و مطلق العنان ساخت در عرصہ ششماہ از بند و بست
پالیکاران آن نواح یعنی پالیکار پنگنور و مدن پلی و کمئیر پالہ وغیرہ فراغت حاصل
کردہ مراجعت بسریزنگ پٹن نمود و تا دو سال بعیش و عشرت اشتغال و زریہ
اسباجہا نگیر می آلات کشور کشائی بصرف لکو کما زرو گو بہر فراہم ساختہ بہ نگہداشت
سوار و مردم بار و پیادہ و کرد آوری سپاہ مامور بود و یاسین خان نٹی کدوری
بہمون ایام از نتہر نگہ عرف تر چنپالی آمدہ نوکر شدہ بود و محمد عمر کندان ہمدان
روز بامرض ہماکنان بحق تسلیم نمودہ محمد علی پسرش کہ دین حیات پذیر بود بکندانی ہمون رسالہ
سرفراز شد چون جمیع اسباب لشکر مستعد گردیدہ رفتہ رفتہ بہ بند و بست نگاہممت گماشتہ مع لشکر
آراستہ و پیراستہ مضمت سرفراز نواب لاو خان را نیز ہمراہ خود بہر دچنا پنچہ معمول چنان داشت
کہ وقت کوچ و جنگ لاو خان بزرگ را بر فیل خاصہ سوار کنانیدہ سواران پاگاہ
خاص کو تلخ جلو داران را اگر فیل داشتہ و انہ میکرد خود بر اسب سوار شدہ پیش سپاہ
و توپخانہ می خرامید و از آنجا فوجی بسرداری و نکٹ را و مشرف لشکر کہ دولتخواہ بود
بہ ہیبت جنگ طرف ساد نور روانہ کرد تا از خاکم آنجا بعبرت نمائی پیش کشائی یقین ہست

و در بعضی قلعات آن جنس طمانها مضبوط کرده خود بدولت در عرصه یک سال معاود

به پیش فرموده چند سوار سودمند

ذکر فوج کشی مادهورا و کرت ثانی و تا ختن نواب بهادر بمقابل او
در نواح ساونور و واقع شدن محاربات باد بگر کیفیات که درین
یک هزار و یکصد و هشتاد و هجری واقع شده آنکه

چون مادهورا و کرت اول از ملک کرناٹک بالا گھاٹ بعد تقریر صلح به پونا مراجعت
نمود و در صوبه سر اٹھانہ او بود قلعه را آنجا از تیارسی لشکر نواب بهادر و تشرف
بردنش بطرف نگر و بند و لبست آنجا هر اسان شده بهادر و مفصل حقیقت
بزرگاشته بود و اوازمین معنی تشوشی پیدا کرده از جمعیت نواب پراگندگی خود داشت
و باز لقا بهمی لشکر و امرای خود پرداخته عازم این صوب گشت و به تسخیر قلعات
که در ضبط قلعه داران نواب بهادر بود فوجها را اطراف روانه نمود و نواب بدر یافت
فوج کشی مرهٹه خود مع لشکر ظفر پیکر از راه سیموگه و بسوا این عبور جوی تنگ
بهدر آمده بطرف هریر وهرنی آمد و از آنجا برگردیده بر سواد میدک که به شکار بود
مشهور است فرود آمده بود و مرهٹه هم بالشکر خود بعد تسخیر خیل قلعه بمقابل آمده بقاء
دو کرده مقام نمود و دیگر سوار شده بجای رسیده نواب لشکر خود را تعد ساخته
میدان رزم قائم کرده ایستاد و پالیکار خیل درگ هم در آن مهم بالشکر خود همراهم
نواب بود چون مرهٹه گرد لشکر نواب حلقه زده از اطراف حمله های مردانه نمود
غازیان به لاوری تمام کوشش کرده بدفع آنها پرداختند و مرهٹه و فرودگاه را

قایم کرده شب را بنجا کوچید و راست طرف چرولی و انوئی و چیرا آمده پشت جنگل داده
 اقامت و زریدا برای حفاظت لشکر بر فراز تیرها بنا ساخته توپخانه قایم کرده
 مستعد منتظر وقت عد و سوز نشست و مرسته از جایگزین شدن نواب خود از آنجا
 برخاستن بجای دیگر تا ختن مجال داشت و حاکم ساو لود هم مرسته سازش کرده
 همراهش بود پس وزی چند هر روز جوق جوق سپاه از هر دو لشکر آمده در
 میدان مرد آزادی داد جلادت داده هنگامه نرم گرم داشتند و مرسته اتوای و راند
 از دور بفرار کوچه داشته بر لشکر نواب توپ اندازی می کنانید اندین سبب
 اکثر تصدیع بحال مردان بهیر لشکر نواب راه می یافت تا شبی نواب فکر کرده
 پنجنه از تفنگچی نشست انداز و هزار و پانصد سوار دلاور و جانباز با چهار ضرب توپ
 جلوی لچه منتخب کرده با خود گرفت و باقی لشکر بدنه هیت جنگ بخشی کرد و بندوبست
 خزان و تو شنگخانه و غیره کارخانجات بتدبیر نواب دلاور خان برگماشته بفرم شجون
 برآمد و از پناه جنگل سخت بر توپخانه مرسته شتافت اما وقت منحوس و ساعت دشمن
 کامی بود بسبب درستی راه که بعضی جاجنگل تراشیده میرفت تا رسیدن نزدیک
 توپخانه مرسته در میدان شب بسر آمد و در روشن شد پس سپاه عینم از آمدن
 لشکر نواب خبر دار گشته گردش گرفتند و نعرهای بگیر و بکش بر داشته از اطراف
 اسپان جهانده حمله کردند اگر چه نواب بقاعده درست قلعه سپاه بسته هر چند
 سرکردن اتوای فرمان داد هرگز توپ سر نشد که آتش چون نخ فسرده گردید تا آنکه
 خود بدلت از اسپان فرو آمده فیتله در دست خود گرفته توپ را آتش زد صریح
 کمی کرد لاچار شده امید اتوای گذاشت و سپاه منصوره چندی از شک

بنا دیق بدفع اوشان پرداختند حتی المقدور سعی کردند آخر لشکریان مرهطه بمشابه
 زاعان سیاه هجوم آورده دوش بدوش درآمیختند تا جمعیت نواب پراکنده
 شده رایگان جانهای خود در باخت و ملک را و دیوان گشته شد و علی زانجان
 زخمی گردید بعضی از آنها بطرف لشکر خود به هم رسانیدن اسباب جنگ گزشتند
 و لشکریان مرهطه چون میدان یکام نمود یافتند تعاقب ایشان کرده تا مقدور
 دست از قتل و غارت برکشیدند و نواب بجلت علی از آن مملکت برآمد و مثل
 آفتاب یک تنه در جنگل زیر درختی نشسته بر فراز زمین دشمن کامی نظر غضب آلود
 میکرد در آن اثنا از قضا طنبور نوازی مع طنبور وارد الوقت گشته بحضور خود بدلت
 به ایستادن نواب رسیدن او را مغتنم انگاشته وقت مساعدت طالع همایون
 لشکریان خود انگاشته فرمان داد که طنبور نوازا و حسب کم چنان طنبور نواخت که
 صدایش در لهاسا معان هیبت نامرادی انداخت که بمجراستماع آواز طنبور
 اهل غنیم از بیم رسیدن کوکب منهران همه اسباب و آلات غنیمت که برداشته
 بودند بگذاشته رو بگریز نهادند و نواب بقیة السیف لشکریان خود را جمع ساخته
 در میدان رسیده بود که هیبت جنگ مع توپخانه و مردم بار و سوار بکوکب نواب
 یلغار نمود پس نواب باطمینان کلی لشکر گرفته عقبشان در تاخته بگولندازان
 و تفنگچیان حکم داد تا بی محابا شکها زده سروپایهای سپان شکسته فتجیاب
 گردیدند و غنیم نواب کشیده بعد فرصت برداشتن زخمیان و لعشان لشکر
 خود پس پاگردید اما توپ همراهی نواب که همدست او شده بود کشیده بر دوش
 لشکر غنیم از نظر غایب گشت نواب بهادر همه مجروحان و لعشان لشکر خود را مع

مخروجان غنیم برداشته آورد و به رفوی جراحیها و التیام زخمهای آنها فرمان داده
 خرج معقول بمرهم پشی بهر کدام عنایت ساخت و غنیم بالشکر خود سمت بکا پور
 ستانته اقامت ورزید چونکه ایام بارش بر سر رسیده بود غنیم همونجا چاؤنی نمود
 نواب بهادر هم بهمانجا مقام کرد و غنیم گویا پال راؤنا ظم مرج را مع لشکرش در
 همون ایام برشکال تباخت و تاراج اینطرف تنگ بهدرار وانه ساخت چون آوا
 گهاٹ هوٹل عبورجوی مذکور کرده رعایا را غارت کنان و دیهات را آتشزنان
 رسید از پالیکار بهرین هلی و رای درگ و غیره مبلغ پیشکش بزور گرفته در تعلقات
 چتیل درگ رسید و شور و غوغای مردم آزاری در چارسوی کرناٹک در انداخت
 و دندانهای حرص را تیزتر از ناخن گرگ کرده با طیمان خاطر مطلق العنان گشته
 بر سواد پد رگ متعلقه درگ مذکور اقامت داشته بود این خبر مفصل معروض جناب
 نواب بهادر گردید تا تمامی لشکر و اسباب شت و رفت را همونجا گذاشته خود بدولت فقط
 شش هزار سوار و صطبل و نه هزار سلی را و چهار هزار مردم بار و شش ضرب توپ
 همراه گرفته جریده سبیل یلغار بلا اطلاع احدی در تاخت و تبه شب بیوم بر آن جماعت
 اجل گرفته که غافل از حوادث ثبات فلک دوار بود حمله دلاورانه کرده چنان شلکها
 ریخت که ناگاه شیرازه جمعیت ظاهر و تاب قرار باطن او نشان از هم گسیخت که بمحو
 اوراق جدا جدا پراکنده شده برباد فنا رفتند و کسانیکه از اهل غنیم آلات جنگ
 بزرین زده و سپان گذاشته دست عجز و الحاح در پیش غازیان شمشیر زن
 برداشته ندان نما امان خواستند از جان رستند و سردار انجاء که نامش بالام قوم
 است دست جرات و غیرت از سباب شایان ریاست و سرداری آنچه که

موجود داشت با دیگر سامان که بگارت مردم آزاری به دست خود نموده بود بر داشته

این مقوله زبان حیرت بیان ادا نمود

هر کسی چیزی را سباب جهان شست است من همین دل را از اسباب جهان برداشتم

با چند مردم از یک طرف راه قلعه سر گرفت اهل بهیر و زنان لشکرش مع ذکر هم که
شربت ضربت شمشیر غازیان بخشیده تشنه لب وادی گریز بودند جزینپاه خندق
قلعه سر اسیراب خاطر شده نیا سودند و بعضی از آنها به زار حیل و تردد پای گریز را بر سر
سرعت زده افتان و خیزان به مردم رادم و اسپین انکاشته بلشکر پونه فایز شدند نواب ظفرمند
همه روز در فرودگاه لشکر مرطبه بسر برده همه اسباب چه از خیام و اعلام آلات
جنگ فراهم ساخته بر اسپان و قیلان و شتران غنائیم آن لشکر بار کرده تتمه را که
انبارهای افتاده بود آتش زده مراجعت به لشکرگاه خود نمود چون غنیمت بر این
دست برد مجاهدان و قوف یافت یقین دانست که خود درین هم جانبر نخواهد شد و
گفت خدا نخواسته اگر نوع دیگر بعمل آید ناموس و ملتندی بر باد بی اعتباری
میرود بهر آن روز با قزاقان لشکر نواب به تبدیل لباس و تغیر و لهجه که در فن قزاقی
و عد و فریبی شان کمال داشته بودند به کمی آوران لشکر غنیمت پیوسته به ایشان
یک دل شده وقت قابو هنگامه رستنی بر آن جماعه بر پا ساخته پنج هزار اسب
نوزده زنجیر فیل و نود مهار شتر غنیمت کرده آورند و بی وسواس خاطر جانهای
کمی آوران را بمشایه گاه تراش و داس از زمین قالب آنها در بر بودند هرگاه که غنیمت چون
احوال لشکر خود بدین منوال خراب تر دید که با وجود انبوه کثیر شب یکجائی خسیس و در
تبرس جان از فرودگاه خود بیرون شتافتن نمی توانست علاوه برین بایش آن سال

طوفان طغیان برانگیخته زمین از سیرابی چون یدہ عاشق زار ترآمده و دست پای مردم و دواب از بردت هوا حرارت طاقت خنبدن گم کرده بودند و اکثر مردم به کثرت هوای سرد شبها چون یخ بسته شده در آغوش مرگ گرم خوابیدند بعضی امرای دولت ازین هول پاپیاد من اغماض جنگ کشیدند دل از دست داده بے نیل مقصود بعد یک سال و چند ماه بوساطت وکلای دانا مقدمہ جنگ باوجود خراج لکو که از روتا راجی لشکر به دو ککر و پیہ فیصل ساخته بدارالمقر خود برگردیدہ نواب مظفر و منصور بعد بند و بست آن صوب از راه نگر خوش و خرم معاودت فرمودہ بسری ننگ پٹن فایز گردید معاً نواب دلاور خان بہمانہ بیماری رخصت گرفته بکولار شتافت از آنجا مع احوال انتقال و زنانه و در و بست ہباب خانگی وغیرہ شباشب بموجب صدمہ از طرف نواب بہادر راہ پایان گھاٹ سرکرده در ارکاٹ سکونت و زرید نواب بہادر باطلاع این معنی متغیر گشتہ تہانہ خود را قلعہ کولار روانہ کردہ در تصرف خود آورد و

ذکر فتح نواح کوک و بند و بست کلیکوٹ وغیرہ کہ در سن
یک ہزار و یک صد و ہشتاد و یک ہجری واقع شدہ آنکہ

از ہنگام سلطنت بیجا پوریان زمینداران این نواح مثل کرک والہ و کلیکوٹ والہ وغیرہ پیشکش شایان بدارالسلطنت شاہی بمعرفت حاکم صوبہ سرامیر سانسند بعد آن بنا ظم دکن یعنی نواب آصف جاہ مبلغ مقررہ گاہ بلا عذر زبور و عبور افواج عاید می ساختند و در آخر ایام نظامت آصف جاہی کہ بہ سبب خود نمائی و فوج کشی مرہٹہ نواب موصوف از آنجا کہ از جنگ غنیم فراغت دست نمی داد اتفاق بند و

آن نواح نشدند از همه اوقات را غنیمت دانسته خیره شده بودند و بی اندیشه بجای خود با خداوندی میکردند و حکام صوبه سران را که از طرف ناظم دکن مامور گشتند از این نواح بودند بکار سرکار مستعین نموده غافل می شستند بلکه با خدر شوق تا غماض صیحر در باب پالیکاران می نمودند چون نواب بهادر ترقی کرده بزور بازوی عیشت و مردانگی همه ایشان را زیر کرده بجلقه اطاعت خود کشیده رام فرمان سامی و بنده ندابیر گرامی خود کرده بود بعد چندی به سبب فوج کشی مرهٹه بغزم تسخیر کرناٹک و مامور بودن آنجناب در دفع ایشان باز زمینداران مذکور بجای خود با خیره شده بر شورش برداشتند و قتل و غارت همانند داران نواب که در آن نواح بودند پرداخته آنهمه ملک در تصرف خود با آورده بودند هرگاه مفصل این کیفیت بجمع مبارک رسید و از جنگ مرهٹه بالفعل فراغت حاصل شده بود از راه نگر و ساحل دریا چون شهر بزرگان سمت آن دشت آفت طشت بدیا خانه خرامید و شش هفت صد کشتی بای ماهی گیران جمع گشت سامان رسد و غیره از راه دریا طلب داشت و خود بدولت مع سپاه بار و پیاده و توپخانه بر سر آنجا عت یعنی چون اجل ناگهان وارد گشت اول بر پالیکار تعاقب بلکه در همون فرصت تعلقات ملحقه پٹن را غارت کرده اموال و اسباب و مواشی رعایای سرکاری برد و این معنی موجب منتشر حواس و سبب پرانگی سکنامی شد و صورت جمعیت خاطر و امنیت آسودگی رعایا و برای آخر تنبیه و اتصال ایشان بنظر انور نیا مدحله شیرانه کرده بتاخت و تاراج بغیان همت گماشت چون پالیکار آنجا طاقت مجادله و مقابله باین شیرخونخوار در خود نیافت قلعه احوالی کرده مع اسباب و وابستگان خود مثل روباه به بیابان پناه گرفت باتفاق کژک و الوه مستعد جنگ شد نواب

حیدر دل‌میشا بدو این حال پنهان گران در قلعه بل گذاشته بلا توقف عازم پیشتر
 گردید و در اندرون دشت هوناک چون پیلان مان قدم جلادت کشاد و متصل
 موضع عقرب نار فیما بین ایشان جنگ عظیم و حقیقتش سخت روداد چنانچه در آویش
 اول سرشته استقامت و کار آزمائی از دست لشکریان اب فتن نزدیک بود بای
 حال خود بدولت و بچند بهادران کار آزمای پناه اشجار بر عقب مقهوران رسیده چنان
 شمشیر آزمائی نمود که از نامه رستم و اسفندیاریا در وزگار در داد و اکثر سردار و سپاه
 بغی از جان و مال خراب پایمال شده و بگریزند و بعضی به پناه لشکریان دولت
 خدا داد درآمدند و صاحبزاده بلند اقبال یعنی طیو سلطان نخستین شجاعت ذاتی
 خود که نمود همون روز بود که چهره شجاعت را از والاتدیر جلادت و دلاوری سرخرو
 حاصل گشت آنچنان است چونکه پدر جلیل القدر مع شجعیان چاکدست در تاخت
 جمعیت باغیان را زیر زبری نمود خود که بحده سال سن شریف داشت بیاوری طالع
 همایون سراغ جایکه لواحقان یعنی زنان پالیکار پناه گرفته بودند و از زرمگاه دوست
 فرسنگ فاصله داشت و تراکم اشجار چون کاکل پر پیچ و تاب مشکمویان بود گرفت
 به دوستم هزار مرد کار گذار صلابت شعار یلغار نموده راست بر سر ایشان رسید اگرچه
 محافظان ناموس پالیکار خبردار شده از بنادیق و سان شمشیر آبدار راه آمد و نشد بربند
 الا شیران باصوالت بیک حمله جهانگیری چه دست آزمائی شجاعت نمودند که با دلو زوال
 از دل مادر زمانه برفت آخر ناموس را ان بغی ننگ مردی خود را بر باد داده زیر چادر
 زنان پناه گرفتند و برخی از آن گروه خود لباس نازان پوشیده از ضرب شمشیر مردان
 کاری لرزیده سرنگون بر زمین افتادند و بعضی که بی باکانه دست و پا جنبانیدند بی نیل

مقصود از جان در گذشتن پس صاحبزاده بلند اقبال سر نیاز بدرگاه ظفر بخش حقیقی خاک
منت سوده مع ناموس بی ناموسان دیگر غنائیم بهره یاب مجرای پدر جلیل القدر گشته بود
عنایات افضال گردید چون پالیکار خرابی حال ملازمان خود دیده سر بحیب تفکر و تحیر
بود که ناگاه تاراجی خانه واسیر گشتن ناموسهای خود شنید دست تغابن بر سر خود پسند
زده بحال تباه مع چند خواص دست بسته حاضر حضور شد و چون خادمان کمر اطاعت
بر میان جان بسته پستار جلیل القدر گردید و جمیع اقمشه و امتعه مع خزان
و دندانه های فیل که تخمیناً بار پنجاه شتر فراهم کرده آبا و اجداد پالیکار مقوم بود یکبار
بنظر فیض اثر گذرانید نواب بهادر بحال زرنهار خواه نظر فیض و نگاه پرورش مبذول
دشتمه همراه خود گرفت و ناموسهای او را مع تعلقه باز با و بخشید و بامینت رعایا و
آبادی ملک تاکید آکید فرموده پیشتر نهضت نمود چون کلک والہ بخرابی تاراجی پالیکار
تعلقه بل اطلاع یافت بلکه بچشم خود مشاهده کرد ترسید که عاقبت کار خود چه خواهد شد
پس در فکر خود داری در افتاده اطاعت نواب مصلحت وقت و صلاح کار خود انکاش
مطیع و منقاد گشت و زربسیار مع تحالیف آن دیار نذر گذرانیده داخل روه
زرنهار خواهان شد تا نواب بهادر در قلعه مرکز هتانه مستحکم گذاشته ملک بر او مسلم
دشتمه پیشتر نهضت کرد علی راجه حاکم کنیا نور که از قوم اهل سلام بود و آن قوم اهل
می نامند از تسلط رئیس الاسلام رضا مند و خوشدل گشت و در اطاعتش ترقی و ترقی
خود دانسته رجوع آورد و بجمع امور بتایید نواب همت گماشت نواب بغایت
بیغایت تسلی بخش خاطرش گردید چون حاکم مذکور واقع را از آن ملک بود و اندک متفق
ساخته متوجه بندوبست نواح کلکوٹ شد و سرکشان آنجا را که از قوم نامیاری

سخت سرکش و تهورنش بودند بر و بازوی شجاعت تدابیر عد و مال مسخر کرده بعضی هارا
 به قتل رسانید بعضی هارا بطوق و زنجیر مقید ساخت پالیکار چر کل این زیر ساخت
 متصرف ملک مالش گردید چون او زنده بدست نیامد و کشته شد سپهرش را که هفت ساله
 بود اسیر کرده به نسبت فرزند می خود عزت بخشیده ایاز خان نام نهاد و دیگر برادرانش
 هم بودند حاصل کلام چون بمحاصره قلعه کلیکوٹ همت گماشت سرگروه آن قوم دید که
 کار بند و بست دولت خود و بخوابی آورده و همه ملک و مال تبصره غازیان لشکر نواب
 بهادر رفته نه یار می جنگ و مقابله و نه پای گریز از آن معرکه لاچار شده و کلارا با تحالیف
 و سامان آذوقه لشکر و پیشکش فرستاده عذر جبرایم خود خواست نواب بمقتضای مصلحت
 وقت و کلارا بحضور طلبیده شسته سخنان عتاب آمیز ارشاد فرموده از قول نامه طاعت
 خاطرش سرفراز ساخته طلبید بعد ملاقات از جان و مال مان بخشیده از خطای
 او در گذشت لکن ملک از دست تصرف او بر آورده فقط در ماهه معقوش
 مقرر ساخته فایع گشت چون این خبر در اطراف آن نواح شایع شد که نواب
 بهادر ز رنهار خواهان را در ظل دولت هایون خود پرورش می سازد و بغیان را نیز
 بازوی شجاعت خود چنان براندازد و تاراج می کند که نام و نشان آنها بلکه اولاد
 و خویشان آنها از صفحه هستی ناپدید گردد بنا بر آن نایماری و مایله با حلقه فرمان برداری
 در گوشه دل صدق منزل انداخته مکر عبودیت بر میان فدویت بر بستند پس از آنجا
 نواب بهادر تا کچی بندر رونق افزا شده مبلغ خطیر از سکنا می آن نواح گرفت
 تمامی نایماری را زیر حکم خود در کشید و راجه ملیوار از دست برد غازیان شیر صولت
 و شهر بر سیرت اندیشناک گشته به بیم تاراج می ملک و دیار خود بست و هشت زنجیر

فیل و هفت لک و پیه‌نذر فرستاده از آن طرف برگردانید نواب فتح‌آب قریب و سال و نون بخش
آن سمت بود و به لیدی نایاران اطراف کوستان سکناي آن نواح کو میتو و غیره پرداخته در آن
موصوف سردار لیر البصوبه آن نواح مقرر کرده فوج گران متعینش نمود و تنبیه گیر سرکشان و شلرت
کیشان آنصوب تاکید فرموده به بند و بست پالیکاران دژ کل همت گماشته بودند و

ذکر فوج کشی ترکم را و اما که خال مادهورا و بود بر بلاد
کرناٹک بالاگماٹ و رسیدن چشم زخم عظیم و صدمه مستقیم
بر لشکریان نواب بهادر در میدان کوه چیرکولی که شمالی و کروی
سرینگ پٹن است و آخر الامر کام فتن او به پونا و ذکر
محاربات که در آن آوان روداد آخر سن یک هزار و یک صد
و هشتاد و دو و هجری آنکه

چون مادهورا و از مهم اول و ثانی مایوس برگردید و بر نامرادی خود دامت مای کشید که
آخر بهمین کاهش مرض خفقان عارض شده جان خود در باخت و مار این را و
برادرش قایم مقامش گشته چندی در ضبط و نسق خود بوده پس آن که خارج حالت
مایوسی بالاگماٹ در دل و هم می خلید بنا بر رفع تشویش و کاهش خود فکری دقیق بکا
برده ترکم را و اما خال خود را با یک لک و بیست هزار سوار و پیاده و یک صد ضرب
توپ و پلچتر پیچید این ملک و آنه ساخته خود پستار اشتافت چون ترکم مای
این حد و دیانت کوچ کوچ طی مراحل قطع منازل کرده در رسید و جو تنگ

بعد از عبور نمودن با هم پالیکاران آن نواح یعنی مرار او چیتل در گواله و تن گری
 و اله مکریمی اله و گشت کمر پالو اله و غیره که از دست غضب نواب بهادران یافته بودند
 بیکبار با مرهه سازش کرده هر کدام خدمات نگهبانی لشکرش و بهمرسانیدن غلات
 رسد بنده خود را گرفته رسیدند و حاکم ساونور و کرپنه نیز همون طریق پیو زدند پس
 ترک ما از آنجا پیشتر کوچیده بعضی قلعجات متعلقه پٹن را که بے مرمت بود و طمان
 مستقیم نداشت تسخیر کرده تبصره خود آورد و سمت پٹن در تاخت و دست تمام
 بتالاج و یغما و خرابی رعایا دراز ساخت و لشکریانش اکثر دیهات و تعلقات این
 خراب و بی چراغ نمودند که تا حال آباد گشت و در هر یومی که لشکر بومیت اثر
 آن خانه ویران یک و ز فرود آمد سالها ویران افتاده مسکن چغرو بوم گشت و هر
 زمین که یک و ساعت افواج غارت امواج آن مردم آزار توقف نمی نمود از زیر
 زمین نعره الامان و صدای الحفیظ بگوش زمان و زمانیان میر رسید چون او صحرای
 آن نواح را از وجود شیر و شتر و صفت خالی یافت بیابا که نه قدم جسارت بر کشاده
 تلف اموال و ائقال سکنا ی بالا گهاٹ بهمت گماشت چون نواب از غم غنیمت و
 تاختن او در آن نواح وقوف یافت مع لشکر و سامان جنگی از آنجا مراجعت کرده
 بسرریگ پٹن رسید و بعد بنده و بست آنجا کوچیده از راه چن پٹن سمت جنگل ماگڑی
 درگ باین اراده که هرگاه مرهه بمحاصره دار السلطنت پٹن بهمت گمارد و خود از عقب او
 در تاخته او را از پس از آمده پناه گرفته در انتظار فرصت بود که ترک از رسیدن نواب
 بهادر طرف درگ ندکور خبردار گشته مع توپخانه و لشکر عازم آن سمت گردید نواب بهادر
 از نیمه ای آگاه شده شب شب بر هر اول لشکرش زده داخل کوه سیلکوٹه گردید و روز

دیگر غنیمت نیز از آنجا برگشته میل کوته را محاصره کرده رزمگاه آراست نواب بهادر روز اول
 با جمیع سپاه بارو توپخانه بر آن جماعه تاخته تیوپ اندازی و شلکهای بنادیق
 از پیش رانده رزمگاه را از وجود اهل غنیمت خالی ساخت اما از دور گردش محاصره لشکر
 ترک بود تا نواب بهادر پانزده بیست روز کوه مذکور را قایم کرده هر روز در شکست
 اعدا تردد نمایان می نمود آخر الامر چون رسد غلات و آذوقه لشکر کمی کرد و دانه و
 گاه بهم نرسید عزم مراجعت دار السلطنت پٹن مصمم داشته وقت شب از عقب کوه مذکور
 جنگل تراشیده توپخانه را همراه میر علی رضا خان روانه ساخته خود مع سوار و مردم بار
 بمقابلہ لشکر غنیمت شتافته از زیر دامن کوه صفوف آراسته حشمت صف را بچشم غنیمت
 نمایان ساخته راهی گردید چون راه عقب کوه ماصاف و تشیب و فراز و عار و
 معاک بسیار بوده توپخانه زود از آنجا گذشتن نتوانست تا آنکه محنت شاقه تا دو
 سته فرسنگ راه طی گشته بود جنگل بهم آخشد و شب بهم لبر آمده روز روشن گردید
 نگهبانان راه بغنیمت خبر رسانیدند که توپخانه نواب سمت پٹن میرود او مجبور استماع این خبر
 تمامی افواج را بوالپس گرفتن توپخانه تاکید کرده روانه ساخت و خود هم عقب در
 ساخت نواب بهادر چهار پنج فرسنگ آه طی کرده متصل قریه گری کوثره که ایسانی پٹن است
 چهار فرسنگ فاصله دارد رسیده بود خبر شنید که غنیمت بر آتشخانه سرکار چون سمندر جان نثار
 یورش کرده بلکه همه کارخانه عدو سوز بر گرفته فوراً برگردید بایلغار صف سپاه اعدا را که
 گرد توپخانه بمشابهت توده قیام و زریده بودند از یک طرف شکسته پراکنده ساخت
 توپخانه پیوست و راست از آنجا بلا توقف سواران را در قلب آشته میمنه و میسر
 و هر اول و چند اول از جوانان بار و پیاده و اتوپا قایم کرده شلک باز تان سمت

دارالریاست خرامید هر چند جوق جوق از لشکر غنیم سپان جهانده بشکست صفیهای
مردان حصار بند سعی می کردند اما از شک های تجربه کاران روی مردانگی خود ما را
سببیه ساخته مایوس بر میگرددیند درین اثنا هفت هشت ضرب توپ لمچ بر بند
موتی تالاب قایم کرده راه سلامت و عافیت بر لشکریان نواب مسدود کرده از آنجا
توپ اندازی می نمود و از صدمات گلوله اش اهل بهیر نواب زیر و زبر گردید پس
نواب بهادر چند جوانان دلی و دو ضرب توپ همراه خود گرفته به تردد میان
و کوششهای نمایان بعدم فرصت بر کشیدن التواب و پیچیدن راه صواب
چون قضای ناگهان بر سر ایستان رسیده بیک حمله رستمانه اضراب غنیمت و صنادیق
سرب و باروت و غیره همدست خود نموده قیام و زرید چون تمامی لشکر و توپخانه
رسید برای تناول حاضری همونجا چندی توقف و زرید اگر چه اهل کار دانا
و اعیان دولت کار آزماعرض کردند امروز همین جا اعلام نصب کنانیده خمیه ها
بر داشته سکونت و زرید صبحی باطمینان کلی دخل از السلطنت باید شد اما از آنجا که
فلک و در همیشه بر یک تیره نمی گردد و کار گذاران قضا و قدر ملامت بر یک ستور کار بند
نمی شوند وقت زوال دولت خداداد در رسیده بود الحق روز بد هرگز کس نیست
نخواهد دید و شب گوارا حدی بنجانه نخواهد پیید و آنچه که قضا در ازل قسمت مقرر کرده
قدر را جز تقدیرش بر وقت موعود چاره نباشد عرض دانا یان قبول ای والا
شان نیامده از آنجا است که گفته اند بیت چون زوال بد یکس بند و جنون راه خرد
عقل نیک اندیش می سازد کمی در روز بد سرشته خرم و احتیاط از دست داده
بعد فراغت از اکل و شرب ما حاضر است بر خاست و لشکر آراسته را بهی گردید

افواج غنیم که بحساب مور و گس بودند گردش هجوم کرده کوشش می نمودند چون متصل کوه چرکولی رسید از قضا گول از توب غنیم که از دور می پرانید در قطارهای شتران بان بردار صدمه عظیم رسانید پس آن حقیقش مردم بانها فروخته شده بر اهل بهیر هنگامه رستخیز گرم ساخت و از آنجمله بانی پریده بر صند و قهای سرب و باروت در افتاده آتش افروزی نمود و طوفان دخالش که اوج گیر اگر دید بسیار می از لشکران کوه قیام را معلق بر هوا برده سزگون بر زمین انداخت چون قضا و قدر شیرازه جمعیت اعدا شکن را بدین بهانه از هم گسیختند قزاقان غنیم قابو یافته چونکه عروس بخانه داماد بخارم جرات پر داز شده در خزیند اگر چه لشکر بان نواب بهادر او شمشیر تیر و تفنگ دست آزمائی میکردند اما هیچگونه روی بهروزی و فیروزی ندیده بر سر گردیدند و بسان صابران بر هر مکر و بهی که از دست اهل غنیم میرسد صبر کردند و لاله میانی خویش خاص شهباز صاحب هنگامه قیامت بر آنجماعت بر پا ساخته داد مردانگی و شجاعت داده جام شهادت نوشید و میر علی رضا خان و علی زمان خان و دیگر اعیان اسیر شدند و اکثر سپاهیان از سوار و پیاده از آن معرکه گریختن تنگ مودی دانسته حتم المقدور کوشش کرده سرهای خود را وقف تیغ و نیزه جلاد ساختند و بسین خان و نیئی گدیری رفیق با توفیق که بهم وضع نواب بهادر بود و صفت اعدا خود را نواب بهادر و انموده جرمهای شربت ضربت شمشیر زیاده از طاقت تنگی مودی نوشیده بر سر زمین آسودن دادان او را نواب حیدر دل تصویریده بشاد کامی برداشته نزد ترک را و رسانید پس همه سیاب شالیسته و سامان بالیسته لشکر که بچندین محنتها قرار هم شده بود تا راج و پایمال سم ستوران غنیم و کار خانجات درست و توپخانه مستعد

اعداد شکن جزو کل بدستیم در افتاد نواب بهادر بزبان حق بیان خود این مقوله ادا فرمود

رباعی

گر کار تو نیک است بتدبیر تو نیست	و در تدبیر بد است بهم تقصیر تو نیست
تسلیم و رضا پیشه کن و شاد به زی	جنزیک و بد قضا به تقدیر تو نیست

بر کوه چرگولی سوار شده بر آسیا سنگ چون شیروم خوار استاده نظر غضب آورد و برود بد
وحشی سیرتان اهل غنیم اطراف و جوانب گماشته نظاره ترک و تازی بے ادبان بنمید
غازی خان بید در آن وقت حاضر حضور شده بود بجد و کد بسیار از آنجا بر د
و بچهارده سوار حست و چالاک از آن مملکه بیرون آورده بدار الامن بطن رسانید
اما نواب بهادر بمبارقت صاحبزاده رستم نهاد که در آن حقیقش از آن جناب جدا
شده بود تاب جان و قرار دل از دست داده و مضع قادر ولی پیرزاده که ایسانی قلعه
متصل بر ساحل جوی کاویری واقع است تشریف داشت و میر اسمعیل خان
را که قلعه دار بود از رسیدن خود خیر دار ساخت قلعه را رند کورید و بست و قلعی قلعه
کرده منتظر تشریف فرمائی نواب بود چون وقت عصر صاحبزاده و الا قدر طالع یاور
با دوسته سوار بلباس قزاقان لشکر غنیمت و سلامت رسید نواب از دیدارش
جان تازه یافته داخل قلعه گردید و در گنج زر و گوهر کشاده هر کس که از سوار و پی
بسلامت جان از آن مملکه میرسید او را پر از دوش مشت زربا میداد و گسی که مع اسب
و سلاح حاضر می گشت سوای خلعت نیچ مشت زربا و می پمپو داری رباعی

نرسیدون فرخ فرشته نبود	بمشک و لجنیر سرشته نبود
زداد و دهنش یافت آن نیکوئی	توداد و دهنش کن نرسیدون توئی

اما محمد علی کمندان چون احوال لشکر خود بدین منوال دید و صحت و سلامت و نوع دیگر ذات و الاصفات و قوفی نداشت جان خود را بختن مقرر کرد و مضمون این

مطلع مخمس بر زبان خود میراند مطلع مخمس

دم بدمی میزنم تا در تن من جان بود	جان چکار آید اگر در مردم نقصان بود
روز رزم اندیشه کردن کار نامردان بود	ترک سر کردن بمیدان شیوه مردان بود

مشکل است این کار اما پیش مرد آسان بود

به دلاوری تمام مردان همراهی خود را با دیگر ملازمان حیدری جمع ساخته بر کوه ندکوه سوار شده از پناه سنگهای بی آب و طعام با وصف برداشتن سته زخم تیغ دل از دست نداده تا شبانگاه نبرد آراگردید و بسیاری مردان غنیمت را از شکلهای بنادیق بجاک عدم در انداخته برابر ساخته بود و بهر کس از لشکریان نواب بهادر که سلامت بود بهر حیل خود را بجمعیت کمندان شیخ رسانیده کوشش مردانه می نمود ترک بر جوانمردی و دلیریش خوش گردیده معرفت محمد یوسف کمندان ملازم خود قولنامه فرستاده وقت شب مع سلاح کمندان شیخ را با سپاه از کوه فرود آورانیده از طرف خود ضیافت او نمود اما صلاح همراهیانش گرفته گردشتن چوکی ها نشانید و کمندان ترک بر حسب اشاره سردار خود بهر چند در باب قبول کردن نوکری مرهبطه با انواع لطایف التحیل ملتجی گشت و به سخنان نرم و گرم غیب نمود کمندان شیخ باقبال این معنی نپرداخته اقرار و لغزینی او چنان کرد که اگر زمانه فرصت دهد یکبار به پٹن رفته بعد الیتام زخم مع و ابستگان حاضر شده حسب حوصله خود خدمت بجا آورده خواهد شد پس شب بیکر از آنجا رهایی یافت

با یک هزار و شصت و کس سمت پشن راهی شد از قضا در اشنای راه دو هزار و پنجاه نفر کشتی مره که
از لشکرش بقا حمله دو فرسنگ بطور پیش منقلای معسکر ستم پایه بنادیق بسته نفرخت
تمام بر بستر باد از شده بود مذمندان شجاع فرصت غنیمت یافته مع مردان بے سلاح در
افتاده از سنگساری سربازی ایشان شکسته و سلاح آنها تمام برداشته شکست بازده
نزدیک قلعه پشن رسید و بر سلامت ذات نواب بهادر واقف شده فایز حضور گردید
نواب بهادر از رسیدن او که شیوه حلال نمیکش دریافت و تردد دشایانش از صدای
شکست های بنادیق گوش کرده بود شکر حق بجا آورد و زندگی آن شجاعت منش را قیام
دولت خود انکاشته او را بسینه کشید و بجلا ع و العام شایسته سرفراز ساخت از
کارخانه سرکار بنادیق درست و طیار بر آورده با وسپرد و اطراف قلعه تنبیها بنا
ساخته اتواپا قایم کرده مستعدت است و هر روز نگهبان داشت مردان جنگی و فراهی
سامان زرم مقید و مامور بود غنیمت طفر مندا سیران لشکر نواب را بصوبه سیراوانه خست
مگر میر علی رضا خان را که اول بقرار و مدار بسیار نوکری مادیور و قبول کرده بحکومت
گرم کنده مامور شده بعد آن بواسطه برادری با زین نواب بهادر رجوع گشته از ناظم پونه
بر گردیده بود و بروی خود طلبیده سخنان رنجش و کلمات نامعقول شنواید متعید
روان پونا ساخت و بسین خان مذکور را بصدق تمام نواب حیدر دل تصویریده
بخیمه علیجده داشته بدلا سا و تسلی خاطرش می پرداخت و در باب طلبه تن بستگان
و صاحبزاده بلند اقبال لتاس مامی نمود آن مردد انکه محض پاس نمک و ادار تصلیح
خداوند نعمت خود که هزاران هزار بنی نوع ایش و نخل حمایت و حفاظتش پرورش
می یافتند نشده صعوبت معرکه و گرم و سرد زمانه بر جان خود گوارا داشته بود

از سخنان دل‌دهی ترک در دل می‌خندید و هیچ جواب ننهاد چون در عرضۀ مفتی
 عشره بر سلامت ذات نواب فراموش ساختن افواج و اسباب احتیاج و آلات
 احزاب اضراب و استحکام قلعه قوف یافت دانست که خان اسیر کی از فدائیان
 نواب است پس بر نادانی خود نادم گشته متوجه تسخیر قلعه شد و مورچال و صلابت
 کوچه‌ها و نایب توپ اندازی آغاز نهاد و چنان صیحت فیض بخشی و صدای داو
 و همش نواب بهادر در لشکر ترک شایع شد که اکثر مردان کاروان شجاع که به کساد
 منزلت و کسر شان اوقات خود در آن لشکر بسر می‌بردند مع اسپان و سلاح خود
 رسیده در سلک ملازمان نواب مسلک گردیده مستعد گوشمال عدو شدند چونکه در
 عرضۀ قریب ده دوازده هزار مردم بار و سوار فراموش شده بودند و نواب بهادر تالیف
 قلوب ملازمان چنان نموده که هر یک بجان سپاری صدای رستمانه و دم‌ان‌اولا
 غیری می‌زد شبی محمد علی شجاع موصوف را طلبیده و فرمود که غنیم شوخ و بی‌باک شده
 جرات پر داز است گوشمالیش بدمه زمت خدا داد خود و فرار داده ایم چه مصلحت است
 آن شجاع کار از ما سرانجام این مهم بزدنه کار دانی خود گرفته جریده بد و هزار تفنگچی زرد و زاف
 می‌سور برآمده عبور جو کرده از سپاه دیوارهای سوار پشته گذشته بر سر اعدا که متصل عینک
 سته هزار پیاده پالیکار صیقل در گرد و هزار پیاده مرا و مع چهار ضرب توپ و هزار
 سوار جای را قایم ساخته بودند در تاخت از سنان و شمشیر بسیار خفتگان از بساط
 زندگی برخیزانید و بی‌ارادان غنوده طالع بجاک عدم بخوابانید بقیة السیف را چه از
 سوار و پیاده اسیر کرده دست بر پشت چنبر نمود و آلات حرب و ضرب جماعه مقهور
 بر سر ایشان بر داشتند مع اسپان و توپان روانه حضور ساخت و خود همونجا تا دوست

سکونت ورزیده صبحی فحیتاب برگردید در گاه او مرا را و زرد و نار برگشتند نواب بهاد
ازین فتح قرین مسرت شده شاد یانه طرب نواخته و توپهای خوشی سرگرد سپس
از ان غنیمت زور آور بلا و سواس شمالی کوه کری کله بر نه رجوی بتیری وسیع و مستحکم که
بمورچه خاص نامزد بود بنا کرده اتواپ و را انداز در آنجا قایم کرده بگول اندازی منجنیق پر
اکثر مردمان قلعه را تصدیع میداد کمندان شجاع میبشاده جرات بے ادبی و مردم
آزاری غنیمت غصبناک شده کرات و مرات بحضور نواب عرض کرد اگر اجازت شود
بر مورچه خاص ترک نهنگامه رتمانه برپا ساخته اهل مورچه را نهزیت میدهم و صد
عظیم بریزش تیر و تفنگ بحال سپاه غنیمت لنیم میرسانم نواب بهادر ازین معنی اندیشنا
شده نظر بر افواج کثیر غنیمت کرده اگر چه او را ازین عزم بازداشت اما او بجد و کد بسیار
بحکم آنکه دل شجاعت پیشگان تا اندام بنیان هستی اعدا چون سیما ببقیاری میماند
رخصت گرفته با سه هزار جوان بار و هزار پیاده که ناظمی وقت شب کوچیده فقط با سه
جنگی از راسته هوسلی راهی شده بفاصله دو فرسنگ عبور جوی کرده به پناه بیابان
از بالای مواضعات کرگاول و اگر راستمت کو بهیچای هر و طر آمده راست از عقب
به تمهید تبدیل اهل مورچه تنگ تک پارسید و مردمان غنیمت یعنی نگهبانان آنجا از شهرت
تبدیل منقلا خوش گردیده منتظر بودند چونکه کمندان شجاع بخت یاور و طالع را مددگار
یافت و از راه عد و قریبی بخواجهش قلبی خود پیوست بلا اندیشه اندرون بتیری
داخل شده همت جهانگیری صرف کرده فرمان داد تا همراهیان او یورش کرده
حقهای آتش عد و سوزی بر سر نخوت ایشان شکسته و مار خیرگی از روزگار آنها
بر آورند و سرهای محاطان مورچه و کمین داران صلابت کوچ به تیغ بیدریغ

بریده توده توده جمع ساختند و توپهای کلان را زیر زمین پنهان کرده ضرب
جلوی یعنی خورد که بسک و شایسته بود کشیده بخسور روانه داشته فارغ گشتند اگر غنیم
با طلوع این معنی در تاخت و باز بقایم کردن مورچه و دفعه سپاه منصوره شورش
نمایان و حملهای شایان نمود اما کاری نگشوده دست بر سر از اینجا یلوس برگردید
کمندان شجاع بر دشمنان ظفر یافته پیش از طلوع آفتاب صلابت کوه و مورچه
شکسته بجاک برابر ساخت و اسباب و غیره را آتش زده سرخرو بخسور بریده
خطاب فرزندی یافت از زبان علی وادنی صدای آفرین تحسین شنید
چون ترک خرابی حال بی جزائی لشکریان خود بر نیوجه دید از فکر مو حال آت
بتاخت و تاراج تعلقات اطراف همت گماشته نپذارهای افواج منتشر
ساخت و خود با تمامی لشکر بمیدان چتر راه صوبه سر اقامت داشت و نزدیک
عید هند بود باراده اشنان یعنی غسل در جای سنگم هر دو که نزدیک لعل باغ است
غنیمت مع دیگر سرداران سوار شده از راه طرف مشرق کوچه کری کمره راهی گشت
نواب بهادر ازین معنی خبردار گشته مع لشکر خود بیرون قلعه شتافته برانامند
قیام و زید و صاحبزاده عالیقدر ابا تمامی سوار در پناه دیرهای کرنگول که آنطرف
جوست در کمین داشت و کمندان شجاع را مع غازی خان دلیر و جانباز چهار هزار
تفنگچی و چهار صد قزاق و چهار ضرب توپ برای عبرت نمائی بطور پیش منقله
جنوب رویه کوچه مذکور روانه ساخت چون سوار می غنیمت فایز جوگر دیده در آب
بازی و شناوری مشغول گشت و لشکر حیدر اودیش که عقب خرامان خرامان می آمدند
کمندان شجاع در نهری خشک تفنگچیان را مع توپها نشانده بجان لیر اشاره ساخت

آمر دجا باز بدو سده مرد کار ساز بر آنجا عتاخته روابه بازی و حیل انگیزی نادانان
را تعلیم شیر می نموده کشان کشان بر روی آتش بازان کار گذار آورد و سواران خود را
منتشر کرده پس کمین در آن پناه گرفت بغتتا کمندان شجاع انگیز کرده بشکلهای توپ و
بندوق صفوف اعدا را شکسته بسیار بارها بمطوره عدم فرستاد و در آن زد و خورد
دو سله سردار آن طرف مقتول شدند فیل نشان و فیل نقاره سقط گردید چون جمعیت
اعدا منتشر گشت غازی خان و صاحبزاده و الا قدر فرصت وقت غنیمت یافت
اسپان همانده بکسان منظم در آنختند و تا مقدور دست شجاعت او قتل و غارت
بر نکشیدند و تا نیم فرسنگ پی مقهوران تاخته چهار پنج هزار اسپ و دو هزار مردم بدست
آورده بار دیگر با غنائم بسیار مراجعت نمود ترک ازین خبر زرد و زار شده هیچ اقامتی
با پارچهای تر و لب خشک برگزیده سواد موتی تالاب را مضرب خیام خود نمود نواب
بهادر برین فتح نمایان آثار بشاشت ظاهرا ساخته سجدات شکر بدرگاه و آه
متعالی داکرده شاد دایانه طرب نواخته داخل تله گردید حاصل کلام هر روز بازار زد و
خورد و کوفت و کافت مردان شجاع گرم بود اما اکثر اوقات لشکریان غنیمت یاب
می شدند پس غنیمت از جنگ غازیان دست برداشته بتاخت و تاراج بلاد پایانگها
یعنی جنوبی پٹن که در قبضه تصرف نواب بهادر بود و عبارت از کومیتور و پالگهاٹ
و دهار پور و دندکل است بسبب که او شنیده بود که سامان رسد غلات و غیره از آنظر
بدرقه نیامد و مایل به لشکر نواب میسر و ملازمان نیز از سوار و پیاده در آنجا
فراهم شده جوق جوق داخل لشکر میشوند همهت گماشته در تاخت و طوفان بلاد
در آن سرزمین برانگیخته تمامی آن نواح را چنان خراب ویران ساخت که هر

که هر پنج گاه و سبزه تراز زمین برکنده شده و شاخ و برگ اشجار آن صحرا دست خط سلم
کشاده بدرگاه خالق جان بخش امان میجو استند باین فتلعداران آن سمت
هر هر قلعه اقامیم کرده باستقلال تمام میگویشند چون ترک به پایان گماث
شتافت نواب خود بدولت عزم جزم آن سمت داشته مستعد گردید بلکه اعلام خیم
خاص در میدان کوه چو ندکون نصب کنایند در آن حین کمندان شجیع عرض کرد که
تشریف فرمای حضرت از دارالرایست بالفعل مناسب نیست مبادا گرفتند اینجا
برخیزد زیرا که معاندان دولت اقبال از حد حساب تجاوز کرده و دولتخواهان جان سپار
بس کیاب اند اندیشه دور و دراز باید فرمودند وی حسب اقت و مقدور خود تردد
کرده در فدی و میت و جان سپاری سر موقوفه نمود و صاحبزاده بلند اقبال را با
تمامی سوار و قزاقان در صانع بار محمل باید داشت نواب بهادر با قبال این معنی خیر و
باشش هفت هزار سوار که همین قدر فراهم شده بودند صاحبزاده را سمت بار محمل
روانه ساخت و کمندان شجیع بچهار هزار مردم بار و دوازده هزار پیاده کرناکلی و شش
ضرب توپ عقب لشکر صاحبزاده نهضت کرده برگماث را می کوته هر دو لشکر در
پیوستند و صاحبزاده با جمیع سوار در میدان کاویری پٹن اقامت فرمود و کمندان
شجیع با فوج خود بکشنگیری سکونت داشت در آن اثنا خبر رسید که چهار پنج هزار
سوار غنیمت کش با اسباب بسیار و دواب مبتیما که در ملک بالاگماث و پایین گماث
و از لشکر نواب غنیمت یافته بودند مع ساهوکاران لشکر شیخ فوسر مایه زر و گوهر از
گماث پتور آمده از راه ترپا تورو و و انمبار می گذشته کتل کر نیات عبور کرده عازم
پونه اند بمجر استماع این خبر کمندان شجاعت اثر با پند جوان بار و سه صد چپی کار

و هزار پیاده از راه کنکندی پالک که پالیکار آنجا از نواب بهادر رجوع بود شبها شب آمده
گماٹ تبیل پل عبور کرده برشته کرنیات دامن کوهی که سر راه غنیم بود گرفته قاشیم
و بالایی گماٹ مذکور که داخل سرحد ارکاٹ است و ناظمش در آنوقت بهار شش
نواب بهادر بود و نیز کد اران دروازه گماٹ هیچ امر مانع و قش نشد و چٹی کاران افرست
تا آنها دروازه گماٹ را که به برج و باره آراسته بود گرفته آسوده بودند قضا را روز دیگر قزاقان غنیم
با و فورسا مان و گله گله گاوان و طویله طویله اسپان بلا اندیشه چونکه شکار از خود
بمطبخ برسد میر سید مکند ان با خبر از رسیدن آنها خبردار شده به کمین دران گماٹ
هم آگهی بخشیده بجای خود مستعد و سرگرم کار گردید تا هر اولی آنجا متصل دروازه گماٹ
و چند اولی برابر کوهیکه خود آنجا قیام داشت رسید چون شیر غتران بر عقب شان تپ
بلا توقف شلک باز دو مجروح و از شلک کمین دران گماٹ از پیش حمله کرده بنبور با نختم
دو یزد و به سنان شمشیر در پیوسته سینه دشمنان را چون پنجره مشبک حستند
و عقب دگان پشت و پهلوی اعدا را از تیر و تفنگ نیزه شکستند چون سران سپاه
راه سلامت تنگ تر از چشم فیل دیدند بسترولی تمام تاب ضرب مردان جنگ آزما
نیاورده فقط از جان خود در غار و مغاک در خزیدند مکند ان شجیع هر دو جماعت خود را
جمع ساخته جمیع اسباب کسان منظم و اسپان و گاوان مع خرطیه های طلا و نقره
بسته بسته بر سر اسیران برداشته از گماٹ تبیل پل بیدر قوه پیادگان کرنا لکی روانه کشگیری
نموده خود همو بخابر آگیری که از زیر گماٹ بود قیام و زید چند سوار غنیم که عقب همه با
بودند وارد شدند و اندک جماعتش دیده گردش گرفتند و از دور قراولی میگردید بعد دوسا
مکند ان شجیع راست برخاسته از پناه خار بند بر سر ایشان رسیده چنان شلک با

نزد که دفعتاً دو سده سوار مع سپ نالو دشنند و دیگران اسپان جهانده و بگریزند
 نهادند شجیع و انا از آنجا مظفر منصور عبور گماط کرده به کشتگیری رسید چون ترک را با خیر
 تاراجی جمعیت خود شنید تصویرید که گماط کر نیات متعلقه ناظم ارکا ط است در آنجا
 گذر افواج خصم با چگونه شد شاید که هر دو دولت مند یعنی نواب محمد علی خان نواب بهادر
 در ساخته باشند خدا نخواسته اگر این هر دو سردار با اتفاق یکدیگر بمقابله ما پردازند و
 کتل های اه بر لشکر ما مسدود سازند ما موسی و لیت پیشوائی تاراج و جانها را ایگان و تلف
 خواهند شد پس آن سمت یلغار کرده عبور گماط پتور نموده بر سواد قصبه اقبالان گرا
 فرود آمده بود کمندان شجیع صاحبزاده والا قدر از رسیدن مرهه خبردار ساخته غریب
 رفتن دارا را است نمود چون آن طالع یا و روقوی بازو بر یلغار غنیم و قوف یافت جمیع اسباب
 لشکر یعنی خیم و اعلام و بهیر و بنگاه و غیره روانه پٹن کرده خود را جمعیت تنه چهار هزار سوار بطرف لشکر
 ترک غنیم رسانید فضا را آن روز کمی آوران لشکرش سمت بلده و هر م پوری آمده شوق نیامت در آن
 سرزمین برانگیختند و چند دیهات را غارت ساخته بفرایمی کاه و بهیر یا مور بودند صاحبزاده با آنها پیوسته برابر آنها
 بفرایمی کاه و بهیر پرداخت منتظر وقت بود که ایشان پشتار را بر اسپان و شتران و فیلان بار کرده بلا تیرسز
 خولیش و بیکانه راه لشکر خود گرفتند صاحبزاده که همین فرصت یافت سپاه خود را اشاره فرمود تا آنها بیک
 جنبش بر روی کر بر اسپان خود برداشته بودند یکبار بر زمین انداخته بلا انداخته و توقف بازوی مردانگی کشاوه
 آنجماء را باندک سی چنان برهم و در هم نمودند که از صدای بزن و بکوب مردان کاری هول و هراس در
 دل لشکریان غنیم افتاده جز جان سلامت بدون چاره دیگر ندیدند پس صاحبزاده مظفر چهار هزار اسپ و
 اسکی و پنجاه شصت شتر توپخانه خاص غنیم و پانزده بیست فیل با دیگر آلات حربی غنیمت یافته را به پٹن
 گرفت ترک از نیمنه هول زده بالشکر خود کوچید و بر کا پیری پٹن فرود آمد و چون شب کمندان شجیع

از فرودگاه غنیم آگاه گشته مع جمعیت خود مستعد شدند و تاخت قضا را چونکه نزدیک لشکرش رسید شب
بسر آمد و معنا بانگ بیداری و هشیاری غفلت پرستان زد و برگزیده زد و بدامن کوه گلن گد پناه گرفت
اتفاق ترکم نیز هم بهو بخا مقام کرده از رسیدن آن شیر میدان شجاعت یحیی بود آن شجیع از صبح تا
شبگاه به پناه جنگل بسر برده چونکه بوق غفلت و خفته بختی بر اطراف همان فروخت تیار شد بر
لشکر جو انفار غنیم شجون زده همه اسباب حربی مع توپخانه بمروامدی گرفت و چند سیران افراط و تفریط
چراکولی را که در آن لشکر مقید بودند از قید بر آورده بهیر و بنگاه اعدا را یک قلم زیر و زیر کرد و خیام و اعلام
را آتش زده بانه صدر اسبش و شش زنجیر فل و یازده شتر پرخانه پیش از طلوع آفتاب معاودت نموده
از دهن کوهستان داخل راسی کوته گردید و بلا توقف از آنجا شکیمر زده بانی کل رسیده بود که ترکم بر حرات
فدایان نواب بهادر و قوف یافته هر اول لشکر خود را پی شان پیش اند خود هم عقبش کوچیده راهی گردید
چونکه شجیع مذکور بخوانخان سبلی سید افواج غنیم سبقت کرده از اطراف راه سلامت بر آنجماعت مسدود
ساخته گروش گرفتند تا شجیع مسطور هم روز در پناه قلعه ویران سکونت و زبیده وقت شب در فرودگاه
خود جابجا آتش افروزانیده و بر در و دیوار قلعه بارچه های کمنه و مدرس و تمل پوشانیده بالشکر خود از آنجا
عقب برگردید و به نزد دشایان از راه تنگ و تاریک جنگل نشیب و فراز داخل بلا توقف اعدا صحرانوردی
بر پشت طلایه داران دشمن وارد گشت چون ایشان از مشاهده روشنی آتش و سپیدی در و دیوار و
گمان برده بودند که جیران بهو بخا اقامت دارند بجای خود بی اندیشه اسپان گذاشته بجهت کشتی و طعام نری
اشتغال داشتند که ناگاه شجیع عدو فیرب بر سر آنها رسیده از اطراف شکس و شکن سر کرد و چند انواب را از
گولهای انگوری پر کرده پراپس طلایه داران که انبوه کثیر بودند منتشر شدند از آنجا که شش هزار سوار مسلح
سعی مروانه بجای آوردند و یقین داشتند که از میان ریزش توپ و بندوق احدیراجان سلامت بردن
محال است لهذا بلاوری تمام اسپان جهانده و صوف مردان جید کرد و زخمیده داد مردانگی در دادند و تا پنج

ششصد تنگیه شجاع را مجروح و مقتول ساخته مردن آری مردان گاهی لباس نامردی نمی پوشند القصد شجاع
 جوان بخت فتح نصیب مع سپ و سلاح کسان مقتول و رفقای مجروح خود از پناه جنگل ماکو بی درگاه سلامت
 طی کرده پلین رسید و دیگر طلایه داران غنیمت سبب تارکی آنشب بنایید جمعیت منظم بر دختن نتوانستند
 و راه گریز لطرف لشکر خود کرده مفصل خبر غارت فوج طلایه گوش گذار ترک ما ساخته او که از دستبرد عنایان
 بچیلای و فیر بی ایشان تنگ آمده بود و فکر دور و دراز افتاده از آنجا کوچیده از راه مندا بسمت میلکو ط
 رفته مقام کرد تا نواب بهادر صوابید ایمان دانا خصوصاً صلاح و فلاح حال خلق الله و نظر داشته ایاجی رام
 نام شخصی را وکیل مقرر کرده برای دستی معاملاتی که قول دانیان است + + +

راست از اجز و داد کج نهادن چاره نیست + | | | | | با کمان لازم همین باشد اطاعت تیر را +

نزد ترک روانه کرده بود و او طریق خود پسندی پیچیده بر صلح ضامن نشد اما وکیل را نزد خود داشته سخنان
 عبرت نای خود با او میکرد و هر دم دم بهادری میزد وکیل نواب بهادر از روداد آنجا معروض جنایات
 بعد چند غنیمت از نیک دل برداشته بجمع و جوه از جنگ غازیان عاجز شده بتاخت بلاذگر که خوب آباد بود
 همت گماشته پیش خانه لطرف مذکور روانه کرد وکیل از نیمنی نواب را آگاه ساخته در بند و بست آن نواح
 عرض ترغیب نمود نواب بعد اطلاع از نیمنی متنازل گشته کمند ان شجاع را یاد فرمود و از غم غنیمت آگاه ساخته در
 بند و بست و دفع شورش آن طرف مشوره نمود آنم و شجاع سرانجام این مهم هم بر ذمه همت عد و مال خود گرفت
 برخاست تا نواب بهادر او را به شش هزار تنگیه کار آزاوده ضرب توب و دوی هزار سوار اصل خاص گنج شمال
 دشمن جنت فرمود و شجاع رستم نهاد چون از حضور مرض گریه از راه پیراپلین برگشت کوطک که سدا پوز نام دارد
 رسید و کوطک والد که در آن فرصت علم بغاوت برافراشته و خیره شده سرمای طحانه داران نواب را که در قلعه
 محکوم بودند بریده در و بست ملک باز متصرف خود در آورده بود و سدا راه گشته از آن طرف نگذاشت
 کمند ان شجاع جنگ از آن صحرائیان قبا و جو بمقتضای وقت مصلحت و مناسب ندیده از آنطرف برگردید

و جنگل کو ترک را بر دست چپ داده روان شد اما بکران اسبانی عبور کوه جنگل و شوارز دانسته چهار هزار مرد
جری از تفنگچیان و دو صد سوار جانباز نزد خود داشته بقایه لشکر و توپخانه و سوار و تمامی بهیر و خیام را بنده
خان کمندان جهان خان که مرگ رساله کرده وقت شب روانه حضور نمود و مع سپاه جریده بی توپ
چهار هزار تفنگچی میزدان گرفته بر فراز زمینه اقامت ورزیده بود چون روز روشن شد غنیم از رسیدن آن
شیر بیشه شجاعت در عرصه مردانهای و فرستادن توپخانه سمت پشن آگاه گشته جوق جوق آبان طرف روانه
ساخته خود هم سوار شده بر سر غش اهی گشت پس بزرگداران کمندان شجیح که بر کوه سحی ایستاده قاصدان
بصارت را بهر جانب بر گماشته بود بسر دار خود گفت که گروه گروه سوار بر راسته که شب توپخانه را اهی گشت
میر و بجزر اشتاع این خبر شجیح کاروان حکم داد تا سپاهیان شلکهای آسمانی پراپند مردانش اینکه لشکر اعدا
متوجه مقابل شود و توپخانه محفوظ فایز حضور گردد و سواران غنیم از صدای شلکها برگشته بر این جماعت
در ناخن چون شجیح بدانای و تجربه کاری افواج غنیم را بجانب خود کشید راست از آنجا برگردیده قدم قدم راه
جنگل همی رود تا گرفتن دهن و شت آن طرف ترک خود بدولت مؤتمای سوار در رسید به گردش محاصره کرده قوی
مینمود و شجیح مذکور رفقای خود را جای بقوا عدد درست نشانیده بود که یک ناگاه پنجاه شخص هزار سوار
اسبان تاخته بشمشیر و نیزه صف بصف و دست بدست بر آمیختند و شجیح و انا شجاعت کیشان خود را که بنا بر
پر کرده مستعد و خاموش بودند یکبار برخیزانیده جا را قایم کرده حکم شلک داد تا غازیان چابک دست
چنان شلکها نختند که از صد الشلکوش فلک کردند و از صد میله شلک زمین لرزید تا دو ساعت بهنگامه رستخیز
برپا ساخت شلک زنان پیش رو و دیدند و از بس نزد نمایان تخمیناده هزار جانباز غنیم را بر خاک عدم
غلطانیدند زیرا که آنها آنقدر هجوم کرده بودند که آنها از آن محرکه برگشتن نتوانسته ناکام جانهای خود را باختند
و چهل و پنجاه سردار و جمعی را که اردان غنیم کشته گشتند فیالان اعلام و عماری و شتران نقاره از زیر پش تیرها
و تفنگ مجروح و سقط شدند

شده فتنه بیار خفت امان⁺
 قضا در میان کار خود ساخته
 سوار از ستور آمده زیر سم
 بقا پیش آهنگ فنا پس قتاد
 اجل یابد بدندان حسرت برید
 یک ز آه و ناله کشاده دهن⁺
 بخون نری می پور مادر گریست
 پسر براب و عم بسا زار زار⁺

در آن چقش گاه جنگ آوران
 سلامت به نرسنگها تاخته
 ره زندگی سرسبز گشته گم
 اجل همچو سایه بر کس فتاد
 چنان دست بردست و جان⁺
 یک از بکیر و بکش نعره زن⁺
 برای برادر برادر گریست
 بفرزند جان پدر سوگوار⁺

القصه چون خون از آن میدان روان و شکست فاحش بحال لشکریان غنیم و داد
 چنان گریختند که میدان کفایت نکرد و غازیان مظهر پای ثبات بمیدان مردی
 فشرده قایم و سرخرو گشتند غنیم میشا به حال لشکریان خود و قوت جان بازی و
 مردانگی غازیان بهم برآمد و فعل در آتش گشته تو چانه طلبید و بمقایله جلادت کیشان
 قایم کرده بتوپ اندازی تاکید کرد چون گول اندازان از دوش است اندازی کردند
 و صدمات گوایل بحال اکثر غازیان شجیع تصدیع رسانیده دست و پای همت عدو
 شکنه آنها را رایگان شکست چنانچه صد و پنجاه مرد کار آزمافت جانهای خود ریختند
 اگر چه نزدیک بود که شیرازه جمعیت از بهم گسیخته شود و کتاب رسوائی از زیر گلیم بر آید
 اما شجیع و الافطرت بروت غیرت مردی را تاب جسارت سیما صفتان را قایم الی
 تسکین و دلاسا کرده فرمان داد تا زخمیان جان بلب و نعشان لشکر غنیم که جوق جوق
 در افتاده بودند کشیده گرد جمعیت خود حصار بستند خود با اعتقاد درست و صفای

تیمم کرده رو بقبله آواز بلند اذان گفت و پیرامون جمعیت خود از چوب دست دایره
 حفاظت کشیده همه صفوف بر زمین نشاند پس کرامت آن شجاع در آن عرصه ظهور رسید
 که بعد گفتن اذان غنیم هزار را گلوله گلوله توپ پراند همه از بالای سر مار پرتابحال حدی پیچ حضرت نرسید
 آری بلیت اگر تیغ عالم بجنبه زجا به نبرد کی تا نخواهد خدا به غرض تا شام غنیم چند صدوق سرب
 و باروت خالی کرده پیچ فایده ندید و بر فیل سب قدرت نیافت شب اتواپ کشیده بفرو دگاه خود که
 از آنجا با فاصله و فرسنگ بود شتافت کمندان شجاع که همه روز بمقابله غنیم سرخروی حال کرده مع غایبان
 بی آب طعام میدان را قایم کرده بود شب قابو یافته بلا اندیشه و بی دغدغه مجروحان فوج خود را کاپی
 مشی بصدقات توپ کم کرده بودند در روز گاه گذاشت و گفت شما خاطر جمع باشید من از قلعه ستاره کبر
 راسته صوبه نگر است و ولی مار و نه ساخته می طلیم پس صف با آراسته راه میسر گرفت و طلایه داران غنیم که
 نگهبان اه انظر بوجند اگر خبر وار شده اسپ سواره چپ راست ایستاده می نگرستند اما مانع راه ششگیر
 زدگان نشدند و به غنیم هم از این معنی خبر نکرده انما ض صرح نمودند بلکه زبان تحسین برایشان
 کشاده شناسامی گفتند چون روز روشن شد غنیم بیوقوف در بمونجا اتواپ قایم کرده
 گلوله اندازی بعمل آورد و قیتکه آفتاب بلند و پرده تاریکی نامردمی از پیش چشم ایشان
 برداشته شد میدان را از وجود غازیان خالی دیده دویدند و از و ماندگان نیم جان
 احوال دریافتند آنها بر کیفیت شب اطلاع دادند پس غنیم سمت ستاره شتافت و کمندان شجاع
 به مزاحمت سلامت داخل قلعه میسوگردیده آسود و همین شب صاحبزاده و الاق در
 با پنج شش هزار سوار و دوشه هزار پیاده جزا را خسته لشکر رسد آ و غنیم را که هفت هزار
 سوار و ده هزار پیاده و فورسانان اسود و آفوقه و خزان بسیار به برستی فیل و صد شتر و
 پنجاه آستر بار کرده بودند مع سوداگران پر اقمشه و متعه و سا هو کاران صاحب بر مایه

و باز رو گوهر دیگر صنادیق سرب و باروت و غیره از پونا آمده متصل جن رای پٹن پی و سو
 فرود آمده بودند و از شجوخ زندگان صلا خیزند شتند یک تلم تاخت و تاراج نمود چه قبل
 و غارت آن جماعت دست سعی کشاده احدی را از آن معرکه سلامت نگذاشت و
 ذره ذره اسباب غنائیم برداشته بدارالریاست پٹن یعنی بحضور پیر حلیل القدر
 روانه داشته خود سمت نگر را ہی شد غنیمت تمام این معنی دست عجز بزرین نامرادی
 گذاشت و سر عجیب تفکر فرو برده ندانست که عاقبت کار چون کند و بچه حیلہ غازیان
 منظر را زیر سازد و قضا را در نیالت جوڑی هر کاره از پونه خبر رسانند که ناراین را و را
 را که با عمویش قتل کنانند و خود مسند آرا شده بند و بست می نماید بجز و موضوع خبر
 وحشت اثر در گرداب اندوده و اضطراب غرق گردیده صلاح حال و مال خود و صلح دید
 بوساطت وکیل نواب راه مصالحه پیموده درخواست خراج لشکر خود که کر و طر با صرف کرده
 بود نمود وکیل و انا بربانی نواب بهادر در ابلاغ پیام ساخت آنچه که حال آن دولت بود بمیدان
 چکر کولی حتی لباس خاصه هم بلشکریان پیشوا از زانی داشته فارغ گشت و همه ملکچاگاه
 عسکر پونه گردید وقت مدد و دستگیریست و فایده صلح زمان حال موقوف بر آئینده
 و ترقی آیند دولت دانید اکنون بهر طور کرم کرده مراجعت نماید عروج این دولت را ترقی
 جاه و شمت خود دانید غرض چنین سخنان نادان نواز پیش آمده بگذاشت دو کرم سپه
 و منجاصه سیران چکر کولی ضماند ساخته بجای خود آسود ترک بمقتضای وقت که ضرورت افتاد
 خود را همین سلامتی جان نشان فتح و نصرت دانسته پنهانی خود را از قلعات متعلقه پٹن
 برداشت و اسیران را با خلعت و انعام نرو و گذاشته با بوجی سیند هیله ابایالت صوبه سیرا
 مقرر ساخته راه پونه سرگرد و مصلحتاً بلشکرا که پیوست قزاقان تاجوی تنگ بهدره

عقب گرفته بنپاه کوه و جنگل اکثر لشکریان غنیم را اسیر و صل کرده با فتوحات بسیار برگردیدند
میر علی ضیاخان بعد در یافت فراوان سرخ و انواع عقوبت با بوساطت نانا پرنیس مخلصی
یافته فایز حضور گشت از سر نو گرم کنده و دژ کل جاگیر یافته فراغت حاصل ساخت و

ذکر تسلط راگموباعموی ناراین راؤ و بیان فوج کشیش بر ملک بالاگهاٹ
و بلوای امرابرا و آخر ناکام گزینش تسخیر کردن نواب درین فرصت
تعلقات بادامی و جالی بهیل نوکننده و غیره مع دیگر کیفیات که در سن
یک هزار و یک صد و هشتاد و سه هجری واقع شد تفصیلاً آنکه

چون ناراین راؤ باغوائی عمولیش از جمعی خویش محمد یوسف کمندان کشته شد راگم که از
عهد ریاست بالاجی راؤ در قید بود در انولا مسند آرا شده بضبط و ربط خود پرداخت
بعضی امراد اعیان دولت مرهٹہ را با خود متفق ساخته با فوج شایسته نهضت کرد
ناظم از آنجا با لشکر خود و سباب جنگی سبقت کرده مقابلہ گرفت اما از آنجا که اهل لشکر
مغول سایہ پرور و خود پسند او باش نش بودند بکثرت افواج مرهٹہ تاب محرکه آرائی
نیاوردند چه در یک جنگ مغلوب گشته راه فرار گرفتند و خداوند نعمت خود را بدست
غنیم سپردند ناظم موصوف چون بدید که لشکریان خود تن بمحرکه نداده راه خانه ها گرفتند و
همه سامان جنگی و توپخانه غنیم از رانی داشتند لهذا سراندا از شد و رثن الدولہ ہم از تدبیر دشمن
شکسته در ماند و موسی رموفرا سیسج دو هزار مردم بار و دو ضرب توپ فیل سواری خاص
گرد گرفته جنگ کنان خداوند نعمت خود را بقلعہ شہر پید و اوزگ آباد و صوبہ براؤ و غیره
نویسانیدہ گرفت از آنجا برگردید و بغرم تسخیر بلاد بالاگهاٹ که در ضبط نواب بہادر بود

در تاخت درین فرصت پرنیس کار پرداز پونه که به بهانه بیماری در دارالمقر خود سکونت داشت فکری معقول بکار برده خفیه بناظم حیدر آباد نوشت که را که دیوانه شده پسر برادر خود را که دارش دولت این ملک بوده سبب حرص ملک مال دنیا قتل کرده خود مسلط شده است باید که ما و شما اتفاق کرده او را از میان برداریم و همین مضمون صدر خطی به نواب بهادر هم ترقیم و ترسیل داشتند بود نواب بالشکر نوآراسته خود دستعد گشته منتظر وقت و جویای فرصت شست درین اثنا کار پرداز اندک و بجمع امرا می دولت مرطوب نیز که در اصطلاح قوم ایشان تپکانا منند و بنا بر مصلحت هملای را که موزیده بودند نوشت که شما یان یقین میدانند که او بدکار و ستم خون پسر بر جبین حال خود کشیده و زنا رب نامی و رسوائی در گردن اوقات انداخته خیره شده است لازم سوخت است که همه متفق شده از و انتقام بگیرند وزن نارین را و مقتول را که حامله است خداوند نعمت دارش ملک و لشکر مرهه انگاشته از مطابعتش انحراف نوزیده عاقبت اندیش باشند پس طاهر است کسی که در حق فرزند خود چنین سلوک کرده باشد به شما چه تمتع دنیا داری از و برسد امرای لشکر چون برین مضمون آگاه گشتند یقین تصویرید که از و احدی روی بهی نخواهد دید پس هر روز یک یک امیر با جمعیت خود بی اطلاعش برخاسته خود را به پونه رسانید سوای این جوق جوق مردان کاری به بهانه طلایه و پیش منقله بیرون لشکر شتافته فایزال مقر خود شدند و چون از نواح بیدرت رسیدن برای درگ که از راه کویل و بهادر بنده و کنگیری تاخته بود لشکر را که منتشر شده خبر جمعیت قزاقان که به شمارشی هزار کس فراهم ساخته بودند در لشکرش ماند غنیم چون دید که فتور عظیم در لشکر خود راه یافته و سر رشته انتظام امور ریاست از دست رفت و ناظم حیدر آباد هم بر حسب شارت کار پرداز اندک و رفرا همی لشکر و سامان جنگ یلغار کرده

ساخته بود چونکه ماد بورا و عازم بالا گهاٹ شده آنجا را تسخیر کرده در ضبط خود داشت درین
 زمان نواب بهادرتسلع را آنجا را که لیسونت را و نامی از خویشان گوپال را و ناظم مرج بود
 بجای و انعام میداد و ساخته بسپردن قلعه فرمان داد چون او بر این معنی رضامنز نشد قلعه را
 محاصره کرده از دور توپ اندازی می نمود اما فکری معقول و تدبیر شایسته بعمل آورد شب
 سیوم جوڑی هر کاره را که از قوم مرهٹه ساکن مرج و ماہر از نام سدراران و واقف مطلقا
 مرهٹ بود بحضرت طلبیده خطی از طرف آپاچی رام که دیوان سوب را و تا تیان ناظم مرج برادر
 کالان پسر ام بهاؤ بود در آن جنین تا یاندک ورتعاقب را که گرفته بدین مضمون که در نیولا
 مسموع یافت که حیدر علی خان بهادر با فوج سنگین به دماڑ وار رسیده عزم تسخیرش دارد
 لازم که آن شجاعت منش را دقلعیاری و بهادری داده بدفع اعدا کوشش نماید اغترب
 کوک فرستاده شود تا رسیدن کوک فریب نباید خورد و ترقیم فرمود ملفوت کنانید
 مهر آپاچی رام نوکر خود بر آن چسپیده روانه ساخت هر کاره با به تبیل لباس داخل قلعه
 شده مفصل حقیقت بمجوریانی کارپرداز مرج خطاب ساخته تسلی نامه رسانیدند حارس
 بدیافت مضمون خط خوشدل شده به بهادری تمام برج و باره را مضبوط ساخته آماده
 جنگ گردید بعد سه چهار روز شب دور ساله پیاده و سه صد سوار از قوم مرهٹ و راجپوت
 منتخب کرده لباس لشکر یان مرهٹ از راه مرج به طرف قلعه روانه فرمود و پیرامون آن
 جمعیت فوجی علیجده اتعین کرد تا از اطراف اتواب و بنا دلق بے گلوله پر کرده سر میکرد چون
 آواز شک بسمع قلعیان رسید از آمدن کوک خرم گشته دروازه های قلعه کشادہ منتظر بودند
 پس سر در جمعیت مذکور داخل متسلع گشته قلعه را گرفت که مردمان خود را یکجا جمع کرده معین
 من سازید تا همین زمان بر لشکر عظیم و مورچال شخون رده زیر و زبر میکنم و بر برج و باره و ابواب

قلعه مردمان همراهی خود را که محنت با کشیده اند میگذارم اوفادان همچنان کرد یعنی مردمان خود را
 یکجا و از هم ساخت سردار با بدیر خنجر تفنگچیان خود را اطراف حصار فرستاده بسواران اشاره نمود
 اما سپان گذاشته پیاده پا دویند و قتل حصار را دست بر پشت چنبر کرده آلات حرب ضرب
 قلعه گمان گرفت یک یک را محبوس ساختند چون همین اقبال عدو مال قلعه بے جنگ و ترس
 مفتوح گردید سردار حیدری بعد ادای شکر و اهدای عطیات چند انواب خوشی سر کردند و آب
 بهادر بصدای انواب یقین تصور فرمود که قلعه مضبوط سر کار خدا داد در آمد صحیح قلعه تشریف
 آورده بند و بست آنجا باز داخل خمیر خاص گردید چون بعرضه یک سال از تسخیر آن مکان است
 فراغت دست داد در هر قلعه زمین دوزی و کوهی و گاه بنجاست تقیم مع قلع داران
 با استقلال و شجیع و عالمان کفایت شعار و کار داران گذاشت و بند و بست پالیکاران
 آن سمت بوقعی کرد مبلغ خطیر به دست نمود اما پنج لک و پیه مع چیزی تحالیف نادره
 معرفت و کیل بکار پرداز پونه برای رفع کدورت اخذ آن ملک به پونه روانه کرده مظهر منصوب
 معاودت بسریه نگ پشن فرمود و باجی را و بر انسیبتی راگهوا را بحضور طلبیده شسته زبان
 مبارک ارشاد فرمود اگر اراده داری خصمت میدهم تا هر جا که خواسته باشی راهی شوی چون
 نامبرده از خرابی حال راگهوا واقف بود که همه امرای پونه بلکه تمامی اعیان دولت مغول از او
 و از خویشان او عداوت پیدا کرده در انهدام بنیان آنها میکوشند ملاذ و ملجا و سود و بهبود
 خود خیر ظل حضور انواب ندیده عرض کرد که فدوی میم یکلی از دولتخواهان قدیم تصور فرموده
 بکاری و خدمتی مامور فرمایند تا بتقدیم آن مراسم جان سپاری و شیوه جان بازی بجا
 آورده شود پس انواب نظر برورش بر آن بیچاره فرموده بنصب پانصد سوار فیل با عمار
 و نشان مقرر ساخته داخل سلاک ملازمان عمده خود فرمود و همدرین ایام بر پیاز نادر را

که بحالت تباد و بامیان و دو هون نزد اندان سیٹی سا هو کار نو کر بود و در حساب کنه می مهارت
 و در تو شکنجانه آمد و رفت میداشت و رقم حسابش منظر نظریه کیمیا اثر شده از نزد سا هو کار نو کر
 بر طرف کنانیده دفتر حساب کنه می با و سپرده بدر ماه معقول سرفراز فرمود و کشتن با و نامی نامه
 دار دفتر بندوی یعنی مهر می داشت پس هر دو با اتفاق بدستی حساب جمع خرج تو شکنجانه
 و خزانه عامه می پرداختند چونکه نواب بهادر بعد مراجعت از آن مهم در گردآوری آلات
 ادوات حرب و ضرب فرامی سوار پیاده مامور و مقید گشت در اندک زمان استعداد
 ملک داری و جهانگیری بوجه آن بهم رسانید که جوق جوق زمردان کاری و سپاهیان کارگذار
 با لباس سلاح درست زیر ظل رایت نصرت آیت جمع شده حسب مقدور و حوصله خود خدمت
 و مناصب بمشاهر معقول می یافتند و دسته بار یعنی سواران طویل را چون گلدسته رنگین
 آراشته و ننگینان را بلباس سرخ و زرد و سبز و سیاه با تپیر آراشته و قریب هزار مهار شتر را که
 از عساکر غنیمت یافته بود و از قشتر مال ماده ساخته و دسته هزار سوار آهین پوشن با هوش مردی
 جوش انتخاب آرد و پیادگان احشام خون آشام را از هر جا طلبداشته بسیت هزار سوار جنگی و
 شانزده هزار مردم با صلابت شعار سوی چهل هزار پیاده کرنا نکی مستعد ساخته فارغ گشت
 پس بدیه جهانگیری وصیت عدو مالش در اطراف جهان شایع شده از بنده و دکن بلکه از
 ایران و توران مردان کار آزا با اسپان باد پایی برق آهنگ جوق جوق و گروه گروه حاضر
 حضور شده بموجب مامیان معقول مامور کار و خدمات میگردیدند

ذکر تسلط اهل فنک یعنی انگریز در بلاد کرناٹک پایان گماط بسازش
 نواب محمد علی خان سراج الدوله بیان فوج کشی ناظم دکن بغیر نظام علین

اسد جنگ باتفاق نواب بهادر و کوائف جنگهای فیما بین انگریز و
نواب حیدر دل که در ابتدا ی سن یکم از یک صد و هشتاد و پنج هجری
واقع شد تفصیلاتش آنکه

چون نواب محمد علی خان بهادر صوبه ارکاٹ بعد قتل پدر و نواب ناصر جنگ و تلاحق
نمک نگر محصور گشته بود حسین و ست خان عرف چند اصحاب معه فراسیند پهلچری
بکشایش متلع بهمت گماشت نواب محصور از میسور والہ و گونر بندر دیونا پٹن ملجی شده
کو مک طلبید و بر اعدای خود ظفر یافت و سر چند اصحاب مفت بر باد رفت میسور والہ را
بعد اتمام ایفای عہد خود که ذکرش سابق رفت مانند حسن ترددات سعی مردانه و فرست
دلیرانه اہل نگلستان کہ درین جزو زمان با ستم انگریز معروف اند پسندیدہ برگزیدہ و پیل
کار و بار و مختار کل امور خود گردانید چنانچہ بتائید و اغوا میش فراسیند ازیر ساخته بندر
پهلچری گرفت و بہ بند و بست ارکاٹ بوقعی پرداختہ بے مزاحمت احدی ہم منصبیدار و
جاگیر دار آن صوبہ را کہ از قوم نوایط بودند تاخت و تاراج کردہ علم خود سری برافراشت و از
ناظم حیدر آباد ہم راہ سرکشی پیودہ بود چون ناظم موصوف از جنگ تعاقب اکو فرغت
حاصل ساخته معه لشکر خیال نیکو نواب محمد علی خان را کہ از خود برگشته است و بقوت بازوی
انگریز متصرف ملک مال کرناٹک پائین گماٹ شدہ است تنبیہ باید کرد و خود تنہا بالشکر
سراج الدولہ و انگریز مقابلہ کردن نتوانستہ خواست کہ بتائید نواب بہادر بعززش ختم
خود متصرف کرناٹک شود بعد کنکالیش ارادہ مصمم خود نواب نوشت کہ انگریز تجارت
پیشہ در نیوالا بوساطت صوبہ دار یعنی سرکش کرناٹک سرسرداری و ہوس ملک داری

در سر دهم بی باکانه عالم تسلط در آن نواح برافراشته است را دیده اینجا نب است که با اتفاق
آن فخر خاندان دولت اقبال ملک از دست رفته را باز به دست نماید نواب بهادر
بر این معنی گوش صا نهاد و بالشکر خود دست حد گردید تا ناظم موصوف بالشکر خود باد بونی
آمده بسالت جنگ برادر خود را همراه گرفته از راه کنول کر پیچ پین رسید اما راوی دیگر
چنین وایت کرده که نواب محمد علی خان سراج الدوله چون خبر آراستگی لشکر جبار نواب بهادر
و آمادگی اسباب جنگ شنید پراکنده حواس مشوش خاطر گردید و یقین اندیشید که
با دسر غرمت نواب بهادر سیموم موسم خزان دولت خود تواند شد بهر آئینه کینه بد عهدی بیوفائی
که سابق بمعامله ترجیا پللی از من توقع رسیده بزرگ خادش را خراش داده عثمان متعجبش
را با این صوب العطف خواهد کرد در آن زمان غیر از خبر بی ملک دولت نیست بنا برین
به انگریزان اشارت کرد تا گوزر بند بر داس عرف چنیا پین و کیلی امع فوج روانه حید آباد
کرده ناظم موصوف را ترغیب تحریص تسخیر ملک بالاگماط نموده بر آن آورد که او پست
بر خاسته بالشکر گران عازم بالاگماط شده و مرکز خاطرش این بود که اول ملاقات نواب
بهادر حاصل ساخته عرش در یابد و بشرط اتفاق وقت اگر او باندیشه لشکر کشی ما عاجز
شود بعبرت نمائی ملکش به دست خواهد شد و الا درستیصال دولت صوبه لرغبی کوشد و
فوج انگریز را هم با خود داشت موسی رموفه سبیس نوکرش بد و نهز آتفنگچی حاضر حضورش
بود و القصد چون ناظم موصوف خیمه و خمر گاه در میدان چن پین برافراشت و نواب بهادر
را بملاقات طلبد رشت اگر چه نواب هم بالشکر جنگی و سامان حزنی خود بر آمده در میدان
شرقی مدور فرود آمده بود اما ملاقات خود را بر وقت دیگر موقوف داشته صاحبزاده والا
قدر را بالشکر آراسته و میر علی رضا خان و منی ورم صاحب و امیل صاحب و غازی خان مدو خان

و غیره سرداران ذی هوش را همراهش کرده مع پنج زنجیر فیل و ده اسب سپهری پیکر
 نذرانه روانه کرد چون صاحبزاده و الا شوکت متصل خیمه نظام الملکی رسید صد طنبور و
 کوس گردون بوس جلوس بگوش ناظم موصوف بانگ نعیب زد معابر خیمه بالاخانه
 سوار شده دبدبه سواریش و آراستگی صفوف لشکرش معاینه کرده بسیار پسندید و
 بفراغ خاطر ملاقات نموده به سخنان چرب شیرین تالیف قلوبش نموده بخطاب
 نصیب دل و له مخاطب ساخت و از خیال بد و اندیشه باطل در گذشت در باب تنبیه نواب
 محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ و انگریز مشاورت کرده باخلع و دوشالهای خاص مخص
 ساخت چون صاحبزاده فایز حضور پدر و الا قدر گذشته ذره بذره گفته ناظم موصوف را
 گوش گذار نمود نواب بهادر باقبال مرکوز خاطرش پرداخته بالشکر خود پیشتر نهضت نمود
 و ناظم موصوف وکیل انگریز را بجواب صاف روانه کرد پس هر دو دولت مند با اتفاق یکدیگر
 از نواح بار محل گذشته متصل گهاٹ چنگم فرود آمدند و از آنجانب کرنل و دودلر انگریز
 با جمعیت پنج هزار سپاه بار و هزار سو جریع مردمان لایت فرنگ برای منع عبور گهاٹ
 رسیده در قلعه آن طرف گهاٹ چنگم اقامت داشت چون دولت مند از آمدن
 لشکر انگریز خبر یافتند افواج را پیشتر برای محاصره قلعه مذکور روانه کردند چنانچه افواج
 صدر شب شب تاخته کرد لشکر انگریز طلایه بودند و دست غارت کشاده مردمان
 گرد پوش آنها را از جان ربوند چون کرنل مذکور از کثرت افواج هر دو دولت مند اطلاع

یافت بمضمون اینکه بیست

هر که با فولاد باز و پنج کرد
 ساعد سیمین خود را رنج کرد

عمل نمود و اقامت آنجا را مناسب ندیده همان شب کوچید و راه تر نامل گرفت

و تا سرداران طلایه خبر کوچیدن کرنل صدر معروض جناب باداشتند بمحضر جماعت این جنس
دولتمندان با عزم تعاقبش گرفتند و با فاصله و فرسنگ از آنجا نواب بهادر سبقت کرده از
اطراف بر آنجا تعویذ اندازی نمود کرنل صدر دامن کو بهی بدست آورده همونجا قائم گشت
و از اتواب و بنادیق سر و گردنهای یوش کنان تا شام می شکست بهر چند فدائیان هر دو
دولتمند از بهر غارت آنجا تعویذ کوششهای مردانه نمودند اما فتیاب نشدند با این از مرئی نادر
و بی آبی اکثر کسان آنجا حیران و بریزش گلوله های اتواب دور انداز صایع شده بودند
وقت شب کرنل صدر راست صفت آراسته فایز تر نائل گشت بهر دو دولت مند بر جوی
کلسپاک اقامت و زریده طلایه مستقیم اطراف آنجا تعویذ تعیین کرده بودند پس ناظم موصوف
بمشاورت رکن الدوله نواب بهادر پیغام فرستاد سپاه خود را که ماهر این ملک انداخت
و تاراج صوبه ارکاٹ و اطراف چنیا پٹن و غیره و گردآوری مواشی و آذوقه و خصصت سازد
تا هوان هر اسد ردل های انگریز و محمد علی خان راه یابد اگر چه نواب بهادر نظر ضرورت وقت
کار جنگ با پیل دمان افتاده است خود را از جد کردن مناسب ندیده بود اما ناظم موصوف
با اعتبار لشکر خود در این معنی استبداد و اصرار بجای آورده بیخنان گرم جوشی و بهمت نمائی فریفته
بر آن آورد تا نواب بهادر جمیع مردم بار و سوار و پیاده با توپهای جلو می متعین صاخراده و الا قدر
نموده میر علی ضیا خان مخفی دوم صاحب محمد علی کندان و غار نیخان و غیره سرداران معتبر را
همراهش داده خصصت در آن سمت فرمود و خود بدولت جمعیت قلیل که پنج شصت سوار خاں
کوئل و دو هزار مردم بار و چهار هزار پیاده توپخانه داشت مستعدا عدا شکنه گشت بهیبت جنگ
را بسرداری لشکر حضور نامزد فرمود در آن حین سر رشته احتیاط از دست نداد چون که از
رکن الدین خان و دیگر امرای لشکر مغول هرگز خاطر جمع نبود هر جا که مقام می فرمود گرد لشکر خود

خارنبد کشیده چهار راه مقرر میکرد و بر سر راه نیز کما می مستقیم با اتواب میداشت چون سردار انگریز
 فایز تر نامل شد مفصل کیفیت لشکر و کثرت هر دو افواج و توپخانه گران بمدراس نوشت
 پس جنرل سمیت سردار شجاع دانا که برای بنده و لبست امور ضرورت سمیت شهر نگر بود
 بحکم گورنر مدراس پنجاه هزار جوان بار و هشتصد سوار و سوار صاحب صوبه ارکاٹ
 و چهار هزار سپاده کرناٹکی بوفور رسد غلات یلغار کرده از راه ریجن گره به تر نامل رسید چون
 هر دو سردار خونخوار ملحق شدند و کیفیت لشکر مغول اتواب بهادر دریافتند افواج مغول را
 بحساب جوی محسوب نکردند بعد یک هفته صفوف آراسته بر وزیر روشن چون شیر غر
 اتواب زمان بر روی این هر دو لشکر شتافتند اتواب بهادر بهین جمعیتی که موجود داشت
 بمقاومتش قیام و زریده توپ اندازان را با تشل فروزی فرمان داد ناظم موصوف بر دست
 راست لشکر انگریز استاده توپهای بی معنی یعنی بی شست سر میکرد و سوارانش
 بمشابه مور و ملخ گرد لشکر انگریز گرو و گرو جمع شده بودند سرداران انگریز عجل دورین
 دریافتند که اتواب بهادر بآئین بهین قواعد درست صف آراسته رزمگاه را قایم ساخته است
 و لشکر این مغول چون رنه غزال حیرت تمثال بی بند و لبست ایستاده اند بیازی اعدای
 از یک طرف سبقت کرده راست بر سواری ناظم موصوف یورش آورد و چند گلوله قطار بند
 صف شکن پرانیده باندک سعی مردانه غالب گشتند و تمامی مواد لشکر و نگاه و توپخانه وارد و باز آ
 اعلام و خیمام لشکرش گرفته کامیاب شدند در آنوقت ناظم موصوف بشکسته حال خجلان از
 جنگ کنار کشیده بر بے تدبیرهای رکن الدوله دیوان و دیگر امر و خوانین خود را حول خوانده
 پس پاگردید و لشکر یانش که گاهی جنگ مردان نیاز نموده بودند خداوند نعمت خود را گذارشته
 چون رنه کوسفند که بمشابه گرو بهر جانب می رسیدند و پیرامون فیل سواری دو هزار سواران

حاضر نبودند نواب بهادر میبشاده این رنگ بزرگ بزرگ و ناموس مغرور نفرین کرده
 تو چنانچه خود را فوراً روانه سنگار پیٹیہ فرموده بده ضرب توپ جلوی زیرگاه را قایم کرده بود
 که سرداران انگریز بعد فراغت از غارت لشکر مغول برگردیده متوجه این طرف گشتند
 نواب حیدر دل توپ کشانج شک زان قدم قدم مراجعت نمود و اکثر جاها قایم شده
 می جنگید آخر الامر ناظم موصوف به سنگار پیٹیہ رفته مقام نمود نواب بهادر هم از بی بسبب
 کار خانات مغول لنگ شده بفاصله یک فرسنگ از لشکرش مضرب خیام نموده
 آسود و سرداران انگریز که مظفر شده بودند همونجا مقام کردند پس نواب بهادر فوراً شتر سوار
 و هر کارهای خود را منع تاکید مراجعت نزد صاحبزاده شجاعت کیش که اطراف مدراس
 شورش فرا بود روانه کرده بناظم موصوف پیغام فرستاد که اعتبار سپاه لشکر شجاعت
 اثر آنحضرت و کار آلهای مرای آن دولت نیکو بنظر پیوست که وقت کار بهار مرد با سلاح و
 امیری باشوکت همراه رکاب نبوذ طاہر است که بچنین افواج ہیئت مجموعی برانگریز طوفان
 انگیز فحیاب نخواهم شد النسب آنست که آنحضرت بر کاویری پٹن اقامت و رزند خیر خواہ صمیمی
 بهرجلیه و فیرب که عقل صائب رهبری نماید به جدال و قتال انگریز پرداخته هزیمت میدهند تا ناظم موصوف
 همچنان بعمل آورد از آنجا کوچیده بر پٹن مذکور مقام نمود نواب بهادر تا مراجعت صاحبزاده و الات در
 در اطراف سنگار پیٹیہ باره محل و اوتان کیرامی گشت چونکه صاحبزاده باتمامی لشکر پرداز دو نور سامان رسد
 و غلات و مویشی و غیره رسید نواب از فکر و اندیشه وارسته میمنه و میسره آراسته مستقر گردید و آن حین ناظم
 موصوف امرای خود را فرستاده بجد و کد بسیار نواب را برای ملاقات طلبید اگر چه نواب بدل ازین معنی
 رضامند نبود اما با پس خاطرش مو لشکر کوچیده بمعافیه و مکالمه جسمانی پرداخت پس در وادہ شکست خضم
 قوی باز و هر دو د و لمتن مشاورت نمودند که چون نواب بهادر آثار ناخوشی بسبب ناکامی از جنگ سابق

برناصیه حال ناظم موصوف آشکار وید در معرض دلبری آمده گفت که فتح و شکست من جانب الله است چنین حالات شنیع هر چند اکثر اوقات بسلاطین ذی شوکت روداده اما آنها بشان همت دلاوری بر تبه فایز نشدند که مزیدی بر آن متصور نباشد لازم سرداری آنست که زنگ کدورت توهمات و تفکرات برآت دل صفامنزل نه نشانید و بخارندامت از دامن غرم جزم بهمه حال به پرانید که قول دانا است * * * — ۵

و همت از عقیق فرمایه کم باشش | دل جز اش خود نه تحصیل نام کن * *

لاکن بجزم و احتیاط که شایان ارباب و دل است خود بدولت مع اسباب و لشکر خود سمت هسکوه تشریف دارید خیر خواه صمیمی بتدایر عدو مال غنیمت را زیر ساخته بند و بست کرناک پایانگماط بوجه حسن میساز و ناظم موصوف باقبال اینمعنی پرداخته سمت مذکور رفت اما رکن الدوله دیوان خود و منور خان کنولی و اسمعیل خان لمچپور و رای ربنا مریه را با بیت هزار سوار متعین نواب بهادر نمود نواب باتمامی لشکر خود مع رکن الدوله از گهاٹ پتل پلي عبور کرده انبور گڑه را که هانه انگریز بود محاصره کرد بلکه بجشایش قلعه همت گماشت چنانچه درین جنگ خاکی شاه فقیر ندیم نواب زنگوله توپ قلعه کشته شد چون سرداران لشکر انگریز را بمعنی اطلاع یافتند از راه کرناک گڑه و دهبونی گڑه و کیلاس گڑه و پلي گڑه یلغار کرده رسیدند نواب بهادر از آمدن لشکر انگریز خبر یافته ترک محاصره کرده بر سواد و دپیری و بان پلي مضرب خیام عسکر فرمود تا سرداران انگریز نیکوز در انبور گڑه مقام کرده روز دیگر بمقابله شتافت چون نزدیک رسیدند نواب بهادر سواران خود را متعین صاحبزاده نموده میمنه قائم کنانیده بود و میسره برکن الدوله و غیره سپرده خود مع توپخانه و رسالداران جلادت کیش و محمد علی شجاع قلبگاه آراسته بود که سرداران انگریز بغیر است دریافت یک پلین و دو کپنی سوجر و دو مضرب توپ برق نشان بطرف رکن الدوله فرستادند و دو پلین و یک ساله فرنگیان با چهار مضرب توپ بمقابله صاحبزاده روانه داشته خود را است متوجه قلبگاه گشتند پس از هر دو جانب ییره زو و خور و شعل گردید که غازیان و شجاعت منشان کوه شکوه پای ثبات فشرده از شکاک اتوای بنادیق در گذشته بسنان

وششیر در آوختن نظم

گرفت آتش کین بین و بار بار	جهان کرد طوفان نوح آتش کار
زهر سوسنا نمائے زهر آبدار	چو مژگان غمزه زنان فتنه بار
هر آن برق سر سبز داز کارزار	نشان مینو داز زبانهای نار
ز بس شدت شعله در کار شد	زمین تا فلک کرده نار شد
ز پیکان خونین که خشان شده	دل کو لعل بخشان شده
ز خون دلیران و کرد سپاه	زمین کشت لعل و هوا شد سپاه
ازین داور پیکاه پنداشته	که پیدانه شد در جهان آشته

لشکر رکن الدوله از مقابل یک پلٹن و چند گلوله صفت شکن استقامت مردی از دست داده تا و انم باڑی دم بر نیار و دو صاحبزاده والا قدر پیش از آنکه انگریزان بر قلب گاه ظفر یابند با سواران نصرت اثر انگیزه کرده بر چند اولی لشکر انگریز که ابرار خان و سوار خان جماعداران با سیه سوار و چهار هزار پیاده رسد و اهل بهر و غیره سامان فراهم ساخته می آمدند و تا خسته بقوت شجاعت کامل مانند شیر که برگله آهوی حمله آورد بر آن گروه حمله کرده قتی حیات اعدا را بگردان فنا غرق نمود و تر زلز در ارکان جمعیت و شکیب خصم انداخته همه را متفرق و منهدم ساخت چنانچه کوس سرباپا ناموس سران مذکور شکسته و خیام و اعلام و جوال غله و غیره اسباب آتش زده چند سردار و سپاه انگریز را مع پاکلی ماو اسپان و تنگبر کرده برگردید و مشاهده اینحال فوراً جنرل لشکر بغیر حفاظت اهل بهیر برگشت و نواب بهادر از آنجا چاکلی برق سبقت کرده پلٹن را که قصاب رکن الدوله نموده بود بیک حمله شیرانه در ر بود و مع سامان غنیمت آنچه که به دست شد به و انم باڑی معاودت فرمود و صاحبزاده هم مظفر مراجعت کرده به لشکر نواب ملحق گشت و سواران انگریز به موجا سکونت فرزیدند و نواب رکن الدوله را یاد فرموده سخنان

رنجش آمیز شنوایند چه گفت که همراهیان شما بے ریب نهریت اثر اند باید که شما مع افواج
 بهادران شهر بجزو بروید که از بی آهنگا گاهی روی فیروزی نخواهیم دید و مبادا که اثر
 برودت تاختن ایشان نسبت همسایگی و هم جلسی در رک و پی جلادت کیشان ماسر است
 کرده حرارت غیث مردانگی را بر باد دهد چون او مجد دشمنان دلیری بزرگان رانده از
 موافقت پلوتی نساخت چنان قرار یافت که اواز لشکر نصرت ما اثر مدام بفاصله نیم
 فرسنگ مقام سازد و احدی از لشکرش بشکر ظفر پیکر نیاید و وقت ضرورت بزبانی هر کار با
 معتمد ابلاغ پیام نماید الحاصل چون بعد چهار روز سرداران انگلیز با سپاه کوچیده بطرف
 و انم باڑی آمدند نواب فرودگاه خود گذاشته اول فرمیدان ترپا تو مقام کرد روز دیگر از آنجا
 کوچیده با لشکری فیروزی و توپخانه در سواد کاویری پٹن چنان جاگیکه گردش شاسله ناز
 و گل و لای بسیار بود مضرب خیام فرمود چهار بتیری اطراف لشکر خود احداث ساخته
 اتوایپ قایم کرده آسود و رکن الدوله بیرون احاطه لشکر فیروزی ماند پس خبر لشکر انگلیز نزل
 را به بند و بست و انم باڑی و ترپا تو رگذاشته خود بفاصله یک فرسنگ جریبی از لشکر نواب
 دامن کوہی گرفته سکونت ورزید و طلایه داران نواب از دو جانب بر فوج انگلیز هجوم کرده
 و یکجانب سواران رکن الدوله نگهبان راه بودند که وقت شب جنرل موصوف بعزم شنجون مع
 لشکر مستعد شده از راهیکه بهادران رکن الدوله طلایه بودند را ہی گردید و آنها ازین
 مقدمه اگر چه خبردار شدند اما بنواب هم اطلاع این معنی نمودند و خود هم سدا هوش نگشتند

بلکه از آنجا کناره کشیدند و بیست

نه هرن زن زن است و نه هر مرد مرد ۴ خدا پنج انگشت یکسان نه کرد ۴ ۵

تا آنکه جنرل موصوف به تردد شایان قطع راه کرده متصل فرودگاه نواب رسید تا

بنادانی هر کارهای را بهما در خلافت خلاش شمالی زار و یا سرم که اتواب در آن چسبیده میشوند
 حیران پریشان بل لشیان بود که نقیب مرغ صبح بانگ بیدار بختی بر موکب خوابیدگان زد
 اعنی شطلمت سرشت ناگاه به سپید صبح مبدل گردید تا نیز که اران با تریهای نواب خبردار
 شده بر نیش شلکهای اتواب و انواع آتشبازی از خون پا بگل شدگان شمالی نه ار را
 گلزار تازه بهار ساختند و از عقب شان طلایه اران نواب پاشنه کوب رسیده به تیر و تفنگ
 اکثر سرخ پوشان رامی لال فنا نوشانیدند و همدین شب رکن الدوله به انگیزه موافقت
 کرده راه یگانگت پیمود و عهد و پیمان درست ساخته اگر چه از یک طرف به بهانه کومت تعد
 شده بود اما بنا بر تاخت و تاراج لشکر نواب قابو جو بود پس نواب بهادر که بیشتر حرکات و سکنات
 رکن الدوله بطرف داری انگیزه بگوش هوش شنیده بود و از مستعدی تقریب آن وقت
 و مطلع نساختن از اهل شنجون تبفرس دریافت که افع لشکر خود برگشته است پانیده خان
 بخنثری رساله دار احکم داد تا نامیده با جمعیت خود پیش آمده با رسال چند گلوله توپ او را از
 پیش خود راند و جنرل موصوف ناکام و محسروم برگردیده به فرودگاه خود آسود

ذکر تقرر صلح دایمی نیما بین نظام علی خان انگیزه به مدینه سازی رکن الدوله
 بی اطلاع نواب بهادر و مراجعت کردن او بجیده آباد و واقع شدن
 جنگها بعد ازین در میان سپاه نواب و انگیزه بطرف حیدر نگر
 و ترچناپلی و بار محل بعد دو ماه و معاودت نواب محمد علی خان بهراج الدوله
 از کولاز چینا پٹن و بیان فتوحاتی که در آن زمان به دست سپاه
 نصرت اثر گردید در سال صدر و آخر مقرر شدن صلح آنکه

چون جنرل موصوف یفرو دگاه خود شتافت رکن الدوله بحضور ناظم حیدر آباد متفرغ نمیداد
 تحریر آشتی از انگریز نموده سوال جواب صلح درست ساخته راه رسل و رسایل مفتوح کرد و
 دیگر سرداران لشکر انگریز برگزیده راه آنبور گرده گرفتند نواب ازین معنی متامل گشته در
 فکر دور و دراز افتاده بود که هر کار باخبر ساینده که ناظم موصوف از هر کوطه طرف گماشت
 گزینا ست شتافت و وکلایش بلشکر انگریز آمده اند و رکن الدوله نزد نواب محمد علی خان نیت
 نواب یقین پنداشت که او کمند گرگ دمدنه فریب حیل و براونجته راه فتور و قصور پیوده باشد
 اما بحکم آنکه اهل همت را نباشد تکیه بر بازوی کسی بدخیمه افلاک بی چوب و تون
 استاده است و با اعتبار کار گذاری فدائیان و الاغرم خود قایم و مستعد بود که ناظم
 موصوف بنا بر صلحت ملک داری بر حسب صواب دید رکن الدوله در و بست ملک سیکا کول
 و راجبندری که محاصل آن سیلک و پیست و پیشتر بایالت نور الدین خان سپس
 از ان به تنخواه موسی بهوسی فرایس ران زمان مقرر شده بود بصرف اخراجات
 فوج بندری انگریز با ستعانت خود و گذاشته بلا اطلاع نواب بهادر از راه کڑپه و کنول
 بحیدر آباد مراجعت نمود الحاصل بعد دو ماه و چند روز جنرل سمیت و کرنل و دلفر همی
 لشکر پر داخته بخیمال تسخیر کزائیک بالا گماشت بر حسب اشارت ناظم موصوف آماده جنگ
 شدند و نواب محمد علی خان را همراه خود گرفته از آنبور گرده پیشتر کوچیدند نواب بهادر مقابل
 لشکر انگریز مناسب ندیده بجنگ قزاقان عمل نمود یعنی گران اسباب عسکر و بیگاه را مع
 توپخانه قلعه شکن بطرف آنیکل و ماگری درک وانه کرده فقط با سوار و مردم بار و پیادگان
 و باند و غیره مستعد جدال گردیده گرد و پیش لشکر انگریز قزاقان را تعین ساخته و خود بدو
 به شکست جمعیت خصم قوی باز و حیل و می انجخت هدرین حالت هر کار باخبر ساینده

که از طرف نهر نگر و تجاور رسد گران بدرقه دو هزار پیاده و هزار تفنگچیان انگریز و چهارصد
سوار و دو توپ از گهاٹ چنگم لشکر انگریزی آید و مواشی بسیار همراه اوست پس نواب
که مترصد چنین اخبار فتوح بود بلا اندیشه در تاخت و بی پناه کوه و جنگل برسد آوران که
علامت قیامت برپا ساخت چنانچه بیک حمله رستمانه اهل بدرقه را از جان برآورده همه
سامان گرفت سرداران انگریز ازین سانحه متامل گشته برتر پاتو مقام نمودند از درگاه
سامان جنگی و آذوقه لشکر باز طلبیده شده بودند دران اثنا از طرف نگر خبر رسید که فوج انگریز
از بمبئی آمده قلعه کوڑیال بندر را تسخیر کرد و شورشل فرای آن ملک است اغلب که بصره
قریب بلاد نگر هم تبصره سردار فوج مذکور خواهد رفت فوراً صاحبزاده رابعه دو هزار جوان
بار و هزار پیاده و چهار هزار سوار به بند و بست آن طرف و بجهت مدافعه لشکر خصم روانه کرد
خود هنگامه آرامی جدال قتالین دو سردار بود که عراض عامل کویتور و کلیکوٹ باین
مضمون که از طرف نهر نگر کپٹانی بدو ستم هزار مردم با رمع چهار هزار کلو ملازمان رام راجه
پالیکار ملیوار داخل کرور شده عزم بیشتر تسخیر تعلقات این نواح دارد بوقوع این قعر
همیت جنگ را با جمعیت چهار هزار سوار بگوشتال خصم نامزد فرمود چون صاحبزاده بزیل
یلغار بکوڑیال بندر رسید دید که سردار لشکر انگریز قلعه بندر را مضبوط ساخته گردش
بفاصله یک فرسنگ تبرهیا بنا ساخته قایم است تا مفصل کیفیت آن سمت معروض
جناب داشت از اینجا که همگی همت و الا نمت صرف انتظام ملک و دولت بودند و بست
آن طرف را بجمع امور مقدم دانسته چهار رساله جوان بار و چهار ضرب توپ رعد آشوب
و دو هزار سوار جبار از سائر لشکر انتخاب کرده همراه خود گرفت و تتمه لشکر و خيام و علام
خاصه نوبت و تقاره متعین میر علی رضا خان و مخدوم صاحب محمد علی کفندران و

غازی خان و بید و غیره کرده بعرضه بچفته داخل قلعه نگر گردید و به جمیع قلعه داران و مال آن نواح تاکید است
روانه ساخته و عرصه ده دوازده روز نسبت هر اکس را از قوم رعایا فراهم ساخته بنا دلق از چوب آبخوس
تراشانیده بایشان سپرد و بقیق ما از پاچه سیاه و سفید و سرخ و زرد و زانیده فی هزار مرد یک بقیق مقرر
کرده به بیست مجموعی بیشتر از آنجا نهضت فرمود چون ل بتیرهای انگریزان رسید صفوف آراسته پیش رو
بتیرهای افواج خود را کرد و شهاد داده در میدان فرزند آورد و صاحبزاده را فرمان داد تا آن شجیع والا قدر
از کیطیف بر بتیری حمل کرده بعد کوششش موفوره بزور بازوی دلاوری مفتوح ساخته بیکدار آن آبخارا
تتبع کشید چون که این واقعه بر جم زن اجتماع خصم بود سردار انگریز با عسرت نمائی نواب که لشکر کشیده بود و او اندک
جماعت داشت بعزم خود داری که مناسب حال و ارباب سردار لشکر خرم و احتیاط است کوشیده همون شب
بتیرها گذاشته راه قلعه گرفت درین فرصت و جوان اذ اهل فرنگ از کرده خود گر ختیه بحضور صاحبزاده رسیدند
و از رفتن آن جماعه آگاه ساختند صاحبزاده فوراً اینمعنی معروض جناب والا داشته قبل از آنکه نواب انجای
خود حرکت کند و اهل خصم فایز قلعه شود از کیطیف سبقت گرفته لبعت هر چه تمامتر لشکر زنان داخل
قلعه گردید و نگاه بانان حصار را تنه تیغ کشید نواب هم بمجرب و ستاع این خبر مع سوار اسپان
جهانده پاشنه کوب در تاخت و باران تیرو بان فنا نشان بر آن جماعه بارانید پس سلک
جمعیت شان از هم گسیخته شد چنانکه همه هون ده راه قلعه گذاشته ساحل دریا گرفتند لشکر
حضور نواب بی محایه بر ساحل دریا تاخته همه را اسیر و بیل نمودند اما سردار آن جماعه بر چهار
که مستعد نگریده بود سوار شده بی نیل مقصود راه بمبئی سر کرد نواب در قلعه بندر طمان
مستقیم گذاشت مجموعه رعایا را بانعام شایسته رخصت داده مع اسیران اهل فرنگ مراب
کرده بعرضه یک ماه و پانزده روز فایز بنگلور گردید درین عرصه هر دو سردار موصوف و تلچ
و امبارسی و ترپاتور و گلن گره و کل و جلدیو بضبط خود آوردند و قلعه

دوم پوری را بگشته شدن پاسبان خان رساله را که نهاده دارا آنجا بود تسخیرش گرفت و کشته کشی کرد
تسخیر غارت ساخت عبد الرشید خان دیوان نواب محمد علیخان به بند و بست باره ل ناظر و
پس از گماط کنکندی پالعه عبور کرده قلعه بسور و ماستی و هسکو و موثر و اگل و کولار تسخیر
کرده بودند نواب محمد علی خان در کولار اقامت و زریده مرار او کمور پریه را از گشتی بتابید
خود طلبیده در بند و بست خود بود که نواب بهادر داخل شکر فیروزی گردیده افواج بقوت
درست بیاراست و لشکر انگریز با لشکر او ندکور در سواد نرسی پورم فرود آمده بودند نواب
شبه قابو یافته بغزم شیخون در تاخت و بلا اندیشه حمله مردانه نمود متمادی شکر در او را
غارت ساخت چنانچه راوند کور مجروح شده دست جرات خود از تمامی اسباب محارب
بر داشته رو بگری نهاد و بعضی سپاه انگریز و سواران نواب محمد علی خان هم مقتول و مجروح
گشتند باین سرداران لشکر انگریز بجای خود مستعد شده اتواب زنان پشی لشکر نواب
گرفته تا قلعه هسکوته رسیدند و در میدان شرقی قلعه مذکور جای قایم کرده گرد شکر
بنیر بهیاسته اقامت و زریده نواب محمد علی خان ترسان از زان بهانه کسل مزاج و پیش
آورده بسا تکد هشتافت و دیوان خود را از بار محل طلب داشت همدان انا بهیبت جنگ
که بجبت دفع سپاه انگریز که از طرف ترچیا پل عبور کرده مافز شده بود عرضی بد نمیضمون
روانه حضور ساخت که بالفعل کمیطن لشکر انگریز که ده مذکل و قلعه کو مینور و پالکهاط و
دما را پور و هر و تسخیر کرده الحاصل عزم آن داد که بعد رسیدن سامان رسد و ضرب و
باروت که از طرف ترناویل و مدبر او ترچیا پل رسیده و تسخیر کرده و فرار هم شده است از
گماط کجل مٹی عبور کرده و بمیسو و سرینگ در تاز داگرچه قزاقان سرکار در شکست
معاندان دولت فدائی واریکوشند اما جز سپاده و تو نچانه فائده بران مترتب نخواهد شد

2

مفتی محمد رفیع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ملفوظات

شاہین شاہ

اسکا سرور و سرور

مفتی محمد رفیع الدین

وقتیکہ بلور شاہین

عالمگیری عبد الباقی

بلوچستان اعظمی

بیان کرد یہ جاکر

داد و ستاد

عظیمین سائمن

۱۴

نواب بهادر بجز موضوع مضمون عرضی صاحبزاده شیر افکن را تمامی لشکر بمقابلہ خصمان
چاکر و گذاشته خود بدولت شش هزار جوان بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ
یلغار کرده بدهرم پوری رسید وقت شب یورش کرده قلعه مع ثمانه داران آنجا گرفته گماشت
پتور عبور کرده راست از راه نامکمل شبکیه بازده بگردید و قلعه را که دو صد جوان بار و
چند کلمه برای حفاظت رسد در آن قلعه ثمانه بود محاصره کرده در یک شب بتیری بناسا
چهار پنج ضرب توپ قلعه شکستیم و بقیه صبحی اتواب سرگرد چون حصار قلعه از کل بود بچند گلوله
شکست یافت قلعیان تاد و پیر و زمردان و وار کوشیده آخر زمرشند یعنی قلعه گذشتند
و همداران اشتا چهار هزار اس گاو بار بردار ابد رفته دو صد پنجاه و صد کلمه که کپشین شکر
آن طرف برای آوردن سامان رسید از هر و بر و روانه کرده بود بلا اندیشه می آمد
چون این خبر بنواب رسید دو توپ و تفنگچی را فرمان داد تا شجیعان کار گذار سواره
گرفت اهل بدرقه غافل را یک حمله زیر و زبر کرده اسیر نموده حاضر حضور ساختند پس
نواب همه راس کا و را داخل توپخانه ساخته بعد رسته روز از آنجا بطرف هر و رخصت
فرمود کپشین مذکور به بعب عدم مراجعت رسد آوران و ذخیره آن طرف اندیشناک
شده چون از رسیدن نواب بهادر خبر بدشت شش صد جوان بار و دو صد
کلاه پوشن راع چهار ضرب توپ بگرد و روانه ساخت چونکه جمعیت مذکور چهار و سنگ
راه طی کرده بود نواب مطلع شده سواران را فرستاد تا گردش محاصره کرده بطرف توپخانه
کشید پس سواران از اطراف قزولی کرده و بتیر باران و بان پران کشان کشان به
روی توپخانه آورده کنار کشیدند و سر جمعیت مذکور گمان آنکه همین سواران بهیت
جنگ اند در حساب نگرفته را ہی شده بود که ناگاه توپخانه افروخته گردید و پیانی گوایل

سرشد چنانچه تفرقه داران جماعه و داده سواران تفریق که فرصت وقت می جستند سپان
 جهانه بلا اندیشه در تاختند و بضر تیغ و نیزه بسیاری بیگناهان را بمعرض تلفت آوردند
 اگر چه مردمان این ملک اکسیکه امان خواست از جان گذشتند اما از اهل فرنگ سوای دو
 طفل که نه ساله بود مداحدی رازنده داشتند و بعد فراغت ازین جنگ نواب بهادر
 پیشتر کوچیده در ظاهر قلعه هر روز مضرب خیام نموده بزبانی طفلان مذکور کپشین پیام فرستاد
 که اینک نواب بهادر چون اجل ناگهانی بر سر رسیده و لشکر خیرل سمیت نواب محمد
 علی خان را تاخت تاراج نمود و تمامی لشکر خود را مع سرداران به بند و بست ارباکا
 روانه کرده خود بدولت جریده با تمام کارشمالی غار کرده همه رسد آوران را در راه کروی مع
 همانه داران قلعه کروتی تیغ کشیده اگر هوس ندگی باقی است در پناه دامن دولت مایانی
 و الا فردا حدی را از جان نخواهم گذاشت چون طفلان بے عقل که احوال فوج تاراج
 بچشم خود مشاهده کرده هیبت زده بودند اندون و تلوه فته زده بذره کیفیتش گذا
 کپشین نمودند اندا و راست باز بچنین تقریب فریب خورده از خیال جنگ در گذشت
 و پاکی سوار شده بدو سه خدمتکار و یک ترجمان هشیار و هفت جوان با رفایز حضور نواب
 نامدار گردیده نواب آمدن او را از نعمتات انکاشته بدلا سا و تسلی خاطرش کوشید خمیه
 علیحه نصب کنانیده خمیه رخصت نمود اما کسی را از ملازمتش سوای زبان دان مذکور نزد او
 نگذاشت چون کپشن از حضور رخصت شده داخل خمیه گردید و از ملازمان خود را حاضر ندید تا تنها بر کرسی
 تشویش نشسته اطراف می نگریست و دور بین عقل حق شناس بر سه پایه تال نصب کرده و سوت آباد
 دریافت را تماشا می نمود که معالیه چیست و انجام کار چون است در آن اثنا متصدیان حضور آمده و باب
 سپردن قلعه و آلات محاربه و غیره سخنان چرب و شیرین بر زبان رانده بنام سردار ثانی که در قلعه با فوج

مستعد بود تا کید درخواستند هر چند کیسین مذکور اصرار کرد که بعد از زانی خضت و رفتن من بقلعه ادا می
سوال خواهم کرد ولیکن حضوریان بخشش را پیش رفته خواست بزمی و گرمی فریفته سنزاولی سخت درین ماده
بعل آورده خواه نخواه تا کید سپردن قلعه و اسباب دیگر از روی یادداشت از دستش نویسانید بحضور
آمدند نواب بهادر چهار ساله بار و هزار پیاده مع تاکیدش روانه نمود چون سردار ثانی نشان سالار فوج
معاینه کرد بلا تا مل فریاد داشت موجودات سپاهیان و اسباب جنگی مع کلیه قلعه بسیر حضور سپرده
خود بیرون آمد و تنها نواب اندرون قلعه قایم گشت و همه سامان شایسته ضبط سرکار خدا داد و آمد پس
ملازمان را م راجه کرده کل را گرد لشکر خود دست باز تار کرده گشت و بعضی از اسیران لشکر انگریز را و قلعجات
ممالک محروسه محبوس فرستاده با فتح و نصرت بر جبل بلخ از گهاٹ کجیل هٹی باز بر سر لشکر انگریز رسید
دران حین جنرل موصوف که از بسکوٹ مراجعت کرده در حدود کولار نیمه و خرگاه آراسته مقام کرده بود و پلٹن
و چهار صد اهل فرنگ را برای آوردن رسد که در قلعه بهسور فراموش شده بود روانه ساخته چون رسد آوران
شب شب بهسور رفته تمامی موازی سامان رسد همراه خود گرفته شب دیگر مراجعت کردند نواب از آنی
کل تعاقب ایشان نموده محمد علی کمندان شجاع را به چهار ساله بار و اتواب به نیمه قلعه بهسور روانه نموده
خود بدولت بر سوادندرا شکل رسد بردگان را گرد گرفته شور و محشر و هنگامه طوفان بلا بر انجخت قزاقان
بیباک قزاقی بهادریه نموده با وصف قتل چند مردان کاری همه کا و پر جوال حتی که راسان توپ خانه
را نمیده بردند و از بارگران سامان آنجماعت را سبکدوش نموده از اطراف میدان و غالب طریق و عا
تنگ ساختند نزدیک بود که آفت عظیم بر آن فریق برسد اما سوار کرده محصور و قلعه ویران که نزدیکتر بود
پناه گرفته از شک توپ و بندوق یورش کنان را دفع مینمود دران حال محمد علی شجاع و قلعه بهسور تنها
قایم کرده مع سامان و اسیران داخل لشکر گردید بعد از ان از حضور قتل و غارت آنجماعه متعین شده
چون شیرگران رسد و از یکطرف توپ اندازی نموده حصار قلعه شکست و برای حمله دلاوران خود را

مستعد داشت در آن اثنا جنرل لشکر که در کولار بود از صدای توپ و شلک بند و قیقین دانست که برسد
 آوران کار سخت روداده است فوجی بکومک و آن ساخت چون بعد دریافت فراوان محنت هر دو فوج ملحق
 شد دست مقدور محاصران کوتاه گردید اگرچه آنها شب شب کوچیده داخل لشکر خود شدند اما جوانی از
 سامان غلات رسد بشکر انگریز رسید پس نواب از آنجا کوچیده بسکوٹ که تها نه انگریز بود محاصره کرده از
 اطراف حملات بعمل آورد و سرداران قلعه بمردان و انجی تمام پیش آمده چند بار حملکنان را بر گردانید و این خبر
 به جنرل فرستاد تا جنرل موصوف از کولار کوچ کرده به سمت بسکوٹ راهی شد طلایه داران از یلغار جنرل نواب
 بهادر را آگاه ساختند پس نواب تمامی سوار را بسرداری صاحبزاده و میر علی رضا خان بر لشکر انگریز
 فرستاده خود بدولت بارسالهای مردم بار و پیاده بکشایش قلعه بهت گماشته کمندان شجاع فرمان
 و اوتار و بانها است کرده بنایت سعی مرکب مردی بر برج و باره برآمدند چونکه در قلعه جمعیت قلیل بود وقت
 دفع انبوه کثیر نبایورده سپر انداز شد نواب رحم دل قلعه گیان را که داد شهادت داده بودند از جان و مال
 آمان بخشیده بیرون آورده و تها نه در قلعه گذاشته معه توپخانه و مردم بار و پیاده بغرم دفع لشکر جنرل مستعد
 گردیده بود که جنرل موصوف با سپاه کار گزار در ظاهر معمره بسکوٹ رسید بخیاال بنیکه هنوز تسلعه و ضبط
 قلعه را خود است راه قلعه گرفت نواب بسعرت تمام که خبر خستن آتش بیکارکاری نداشت توپخانه را
 در میدان عمید کاه قایم کرده چنان توپ اندازی نمود که از صد آتش که سینه زمین تا بناف می ترکید
 هزاران مردان کار بمعرض تلف درآمد تا جنرل لشکر یان خود را از جان دادن بیدار لغ و دست و پا ضایع
 ساختن بجا منع کرده نشیب زمین نشاند و تن برضای الهی داده آرمیده بود و نواب بمحافظان اسیران
 فوج مترنگ و بسکوٹ و غیره اشاره فرمود تا مردان محافظان دو سگس را از بند آزاد کرد و چون کسان بنکو
 فایز خدمت جنرل شده مفصل کیفیت بسکوٹ و حقیقت حال افواج حیدرنگر و مترنگر و هر دو گوش گذار
 ساختند جنرل متامل شده از بس تشویش آن روز هم بخانمازه شام بکولار مراجعت نمود و گران اسباب

مع دوسه ضرب توپ قلعہ شکن چنانچه بمنجمله آن یک ضرب توپ بان شکسته که همین جا افتاده بود تا زمان حال یادگار بقیت گذاشت نواب اسباب گذاشته را برداشته بیشتر کوچیده بزرسی پورم فرود آمده بود که هر کار با عرض کرد که از گھاٹ پتل پل بیدرقہ دو ہزار جوان بار و ہزار سوار رسیدہ لشکر انگریز میرسد بمجرہم اجتماع این معنی خود بود معہ توپخانہ سبک رسالہای بار و پیاده در تاختہ پیش روی گھاٹ در کمین بود چون روز دیگر رسید آوران بر گھاٹ عبور کردہ تا پد ناین چہرہ رسیدند غازیان بہ فرمودہ نواب از کمینگاہ بہر حسیثانہ اطراف و جوانب حملہ آورہ چون گرسنہ برخوان الوان نعمت دست یغما کشادہ باندک دست بازی بسیاری مردمان بیدرقہ را بیدریغ پامال سم ستوران ساختند و ہمہ موال اسباب مغرورہ داخل مودینخانہ و تو شکخانہ نمودہ برگردیدند چون این خبر بخیل رسید بہ سبب اینکه در لشکر رسد و آذوقہ کمی کردہ بود در وقت کرد و در از افتاد و از فاقہ کشی لشکریان حیران بود کہ نواب بہادر جنرل را تسخیر مکنات و تعلقات بالاکھاٹ مقید و جایگیر دید خود بدولت باتمامی لشکر عازم پائین گھاٹ شد پس از گھاٹ ای کوٹ عبور کردہ کشنیکری گرفت و در تلچہ تراپتور و وانبھاڑی ٹمانہ گذاشتہ اکثر دیہات انہور آتش قہر سوخت و از راہ آنہور گڈہ و ساٹگڈہ و رای ویلور و دہوبی گڈہ و آرنی و چیٹ پٹہ غارت کنان بہ تر نامل رسیدہ مقام فرمود و صاحبزادہ را بطرف مدراس و میر علی رضا خان را بطرف تجاور و تہرنگو غازی خان و مہامیرا خان و عیسہ را بطرف چتور و نیلور برای تاخت و تاراج شہر و قریات نامزد فرمود چون در اندک مدت تمام تعلقات آن ستررین بجا روبر قتل و غارت رفتہ شد و اکثر خلوتی پامال سم ستوران گشت جنرل باستماع این واقعہ و خرابی پائین گھاٹ در گرداب تفکر

فروفت گهاٹ کر نیات چار ناچار عبور کرده بسا تگده رسید و از اینجا سمت ای
و یلو نهضت کرده آسود نواب محمد علی خان چون دید که دوشیر خونخوار بغیرت مردی و
محض بواسطه ناموسی دولت کوششش بامی نهایت مفت در میان خونریزی و تاراج
خلق الله میشود با وجود تلف هزاران مرد کاری دست از محاربه بر نمی کشند چنان
معلوم می شود که بهوس موهوم ملک بالا گهاٹ تمامی خطه پائین گهاٹ از دست دادن
است بعد ازین خطوط متواتر بحیرل ترقیم ساخته صلح رضامند کرد و نجیب خان سالار جنگ
و دانشمند خان را وکیل مطلق مقرر کرده چهار لک و پیه مع مکاتیب صلح و هدایای نفیس
بحضور نواب بهادر فرستاده راه اتحاد و مصادقت پیمود و اظهار و اقرار نمود بی گناگت
نمود نواب بهادر هم که از جنگ انگریزان جز نقصان سودی ندید و تبه بار خرج لکو که از آمده
در دل راده آشتی داشت سلسله جنابانی نواب محمد علی خان را از جمله مغتنات شمرده
باقبال هدایا پرداخت برضا و رغبت خود علی زمان خان ممدی علی خان نایطه ابرست
روانه نمود چون وکلای ذی بهوش بملاقات نواب محمد علی خان فایز شدند سوال و
جواب صلح بوجه حسن درست نمودند و چنان استحکام بنیان عهد و پیمان ساختند
که من کل لوجه بار دیگر در عهد داران این دوسر کار مجادله و مقاتله روند بلکه متحد و
معاون یکدیگر بوده باشند و همدین ضمن وکلای نواب بهادر علاقه داران نواب طبع
و ابستگان چند اصحاب اقرار امام صاحب بخشی مع زنانه ایشان با دیگران محض پس
قومیت از قید نواب محمد علی خان ربائی بخشانیده کامیاب مراجعت نمودند و تعلقه کرور
همدین صلح از نواب موصوف بضبط گماشته نواب بهادر در آمد سوای این اکثر
منصب داران و جاگیر داران صوبه ارکاٹ را که از قوم مذکور بودند مثل ممدی خان صاحب

جاگیردار اول کنده و مرتضی حسین خان منصبدار گرت پالو محمد تقی خان جاگیردار دوسری
و محمد سعید خان منصبدار پر موکل گده و علاقه داران محمد علی خان پولوری و حرست خان
ساتکدی که بدست نواب محمد علی خان آزرده خاطر درنجیده دل بودند مساعد و معیار برای
فرستاده طلبه شت خدمات معقول حسب لیاقت و بقدر حوصله هر یک یعنی بخشی گری و
عالمی و قلعه داری مع تشریفات مقرر فرمود و نیز بسا سکنای شهر و قریات و یلوار کاٹ
و غیره که یکسا و منزلت حزمین و عزت نشین بودند وقت قدر دانی را غنیمت بل یاوری طالع
خود با انگاشته سعادت اندوز مجرای نواب فیض بخش قدر شناس گشته هر یک بقدر استعداد
خود مامور کار و خدمات گشتند چون سلسله فساد و عناد بمقرض چهار لک و پیه قطع گردید

نواب ظفر مند فتح و نصرت مراجعت بیابالاکهاٹ فرمود

ذکر لشکر کشی نواب بهادر بطرف کرپه و کنول و بلاری و غیره پیش کش
شایان گرفتن از حکام صدر مع بیان دیگر فتوحات در آخر همین سال
یعنی یک هزار و یک صد و هشتاد و پنج هجری واقع گشته آنکه

چون نواب بهادر متوجه محاربه انگریز بود عجبده الحلیم خان حاکم کرپه وقت قافا بودیده سواران
خود را بتاخت تاراج تعلقات و قریات علاقه نواب تعیین کرد چنانچه دیهات من مصنا
صوبه سر اخاب ساخته بود بدستور منور خان حاکم کنول بکد اول و اله طرح موافقت اندام
بمردم آزاری سعی بلیغ بظهور رسانید و نایک قلعه بلاری که دود پانام داشت نیز بجا کانه در
تعلقات رای درک و غیره شورش فرمود اگر چه متواتر این اخبارات بمسامع ملازمان
نواب میر سیدامانند و بدست آن نواح بعد فراغت از جنگ سنج رویان خونخوار منطوره

نظر کمیہ اثر داشت در آن زمان چونکہ خاطر ملکوت مناظر از عمر قرار و مدار مصالحہ طمانیت پذیر
احمال و اقبال فوج راجع متعلقان اہل نواہد و اہل پٹن و مرودہ خود بدولت بجز تم نبیست
بدخواہان دولت بجمیع سوار و سپاہ بار و پیادہ کہ قریب پنجاہ شصت ہزار مرد جہترار
باتو پنجانہ آتش بار بود خرامان خرامان بر سبیل سیر و تماشای آن دیار سمت کردہ نہضت
فرمود و چند قزاق را حکم داد تا در حوالی کرپہ دقیقہ از دقایق خرابی فرو گذاشت نمودند بلکہ
احدی را از دولتخواہان آن بدخواہان را از جان نگذاشتند چون اینخبر بحاکم کرپہ رسید
اندیشناک گشتہ جز پیادہ اولیای دولت خدا داد صلاح و فلاح حال و مال خود ندیدہ
و کیلی را مع پنج لک و پینہ نقد و دوزنجیر فیل کوہ سپر و چارہ اسب مصع زمین و
زیور نذر و عرایض عفو جرایم قلیل فکثیر خود بخضرو اند کردہ بر آئیدہ چنان عہد مشوق
مؤکد ساخت کہ بعد ازین دیگر بار پای اقتدار از احاطہ اطاعت نواب بیرون نگذارد و
حسب فرمان جہان مطاع عمل نماید و بہر استعانت فوجی بواسطہ ظہور ریستہ
باشد ہمراہ لشکر ظفر اثر بگارد نواب التماس و مصلحتاً بشرف اجابت مقرون ساختہ نقد
مع انشیا فرستادہ او را مطابق این مضمون ببیت چیزیکہ بے سوال رسیدادہ شدست
ز ہمارہ رو مکن کہ فرستادہ خداست منظور نظر و داخل تو شکنخانہ خاص نمودہ چند ارشاد
بر مزید پسند و نصایح در صلاح حال و مال کہ دستور العمل زندگی و آسودگیش می تواند شد
ترقیم فرمودہ اخبار نویسی را بہدار المقرش مع خلایع و تشریف لایق فرستاد و بدو بہر الزام
خان را کہ سابق قلعہ بالا پور خور د بہادر و سپردہ خاک خجالت بد فرق اوقات خود
رنجستہ نوکری حاکم کرپہ قبول کردہ بود بمعرفت علی زمان خان ہمزلفش قول نامہ فرستاد
و بعفو جرایمیش پرداختہ طلبید و بخلعت معافی تقصیر و بحالی بخشیدگی قدیم الخدمت

سرفراز ساخته راست از آنجا از نواح کنجی کوٹہ کہ در علاقہ کرپہ والا بود گذارشته بطون
بیگن پلی نہضت فرمود قلعہ دار آنجا کہ از قوم سادات میر غلام علی عرت کلو بود بدلا اندیشہ
مستعد بجنگ گشتہ بشوخی و گستاخی تمام جنون جرات پیدا کردہ چند گلوہ توپ طرف
سواری خاص کہ نواب بر فیمل پون کج نامی سوار بود بے باکانہ پرانیدہ جمعیت
جہان داری اقتضا بآن فرمود کہ آن بے ادب را چنان گوشمال دہد کہ موجب عبرت
دیگران شود فوراً فرمان داد تا سرداران شجاع با جمعیت ہای خود حملہ نمودہ قلعہ اش را
دایرہ وار گرد گرفتہ دست غارت و یغما بر کشادند پس و سپہراند از شدہ حلقہ اطاعت
و فرمانبرداری بگوش جان انداختہ و کیل را با پنجاہ ہزار روپیہ فرستادہ بجای خود آسودہ
میر حسن علی خان و میر اسد علی خان برادر زادگانش ہم در ہمین اوقات بعزم نوکری
حاضر حضور گشتہ بہ بخشی گری دستہ سرفرازی یافتند نواب از آنجا بطون کہ وال
دو منزل نہضت کردہ بود کہ پالیکار آنجا از بیم حملہ جان ربائی نواب چون بید بر خود لرزیدہ
و کیلی رامع دو لک و پیہ و چیزی اجناس تحالیف و عریض جان بخشی خود روانہ ساختہ
از فکر این و آن وارست چون و کیل مذکور مع نقد و سامان نذر و عریض فائز
حضور گشتہ بعجز و الحاح ادای پیامش نمود نواب بمقتضای دورینی مصلحت وقت بقبال
نقد و جنس و پرداختہ از آن طرف برگردید اگرچہ از سرحد گئی یعنی بر تعلقات مرا را و مع
افواج می گذشت اما ہیچ امر مزاحمت بحال عایامی آن ضلع و راؤند کوہ مصلحتاً نرسانیدہ
سمت کنول شتافت چون منور خان از ورود عساکر نواب بہادر اطلاع یافت بعزم
جدال و قتال لشکر خود آمادہ ساختہ اعلام و خیام بیرون شہر ضرب کنانید و شاہ مسکین
مجدوب مرشدش کہ خان مذکور بسیار معتقد و فرمانبردار ایشان بود کہ دیگری از زمرہ

امرای ذوالاقتدار دولتمندان با وقار و پشوا و رجوع و معتقد بر شدن نبودند و فرمود که ای منو
 غنیمت تر از بهریت میدهم شاد باش خان مذکور ازین مرده خوش دل شده دانست که لشکر
 قاهره را مغلوب خواهم ساخت چون نواب بر عزم خان مذکور وقوف یافت میمنه میسر
 بسر داران شیردل سپرده خود بدولت با فدا ییان دلیر قلعه آراسته توپخانه برود و دهم
 فیل سوار در ظاهر قلعه ستاد و خواست که در سر سواری قلعه تسخیر و حاکم آنجا را اسیر و
 دستگیر نماید دران اثنا شاه موصوف بر پشت فیل برهنه سوار شده به دوسته صد
 افغان جانباز متوجه شکر نواب گردید مشاهده این حال بعضی صاحبین خوانین
 حضور کرات و مرات عرض کردند که فسخ عزم تسخیر این مکان که زیر پناه و ظل ولی کامل و
 قطب اصل است رعایتاً باید فرمود زیرا که ظهور این عزم باعث خلل و موجب ضرر و زیان
 خدا داد می تواند شد مبادا که ملالی بخاطر شریف ضرری بوجود فالین الجود لاحق شود
 النسب آنست که حضرت لشکر را جامی فرود آورانیده اقامت و زید تا خود بخود افغان
 اینجا دست بسته حاضر و مطیع خواهد شد تعجیل درین باب مناسب شایان ملازمان الا
 نیست نواب از این معنی که کسرتان صاحب عرفان بود بهم برآمده بر روی آراکین نگاه
 گرم کشاده سوال نمود که لشکر بازیر پناه کسی لی و قطب نیست آیا مابی پناه و وسیله مستقیم
 همه بازین سوال و جواب عاقلانه زبان در کشیدند بعضی جرات پرداز شده عرض کردند
 که البته باشد پس سرمود درین صورت لی حافظ لشکر ما زولی اینجا مباحثه مقابله
 خواهد نمود ما خود بدولت دماغ خیرگی از سر فخر منور خان برآرم و گردن جراتش را بکند
 خواری کشیده هرگز زنده نگذارم بعد ازین ارشاد چون فیل خاص پیش رانده بانداز
 تیر و تفنگ رفته بود که شاه مشارالیه که عزم تاخت لشکر نواب است بغتاً برگردیده

به متلعه رفت و اندرون حرم سرایش در حجره تنگ و تاریک و بنجان مسطور فرمود ای منور
هر چه که داری به بهادر سپرده صلح کن ما فقط قلعۀ ترا با و نمیدهم بمجرّد اجتماع چنین ارشاد مژد
خان مزبور دل از دست داده میان استقامت خود به کتکه بهیبت شکسته دیوان خود را
مع تحالف و سامان ضیافت بحضور وانه کرده التماس فرود آمدن نمود و ارسال نقد زر
بر حسب مقدار خود و نفیر اقرار داد نواب نظر عنایت و پرورش و نگاه رحم خداوندی
مبذول حال آن دولت مند قدیم داشته التماسش بخیر قبول در آورده غربی قلعۀ کنار
جوسی تنگ بهادر اعلام و خیام خاص نصب کنانیده داخل خمیمه گردید اما تا ایصال زر
دیوانش را خصصت متلعه نفرمود پس فردای آن روز در عوض پنج لک روپیه نقد و بن
فرستاده به سخنان چرب و شیرین اظهار دوستی و هواخواهی نموده از دست قهر نواب
وارست چون نواب بهادر را بند و بست دیگر جاها مطلوب خاطر بایون بود مبلغ مذکور
گرفته روز دیگر از آنجا کوچیده از راه پستی گنبد و پندی کننده و کپیتال حدود بلاری را به این
اراده که پالیکار آنجا را زیر ساخته قلعۀش را خمر سازد جرات جهان کشائی خود در دل بست
جنگ ناظم ادهونی که او خفیۀ همراه او در ساخته ترغیب تا راجی تعلقات سرکار خدا دمی نمود
اندازد مضرب خیام و اعلام نصرت انجام عسکر فرموده در ظاهر بهانه آتشل فرزندش در
دیہات قلم و رای درک و انموده رسالہ مردم بار و پیاده را فرمان داد تا سرداران و همی
تبر و دشایان سیبها پیش رانده به شکست حصار پائین و کشایش متلعه کو بهی همتش
گماشتند و به سعی بسیت روز بروز گوشه پائین قلعۀ آکه ایسان رویه واقع است بر پیش
گلولہای اتواب بختہ شبی حمل نمودند اما نایک محصور مردانه کوشیده بهیچ رو هر اس ابدل
راہ نداد و بدفع حملہ پرداخته کامیاب برآمد نواب از جراحتش بهم برآمده اتواب کلان

زیر دامن کوه شمالی قایم کرده به شکست حصار کوه فرمان داد تا متکفلان مهاجرت ملک گیر
چند سنگ کلان از توپ بمحل زنانه نایک پرنیذ بطهور این حال زنان علاقه اش
فریاد بر آورده استبداد و اصرار این معنی نمودند که بطور از نواب بهادر راه مصالحه میاید و
هر قدر زر که او میخواهد بسیار اگر آنقدر زر موجود نداری همه زویرهای گران بهائے ما
می سپاریم عیاذ الله چونکه او قلعه تسخیر کند عصمت و ناموس ما سلامت نخواهد ماند پس
نایک تشویشی پیدا کرده پیام صلح با ایصال دو لک و پیه فرستاده داخل سلسله زنیهار
خواهان کردید در آن اشنا منہیان اخبار بمسامع اجلال رسانیدند که تا تیا مرهضه ناظم مرج
باغوائی گویند راوین امرت را و حاکم کجندر گڈه بعزم خرابی تعلقات ضبط سکار خداد
فوج کشی نموده هنگامه آرائی اطراف بادامی و دمار و است چون نواب را بنده نسبت
آن ضلع و گوشمال مرهضه ضرورت داده بود التماس پالیکار فرور را با جابت مقرون ساخت
دو لک و پیه نقد از گرفته اخبار نویسی در اینجا گذاشته پیشتر نهضت فرموده از گھاٹ
کرکنا تندی تنگ بهدر اعجبور کرده بکوچهای دراز بکا پور رسیده بود که غنیمت از بیغار
نواب آگهی یافته از ترن سبتر و غازیان لشکرش بهوش هواس باخته ناکام براه مرج طی کرد نواب
از اینجا مرجعت کرده بسا و نور آمد حکیم خان استقبال کرده دولتخواهی خود ظاهر ساخته خرم
دوروزه لشکر نواب که مبلغ یک لک و سی و پنج هزار و پیه مقرر شدند و گذرانیده فارغ گشت
پس از اینجا بطرف سری هٹی و دوتل کنلگیری گذشته و پیش کش شایان از پالیکاران آن سمت
گرفت به بیجا نگر عرف آئی گڈه خیمه خرگاه بسیار است و مراجع حاکم آنجا را بملاقات یاد فرمود
از اینجا که حکام آنجا از اولاد کشن راج و رام راج چتری اند و یکسی سلام منی کردند و در ایام سلف
همه ملک کرانگیون دکن بلکه از حصار ملواری تا کنار جوی نر بازیر حکم خود بادشتند آخرد دولت

رام راج از دست سعی موکب داران بادهاشان اسلام یعنی قطبشاه و عادل شاه و نظام
 در نواح نیال کوٹہ کہ برکنار این طرف جوی کشنا واقع است در سن نهصد و هفتاد و دو هجری
 تاخت تاراج گشته چنانچہ مردم رام راج روز آدینہ تاریخ اوست سلطان عالم گیر در عہد فرماؤ
 خود سہ محل یعنی حویلی آنی کنڈی و دروچی و کنگاوتی بصرف مایحتاج و ابستگان ایشان
 گذاشته بود چنانچہ راقم سطور مفصل حقیقت عروج و نزول و ولت حکام مذکور در کتاب
 تذکرۃ البلاد و الحکام ظاہر ساختہ در انوار خود را کسبند سخت و امنودہ پس خود را مع چیزی
 سامان نذر ولک و پیہ فرستادہ امان خواست نواب بر عہدگی جد و ابائش نظر غور فرمودہ بجانی
 پیش کش پر داخت از حضو خلعت بجالی محال آتش عنایت کردہ از راہ ہرہن ہلی جب میلہ
 بنواح چٹیل درگ رسیدہ پالیکار آنجا بہ بیم تاخت تاراج ملک فخرابی دولت خود وکیل را با سہ
 لک و پیہ بحضو فرستاد و فدویت خود ظاہر ساختہ مطیع و منقاد شد نواب مبلغ مذکور گرفتہ بہ بند
 و نصایح اورا رہنمای فرمودہ اخبار نویسن و واقعہ کار دانا را بدلا مقررش و انہ فرمودہ از راہ
 بوگا پٹن سواد ہا گل واری را محل نزول رایات ظفر آیات گردانید و با حضار پالیکار آنجا
 کہ بار ہا اوصاف نادانیش لسمع شریف رسیدہ بود حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت
 مخفی نہاند کہ پالیکار مذکور بے ریب از عقل و دانش بے بہرہ و از شعور و عرا وافیونی بود ہمہ
 محاصل تعاقبہ خود در خریدی افیون صرف می کرد اکثر اوقات بر بالاخانہ سوار شدہ
 تماشا و تظارہ کویہ و دشت می نمود چونکہ روبروی قلچہ ہا گل واری تالابی پر آب و کوہچہ
 آن طرف تالاب است از کارپرداز خود می پرسید کہ برابر آن کوہچہ افیون خالص بہتہ
 آب تالاب اگر شیر بہرہ مردم در چند روز تمام خواہ خورد اومی گفت البتہ یک ماہ صرف
 خواہ شد او جواب میداد شاید کہ آدم مثل عصفور است کہ قدری قدری بخورد

و قطره قطره بنوشد اگر کسی در هفته این همه فروبرد همین مرد کار است چون بالیدن ندان
 و شستن و نجی نشیند بعد دوپرو روز تا هم اینسر اولی دیگر کارکنان فراغت حاصل می کرد
 غذایش اکثر اوقات شیر برنج مقرر بود پس نش اغذیه اش پزاینده پرستاری و طلبش
 می فرستاد چون پرستار سر و باز و لیش از دست خود بزور جنبا نیده می گفت که طعام
 تیار شده است آن وقت برخاسته اندرون محل زمانه می رفت و طعام منجور و باغچه بقاله
 یک تیر و تفنگ بیرون آبادی احداث کرده بود و بسیر آن باغچه اگر دل میخواست یک هفته
 مستعد می می نمود و به سزا اولی کار پر داز باغ میخرامید بعد یک دو ساعت از می سپید
 چند روز شد که ماز خانه نقل کرده باز بچند روز مجل خاص خواهم رسید و می گفت البته
 به قطع دو سه منزل اه فایز خانه خواهم شد خندان جواب می داد که ماکبوتر نه ایم تا بدین
 سرعت پر پرواز کشایم غرض اذکار حماقتش بیشتر است که در حیطه بیان نمی گنجد چون
 آن نادان محض حسب کم بهره یاب حضور گردید نواب از ناصیه حالش آنا حماقت آشکار
 ملاحظه فرموده پیش خواند و بزبان مبارک پرسید که چه حقیقت است و چه نذر حضور
 آوردی او دست بسته عرض کرد باقبال هالیون فال غمیر از دو سه من افیون خالص
 تو شکنجه مییاود و صد ماده گاؤ پر شیر هیچ موجود ندارم و قدری زلیو روز و نقره بر بدن کنیز
 حاضر است اگر منظور باشند نرمی گذارم نواب بر سخنان بیوده اش بی اختیار خندیده و خصیت
 کرد و دبی بصر فمایحتاجش بر او بحال داشته مبینی را برای بند و بست تعلقه گماشت

به دار السلطنت پٹن معاودت فرمود

ذکر ادای مراسم هینت شادیهای کتنه رانی صاحبزاده و الاقد
 و دیگر صبییه های شهباز صاحب یعنی برادرزادان خود بدولت

وصبیہ مرضیہ در سن یک هزار و یکصد و شستاد و پنج هجری آنکه

چون نواب بهادر از جنگ انگریز و بند و بست پالیکار و غیره فراغت حاصل ساخته
منظر و منصور بدار السلطنت رسید رای جهان کشای در ادای رسومات تهنیت سمات
شادیهای کتختائی صاحبزاده و صاحبزادیان اقتضا فرمود تا برای بیو سلطان صبیہ
امام صاحب بخش نایطه مرحوم را که از رکاٹ آورده بود بخوانش و نعمت خود خواستگاری
نموده اسباب طوی میا ساخت اما مستورات تق عصمت عفت نواب یعنی والد
ماجد صاحبزاده و اہلیہ مرضیہ حیدر صاحب کلان صبیہ نامزده را قبول نموده حسب
استر ضای خاطر نوشته و اہل قبیلہ رقیہ بانو صبیہ لالی میان شہید چہ کولی را کہ ہمیشہ
حقیقہ برہان الدین سپہ سالار می شد مقرر کردند نواب از این معنی رنجیدہ خاطر
شدہ فرمان داد کہ در یک شب بہر دوز و جہ عصمت موحہ عقد موصلت و مناکحت متحکم
ساختہ پیوند معنوی بخشند تا متکفلان امور طوی شادایانہ طرب و کوس دل ساتہنیت
از ہر دو جانب نواختہ بزم شادی ترتیب اذند و مراسم سور و سرور بطور اہل دکن طرز
دولتمندانہ و شان خسروانہ پرداختند کہ قریب یک ماہ کوچہ و بازار شہر چون جملہ عروس
و داماد آہستہ شدہ صلائی طرب حوشن ہایون با طراف امم شایع گشتہ و محفل عشرت
مشاکل با ساز و سامان خوش ملی چنان مہیا گردید کہ کہومہ و ادانی و اقاصی چہ از ملازمان
و خوش باشان دست از انواع اغذیہ و اشربہ تر و خشک نساختند و سر داران لشکر
و دلیران خاص پایگاہ و اہل کاروان و رقاصان ناہید طلعت چون عروس و داماد با سوسہا
زنگارنگ خارج سرت در چشم رنگ آمیزی گلزار ہمیش بہار شکستہ سرخرو شدند و بہ
بخشتشہای دروگوہر محتاجان و مسکینان جهان از آرزو نیاز داری مستغنی گردیدند

پس بساعت سید زمان حیدر بعد شب گشت نوشه را اول بر در خانه نایطه برده از خطبه خوانی نکاح و دیگر مراسم فراغت حاصل ساختند و دیگر بار نوشه را سوار کرده بر در باوقا لاله میان حاضر نمودند تا تمامی مستورات محل خاص نواب و جمیع اقارب جمع شده اجازه خطبه خوانی نکاح داده رسومات جلوه و غیره بر حسب خاطر خواه خود بوسیله مشاطه بلند رتبه ادا ساخته هر ماه را قران سعادت بخشیدند الحق طرز اکثر زنان و مردان است که بی بی قوم خود را اگر چه غریب الدیار و مغلوک باشد عزت و وقار می بخشند و امانت قوم اجنبی با وصف اشرافیت و صحیح نسبیش بر فرو کنایه ادای می کنند بالغرض چون از رسوم تهنیت و تهنیت فارغ گشتند هر دو زوجه ناموس متوجه راجه اخل محاسری صاحبزاده والا شوکت نموده آسودند من بعد نواب بیین شهر باز صاحب مرحوم که بعد ترقی دولت نواب بهادر صاحب موصوف خانه نشین بود از مرض جسمانی در کولار انتقال نموده بود و سه دختر و یک پسر عجب القادری نامی داشت و او نوجوان جنگ انومی از گلوله توپ خشم شهید شد و دختر کلان را که از بطن بی بی قوم خود بود در حین حیات پدر به لاله میان نامزد کرده شد ازین سبب خوشدامن ما حقیقی صاحبزاده گشته بود و دو دختر از زوجه قوم اجنبی ناکتخدا بودند بایکی تربیت علی خان نایطه را شرف مناکحت بخشید و ثانی را الیسمین صاحب بن یعقوب صاحب جمعدار که عمده از اهل دکن بود عقد موصلت بر آئین دکنیان و طرز دولتمندان بر بسته فارغ گردید سپس آن اخلاق پاکیزه و گفتار و رفتار شایسته و صلاحیت حال و مال حافظ سید علی خلف شاه صاحب کنی که صاحب موصوف صاحب الوقت نواب بود و بوکالت حیدر آ باد رفت سوال و جواب مصالحت و ضوابط اتحاد و مصداق

فیما بین ناظم حیدر آباد و نواب و الاثراد درست و محکم ساخته بلا اطلاع ناظم آنجا و
 اعیان دولتش بحسن کارروائی خود بسبب شایان دولت و اثاثه ثروت
 و جواهرات گران قیمت خرید کرده ترسیل داشت و بسیاری مرد باجرت و نامور را
 فراهم کرده بحضور فرستاده مقبول منظور نظر انور شده بود پسندیده باز دو واج صبیحه
 خاص خود شرف مناسبت بخشیده سرفراز دارین فرمود چون در عرصه یکسال ازین کارها
 فراغت دست داد در انتظام امور مملکت و همای دولت مامور و مفید شده شنبه عدالت
 و انصاف را بر جانب ناحیه و آن گردانیده تا هر جا زدی و راهزنی و آنچه باو کرده بود
 پیدا بر آورده باشد به سیاست رسانیده هر کجا که پناهی و ظلم و ستم ارتفاع یابد منهدم
 گردانند چونکه خاطر خطیر از نظم و نسق امور سلطنت فارغ گردید معتمدان را بایالت و ضبط
 تعلقات منصوب گردانیده در گرد آمدن اسباب شکوه و صولت و سپاه رستم نهاد
 و اسفند یار نسب صرف اوقات می نمود چنانچه در کمتر مدت مردان جریح از هر فرقی و اهل
 هنر از ریختل رایت ظفر آیت جمع ساخته سوداگران و کار دانیان اقالیم و ولایات را قولنامه
 معتمد مساعده فرستاده بسته بسته از قسم پارچه ای نفیس و طویل و طویل را سان عراق مان
 و گروه گروه دلیران ایران و توران طلبیده شسته بزرگبشی همراه ام خود کرد و شجعیان چیست
 چالاکان بترتیب لشکر نامزد فرمود قریب و هنر رجوع و سوانح نگاران با تدبیر و طرف
 ولایات و نواحی ممالک محروسه بلکه در حیدر آباد و پونه چنای پتن و در دہلی و بنگال و ایران و توران
 و کابل برگماشته اخبارات واقعی می طلبید و بگوش سرپا هوش می شنید خصوصاً در هر
 تعلقه یالی کار بلج گذار خود که هرگز از ایشان خاطر جمع نداشت جاسوسان و خفیه
 نویسان یک ابر دیگری تعیین کرده کیفیت ذره بذره و حقیقت روزنامه مفصل می طلبید و آلات

حرب ضرب یعنی توپ بندوق از بنادر فراسیس و لنذیر و پرتکیس مع دیگر سامان ولایت
فرنگ لکو که از خرچ کرده فراهم می ساخت ۴۴۴

ذکر فوج کشتی تاتیا مره‌طه ناظم مرج و گویند راوین امرت راو و سبور او
کها تکیه غیره سران مره‌طه بغرم تسخیر و خرابی ممالک محروسه نواب بهادر
از طرف پونه و تاختن ابراهیم خان دهنو نسا بهمین عزم از جانب حیدرآباد
واسیر و دستگیر شدن سران مره‌طه بدست غازیان لشکر نواب و
ناکام رفتن دهنو نسا و تسخیر کردن نواب بلاری را که در سن یک هزار و
یکصد و هشتاد و هفت هجری و داده آنکه ۴۴۴

چون نواب بهادر در پٹن چند می به بند و بست خود و گردآوری لشکر و سامان جنگی مأمور
بود بهالت جنگ ناظم دهنو و مراد او فتنه باز باهم موافقت کرده خطوط بناظم حیدرآباد
و کارپرداز پونه متضمن وانه کردن افواج درین ملک و استیصال نهال غلظت اقبال نواب
که ترقی جاه و متش را به یقین موجب قبول دولت خود میدانستند ترقیم و تبلیغ داشته منتظر
وقت بودند اگر چه نواب برفتند انگیزی آن بدکیشان و قوت تمام داشت اما قبل از
وقوع واقعه مزاحم احوال جدی شدن شایان بهمت الانهت و مناسب ای جهانکشی
دشمن گزای خود ندیده در ظاهر چون غزال گوش انداز سکوت و زید لیکن مانند پلنگ شکار گیر
مستعد فرصت حیدر بود که ناگاه قاصدان اطراف ساحل جوی تنگ بهدر امتوا خبر بر
رسانیدند که ناظم مرج باز چند سرداران مره‌طه را با خود متفق ساخته شورش افزای نواح
بادامی و دهار و است اگر چه کارپرداز پونه بر این معنی راضی نیست اما او خود بخیاال

خود پسندی گردن نخوت و لوچ برافراشته عازم این حدود گشت و ناظم حیدر آباد بر حسب
استدعای ناظم ادهونی و حاکم گنتی ابراهیم خان دهنوسار که در سپاه گری دم انا و لانوی
میزند و بر آراستگی فوج و توپخانه خود می نازد و بفرمان محاربه روانه این طرف نموده است که
او چون پیل بدست خرطوم جرات خود را دراز ساخته می رسد و ناظم ادهونی لشکر خود را تسخیر
بلاری فرستاده چنانچه صف در جنگ سپه سالار شش موسی لالی فرایس که رستم جنگ خطا
دارد و محاصره اش بهت گماشته کوشش می نمایند و نایک مخصوص مردانه و اسعی جمیل در دفع
خشم بطور میرسانید تا نواب بهادر محمد علی شیخ را به پنجه زار مردم پار حصار و بهفت هزار سوار
خونخوار مع فوج باجی را و بدفع خصم سرکش نامزد لطیف دبار و افسر موده پیشتر کوچانیده چون
سردار شیخ بر سبیل بلغار عرصه پانزده روز فایز دبار و اگر دید شمالی قلعه میدان وسیع و
نهری خشک مناسب فرودگاه لشکر نصرت ماثر دیده نهند کور بر و داده اعلام ظفر انجام
نصب می کنانید و هنوز خیمه مانده استاده و بار از نشیبت گاو ان و شتران و فیلان برین مفتاد
که سران خصم که در آن روز عید و سهره بود برای بازی و تماشا سازی و اسپ تازی نیز
به اراده فرود آمدن در همون میدان که پیش از دوروز از شیران جهانگیر خالی دیده بودند
بجمع لشکر و سامان خود برخاسته شده جوق جوق از فرودگاه خود می رسیدند لشکر
سالار شیخ را که اندک نماند و او شان قریب سنی هزار سوار و بیست هزار پیاده با شانزده
ضرب توپ بودند در حساب خود بجوی دز گرفته جمله یکبار یعنی سران و سپاه حمله کرده
در تاختند شیخ مذکور چاکلی تمام بکار برده توپخانه پیش رو گذاشته صفوف تفنگچیان آراسته
بدست راست باندازان آتش نشان را قایم کرده بود چونکه اهل غنیم در اندرون پرتاب
تیر و تفنگ جرات سبقت کردند یکبار توپها را که از گلوله های انگوری پر کنانید و متعدد

آتش فروزی داشت متواتر سر کرد و شلکهای بنادلیق بقواعد درست زده همچو سنابل
گندم و جوار که بعد درو منتشر بر زمین می اندازند لشکریان غنیم را بر زمین عدم انداختند
و از عقب آنها سواران خونخوار دست و بازوی شجاعت گشاده به نعرهای نصر من الله و فتح
قریب بر سر مقهوران خاک مذلت پخت و بانداران از یک طرف آتش فتنه افروخت
خاکنمای اهل بیرش را چون چوبهای خشک در تنور غارت سوختند الفقه و زعید بر لشکر
غنیم چون روز قیامت شوم آمده تاتیا که مرد حبیم بود بصدقه شلکهای توپ بندوق
از پا در آمد یعنی از ان از اسپ بر زمین افتاده جبین خجالت نامردی بجا که تضرع میا لید
و دیگر سران بجهت که از پیچیدن دود توپ تفنگ آه سلامت از ان معرکه گاه
مرد آزما می گم کرده از درختندگیهای برق شمشیر شمشیر باز تاریکی در چشم بصیرت فرست
آنها در افتاده و به پرتاب نیزه و ناخج گویال تاز دیده عقل و هوش دوخته شده بود و پس
مجر و حان بر کشیده بر تن های سلامت خود با امید جان بر شدن راست کرده آه زنان
بر خاک می غلطیدند قزاقان منصور بر حسب خاطر خواه دست یغما گشاده هر چه که خواستند
برداشتند سپیدار شجیع بر این فتح غیبی که غیر مترصد بود و سجدات شکر بدرگاه فتح بخش
حقیقه مودا ساخته دو گانه شکرانه گذارد و تمامی سران را که ده دوازده کس و سر گروه
اوشان تاتیا بود و کشان کشان آورده در خمیه علییه بمجا فطان با اعتبار سپهر پنجاه فیلان
و شتران و اسبان مع دیگر سامان غنیمت آن جماعت که پیش از حساب قیاس هر دست شده
بود نصف به سحراران دلیر که در آن معرکه گاه جان بازی به عمل آورده بودند و بفقرا و همای
خود که در سفر و حضر حیل و نجاه فقیر بر دروازه آن سخی حاضر می بودند یک یک بخشید و زنان
اسیران آن قوم را به جباله نکاح اهل اسلام از انی داشته همون میدان نصرت

تو امان محل نزول آیات نظر آیات گردانیده فافع گشت و فردیاد داشت نصف باب
غنایم و اسامی سران اسیر مع عرضی مبارکباد فتح غیبی بخضو روانه داشت چون نواب مضمون
عرضی دولتخواه شجاع و افراد حساب استماع فرمود بنحواست سر مجلس بان تجسین بر کار دانی و جبراس
کشاده همون ساعت یکصد و بیست پنج ضرب توپ شکارانه فتح و نصرت سرکنایند و شادایانه
بشارت بر روی جهان نبواخت و شجاع موصوف را به تشریف شایانه و کمر صرع و سپا ازین
زیرین سرافراز ساخت علم قدر و اعتبارش بر جمیع خوانین و عهده داران باتمکین برافروختیت

ز اقران فزون پاکیه خستش بتعظیم و تجلیل نبواختش

دران اثنا واقعه نگار رای درگ مکر عرضی بخضو گذرانید که سپه سالار بسالت جنگ مفتوح
کوه بلاری اگرچه از سه ماه سعه می نماید اما کاری نمکشود و نایک محصور بارها بر و چال شنجون
زده اکثر سپاه مغول راته تیغ کشیده و دهنوسا با لشکر نکبت اثر خود سمت کنگیری و کوبل
رسیده است لندار عایای این ضلع از جو رشمس خالیف و هزارسان اند نواب بمجراستماع
مضمون عرضیش سالار شجاع را با نقاب گمونسا مخاطب ساخته عنایت نامه تاکید چنان
ترقیم فرمود که آن شجاعت منش را بخطاب گمونسا سرفراز ساخته بدفع شورش هونسا مقرر
فرمودیم باید که زودتر بر سرش رسیده چنانکه باید و شاید بگو شمال و پرداز دانشاء الله تعالی
ماهم از راه رای درگ چون مرگ مفاجات بر سر آن اهل رسیده میرسیم و اسیران را روانه خضو
سازید سر و شجاع بمجراستماع مضمون عنایت نامه والا با فوج ظفر موج خود آمده جنگ شد
بکوچهای دراز طرف لشکر دهنوسا در تاخت و سباب غنایم مع اسیران حسب کم خضو
بدرقه هزار جوان بار و دهنوسا پیاده روانه پٹن ساخت نواب خود بدولت از دست سلطنت
پٹن کوچیده بصوب رتن گیری نزول جلال فرموده بهیر و بنگاه و گر ان سباعا کرد و بخت

قلعہ شکن متعین پرنیا مقصدی تو شکنجانه کرا و از بهمن وقت سردار بهیر مقرر گشت ساخته با سواران
 اسپ قمچی و مردم بار و پیاده جریده باتوشه خوراک چهار وقت چنان در تاخت که دو شب دو
 روز راه کوه و جنگل طی کرده شب سوم چون تیر بهدوت بر سر لشکر بسالت جنگ نازل گردید
 بهادران قومی بازو حسب فرمان والا شان از اطراف حمایه صف شکن کرده برزیش بان
 و تیر و تفنگ جگر سوز و خدنگ سینه دوز و شتر نال جان پامال و تیرگی از روزگار آن عجات
 بر آوردند پس سوار و پیاده و سردار و سپاهی لشکر مغول که چون عقد ثریا بهیت مجموعی داشته
 از چنین اوقات بلای ناگمانی و قهر آسمانی بی خبر بودند ناگاه همچو نبات النعش از هم متفرق گردید
 بعضی دست ملان و بعضی چشم ملان اکثر ایشان سر کوبان و آه زنان پای گریز فشردند و گروه
 کرده آنها بر همون بستر خواب ناکامی دست و پا زده شربت شمشیر خونخواه ان شیرل بسیری
 نوشیده در از خو اییدند و سپه سردار لشکر بتصور و در تخریب برهنه پافتان خیزان خود را
 در گروه موسی لالی که به نسبت آنها صورت اجتماعی داشت رسانیده از جان امان یافت
 تا فرامیسند کور کم همت بر میان جرات حبت بسته لقیته الشیف مردم خود را مع چند سوار
 کاظم خانی فراهم ساخته لقبوا عدد دست نصف زده دو توپ جلوی پیش و عقب گذاشته
 شبنا شب راه آدهونی طی نمود و جمیع اسباب لشکرش چه از اعلام و خیام حتی که اناث فوج
 مغول همه دست شمشیر زنان و عد و شوزان نواب بهادر شدند چون صدای کوس فتح
 و نصرت و طنبو ظفر و تیریهایی بشارت و شادیا نه شادمانی بگوش فلک رسیدنایک لعل
 هراس بقیاس مستولی گردید مشعلها و قهاب با فروخته کس فرستاده خبر طلبید هرگاه هیکه بر
 یلغار کردن نواب در هم شکستن لشکر مغول را آگاهی یافت عاقبت کار خود نیکونه انگاشت
 از حمله شیرانه نواب برخود چون بیدار زیده حواس نشیری و همت مردانگی در باخته مع محل زمانه

و چند رفقا با چیزی خزان و جواهر گران بها از عقب کوه فرود آمد و شبگیر یازده از راه کوه و دشت سمت بجا پورشتافت که تا زمان حال سرش به دست کس نشد و همه سامان را جلی و اثاثه خانگی و آلات محاربه و نوبت نقاره که فراهم ساخته نایکان سابق بود ببلاذمان الا گشت نواب بهادر بر این فتح خوشدل شده تمانه معقول در قلع گذاشت و در مرست قلعه تا کیکید کرده بالشکر خود سمت آدهونی نهضت فرمود و در میدان کلبا این خیمه و خرگاه آراست به جنگ پیغام فرستاد که لشکر سرکار از بس تردد و سوزی و فاقه کشی از دو ماه حیران است پس مبلغ مواجب و ماهه از روی حساب ده لک روپیه میشود باید فرستاد تا ناظم مذکور که از فکر تاراجی لشکر و سامان ثروت خود خواب و خور گذشته بود آن پیغام و بال جاننش نمود اما بحسب اقتضای وقت چیزی از آن خزانه چیزی برهن لور و جواهر گران بها جمع کرده ده لک روپیه فرستاد و اطفال دوستی بکر آشتی نموده بجای خود آسود نواب طفرمند از اینجا پیشتر کوچیده بگو شمال دهنوسا که ملک کجند رگده و کنلگیری بجا روبر غارت رفته نبواح کچن گده رسیده بودند بر گماشت و محمد علی گهنوسا هم از راه کرک و سرهتی و دقل بر عقب لشکرش علم به نزدگی برافراشت چونکه دهنوسا خبر تاراجی فوج مغول و مفتوح قلعه بلاری و گرفتن مبلغ زر نقد از ناظم آدهونی و رسیدن برای تنبیه تادیب خود شنید همت مردانگی باخت به مطلب و مقصود رجوع القهقری مراجعت بجد در آباد نمود اما قزاقان لشکر نواب تاراجی و عاقبتش کرده بسا اسباب لشکر یا نش و د و ضرب توپ و چیل و پنجاه شتر و شگانه و سینه و بخیل خیمه بر دار به دست نموده برگردیدند و قتی که نواب بهادر لشکر مغول را بیک شیخون منظم گردانیده بلاری تسخیر کرد مراد را و دارالمقر خود را بخر است بالی خان کارکن خود گذشته نزد دهنوسا رفته اقامت داشت و ترغیب تسخیر ملک بالا گهاٹ بیشتر میکرد و حلیم خان حاکم کرپه و پاپیکار عتیل درگ نیز با عوا

همون فتنه انگیز اخبار نویسان نواب بهادر را شهر بدر کرده با فوج و سامان جنگی به دهنوسا موافقت کرده بودند هر گاه که او بر سخنان عرض گویان گوش رضانه نهاده راه دیار خود سرگرد بهر سه شراست کیش فتنه جو نام بکان های خود مراجعت نمودند و نواب از آن طرف معاودت فرموده رونق بخش بلاری گردید

ذکر تسخیر کوه گیتی و سوند در واسیر کردن مرار او مردم آزار
فتنه انگیز را روداد همون سال ۱۲۰۰ هجری

مرار را و بارها در استیصال نهال حشمت و شوکت نواب جمد بلوغ داشت نواب من کل الوجوه بطرف داری او پرداخته از خود مزاحم حالش نمی گردید بلکه محض تالیف قلوبش چپامی گفت اما او از غایت شقاوت جبلی جوایمی وقت بدش بود بلیت نیش عقرب نه در پی کین است بد مقتضای طبیعتش این است بد و در انهدام بنیان دولت خدا داد از ضرب و کلمات زبان و اشارات قلم هیچ قصور نمی کرد پیش ازین هم در ایام لشکر کشی ترک ما و کلا با هوش نواب از ترک سوال و جواب صلیح و دایمی مقرر و درست کرده بودند همون عقرب صفت نیش زنی کرده تحریر استیصال دولت خد بخش نموده صدمه عظیم که عبارت از مقدمه چیر کولی است بحال نواب رسانید اگر چه این معنی نماند و الا شده وجودش را باعث خلل محض و موجب فساد و عناد ارکان دولت خود انگاشته در فکر شکست او بود اما چون در میان راوند کور و بسالت جنگ رسته موافقت و مخالطت مضبوط بود و در رزم و بزم با هم شرکت و مصادقت داشتند ازین سبب اندیشه میزد که قول دانا است بلیت دو دل یک شود بشکنند کوه را و پراگندگی آر و دانه و راه احمد الله شکست لشکر مغول رفع اندیشه خلش گردیده و بمقت راوند کور بدهنوسا تمسک نزول و توش شده چون بخاطر خطیر یقین کلی بود که تا بودن آن فتنه باز

ضبط و بسط این ملک بواقعی صورت نخواهد بست خواست که بهر آن فرصت در از میان
 بردارد تا بعد بند و بست بلاری تسخیر کوه گیتی و اسیر کردن آن فتنه کشی را و جیه همت جهان کشا
 ساخته بآن طرف نهضت فرمود و محاربه را و مذکور را که از لشکر و هونسابی نیل مقصود آمده
 در دارالمقر گیتی به تشویش و فکر دور و دراز افتاده بود و بهانه ملاقات یاد فرمود چون او از کردار
 نامعقولات خود با وجود سلوک شایسته بی فراحی نواب آگهی داشت ترسید مبادا که در
 عین ملاقات فتنه برپا شود که وبال جان گردد باین معنی راضی نشد نواب دیگر باری پیام داد
 که تعلقه سوند فرورد و بست بصرف ما محتاج ضروری تو میکذاریم بلا عذر کوه گیتی و غیره را که
 بحر است نمایان شهنشاهی بود بکاشتگان دولت خداداد سپرده خاطر خواه در تعلقه
 مذکور کامران باش آن بدکیش چونکه سپاه و چشم بسیار برگرد خویش مجتمع دید از صواب دید
 رای جهان کشای پهلوتی کرده مستعد جنگ گردید نواب فرمان داد تا رسالداران
 مردم بار و پیاده از اطراف قلعه را مرکز وارد میان گرفته جنگ توپ و تفنگ در آنجا
 و از هر جانب صلابت کوچ و سیما پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و سواران
 قزاق حسب فرمان و الا نشان کوه و جنگل را چنان محاصره کردند که آمد و رفت آدم را
 را محال مینمود بلکه پنده را از حصار پر پر وانه کشادن و مور و مرغ از آنجا عبور کردن ممکن نبود
 هر چند را متحصن خطوط بناظم پونه متضمن کیفیت خرابی خود و عزم نواب نوشته مدد طلب نمود
 اما طلایه داران بارها قاصدان را گرفتند و آوردند و نگذاشتند که امرای پونه ازین معنی
 خبردار شوند بالغرض تا رسیدن اخبار پونه که آخر از نوشته بسالت جنگ آشوب آهنگ
 معلوم هر کدام شد و دست ماه منقضی گشته و درین مدت کار برای ایل قلع بهایت دشوار و تنگ
 گردیده بود و را و محصور چون دید که عنقریب قلعه از تصرف خود بیرون رفته مال و منال ایل و

جایگاه شهادت
داماد و خواهر
گیتی و کوه گیتی
و قتلگاه
نشان حیدری

عیال است مجاهدان لشکر اسلام خواهد شد علاوه برین آب قلعه کوهی که ایام تابستان بود
چون دل مغلس خشک تر گردیده و ذخیره و سرب باروت مثل اینکام جوانی و فاکند ده لا علاج
دست داد پالی خان کار پرداز خود را بخود و نه کرده اظهار اطاعت نمود و از جبرائیم دما نیم
سابقه عذر خواست نواب چون بر عجز و بونی و استغاثه او وقوف یافت نظر نوازش
شاهانه بر حال بیچارگیش فرموده عنایت نامه خاطر جوی و دل داری مع قول نامه منیت جان
و مال مصحوب کیش سیریل داشته طلبیده تا اول سوار ی پالکی بدو سته خدمتکار از فراز کوه فرو
آمده داخل لشکر طفر اثر گشت نواب خیمه علییه خالی ساخته او را فرود آوراند و کوه ثمان
خود فرستاد و محل خاص یعنی در ولست زنانه اش امع اسباب ضروری و پارچه های متعل
وزیور زر و نقره کم بها با و از زانی داشته تمامی در و گوهر گران بها و زیور مصرع و دیگر اسباب
لازمه دولتمندی و آلات حرب و پیکار و اتمش نفیس و گران قیمت ب ضبط خود در آورد و سر انجام و
اثاثه رقا صان قوم تیلنگه که در عهد حکومتش طوایف بسیار جمع گشته بقدر دانی و زورش حساب
زیور و سرمایه شده بود و بلکه بعضی طوایف را مواضع جاگیر گذاشته بود و در وقت جنگ همه را
بر بالایی کوه در محل او مذکور نیا گرفته بود و از رضامندی و ایان آنها ب قیمت گرفت داخل
نانگ سال محل زمانه خود نموده بمحله آن بعضی طوایف را به شهر کنج عام که جنوبی قلعه دار سلطنت
برکنار جوی کاویری آباد کرده بود فرستاد و بعضی را به بنگلور وانه فرمود بهر چند را و اسیر التماس
باریابی حضور و شرف اندوختی مجرا نمود و ارشاد شد که بالفعل فرصت وقت مکالمه میسر نداریم
از شاهانند تعالی بعد مراجعت به پٹن بمحصول مدعای شما پرداخته آید پس و را بمجا فطان هوشیار
سپرده روانه پٹن نمود و خود بدولت به بند و بست آله سوند و ربهت گماشت و در آن آشنا
جاسوسان خبر رسانیدند که چهل هزار سوار مرهه بکوک مرار را و از طرف پونه رخصت شده و سوار

کو کاک پشته فرود آمده اند نواب از بند و بست الکه مذکور زود فراغت یافته تنبیه شتقیا و جهمت ساخته بهرین پیٹیه رسیدہ بود کہ کیفیت تسخیر گیتی و سوند و رواسیر شدن را و مذکور مستعد گردیدن نواب بگوشتال عادی سرداران مرہٹہ شنیدہ مراجعت بہ پونہ نمود و ہمداران اوقات نواب بر محمد علی شجاع بنا بر مصلحت مباد کہ بغرور کار دانی و تعظیم و توقیر خود راہ شوخی و بیباکی پیاپی برہمی دانمود و بہمانہ بخشیدن فیل و شتر لسیراران و فقرای بی اجازت حضور پرورش آورده چندی از رسالہ داری معزول ساخت اما در دل خود مہر و شفقت بر او زیادہ تر داشت و ہم از حکومت رسالہ دست برداشتہ تاج و جبہ فقیری بر سر تن خود راست کردہ استغنی بود و ہمدین ایام شہنشاہ پردہان رای درگ قلعہ ہریال را کہ جنوبی چہار کوہی بلاری است و اواز توابع درگ مذکور بود مراد او جبراً و قہراً تسخیر کردہ ثمانہ خود گذارشتہ بود بعد کہ قس سند آنجا و حکم تنظیم آن مکان بہ سعی سہ ماہ گرفت و تعلقہ و نیگٹ گیری کہ سر راہ گھاٹ پیل پل واقع است و آنہم در ایام سابق زیر حکم پالیکار چار کل بود را و مذکور بزور گرفته و اخل صوبہ گیتی نمودہ بود ہمین زمان انضبط گماشتہ سرکار صادر

ذکر تسخیر چیتل درگ اسیر کردن بہرمانیک پالیکار سرکش آنجا را با دیگر کیفیات کہ در سن یکزار و یکصد و ہشتاد و ہشت ہجری واقع شدہ بود کہ

چون نواب مراد را قہراً اسیر کردہ بنیاد خلل و فسادش قطع ساختہ خاطر جمع گشت و از بند و بست گیتی و سوند و رواسیر غیرہ فراغت حاصل نمود در انوالا گوشتال سر دفتر ارباب فساد یعنی پالیکار چیتل درگ پیش نہاد ہمت جہانکشا ساختہ عنان رایات طفر آیات بد انجانب معطوف داشت زیرا کہ آن غاور سرکش ہم بر نواب کہ لشکر کشی نمودہ بتاخت و تاراج ممالک محروسہ ہمت می گماشت و علم حرام خوری بہرج و مرج رعایای این

بلاد می افراشت موافقت سازش کرده سعی جمیله بخیرائی آن ملک بظهور میرسانید و ضرر
 کلی بحال خلق الله و سکناى آن دیار عاید می ساخت و طریق مردم آزاری باطراف جنوب
 پیموده در نفع خود میکوشید اگر چه حسب ظاهر تملق بسیار اظهار فدویت و دولتخواهی مینمود
 لیکن باطناً در از عاج و انهدام بنیاد دولت خداداد صرف اوقات میکرد چونکه قلع تمیج آن
 شش سرکش و نخوت شکنی آن غاور برای امنیت رعایا و برای لازم بل واجب بود خصوصاً
 کشنیا پردهان رای درگ که بارها بی سابقه حرکات مکررات از دست پالیکار مذکور گوشمال
 خورده و ملک بتا چشیش داده بود و ترغیب تحریض بلیغ در تسخیر درگ مذکور کرده بلکه ادای مبلغ
 وجه صرف سرب باروت بدمه خود قرار داده نواب را بر این عزم جزم آورد و همدان اوقات
 چونکه نواب بکشایش قلعجات کویری کوزه و جبر علیه ملکال مژو که در ضبط و اختیار برادران نسبتی
 آن غاور بود همت جهانگیری صرف نمود هیت جنگ را بالشکرگران به تنبیه پالیکار هر پین هلی
 و تسخیر ملکش و آنکه در تفصیل آن ماجرا بر وجه اجمال آنکه در حینی که نواب متوجه گوشمال راگومرطه
 بود شخصی از کارپردازان هر پین هلی که لشو و نمایافته ظل آن دولت و جمیع امور را بر رازدان
 آن ریاست بود شرف ملازمت دریافته نسک نسک ملازمان عمده و مامور کارسراهمی
 پیادگان آن طرف گردیده رفت رفته بانکشاف راز و ماهیت جزو کل آن دولت
 پرداخته در فکر استیصال دولت خداوند نعمتان قدیم خود در افتاد چونکه پالیکار هر پین هلی
 چک شوم شکنز نامی دانا بود بعد اطلاع بر این معنی بیم تاراجی ملک مال خورد و پیش از طغیانی
 آب بند تالاب مضبوط کرده عرضی متضمن روانه کردن شخص مذکور را از حضور بدار المقر خود ایصال
 مبلغ زر پیشکش بمعرفتش بلاغ حضور داشت نواب باقبال این معنی پرداخته آن کارپردازخانه
 بر انداز را مع یک انچی واله و نکث زرسونامی روانه نمود و آنها را در بند و بست کارسرا تاکید

آکید فرموده بود چون نامبردار شوم شکر ملاقات نمود و بجز ربانی و سخنان ابله فریب
تسخیر قلبش کرده بجلعت خاصه و پدک موضع و جوماله مرارید و حلقه دست مطلا سر فر از ساخته گفت
الحال قیام دولت ما برای زرین تست که هرگاه مثل تو مدبر و نمکخوار قریم بطرف داری ما
پردازد دولت ما را زوال کو پس دل آبله محض نجبین گفتگوی نادان نواز بدام نزویر کشید آری

بیت خاطر نادان فرید مرد عاقل بهرمان از طعام و از شراب از خسلع و از زبان

و بیکبار در جمیع امور ریاست و حل و عقد دولت خود و خیل مطلق العنانش ساخت حتی که
در خلوت و جلوت و در محل خاص یعنی در زمانه باریساد و از اقسام اعتدیه و اشتر به کام و زبانش
چاشنی حلاوت می بخشید از اینجا که قول بزرگان است ۵

از بدان امید نیکی شستن محض خطا است پروری در چشم عقرب را اگر نیش زنده

نامبردار بغرور علاقه سرکار و ناز برداری پالیکار که محض صلاح وقت بود شیوه ظلم و تعدی بر کارکنان
آن راج مرعی داشته بدل آزاری و غبار و عایا همت گماشت بموجب لهامی سکنا ی اینجا
رامیر بخانید بلکه هر چه که دلش منجوست بی ملاحظه بعمل می آورد با وجود چنین مردم آزاری و غبار
کشی دست شهوت پرستی بر زنان جمیده و غیر ملک در از ساخته بلاندیشته تاراجی عصمت آهنا
می نمود پس خلق الله از دست ستمش تنگ آمده بجا کم مستغاثی گشته جواب صاف می یافتند
که او هر چه صلاح دولت و ملک میداند میکند اگر چندی بر عیش و تحریر و اید اینجا سکونت و زبید و
الاراه امنیت خود پیش گیرید بطور این حال اکثر ناموس پرستان آن دولت بیدل گشته حلا
بر اماکن و اواطن اختیار کردند و با این دل شکنی های خاص و عوام پالیکار زندگونی هیچ و متعصرین
احوال آن فتنه بلاد نمی گشت بلکه هر روز با لغامات و نوازشات خوشدل می ساخت تا
آنکه روزی صبحی اسپ خاصه با ساز و سامان طلا و مرصع زرین طلبیده بجد و کد بسیار در این سوار

کنایه ده خصت خانه نمود از آنجا که نزدیک رسیده بود که از ظلم و تعدیش رخنه عظیم در بند و بست
دولتش راه یابد پالیکار مذکور فکری دقیق بکار برده همون روز وقت ده ساعت چند کس را
باسلاح در کمین داشته و رواندرون یوان خانه خاص طلبیده گفت که بجزوت چیزی گفتنی هست و
بطرف حجره که آماده تمام کارش بود اشاره ساخت همین که نادان اجل گرفته بآن طرف
شتافت سر خود را زیر تیغ پاداش نهاد و از مردم آزاری و درست بجزد و وقوع این واقعه
پالیکار مذکور صلیحاً گفت دست خود را از قلمتش چاک نموده و پنجکان اینچی و الیه حضور را
طلبیده و گفت حادثه طرفه ناشینده نی دارد که با وجود چنین الطاف و خاطر داری و پرورش ما
آخر آن لیم الطبع طور حرام خوری خود نگذاشته چه بے تکلف خواست که بر من خنجر بیداد
کشد و خود وارث ملک مال من شود در این صورت ملازمان خیر خواه ما کارش تمام ساختند
این معنی چنانکه دانی با الفاظ و مضمون شایسته اطلاع حضور باید ساخت تا مظن دیگر
بملازمان حضور اهنیا بدین بگفت و بطریق اخفا جمیع اثاثه خانه مقتول هر چه که جمع
شده بود طلبیده داخل تو شکنجانه نمود و شباشب بغرم خود داری و حفاظت حال و مال تمامی
زنان علاقه خود را مع خزان و دیگر سامان ضروری آن طرف جوی تنگ به در روانه کرده جریده
مع سوار و پیاده خود بکوستان ناراین گیه اشتافت و دارالمقر را بمراسست خیر خواهان شجاعت
شعار گذاشت چون عرضی اینچی و الیه بطور مقدمه صد فایه حضور نواب گردید یقین نفرس فرمود که
البتة پالیکار حیل بر اینجمله به بیم انکشاف را از حرکات و سکنات خود چنین جرات کرده باشد
بغضب تمام و بگرم جوشی داب و عرب ملک داری شکری آن طرف روانه فرمود فیض الله
خان همیت جنگ که به دانائی و کار آگهی یکتائی داشت اگر چه مطابق امر جلیل القدر بلیغار
کرده بمحاصره قلعه اوجینی و گوژ پر داخت و بعبرت نمای سواران را بتاخت و تاراج

دیہات نامزد ساخت اما به لطایف بحیل پالیکار را بدام فریب خود در کشید و سجنان
 معقول متناسب ساخته براه راست آورد چنانچه پالیکار را ندیشید دور و دراز کرده بعجز و الحاح
 دانا یان پیش آمده بگذاشت هفتاد هزار روپیه نذر جریانه سوائے ز پیش کش مقررہ التماس عفو
 تقصیر خود نموده و کیلی را نزد خان موصوف فرستاد او دولتخواه عرضداشت پالیکار مع عرضی خود
 روانہ حضور ساخت چونکہ نواب را بند و بست بلاد درگ منظور بود لصلح وقت خلعت معافی
 تقصیر و سند بجالی تعلقہ بمعرفت خان موصوف فرستاده مع نقد مقررہ اورا برای مدد طلبید
 پس پالیکار مذکور خاطر جمع بدارالمقر خود رسیده دو هزار پیاده و ستمصد سوار کو مک مع مبلغ
 مذکور ابلاغ حضور شد بجای خود آسود نواب از تسخیر کوری گوٹہ و گن کپتہ و مولکال مرود و دیری
 وغیرہ فراغت یافته تہا بنجات معقول در ہر قلعہ قائم کرد ہر چند پالیکار درگ را بمعرفت
 دیگر پالیکاران کہ ہمراہ لشکر نصرت اثر بود مذہب برای گذشتن دارالمقر خود بمتصدیان حضور
 قبول کردن نوکری حضور بقبر جاگیر خباہ ہزار و پستہ ترقیم و ترسیل فرمود ہر گاہ قوت
 مجاہدہ و طاقت مقابلہ با سپاہ شجاعت دستگاہ حیدری در خیر حوصلہ خود احساس مینمود
 علاج واقعہ را در ان دید کہ قلعہ درگ را کہ بزرید حصانت و استحکام امتیاز تمام دارد بدخا
 وادوات حرب پیکار و اسباب قلعہ داری مملو و معمور کرد و بغرور و نخوت پوچ گوش
 حقیقت بر ارشاد و مواعید نواب نکرده بیشتر از پیشتر در مقام مخالفت در آمد گماٹ ہای
 اطراف قلعہ اہ پیادہای جبار کہ قریب بیست ہزار پیادہ و دو ہزار سوار خونخوار تہریم
 کردہ بود و آلات جنگ مضبوط کردہ مستعد محاربہ گشت و سرداران کفار یک دل یک
 زبان شدہ بر عزم جدل مجاہدان اسلام بیان را بسو گند مذکور ساختہ ہر شب بارہ
 آقای خود روی بہ ترتیب سامان لازمہ زرم آوردند نواب بالشکر گران و آتشخانہ

عدو بریان سبعی یک سال گماشتهای اطراف قلعه بعد تلف هزاران مرد کار گرفت چون
 بجوالی آن حصار متین رسید فرمان داد تا فدائیان ناموس پرست قلعه را گرد گرفت
 طرح جنگ در انداختند و هر روز اهل ضلال و میل و مکمل کشته از حصار بیرون شتافتند
 باو غازیان عظام کوششهای مردانه می نمودند از یک جانب خوانین باشوکت فوجداران
 با حشمت با سایر دلاوران در برابر گروه گمراه آمده بضرب تیر خارا شکاف و شمشیر آبدار
 هر روز جمعی کثیر را بدار البوار می فرستادند و تمامی بیلداران لشکر فیزی حسب فرمانج بالا
 نشان به میشه های کار آگهی و تبر چاک بدستی بنیشه اطراف کوهیچهای قلعه را تراشیده بنه
 مستحکم بروی محصوران بر بستند و باتریهای توپچیان مستقیم زیر دامن کوهی که غربی قلعه
 واقع شده است بنا کرده اتواپ قائم نموده بشکست و رنجیت حصار جنگی مشغول گردیدند
 باندک زمان اگر چه دیوار قلعه بخاک بر برگشت و برج و باره رنجیت شده پناهی نماند اما
 محصوران هر شب یوار تازه از گل حادث کرده مستظهر خود می ساختند و از قلعه بیرون آمدن
 شور قیامت بریزیدند از آن مورچه میرنجیتند و سرهای شهیدان را چون گل سرخ در سن هموار
 کشیده در گلوی خود مانده اخته بر می گردیدند و از سردار خود انعامات شایسته می یافتند چون
 بر خاطر خطیر این معنی خطور کرد که ایام محاصره بامتداد کشید با وجود مساعی جمیل فدائیان
 اعدا شکن آن سرکش هنوز زیر نشد محمد علی را بجای گیر و اضافه میداد ساخته بجسود یاد فرمود او
 در جواب عرض نمود که از درویش چکار دارید و از تارک دنیا دنی چه میخواهید نوا بچنین
 جواب گستاخانه ظاهر بیش از پیش بر همی خاطر و انموده علی زمان خان و بدر الزمان خان
 و غازی خان را با حصارش فرمان داد تا آنها بخیمه خاصش فته بسنجان نرم و گرم و افغانینه
 بحضور آوردند نواب مکرر بوفور جوششش پرورش کلمات عتاب آیات بر زبان مبارک

رانده ارشاد ساخت ای صاحبان بگوئید که کمینه ترین ملازم چون شتران و فیلان بخشید
 مابدولت چه بخشیم ندما عرض کردند بلی تقصیر کبیر است لکن مقتضای فرید عنایات خداوندی بعفو
 جرمیش باید پرداخت که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ اودمان دریده بمیلا خطه باوصف
 اشارات مصاحبین عرض کرد که قبله گاه آن بخشش محض ترقی دولت ملازمان الابد
 مصرع که مزدور خوشدل کند کار بیش به قول انا است بخشش جاگیر است لایات
 ونوبت و نقاره و اضافه مناصب موقوف بر ذات والا است بالغرض بعد ارشاد است
 کلمات پند آمیز خلعت بحالی سرداری مع پدک و جو مال و مرارید عنایت ساخت اودر
 عوض تشریفات خلعت عرض اضافه ماسیهانه مردم متعین خود نمود از نیکه بخشش لی تمام
 در کار سرکار سر موقوفه نخواهند کرد نواب بعد رد و بدل بسیار دور و پیه فی سرآسامی اضافه
 کرده بگو شمال دشمن و کشایش تسامع نامزد فرمود چون کنند ان شیخ در مردم خود رسید پدک و جو مال
 و خلعت گرانها فروخته در وجه تمیشت باب ضیافت طلیعه طعام لذیذ پزاینده بفقراد همراه
 خود خورانید همون شب بر باتری که بنی قلعه توان گفت بلکه مدار بند و بست کو هر سا
 همین جا بود با پیادگان هرین اهل درای درگ مانند شیر شمناک حمله کرده گرفت و با چهار
 رساله مردم بار و دهنزار پیاده و شش ضربتوب قیامت آشوب پای ثبات قائم
 کرد پس سردار اهل حصار باد و سه هزار کفار بخرم استخلاص آن مکان سعی منوره بجا آوردند
 اما هر بار فرود نیصرت الله نصر اگوش هوش سپاه اسلام میرسید چون روز بروز آثار عجز بر
 صفحات حال سپاه خصم ظاهر میگشت دیگر تاب محارب مجاهدان غازی نمانده ترس و بیم
 بر اوشان مستولی گشته و دیگر بار مردم از حصار بیرون نه نهادند آنچنان حال اهل
 حصار تنگ گردید که باندیشنه تاراجی مال و ناموس جوق جوق از هر فرقی بهانه همیوه آب

از حصار بیرون آمده در لشکر نواب می پیوستند تا آنکه پنج شش هزار کس صرف از قوم
 بیدرمانده بجزاست کوهیچه پا پر داخته کوشش مردانه می نمودند چونکه نواب بهادر سردار
 اهل شرک و ضلال را شجیع و محافظان برج و باره را قوی دید دانست که سهلاً قلعه مفتوح
 نخواهد شد درین مهم مفت لشکر یان جلادت کیش خود را ضایع ساختن است پس
 پنج هزار پیاده و دو هزار جوان بار و هزار سوار را به پناه کوهیچه بای اطراف در کمین داشته
 آنها را فرمان داد که وقت قابو یکایک در تاخته قلعه تسخیر کنید و پالیکار سرکش را اسیر و
 دستگیر سازید خود بدولت از پای قلعه برخاسته شمال رویه بفاصله چهار فرسنگ مضرب
 خیام و اعلام ساخت اراده نواب چنان بود اگر او قلعه گذاشته بشوخی و دلیری قیام
 نماید از اطراف بر او هجوم کرده سرش چون کوی عاج بچوگان شمشیر بردارد و یا برگنه
 قصبات و قریات متعلقه درگ را بایالت و حراست یک یک پالیکار براج گذار تقسیم سازد تا
 آنها بامید ترقی خود بهتر تدبیر و حیل که دانند او را دستگیر خواهند کرد و روز کوچ بمصالح
 مورچال که از چوبی غیره مبلغ خطیر فراهم آورده بود آتش زرد آن زمان مردم قلعه
 به بشوخی تمام برکنگرهای اطراف قلعه برآمده طبل و نقاره زده چون سگان شکاری بانگای
 عو عو برداشته بودند و میر علی رضا خان از همون مقامات مع لشکر خود بنا بر ادای
 مراسم شادی کتختاری خود که او در خانه میر غلام علی خان عرف کلو صاحب جاگیر بیگن پلی
 خواستگاری کرده بود نیز بدریافت عزم و طریق رسوخیت حلیم خان و وصول پیشکش
 از دستوری یافته بطرف بلاد کردیست تافت خود بدولت همونجا یک هفته مقام
 فرموده بود در آن که زمان وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات حیدری غنقریب
 روداد چه پسران حارس الکره جبر علیه که او حسر درگ و اله می شد و در ایام محاصره او نیز

متحصن بود از پالیکار خست پشش صنم که دیش زبرد امن کو هیچ که بفاصله یک فرسنگ بود گرفته با چند پیاده و سوار شتافتند عرض گویان این معنی را بالعکس گوش گذار پالیکار مذکور ساختند که برادران نسبتی تو بر حسب اشاره پدر خود باین اراده که سعادت اند و رضو نواب بهادر شده سوال جواب و گذاشت جاگیر ات خود درست ساخته بفراغ خاطر کامرانی کنند رفته اند و نادان بجزو استماع این کلمات لایعنی سودا الطن از آنها گشته اشاره کرد تا جلادان بیباک در تاخته سر بے گناه خسرش ابریزند و خانه اش با آتش غارت در سوختند چونکه لیسرانش را که مشغول پشش صنم سر از سجده بر بنداشته بودند خیر قتل شدن پدر و غارت خانه رسید پس متحیر و متفکر تر گشتند این معنی باعث تغیر مزاج آنها بتازگی شد تا هر دو برادر در صلاح کار خود بایده گیر مشورت کرده چست تر از برق و باد عنان غنیمت به شکر فیروزی معطوف داشتند و بواسطت وکیل پالیکار هر یون هلی که آنها از پالیکار مذکور همچون نسبت خویشی داشتند سعادت مجرای نواب دریافته خال ضدل فدویت بر ناصیه عقیدت دلی خود باز ده بجلاع و انعام شامانه مباحث اند و خند چونکه عنایت سند بجالی تعلقات آن فدویت کیشان بعد تسخیر درگ مذکور مقرر گردید هر دو برادر ترغیب تحریص بکشایش حصار درگ بشیر کرده مزاج و مزاج را بر آن آورده که نواب بر حسب معروض آن دولتخواهان رازدان باز متوجه آن مهم گشته و سرداران با شوکت و فوجداران با صولت مفتوح حصار نامزد فرمود تا غازیان شیردل در مدت یک هفته داد و تلوه شکنی و خصم افکنی داده از راهیکه سر اعیان یعنی آن دو برادر مذکور نمودند چنانکه چشم قیاس دیده بصیرت و هم و خیال و الافطران جهان پیا گاهی مشاهده نموده بودند حملات اعدا شکن بعجل آورده باندک سعی سلک جمعیت محفوظان حصار گسیخته چون اوراق منتشر

و پیریشان ساختند و بر کوچه با بطناب می‌کند بیا کانه سوار شده طبل و دف و طنبورهای
فتح نواختند و تیغ و سنان کین را بخون ارباب ضلال آیداده دمار از روزگار آن تخت
برگشتگان برآوردند چون سردار قلعه صدای طبل و طنبور در قلعه گوش کرد و سرهای
مردم خود را چون گوی بازی طفلان بزرگین اتمام غلطان دید نیکو فهمید که دولت
جواب آخر میدهد یعنی رخصت میشود شخص قبال کامرانی خود کوچ می‌کند اگر چه خود هم
مستعد با سلاح و چند سپاه بی صلاح بیرون محل سرانگشتافت اما چون اکثر مردان کاری
خود را گشته و خسته و معدود چند را بآلات پیکار گرد خود دست مالان اشک باران
دید از پای تدبیر تخیل لبان نقش دیوار در مانده بود که محمد علی شجاع با دیگر سرداران بر سرش
رسیده او را در سن یک هزار و یک صد و نود و یک هجری دستگیر کرده حاضر حضور ساق
نواب بهادر اومع عیال اطفال بمحافظان معتمد علیه سپرده روانه پلن فرمود و هر یک
سپاهی دلیر را با انواع انعام و خلع نواخته مباحصب ارجمند مغرور و ممتاز نمودند

ذکر توجیه آیات ظفر آیات بصوب بلاد کرطیه و اسیر و دستگیر شدن
حلیم خان حاکم آنجا و تسخیر گنجی کوته و غیره که در سن یک هزار و یک صد

و نود و یک هجری رو داده آنکه

چونکه نواب از جنگ تسخیر درگ بعد از سال فراغت حاصل نمود و قلعه معنوا بخش ضبط گماشتگان
سرباز در آمد دولت خان نامی متبنی خود را که اصلش از نسل قوم نابار است در حینیکه مندراج در لواح
سنی مشغول اقامت داشت و نواب بهادر خورش غرمت بپند و بست پالیکاران آن لواح بوصول
مبلغ پیشکش دریافت جوان نوخیز به دست شده چون فرزندان بنار و نعمت دولت مندان

پیشکش یافته بود بجز است درگ و بند و بست در و بست تعلقات من مضاف آن
 بمختاری کل مور نامزد فرمود و خود بدولت با جمیع لشکر زیر گماشت عبور کرده و رسوا و موضع
 این منگل چند مقام فرمود بنا بر امتحان نیکو خدمتی و هواخواهی فوجداران و کس در آن
 لشکر و آراکین دولت خود و پالیکاران مطیع و امرای افاغنه و بامتیاز دوست و دشمن
 ذات بابرکات چندے خلوت را بر جلوت گزیده شهرت انتقال خود در داد و صدق و
 پراز عطر و گل و معیروت شب بمشایب جنازه بدرقه مولودیان روانه پین فرمود چونکه
 شاہد حال آن اخبار صندوق مذکور گردید در تمامی ملک و لشکر شکر صدای ای هوے و
 نعرهای ناله زار از هر در و دیوار و خیمه و خرگاه سر فلک کشیده و بی تکلف و بیخواست آه
 جگر سوز از نهاد مردوزن برخاست و حیرت در دل اکثر سرداران لشکر و قلعداران
 راه یافته بود اما در عهده داران افواج و بند و بست لشکر با وجود پراگندگی دلسا
 ظاهری هیچ امر قصور و فتور راه یاب نگردید بنای منظم و تنسیق ممالک محروسه هرگز خلل پذیر نشد
 صاحب زاده و الا قدرشیش ز امر نیابت و تبعیت بامری قدم جرات پیش نهاده بود
 اما چون خبر کذب مصلحت آمیز حلت نواب زنده دل بعلیم خان حاکم بلاد کرمان رسید همچون زمان
 شیرینی شکرانه این بشارت تقسیم نموده نوبت شادمانی و نواخت و اخبار نولیس حضور را
 به بی تمیزی شهر بدر ساخت قضا را اجاسو سان هشیار مغر مفصل عمل شنیدش
 معروض حضور شدند نایره غضب حیدری سر به شعله کشیده عزم استیصالش
 بدل مصمم داشت چون از ملازمین قد و دیت قرین و عهده داران کارخانجات خود
 خاطر جمع گردید بر مسند دولت و اقبال جلوس کرده در جلوه وی این نیکو خدمتی تمامی
 دولتخواهان را با انعامات و خلایق فاخره خوشدل و سرفراز ساخته رایت ظفر آیت

بجانبش بیه افغانه برافراخت و موکب هایون کوکب سمت بلاد کرطیه حرکت نموده بود
 که میر علی رضا خان از طرف بلاد مذکور عرض داشت ترقیم و تبلیغ نمود که افغان کرطیه باز
 دایره اطاعت و موافقت بر حیدر فوج خود را بغرم مقابله برآراست و سدی از سپاه
 در سر راه عبور و مرور مخلص کشیده انواع آتش بازی در آن منصوب ساخته نیز در گردآور
 لشکر است بمجد موضوع مضمون عرضی شعله قهر حیدری بیش از پیش ملتهب گشته
 با جمیع لشکر ظفر اثر بر سبیل بلغا متوجه آن نواح گشت چون حاکم کرطیه از توجیه آن
 شهر بر میدان شجاعت و متور با لشکر شهامت اثر واقف گشت از صدمه غازیان
 قوی باز ویش بر خود لرزیده محمّد غیاث نامی را بامروکالت و استعفای جرایم خود بخصو
 فرستاد تا وکیل موصوف بعد زمین بوس شرایط جانبداری افغان آنچه که در حیز امکان
 داشت ادا ساخته دولتخواهی او و نمود و خواست که بنای عداوت و مخالفت را بر
 قانون محبت و موافقت بر غم ایام ماضی مستحکم سازد نواب در جواب ارشاد فرمود که
 سر دارشما در ظاهر با ما دم رسوخیت میزند و در باطن سر نخوت برافراشته طریق فساد و
 عناد می پیاید و خیر انتقال ماشینده شیرینی شادمانی تقسیم نمود و انجی و اله را بملت تمام
 راند الله الله با این نخوت و شقاوت حرکات ناسعادت امید عفو و دیدنی دارد
 و حقوق نعمتی که مابد و دولت و نوازشات و عواطفات بیکران نهال دولتش را در چمن
 تربیت برومند میباشیم کیس فراموش کرد خوب است مصرع آنچه بنید ز خویش
 خواهد دید که اکنون بگو تا او مستعد بجنگ باشد ما هم غمقرب میرسیم چون ایلمچی بی نیل
 مقصود خست یافت جو اسیس حضور خبر رسانیدند که افغان کرطیه لشکر خود را ترتیب
 داده بسرداری برادر زادگان خود یعنی لیسر کرامیان بن مجید خان که حسینه میان

و سعید میان نام دارند بطرف دهور روانه گرد و فیما بین افغانه و میر صاحب چنان آوینش
 سخت و داد که در آن مصاف افغانه غالب بر آمدند بجزد و رود این اخبار نواب بلغا
 کرده مع پیاده و سوار توپخانه وقت دوپیش چون مرگ ناگهان بر سر ایشان رسیده از
 تیر و تفنگ بان و گول توپ برق نشان سلسله جمعیت آنها را از هم گسیخت و بسیاری شتر را
 را لقمه تیغ بیدریغ نمود با این سرداران افغانه اگر چه نا تجربه کار و کم سن بودند اما بلا خوف
 پای ثبات در میدان مردانگی فشر زدند و قاره زنان بر فیل سوار شده بقیه اسیف ا
 کرطیه گرفتند نواب با جمیع سواران تعاقب شان گرفته تا چهار فرسنگ اه طی کرد چون
 نزد موضع بالن هلی رسید شب بسر آمد و سپیده صبح پدیدار گشت تا قزاقان سلجریان
 و دسته داران لشکر منصوره حسیب کم و الا پیرامون آنجماعه حلقه بستند و از نهنگام میدان
 تبا شیر صبح کوس و کر نای زرم بلند آوازه گشته تا دوپیش باز از پیکار گرمی تمام داشت و یک
 یک افغان بنا موس مردی چنان شمشیر آزمائی کرد که بر صغیر روزگار یادگار قهست
 و نوجوانان فیل سوار از دود دست تیر اندازی نموده آنقدر داد شجاعت و مردانگی در
 دادند که دو هزار مرد تجربه کار از لشکریان نواب تلف شدند آخر کار صولت و نخوت
 افزاینهای مخالفان بجای رسید که ناگاه آتار نهیت با فغانه نمودار گردید ناچار
 سپر انداز شده قلیچ و بلی ند کور استظهار خود ساخته آسودند تا توپ اندازان جا کیدست
 حسیب برمان والا از گولهای توپ حصار قلیچ شکسته بجاک برابر ساختند جوانان
 ساده منش چون تاب سپاه گری و دشمن کشی در خود ندیدند با سدی هلال بخشی و بی
 افغان اسیر و دستگیر گشتند و مجموعه فیل و اسباب زرم و پیکار یعنی ترکش و کمانها
 و تانچ و نیزه و صمصام و خیام توده توده بقبضه تصرف ملازمین جیدری درآمد نواب

بعد از آنکه به فتح اختصاص یافت پیشتر کوچیده شهر کرطیه را بیک حمله مفتوح ساخت و از فر
نزول موبک ظفر کوکب خود آنحوالی را رشک افزای سپهر بوقلمون فرمود و خیمه علیحد متصل
خیمه خاص نصب کنانیده افغانه را در آن خیمه جاداده بود و هر دو جوان شیر صولت را
در حویلی خاص نشان محبوس کرده روز دیگر حکم کرد که آلات حربی از دست افغانه سپهر
گرفته بیارید مبادا که نوع دیگر بخاطر جهالت جوش ایشان بگذرد و تشویش برای فدائیان
حضور آید یا بد چون ابو محمد مرده یعنی سرگروه یساو لان حضور که شخص با اعتبار و قدیم
دولتخواه بود نزد آنها رفته بطایف تحیل درخواست تیغ و سپر آنها باین تمهید نمود که
اعلی حضرت بر شمشیر بازی شتای فریفته شده میخواهند که سلاحهای شما را ملاحظه فرمایند که
بهتر و نیر تر از آن از تو شکانه والا به شما عنایت فرموده بکار و خدمات عمده یک یک را نامزد
و مامور سازد همه با جواب دادند تا باقی حیات مستعار شمشیرهای ما همه به دست شما نخواهد
شد چون پیام گذر مفصل جواب شوخ افغانه بحضور عرض نمود پس چند بند و قچیان
بر این کار دستوری یافتند تا از عبرت نمائی سنان و بندوق سلاحها از دست ایشان
بر آرد چون تفنگچیان بر سر ایشان رفته استاند افغانه همین که علاج واقعه خود را از نوک
سنان و دمان بندوق ملاحظه کردند از آنجمله چهار برادر از پسر عبد الرزاق خان که دولت
زائی که جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان نام داشتند و از سران
آن جماعت بودند از روی جهالت نامر بوط دست از جان شسته بیرون شتافتند
پنج و شش تفنگچی را از جان کشته راه خیمه خاص گرفتند تا نیر ه داران و نیر کد را از حضور
سته کس را بر خیمه خاص کشتند شخصی اندرون خیمه خاص جرئت پرداز شده بود که نواب از
نیچیمه خاص را پرده خیمه چاک زده متوجه دیوان عام گشت چون افغان با جرئت

و بدسرت جارا از وجود باوجود خالی دید بر خود لا حول خوانده بر بالش خاصه شمشیری افشرد
که جلادی از عقب سیده سرش از پیکر بدن جدا ساخت پس نواب مطابق این امر بیت

چو از قومی یکسید انشی کردی نه که را منزلت ماند نه سر را

سورالظن از آمد مردم گشته بقهر حیدری فرمان داد تا جلادان سنگین دل از دشته
بیدریغ و ازه جانربانند دست و پای افاغنه اسیر قطع کرده تلخ چاشنی های عبرت
بکام و زبان جرات دیگران رنختند و هر یک را خونچکان در کوجه و بازار شهر گردانده
بیرون گذاشتند و بعضی از آنها تبرس جان خود را سید و شیخ و امموده به تیغ سیاست
امان یافتند بعد از آن نواب در شهر یزکداران کار از ما گذاشته قزاقان را بطرف
قلعه سد هوٹ که حاکم افاغنه در آنجا پناه گرفته بود روانه ساخت چون سواران ندگور
شب شب تاخته شورش فرازی اطراف قلعه ندگور شدند صبحی حاکم ندگور هرگاهیکه
جوق جوق شمشیر بازان را آتش زنان و غارت کنان دید کس افرستاده خبر طلبید
تا وقوف یافت که نواب بهادر شکر خود را تاراج کرده و دست و پای افاغنه بطور
حرکتی که بالا ذکر شد گذشت با آلات قهر و غضب قطع کنایند شهر کرطیه را یک حمله
گرفته قزاقان را پیش آهنگ ساخته ست پس و سخت اندیشناک شده تجویز
بعضی خوانین ناعاقبت اندیش منادی کنایند تا تمامی ملازمین و خوشباش و رعایا
ناموسهای خود را مع اثاث البیت اعنی نقد و جنس طرف کوهستان نواح چیتل
درگ شب شب روانه کردند قضا را قزاقان نیز هوش بر این معنی اطلاع یافتند که
گروه گروه از مردوزن بوفور سامان گران و زر و گوهر و اجناس نادر العصر از قلعه
بطرف کوهستان میروند کیبار در تاختند و در اشنای راه بر شبگیر دگان شورش و

کشاکش نجات دهنده از مردم آزاری فرو گذاشت نمودند و مال و ناموس را دستخوش تاراج ساخت
 بعضی افغانه را که دست و پا بمیدان دلیری زدند لقیل رسانیده برگردیدند خان نادان
 باستماع این حقیقت برنجی خود افسوسها خورده نادم برآمد روز دیگر بلا توقف نواب
 خود بدولت سوار شده بالشکرتو بچانه بطرف سده هوش نصرت فرمود و قلع را ملازم
 در میان گرفت مقام نمود حاکم ندکور چون تاب محارب با غازیان شیردل نداشت
 لا علاج شد و باز محمد غیاث را روانه حضور کرده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمود و بر
 کرده خود نادم گشته از دایم سابقه عذر با خواست نواب عاجز نواز بر عجز و زبون حالی
 و الحاحش چون واقف گردید عرق فیض بخشی و رحمت عامش در حرکت آمده لک
 روپیہ بعفو تقصیر قلع گنجی کوٹہ درخواست فرمود چونکه او در خزانه خود لک روپیہ
 هم موجود داشت برار شاد و نواب متامل گشته بود آخر سکوت آن مبهوت
 بآن مرتبه رسانیده که نواب بهادر هم برآمد میر علی رضا خان را به تسخیر گنجی کوٹہ دستور
 داد تا او که جوایسی چنین وقت و منتظر فرمایان بود با فوج ظفر موج خود بآن طرف
 شتافت و کوه گنجی کوٹہ را محاصره کرده سبعی یک هفته مفتوح ساخته عرضی مبارکباد
 فتح ترقیم و تبلیغ داشت پس نواب بهادر امینی کار دان و قلعه را پر دل ابظلم شوق
 آن تسلیم و تعلقه روانه کرده میر موسوف را بحضور سلبه داشت چون خبر تسخیر گنجی کوٹہ
 بخان ندکور رسید از اول زیاده منتشر الحواس گشته عبدالرسول خان دیوان خود را
 مع محمد غیاث روانه حضور ساخت تا آنها به ترمز بانی عبارتی که به آراستگی الفاظ
 شایسته صداقت و مضمون بایسته مودت مملو بود عرض کردند و گفتند که عبدالحکیم
 سرنجالت در پیش گریبان ندامت کشیده عیال و اطفال خود را در یک حجره جمع کرده است

و پیراموس با دست گسترده فیتله در دست منتظر حکم استاده اگر جان بخشیش که شخص کل را بدنی
است منظور ملازمان والا باشد جمیع امور دستگیری فرماید بیت که

اکرم بر حال کس کردن بزرگی است مراد کس بر آوردن بزرگی است

نواب بر تضرع و تخشع عرض کنان نظر غور کرده نربان مبارک اظهار فرمود که اصل مرکوز خاک
همایون ما این است که تا دو ساعت و نشان ظفر نشان مع دو جوق تفنگچیان بمجنس تکمیل
نام نامی و نسبت یگانگت باین دودمان گرامی در تعلقه شما بدارید تا بر جبریده جریب
قلیل و کثیر شما یک مسلم قلم عفو کشیده خواهد شد چون و کلای خوشدل شده نرد حاکم خود
شما فتند ارشادات نواب را یک یک خاطر نشانش ساخته ترغیب و تحریص بلیغ در
امثال مر جلیل القدر بیشتر کرد و او که نعل در آتش بود بر این مژده گوش رضا نموده
ملازمان خود را چه از سوار و پیاده که پیاسداری قلعہ تعد و بجنگ آماده بودند و بار
بهر شروع جنگ آتش افروزی پر خاشا جازت خواستند بیرون قلعہ اند بعضی خوانین
را که قدم جرات در میدان ممانعت قایم کرده بودند تیر شرمی رخصت بر طرفی داده
منتظر دخول سپاه منظم نشست نواب زنگ کلفت و ملال از آئینه خاطر ملکوت میناظر
زدوده چهار هزار جوان بار سرخ و زر و پوش را باد و علم نصر شمیم روانه قلعہ فرمود و به سزار
آن جماعت بطریق اختفا همین مشوره ساخته بود و بمجرده داخل شد در دروازه قلعہ نصف
جمعیت خود را بحفاظت دروازه و فسیل متلعه مامور کرده خود بمشابه تیر است و تیر شست
خان جلیلم الطبع را که در دیوانخانه بود اسیر کرده در پالکی انداخت با چند خواص توابعش
یعنی مع زنان و مردان حرم سرا و غیره حاضر حضور ساخت تا نواب در ولست شهر قیوت
کرده را تفویض میر علی رضا خان کرده خود بدولت خاطر جمع بارالریاست مراجعت نمود

بعیش و نشاط اشتغال و زریه و عبدالحلیم خان را مع زنانه و خیلخانه در معموره گنجام محبوس
داشتیم مبلغ خرج معقول از حساب ماهوار بصرف مایحتاجش مقرر کرده بود و پیش ازین وقت
سید محمد دامادش مع زوجه خود شباشب گرخیته بپاکدور شتافت و داماد دیگرش بهلول خان
نامی که همراه خسرو بود پس بمرو ایام یک بعد یک جهان فانی را پدر و دهنوده از کاهش دنیا

ذکر شادی کتخدانی صاحبزاده کبیر در دار السلطنت ^ط و ارستند

از صبیحه حکیم خان سانوری و نامزد فرمودن گل گلزار عفت و عصمت یعنی
دختر نیک اختر خود را بخلعت خان مزبور که دین یک هزار و یک صد

نود و دو و هجری بظهور رسیده اینک

چونکه نواب بهادر اختر منیر برج عفت و عصمت یعنی دختر مهدی بیگ را که جمعه دارد و صد سوار
بود و بعد فوتش حسینی بیگ و مراد بیگ اسپرانش مع همشیره خود از ارکاٹ بعزم نوکری اورد
آن نواح شده بودند بعقد مناکحت و موصلت خود بدولت امتیاز بخشید و از پیش لپیری
تولد گشته به کریم صاحب سوم شده و دختری نیز از آن عاصمه بوجود آمده بود و بعد تولد
دختر مسطوره عاصمه بر من مملکت متوجه خلد برین گردید زهره نام رقاصه منظوره خاص لپیر
و دختر را به ناز برداری پرورش کرده بسن تمیز رسانیده بود و خود بدولت نظر تربیت
و نگاه نوازش بر آن فرزند بیشتر میداشت در آنوقت که خاطرهایون از رتق و فتق کل
مهام قیام دولت خداداد جمع گردید در فکر شادی کتخدانی ایش تجویر بانمود پس ای جهان
کشای صواب نماند اقتضا فرمود که افغان ساو نو یعنی حکیم خان بسبب کینه خاطر جمع
نیست اکثر اوقات از جاده خلعت و سوخت اخراج می ورزد لازم که مخالفی معصمت

طرفین پنجوشی و مصاهرت بمبدل ساخته تسلی بخش خاطرش باید شد تا وکلار ابعنایت
 ناهجات تنهیت سمات و معافی پیش کش رخصت آن حدود فرمود و بنا بر عبرت نمائی
 عقب شان لشکری مستعد با جنگی سامان بشهرت چرای روانه ساخت چون وکلای
 باهوش فایز سا و نور شدند از حکیم خان ملاقات کرده عنایت نامه سرافراز علامه گذرانیده
 مذکور ساختند که برای دولت چند روزه که چندان امتدادی ندارد همان بهتر که غبار عناد
 و فساد را بزلال صلح رشاد فرو نشانید و بساط مخالفت بیگانگی بر چیده بنای محبت
 مخالطت را بقواعد خوشی و قریبتی مشید ساخته با اتفاق یکدیگر در دفع ارباب ضلال
 مساعی جمیله بطریق رسانید تا جمیع کافه اسلام بل خاص عام هر فریق در ممدان امان
 آسوده حال بوده بدعای دوام دولت روزگار بگذرانند پس سخنان سنجیده و کلامی
 دانا در دل خان عالیشان تاثیر تمام نموده خاطرش را از عجز اتفاق و نزاع شست و بشو
 دادند تا او بر پیام مصلحت انجام نواب گوش قبول دید و منت نهاد آخر مصالحه موافقت
 و مرافقت برین وجهه قرار گرفت که دختر او را در سلک سعادت ازدواج صاحب اوده آورد
 و از خواهر عصمت شعار صاحبزاده خلفش را شرف مناکحت پیوند بیوگانان پنجشد پوشیده نهاد
 جلوه ظهور این امر خطیر از نهجرت بود که نواب بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه
 رتبت و اقرونی مواد ثروت و شمت در نوینان والا قدر عدیل و نظیر خود ندانست و سر
 سرکشان و نخوت پرستان اطراف را که سلاطین پیشین حکام سابق با وجود و وفور
 لشکر و سامان جنگ ایام متمدن مرتبیه آنها نمودند کاری نکشادند در اندک روز
 به تنوع جهانگیری و شجاعت ذاتی برانداخته کسی را سلامت نگذاشت و بر تبه و ترم فکری
 و سرکش براندازی کوشید که نام مفسد دران بلاد و دیار نماند و هر جا که مفسد را رسمی حکم

پایه شنید بنیر می تدبیر یا بدست یاری دلیری و دلاوری منهدم ساخت و رایت
ظفر آتشش به ز ناحیه که سر عزیمت بر افراخت جز آنکه اعلام اعادی را بجاک مذلت
و خواری سزگون بیند از دسرفرو نیار و دلی بده القیاس خرابی حال مرزا و فنانک
جیتل درگ و افغان کرپه و غیره عبرت انداز و عجب افزای خاطرش گشته خصوصاً
و رود عساکر نصرت ماثرب و عجب و کلا تشویش تمام بهم رسانیده و الا شوخی خود پسندی
افاغنه معلوم هر کدام است چنانچه احتیاج اظهار ندارد با بجملة خان بیدار خت
صواب دید نواب را بجان منت برگزیده قبول حسن رضا مندی بعبارات تهنیت
سمات و فقرات عقیده آیات آراسته بصیامت و کلام مع خلائع و تحالیف تبلیغ
داشت در آمادگی سامان طوی و تزیین شادی بهمت گماشت نواب باطمینان
خاطر خان مقبول راع متعلقان زنانه و لواحقان یگانه به دار السلطنت پهن طلبیده
بادای رسوم تهنیت پس سرعادت منظر نشان و مراتب جشن و سوخسروی پر خست
بساعت سعیدترین سعدین را قرآن معنوی بخشید و خواب بر نوشته ابهمون مراسم
و شراط خرسندی در سلک ازدواج عبدالحی خان عرف خیر میان بن حکیم خان
در کشید بعد از آنکه از طرفین فراغت دست داد خان سرخو و دختر و پسرخود را مع
فوج بحضور گذاشته بسا و نور مخص گردید و نواب به دار السلطنت آرمید

ذکر فوج کشی نواب بهادر کرت ثانی بغرم تسخیر کرناٹک پایان گما
باغمای ناظم حیدر آباد و کارپرداز پونه در سن یک هزار و یکصد
ونود و چهار هجرت واقع شده و بیان فتوحاتی که در آن نواح

جدست غازیان شیر شکار گشته

چونکہ روز بروز اسباب شکوہ و صولت حیدری در ترقی و تزیاید بود بہر کس از خوانین و سردار شجاع بزمید جان سپاری و اخلاص در کاب ظفر انتساب توکل می جست و صحبت جہانگیری و عدو مالی و آوازہ زہر پاشی و غربانوازی حضرت خلیق پرورد اطراف عالم شایع شدہ عالمیان از خوان نوال و احسان آنجہ الا نشان بہرہ مند و کامیاب می گشتند و از باران دست زرافشان اورایض آمال صنایع خلایق شادابی ریان شدہ و جمیع قلاع و قری و بلاد محروسہ رونق و رواج تازہ گرفت تا آن وقت دیگری صاحب فوج باشوکت غیر از جناب نواب کہ گردنہای کردن کشان و رعونت افزایان را بہ پنجہ قہر و جبر قدایر عدو مالی بر تابانید و بصولت حیدری تہای روباہ بازان کفر و اسلام را بدام اطاعت فرمان برداری در کشید باقی نماند بس خاطر ملکوت مناظر بعد از آنکہ عروس ملک و مال در آغوش دولت عدو مال چست شست از جمیع وجوہات تسکین یافتہ در دار السلطنت بعیش و عشرت اشتغال داشت و در گردآوری سامان جنگی و مردان جنگ جو و سپاہی و عراقی و فیلان تنومند ہمت جہانگشا بر گماشت تا بکثرت سپاہ و اثاثہ شوکت و متش خار عناد و فساد و چشم دل حسد منزل ناظم دکن یعنی نظام علی خان و غنیم یعنی مرہٹہ خلیدہ در شکست دولت این غربا پرور عالم نواز سعی موفورہ بطور سیانیدند ہر گاہیکہ اساس دولت سلطنت حیدری تضاعف پذیرفت و اکثر سرفرازان آن حدود را کہ در شوکت عظمت با فلک دم مساوات میزدند مطیع و منقاد خود گردانید بلکہ روز استقلال و سمت از دیاد یافتہ نزدیک بود کہ در و بہت مملکت تلنگانہ و مرہٹہ بلا جنگ با و منتقل شود فکرہای

دقیق بکار برده حیل و بازی گنجینه هر متفق اللفظ و المعنی رسولان را با تحق و هدایا و خلائع
گران بها بموقف سلطنت خدا داد ارسال داشته بزبان صداقت اظهار محبت و
اخلاص نموده پیغام دادند که انگریز خونریز در بلاد ما مستط شده در ولایت ملک
نیگال را که خال چهره بند است ضابط و ناسق گشته و تمامی کزائیک پائین گهاٹ را جاگیر
خود شناخته روز بروز ترقی میکند و محمد علی خان را بطور مستاجر داشته خود به پناه
نامش کامرانی می نماید خصوصاً قاتل نرزد یعنی راگوشقی با عانت شان مجرم جرم
تاخت و تاراج ممالک محروسه تلنگانه و پیشوا یعنی قلم و حکومت مرهطه مصمم کرده اکثر رعایا
باج گذاران آن بلاد را خراب و پایمال ساخته و حقوق نعمت خاندان ما از دال شقاوت
منزل خود بدر کرده اما بمین افضال خداوند لایزال بصورت اقبال آن بدخواه
مخدول هنرای معقول یافت با این بیم آنست که از قیام آن قوم درین مملکت بار بار
فتنه تازه حادث شود چونکه شرایط محبت اخلاص فیما بین ما و شما مربوط و مضبوط گردد
اعادی این دولت خانه ما را دیگر مجال مجادله و فتنه انگیزی نماند لهذا بر ما و شما لازم
بل واجب است که اهل آن قوم را از میان برداشته باطمینان خاطر بیدخل غیر
فرمان روالی بکنیم و هرگاه بیکه یکی را مهم ضروری پیش آید باتفاق یکدیگر متوجه شده در آن
باب سعی نمایم اکنون ما هر دو با یمان موکد بعزم دفع شر انگریزان بنمای نتایج
بمیان همت چست بسته ایم پس آن فخر خاندان دولت و اقبال درین باب چه تجویز
فرمایند و یقین شمارند وقتیکه ما سه دولتمند یک دل و یک زبان باشیم نبد و بستاند لکن
پایان گهاٹ بلکه تمامی هند و دکن با حسن ترین جوه صورت خواهد بستاند ابیات

من اندر گزیده رایج راه

بجالم چو گردن یک دل دوشاه

صیقل آفرینندشان چرخ	شود شهری و لشکری با فراغ
و گر و بیدان کین آورند	بلاز آسمان بر زمین آورند
همان به که صلح روا آوریم	طریق مروت بجای آوریم

لازم که درین مقام تامل و تکامل رواندازند مبادا که فتنه انجمنه شود که تدارک آن بسهولت میسر نغزبان و فدائیان ناموس از نگردد از اینجا که نواب با صابت رای و زرانت عقل و فهم گوی سبقت از سلاطین نامدار و حکام فطنت آثار برده بود بر استماع چنین کلمات نادان و فریب گوش رضانه نهاده در جواب ارشاد فرمود که این همه مقولات مصاحبه شما ترغیب بانی است نه قلبی لغو و باله کسی که بر چنین سخنان ابله فریب خاطر جمع شده عزم ملک گیری کند عاقبت کار خود نیکونه بیند زیرا که زمام اختیار ملک رانی و مدار دولت شما بدست حماقت کارپردازان نابخبره کار وزیر پرست آرام طلب است و ما بچشم خود دیدیم و دانیم که اکثر جاها بر وقت کار لغزشی قبیح از اوشان بطور پیوسته و نیز خواهد پیوست آنگاه رشته عهد و پیمان فیما بین شما یکدیگر خواهد گسیخت اگر چه مابعد دولت بمقتضای همت عاجز نوازیم بیست

بسته ام من کمر جبهه درین کار بحیثیت دارم اسباب عد و مال مهیتا یکسر
لیکن عقل صواب نماند و نیز نمی فرماید و دل صفا منزل تصدیق این معنی نمی نماید که بر اعتماد شکریان خود آرا و امرای سایه پرور شما عزم زرم و خیال ناورد بشیران جهان گرد نماید و بار ترد و کاوش و کاوش بر خاطر آسوده خود گذارد و آن قوم که شما بحال از آنها نفرت دارید و باستیصال ساس تسلط اوشان همت گمارید در میان خود اتفاق تمام دارند و یکدیگر یکدیگر بان هستند ازین سبب همه جا و همه وقت روی بهی فیروزی

مشاهده می نمایند اگر درین مشورت که با هم تجویز کرده اید صادق باشید با راستگی فوج
و شایستگی مواد حربی ضرب پیکار عازم آن حدود شوید و اینجانب را هم مستعد آنوقت
شمارید و الا بار دیگر چنین تصدیع ندید چون ایلمچیان مفصلاً جواب باصواب نواب را
بخداوندان خود بزرگداشتند تا آنها مکرر از طرفین قواعد پیمان بغلاط و شداد ایمان موکد
و مشید ساخته حکایاتی که نظام ملک و استحکام دولت احتیاج بآن دارد بتکرارند که کرده عزم
مصمم خود را و نمودند پس چنان مقرر گشت که مرهطه با اجتماع سپاه و امرای خود بغرم
تسخیر میبونی خوش غریمت بر تاز و ناظم حیدر آباد بالشکر شهری متوجه بند و بست مجملی پٹن
وراج بندری گردد و نواب رایات نصرت آیات را بصوب ارکاٹ برافرازد
چنانکه هر دو دولتند بهیون عزم خیام و اعلام بیرون دارالامارت های خود را نصب
کنانید و با حصار امرای سپاه فرمان داده مبادرت بکار بردند نواب بهادر
اگرچه یقین تصور فرمود که مغول و مرهطه صادق القول و الجنان نیستند آخر درین عوی
بسر نخواهند برد اما پاس عهد موافقت و شرایط موافقت مجتهد که تشدد پذیرفت بود
ملفوظ داشته خود بدولت بغرم جزم متکفلین مهم گردید و بعضی بر آنند که گورنر بند چنای پٹن
بمعاندت خلاف مرضی خود که بار رئیس بلاد ارکاٹ مکتون باطن و مرکوز خاطر داشت
محکم سلسله تخریب این دیار شده هر دو دولتند حارص را که معامله شان بمصالحات
سالهای دراز انجامیده بود بار سال هدا یا وزر و گوهر و خلع فاخر خوشدل ساختیم
قضا نه متبلیغ بلاد کرناٹک پایان گهاٹ برگماشت و بتقریب منازعت بی سابقه
امری که خلاف مصلحت باشد بهانه ایگخته نامه موسوم نواب محمد علی خان و گورنر
مذکور در باب گذشته قلعه نتر نگر عرف تر چنای پلی بموجب فرمان نامه او که به راجه میسور

نوشته داده بود و تفصیل این مقدمه از ذکر سابق موضوع شده باشد ارقام فرموده
ترسیل داشت چون از آن جانب جواب با صواب موصول و موضوع نگشت با حضار
امرا و خوانین فوجداران فرمان همایون شرف نفاذ یافت چونکه در اندک مدت
حسب فرمان والا نشان سرداران با استقلال با ساز جنگ و جدال متوجه درگاه والا
جاء شدند بموجب قرار داد با سپاه رستم نهاد در باغ

لشکری ناکشیده قهر شکست	سپه ناچشیده زهر فرار
برده در زیر نشان چو غر آن شیر	نیزه در دست شان چو پیاں

اعلام ظفر انجام بعزم آن صوب بر فراخت و بموجودات سپاه فرمان داد تا متعدد آن
این امر چون فرد تعداد دوازده هزار سوار خاص پایگاه و ده هزار سوار قزاق و پاتر ده هزار
سلاح را خو نوار و بیست و چهار هزار مردم با جلادت شعار و شصت هزار پیاده جبار و هفتاد
ضرب توپ برق آشوب سوای جمعیت پالیکاران از نظر کمیا اثر گذرانیدند با خیل و
حشم محشم چون خسرو انجم از بیت الشرف سر نیزه گ پٹن روان شد نظم

شد از طیل قبال بانگ بلند	به نه گنبد چرخ غوغا فکند
روان گشت لشکر چو غنچه میخ	درخشان تراز برق تابان تیغ
هر اول چو فیل علم پیشرو	پراز باد پا عرصه گاه جلو
نقیبان و سربنگ در اہتمام	روان پیش پیش از پی انتظام
ترنم سرایان دولت سرا	سرایان به نغمات لکش نوا
دران قلب گاه شیر گیتی ستان	روان بر عمارتی بیری نشان
بفتراک میر کو اکب سپاه	زده دست از هر طرف مهر ماه

سرا بنجام پیکار پیر است
بهر منزل بارگه میزند

بدینسان همه کار آراسته
دم تیز پوئے بره میزند

در نصف شهر رجب المرجب سنه الیه کہاٹ چنگم عبور فرموده در حوالی کلسپاک
سرا پرده و خرگاه بندر و مہر و ماہ برا فراشت از ہون منزل صاحبزادہ کہین یعنی
کریم صاحب ابا جمیع فراقان بطرف محمود بنبر روانہ فرمود و خود بدولت از اینجا
پیشتر کوچیدہ بالشکر نصرت اثر کو ہیچ تر نامل تسخیر کرد و قلعه چیت پٹ را محاصره
نمودہ فرمان داد تا غازیان جہانگیر سبعی مشکور بعد از انکہ گرو بخش نامی قلعه دار اینجا
کہ از قوم سکہ بود و دستہ روز تر دوشایان نمودہ آخردر دروازہ قلعه کشتہ شد مفتوح
ساختند از ان پس در تلچہ دہو بی گڈہ تمانہ گذاشتہ صاحبزادہ والا قدر را با فوج
ظفر موج بہ تسخیر آرنی و تفری نامزد فرمودہ روی را یات جہان کشا بصوب دارالامارہ
ارکاٹ آوردہ طرف مک پیٹہ و غالب پورہ فرود گاہ لشکر مقرر ساخت قلعه و حصار
عالم پناہ را گرد گرفتہ در تیارخی مورچال فرمان داد و سرداران قلعه یعنی اچنا پٹہ
بر ہمن عرف را بجی نایب صوبہ کہ راجہ بیر بہادر خطاب داشت و عالم پناہ بنا کردہ
اوست و نجیب خان سالار جنگ بہادر را پنج ہزار مردم بار و دو ہزار سوار و چہا صد
اشراف بنی اسپ بدفع غنیم مستعد شدہ دارالامارت را بند خایر آلات حرب و پیکار و
اسباب قلعه داری مملو و معمور گردایندہ روی بہ ترتیب آلات رزم آوردند و دو
ہزار اشراف از خوشباشان شہر را از ہمہ قوم کہ محض پاسنای موس خود ہا بجنگ برستند
بتقریر مدد خرج روزنیہ و تشریفات و اعزاز و اکرام خرسند ساختہ برج و بارہ عالم پناہ را
بحراست شہر کا محلہ سپردہ فدائی وار میگوشتند و کریم صاحب چونکہ بہ محمود بنبر

شتافت بی فراحت احدی از رعایا شبگیر زده معموره مذکور گرد گرفت و بیک حمله
 شجاعانه خانهای همه سوداگران و ساپوکاران و بیوپاریان صاحب سرمایه اربابان
 غارت رفت بستم بسته افشیده امتعه و خریطه خریطه زر و گوهر فتوح حاصل ساخته
 روز دیگر تمامی اموال و اجناس تجار که بار آورده فروخت بصرف کرد و بازار اطراف
 طلبیده شسته آماده ساخته و یکجا جمع کرده بودند و در ولایت اثاث البیت محمد مکرم نامی سر
 دفتر ارباب تجارت که از قوم بهونره بود و دویست و چهار جهاز متاع آورده داشت و همدان
 روز باسی و پنج چاروه فیل یعنی بچه های هشت و نه ساله و شصت و سه اسب نازک و پیکو
 و قماش نوادر و خلعت های نفیس از بلاد بنگاله و بنارس و ولایت چین و کاشمیر و برهان پور
 و مچلی پٹن و غیره طلبیده فراهم کرده بود یک بر دشته بر فیلان و شتران و اس
 گاوان و بهل بار کرده نامبر درامع زنجیر محبوس نموده حاضر حضور نواب شد
 صاحبزاده و الا قدر چون از حضور پدر رخصت یافت ساحت آرنی را محل ترول ایستاد
 جاه و جلال ساخته بمفتوح قلعه نرمان داد تا بدر الزمان خان بخشی حسب الامر والا
 غرنی و تلعه تبیری مستحکم پایه احداث کرده در یک روز چند گلوله توپ قلعه شکن
 اندرون و تلعه رسانید قلعه را آنجا که گاهی نام جنگ در عالم ویا هم شنبه بود
 تا بمشاهده اش چه رسد دل از دست داده با سلاح بی ظرف خود را آراسته مع کلید تلعه
 بخد مت خان مذکور شتافت بوساطتش بهره یاب مجرای صاحبزاده شده کلید را
 پیشکش ملازمان عالی نمود و بعضی رسانید که در قلعه خانهای سادات بسیارند
 سپاس ناموس سیدانیا که مبادا تاراجی عصمت شان گردد قلعه مع توابع بگانشگان
 والا سپردم والا تا سلامت جان تردد مینموم صاحبزاده بر سخنان بختکلف و بی معنیش

متبسم گشته در قلعه ثمانه گذاشت سدی امام نامی مردی تجربه کار را حسب کم خصو
بحر است آن قلعه مقرر کرده و قلعه را سیر را همراه خود گرفته عازم تری شد حارس آنجا
هم به بیم جان ناموس مردی بر باد داده بے صدای توپ و بندوق قلعه سپرد پس از آنجا
نفعت فیه بوده قلعه ترو آتور و کلو و کاویری پاک مفتوح ساخته تها نهای معقول گذشت
مراجعت به لشکر نمود مخفی نماند چون نواب شیردل عازم پایان گماٹ گردید نظام علی خان
به بهانه کسل مزاج از جای خود حرکت ننمود و مرهه هم بعد تکاپوی چندی آخر صلح و آشتی
راگوار از دست انگریزان بنبای زنده گرفته بجای خود آسود و دیهچ امرباید نواب همی ننمود

ذکر سیدن لشکر انگریز سیداری جنرل منسرو از مدراس سمیت دیار پنخی
و کرنل بیلی از طرف گوٹو و منگل گیری و تاراج شدن معوج کرنل
مذکور و مراجعت جنرل موصوف باز بمدراس و مفتوح ساختن نواب
قلعه ارکاٹ را و بیان بعضی فتوحاتیکه در آن زمان وی نمود
ورود او سال مذکور آتکه ۴ ۴

چون نواب بهادر با لشکر گران متوجه تسخیر بلاد پایان گماٹ شد همه افواج هر چهار طرف
در اقصای مزدبوم آن ناحیه انتشار یافتند و از هر جای غنائیم بسیار و از هر جا بنی
فتوحات بیشمار حاصلات آنها آمد تا آن زمان سرداران فرنگ و نواب محمد علی خان
شہامت جنگ از آنجا که زعم تور غشاوه دیده عقل شان بود از قدم جنود و هولت
داشتند آنکاه که مقداری از سپاه غارتگر و رسواد مدلس شتافتند از انتشار افواج
خبر یافتند و سر از خواب غفلت برداشته در صد و چاره کار در افتادند و با جماع عساکر

خود کار بستند و از اهل حکومت بنگال منتظرار بستند و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ
 که پیشتر باغوائی بعضی بدخواه فوج لازمی را بر طرف کرده سیبندی ضروری که آنهم چند
 بند و پختی نگه داشته وقت کار عاجز آمده بود و در دفع حملات آن شیر شگمین بانگه زیران
 تجویز و اصلاح بیشتر نمود تا گورنر مدراس جمعیت که موجود داشت بمقابل نواب برآست
 و جنرل منور ابرو پر خاش برگزیده پشش هزار مردم بار و هزار و پانصد سوار و دوهزار
 فزگیان و سامان کارزار پیش راند جنرل موصوف از راه چنگل پیٹ و کمستان سیورم
 بکینچی رسید و انتظار ایجوق حوق کرنل نیلی متعینه کوٹور که سیاست جنگ ناظم آدهو
 بهر انقطاع اصل دولت نواب بهادر به انگریزان طرح موافقت و مخالفت انداخت
 بخرج جمع بندی لشکر در ولست محل تعلقه مذکور واکذاشته کرنل موصوف بحسرت
 آن صوبه متعین گشته بود هرگاه که ضرورت افتاد با سته هزار جوان بار و بیست ضرب توپ
 و چهار و پنج صد فزنگی که از قلعہ بند آمده بودند عازم این صوبه شده از راه گول
 و نیلور بر سمت ارکاٹ می آمد می کشید نواب بعد اطلاع این اجبار صاحبزاده و الاقدار
 با سواران خاص پایگاه و سلحداران و چهار ضرب توپ لمچر بغارت فوج کرنل روانه
 فرمود و تماسی تفراق و باندار البسار می سدی هلال خان بخشی که پیشتر کوکرافنعان
 کرپه بود که در جنگ با سن هیل اسیر آمده منسلک سلک ملازمان عمده گشته و مرد جبری و
 دلاور بهر تفراتی کرد و پیش لشکر خبر ان مانع رسد و سدر راه کوک دستور داد چون
 صاحبزاده شیر صولت بر سواد ستویر با فواجی کرنل مقابل و داد راه های سلامت
 بر آن جماعه مسدود ساخته توپ اندازی و قراولی اشتغال و زرهید اگر چه کرنل موصوف
 زود خورد ناموس پرستان هر اسان نشده جنگ کنان قریب تعاقه کول که از کینچی

شش کرده فاصله دارد در رسیدن اما از دست برد بهادران منصوب سپاه لشکرش
 نیم جان شدند و عدم گاه و بهیمه آذوقه علاوه بر آن گشته بود و جنرال موصوف این خبر
 دریافتند و صد فرنگی و هزار جوان بار که در اصطلاح آن قوم گرانندیر میگویند از لشکر خود
 منتخب کرده با ستظهار کرنل با چند سربراهی و سامان آذوقه و شیشه های شراب و
 شربت باروت و غیره شب شب فرستاد و خود باراده اینک بعد ملحق شدن کرنل بیشتر
 نهضت فریاد بار با بسته مستعد پشت بعد فایز شدن مردم کوک اگر کرنل سیلی
 قصد میکرد شب شب بتردد و ریج بجی میرسید اما بنا بر آسودگی سپاه خود که کسل
 محنت ریج و تردد سفر دشمن کامی بر اعضای لشکرانش مستولی گشته بود همونجا آمید
 نواب بهادر با ستماع این خبر محمد علی شجاع و شیخ انصرا مع جمعیت شایسته با موسی
 جانی سردار چپی کار و موسی لالی فرامیس که از نزد بسالت جنگ بعد نبره میت یافتن جوش
 بر سواد بلاری بر طرف شده خود را فایز حضور نواب بهادر کرده و بد و هزار جوان بار و
 پنج صد کلاه پوش و یک صد سوار الیمان سرگرم نوکری بود بکوک صاحب اده پیش راند
 و همون شب پنجه از سوار را بنا بر تاخت و تاراج اطراف چتور و مستان پالیکاران
 شمالی ارکات تعیین فرمود چونکه سپید صبح نمود ارگردید و خسرو ستیارگان تیغ
 جهانگیری از نیام افق بر آورده سپاه انجم را منظم ساخت کرنل کوچ کرد و صاحب زاده
 عرضی نهضت کردن کرنل از انجا بسلاست ابلاغ حضور کرده خود در تقسیم سپاه لوازم
 اهتمام بتقدیم رسانیده فرمان زرم داد تا از اطراف سرداران مردم بار و توپخانه
 میدان گرفتند چنانچه از یک طرف محمد علی شجاع و شیخ انصر و غیره رساله های چپی کا
 بود آتش زرم برافروختند و از دیگر طرف موسی لالی فرامیس بر نیش گولهای قطار بند

وصف شکن میدان نرم بر آن جماعت تنگ کرده گذشتند که کر نل با وصف تردد
 سعی مردانه فایز لشکر خیرل شود و با آن صدمه که از شکلهای توپ عد آ شوب و تیر
 تفنگ اجل آهنگ و بان برق نشان خرابی تمام بحال لشکریان اهل بهیر کر نل رسیده بود
 دو فرسنگ راه طی کرد آخر سخت بیچاره وارد امانده سرانگشت خشم گزید و فی الحال در
 پناه قریه و قلعه پیر مبارک و باغ تار استقامت گزید

شود تانه کم جاده ارتباط

هم گرم تار ره احتیاط

خبردار و هشیار بوده بجای

همه بخت مغران و پر عقل و رای

نواب بعد اصغای مضمون عرضی ترک محاصره و مورچال رکاٹ کرده با تمامه سپاه
 نصرت اشتباه شبانگاه طبل انتهاصن کوفته پاشنه کوب و ان شد چون نیمه از شب
 بسر آمد جمعی از دانا یان فرنگ رای زدند که شبانگاه سر برآه کینچی باید نهاد و بهر طریق
 که موافقت کند به لشکر خیرل باید پیوست کر نل زین مشاورت سترافت که مباد اول
 شبانگاه سر رشته حرم و احتیاط از دست رود و انتظام توکز بر هم خورد و مصلحتش
 چنان واقع شد که تا صبح صادق بصدق نفس نمی خندد فرنگ دورانیش قطعاً تقدیم
 نمی پسندد آگاه که عقاب شب از نواحی آسمان نا پدید گشت مرغ سحر خیز بیاگ بلند
 کوک آ غاز نهاد کر نل با سنجیدگی جمعیت که آن روز نهم شهر رمضان المبارک سنه الیه بود
 قدم بمیدان سعی و مدافعت مدعیان نهاده بود و هنوز کامی چند نفر نرفته نمودار فیصل علی
 غبار انگیزی خیل و حشم نواب محترم از تقدیم باز داشت مع ذالک از پیکار بیکار بودن منجا
 ناموس شجاعت شمر و قدم بجوالانگاه میدان سربازی افشرد تا دوپا من چپاگر لری روز
 داد جرات و جسارت می داد سپاه نصرت شعار راه سلامت از اطراف مسدود کرد

تزان لے دار کان مدعیان رسانیدند و موسی لالی فراسیس از دور بین عقل شعور دریا
گلوار از توپ دوران بر بصد و قهای باروت لشکر کر نل که یکجا جمع کرده بود در از قضا
به پریدن صنادیق باروت شیرازہ جمعیت انجماعت از هم گسیخته شد در همین فرصت
از یکجانب لیر ان پایگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان روی بهم آورده بر پیش
قطرات تیر و تفنگ برق تیغ آبدار سر و سینه خصم چاک میزدند و از جانب دیگر سلی اران
چون سیل بر خرمن جمعیت خصم بر زمین زده صمصام های مینا فام را از خون شمنایان تو میسند

نظم

ر بودند آن کوه آهن ز جای
بسا گله انبار انباشتند
تو گویی که سیلاب زدجوی خون
ستادند اچار هر جا بسے

سپاه زره پوش آهن بای
بسا سز گردن به برداشتند
ز بس جوشش زرد زهر سوی خون
نهادند زان سر صحرای سے

پس تمامی سردار و سپاه و اهل بیر با مال سم ستوران گردید و کر نل مع چند سردار اسیر آمد و
دو سته هزار مردان کار از لشکر منصور معرض تلف در آمدند نواب بعد فراغت ازین جنگ
بلا توقف بعزم مقابلہ جنرل که در کچی بود پیش نهاد بهمت فلک نعمت کرده برگردید بقابلہ
و دفر سنگ بنا بر آسودگی مردم و دواب مقام نمود و جنرل که با هنگ یاری کر نل سیلی
فرسنگی راه طی کرده بود در ان اشنا بمعانیہ آن دو دانگیر بی بلا دواز نشیندن دندنه توپ
زدنهایمان برد که غالباً چشم خمی عظیم به لشکر کر نل رسید بمقر خود باز گشت و شبانگاه توپ
کلان و اسباب گران در اندرون آب حوصن دیر کچی انداخته با جمعیت خود راه جنگل پٹ
سر کرد اگر چه نواب ازین معنی خبر دار شده تا نواح سیویم مظلمت شب عبثش در تاخت مانع

سودنیده فوجی را بر سرش برگماشت یکی از مقربان را با جمعیت گران بضبط
و حراست قلعه گرگت پال فرستاده مراجعت فرمود و آن روز در مقام گنجی خمیه
خرگاه آراسته آسود و دیگر باز عنان را یات بصوب سواد اعظم ارکات دریافت
و تقسیم افواج بر جهات اربعه و تاسیس مورچال مستقیم بکاوش مرحله از جانب شرقیه
و غربیه در ایامی معدود و مدتی معهود سرانجام یافت توپ زدن از طرفین اشتداد
گرفت و نوایر کارزار از هر سو باشتعال آمد نظم

تو کونی کزد حشر جوش وبال	دو جانب که شد زرم درشتغال
صفارفت ز آینه روزگار	برانگخت از اسبکه دود غبار
تزلزل بفر سنگهای ونگند	چو آوازه توپ گشته بلند
نمودی چو باران قهر از شلار	ز ابر دخان شلک شعله بار

غرش توپهای شیردمان هر ساعت زلزله در اندام حصار می افکند و وقوع گلولهای گران
از خارج علی التواتر در در و زربات قدم از جامی برد و عروج حقه بای ثقیل و خفیف کرل
از فراز حصار و نزول آن در مرحله و مورچال در شب یاد از شهاب ثاقب میداد و دود انگیزی
باروت از بالای حصار و دود مورچال حیرت بر هوا بسته و غریب توپ بانصدای
رعد توامان افتاده و بوارق زجکهای آن معنی یگاد البرق یخطف ابصار هضر
بصورت آورد و اسحا صلال از طرفین کوشش و تردد با بمرتبه بکار رفت که داماد نواب یعنی
سید حافظ علی خان در مورچه غربیه ضرب گلوله توپ شربت شهادت چشید و اکثر
سران و سپاه لشکر منصوبه در آن معرکه جان نثار شدند و از انجانب سید مرید الدین خان
کر و زده شهر که مرد شجاع و باتدبیر بود به سینه کوبی گلوله توپ مرحله حیات مستعنا می بقاضی

قضا سپرد تا آنکه در قلعه خلقی از شدت جوع و اضطار مخصوصه بجان آمد و غوغای های های نوای وای وای بلند و سکون قمر از وقت لب محصوران بر طرف شده عازوه این حال شهرت قتل عام کپیده دلان حصار را رنگ بر رویها شکسته ازین رود بشتی عظیم در دلهای قلعیگان جا کرده آخر کار گذاران مرحله بجای الامعروض دشتند که امروزی نقب هر دو مورچال سپایه دیوار رسید و ماده کار ماده نچنگی گردید پس و مژده یقعد سن الیه فرمان قضا اذعان عزت فاذ یافت که تا بیست هزار جلادت پیشگان تهور شعار در مرحله هاشم بانه متواری باشند بجزی فردا بر صدای بان ظفر نشان چکمان لبان دار بازان شک زان بر فراز دیوار و برج بر آینه همچنان با متثال مثال اشتغال و زید چون تیغ دو دمه سحر از غلاف شب برآمد روز چهارشنبه باندان تبصیر بانها مامور گردیدند و مستحفظان قلعه بعات معهود همه شب بیداری و پاسبانی بر فراز بامدادان سر بخواب گذاشتند ناگاه صدای شور انگیز بان در گوش نشان خورده سر از بالین برداشتند و فلک ابک خیم در یافتند ناموس فتوت را وداع گفته به بے حواسی به طرفی گریخته و آبروی مردی ریخته عرصه خالی گردید مجتمعان مرحله بچاکی و چالاکی بدیوار قلعه برآمده چون مقرایشان را مفر یافتند بدنبال شان دویدند و برخی از پشت دکانها بسزای بدلی و نمک حرامی زیر تیغ بیدریغ کشیدند نواب بهادر هم شش هزار مردم دلاور از راه فیصل متوجه شد و نوای سوزنا و کزاداران روز طاقت سوز از یوتم پیغمبر فی الصوة نشان داد و دهل کوبی شادمانه چوبی بد لکوبی اسیران شهر نیز در نظم

چوبه پشت آهوی رم خورده شیر
بسر پنجه زور خنجر زردند

دویدند در پی سپاه دلیر
دوران گل شیران بسی بر زدند

مجمیعت شان فنگندند فرق

آب شمشیر کردند غرق

اچنان پندت که بنامه خود خوا سیده بود و ارشد بیگ خان بخشی سوار وحشتی یا خان بفرار
 بی اسپان و سید حمید خان و تنبو نایر رسالداران مردم بار و غیره اسیر و دستگیر شدند و
 در آنوقت دشمن کامی نجیب خان در آن قلعہ خزیده ابواب بند ساختہ از بس سادہ لوحی
 و نا تجربہ کاری بلکہ شدت خوفست بی اختیار سی با جوانان انگریز کہ پیش ازین چهار
 جوان بار و دو صد فرنگی بحفاظت قلعہ دارالامارت از ویلو آمدہ بودند متحصن گشت
 نواب برخیزانی حال بیچارگان شہر نظر ترحم کرده منادی امنیت خلق اللہ چنانکہ احدی
 از لشکریان خود باز دست جبر و قهر بمال ناموس شہریان دراز نکنند بہر کوچہ و بازار
 گردانندہ تمامی غریب و مساکین از جان و مال مان بخشید و بعد دو سہ روز با حصار
 نجیب خان و سردار انگریز کہ متحصن گشتہ بودند فرمان داد تا پیشکاران با ادب قول نامہ
 بہر حضور جہت عامی شان ترسیل داشتہ طلبیدند چونکہ او بر اعتماد استمالت نامہ حضور
 مع جمیعت مردم بار و کلاہ پوشان سعادت اندوز مجرای نواب گشت و راع چند
 جوان ببد رفتہ قزاق و خلع خاطر جمع کردہ روانہ چینا پٹن نمود و راجہ بیر بر این جمیع ارکان
 و ہنگی اعیان مغرور و مکرم و استجارت ملک بوی مسلم فرمود و خوانین صدر با دیگر عمدہ ای
 انجا را فراخور سلیقہ و حوصلہ ہر یک خدمات لایق بدر ماہنہ معقول عنایات خلع و مساعدہ
 انعام زر و گوہر تفویض نمود و سید حمید رسالدار کہ مرد شجیع و نامور بود لبس در می چهار
 ہزار تفنگچی و چار صد روپیہ ماہیانہ و عنایت منزل پاکی سرمبایات برافراشت
 و میر محمد صادق کہ نبیہ میر احمد خان جاگیردار تعلقہ ہلکو و او یکی از منصبداران صوبہ ہرا
 بود ہمیشہ و تادمت میر مذکور بکو توالی رکاب بازار لشکر نامزد شدہ بکفایت شعاری

و خبر سی بسری برد بصوبه اربعین کر و طرگی شهر ارکاٹ مامور گردید

ذکر اسیر آمدن عبد الوهاب خان نصیر الدوله بن انور الدین خان عینی
برادر خور دنواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ تعیین افواج طفرامواج
تفتیح قلعات غربی و جنوبی و شمالی ارکاٹ و قایع فتوحاتی که در آن
آوان حاصل غازیان جهانستان گشت واقع همین سال آنکه

چون نواب بملاحظه لطیفه لطف ربانی و عنایت یزدانی مسرور الحال و مودی سپاس
قادر ذوالجلال و مقتدر متعال گشته برواج و رسوم جهانبانی و ضوابط کشورستانی
قیام و استقامت میساخت و به ترتیب بزم و ترغیب بزم بارعایت شدت عزم و استكمال
درجات احتیاط و حزم طبل عیشی خوش و عشرتی دلکش مینواخت بعضی از اعیان معروض
حضور ساختند که عبد الوهاب خان برادر نواب محمد علی خان قلعه حنیوره ابحر است
دیوان که رای بهو جنگ نام دارد و مولوی عبد القادر و محمد کریم الدین برادر زاده
مولوی مذکور گذاشته خود که چند گیری را بنده خائرو آلات حرب و ضرب مضبوط
کرده بنگهداشت سوار و پیاده صرف اوقات می نماید اراده او این است که بعد
فراهمی سپاه خود بچینا پٹن شتابد و از لشکر انگریز ملحق شده بمقابله ملازمان والا
همت بر نگارد و بحجرت استماع این خبر کوچ بآن سمت تقریر یافته بود میر علی رضا خان که
وقت آمدن خود از بلده کرپه مع لشکر در حدود حنیور یک شب مقام کرد و صیافت از
عبد الوهاب خان تناول نموده بنخروا ہی تمام پیغام فرستاد اگر اراده ادراک شرف ملازمت
نواب بهادر دارند پیش از آنکه فوجی تعیین شود داخل لشکر فیوز می شوند و الاره

عاقبت خود پیش گیرند و گرنه غم رزم دارند عاقبت تاراجی ملک و مال و خرابی حال
عیال و اطفال خود یقین شمارند و در اندیشه دور و دراز افتاده قلعه چپور را
بدولتخواهان سپرده کوه چنبرگیری اقامت گاه و پناه خود ساخته نفیس شماری میگذرانند
و بر صوابدید میرمروت تخمیر کار بند نشده بود و محض پاس نمک چست برخاسته بنواب
عرض نمود که عبدالوهاب خان از برادر خود رنجیده خاطر است اگر چه اراده شرف
ملازمت دارد اما از چند روز سخت بیمار است لهذا حاضر حضور شدن نمی تواند بیچاره چه
مقدور و استعداد دارد که بچنگ بر خیزد و قتی که حضرت یاد خواهند فرمود بلا توقف
حاضر حضور خواهد شد بعد دریافت حقیقت مالش کوچ موقوف گردید و میر معین الدین
عرف سید صاحب که برادر زاده میر موصوف می شد و به بخشی گری دسته سر عزت
برافراخته بود با جمعیت گران با حضارش رخصت آن حدود یافت و میر مغز الی مع لشکر
خود به بند و بست بلاد شمالی ارکات مطیع ساختن زمینداران باج گذاران صوبه که
عبارت از نایب کالستری و ونکٹ گیری و بمراج و خیرالنست حسب احکام بخش غنیمت
دواند و پیش از ورود عساکر قاهره زمیندار کالستری و بمراج و غیره بمعاینه قهر
سلطوت جیدری شیوه مخالفت خلاف رای صواب اندیش سنجیده ناگزیر عقد
مواصلت بستند و باستیلا م عتبه علیاش فراسیدند مگر زمیندار ونکٹ گیری
که باختیار تعلل و تساهل غارت و تخریب را در محال متعلقه خود صلا داده بازن و بچه
و چند سوار و پیاده خود را بدارالامان مدرس رسانید و صاحب زاده و الافر
به پنج هزار مردم بار و دو هزار پیاده احشام و هزار سوار به تسخیر قلعات غزنی و نیرتی آفتاب
و ضبط آن حدود حسب فرمان والادرتاخت چون سید صاحب از موکب حضور پیشتر

کو چید شبگیر زده قلعه چطور را گرفت و در سپردن قلعہ پیغام فرستاد که چون حارسان آن قلعه عند حکم ولی نعمت خود در پیش آورده بعد بجنگ گردیدند پای مردانگی در میدان تسخیر آن حصار نهاد و روز دیگر بر کوهیکه جنوبی قلعه واقع است اتواب کشیده گولها ستر نمود و بعد ده روز بزور بازوی شجیعان صعود کرده حصار بدان استواری را جبراً و قهراً مفتوح ساخت و قلعه دار و غیره را بجای محبوس کرده قلعه بحفاظت پردازان کار آزما سپرده سمت چند گیر ی کوس نهضت کوفت و آن روز در ظاهر معموره فرو داده بجان محصور دعوت کرد که نواب بهادر شمارا یاد فرموده اند اگر عافیت مطلوب است زود بیایید خان مذکور چونکه نیارای ستیز و نه امکان گزید داشت متحیر تر گشته در جواب آن از زن و فرزند و خوانین سعادتمند استمداد بسته توقف نمود قضا را سواران لشکر فیروزی برای گاه و بیمرتسیر کوه فرافتند قلعه را از عاقبت اندیش چونکه آنها را اندرون پر تاب گولہ یافت بلا اطلاع خداوند نعمت خود بگلوله زدند از غفلت و مهاللات شان متنبه نبود اما پسندیده فطرت ارحم بندگان بود که محصوران کاش در آن روز ازین تنیدی غماض میکردند آری بسلاطین روزگار و امرای ذوالاقتدار از نادانی و بی کار آگهی کار پردازان ناتجربہ کار روی خرابی مشاهده نموده کاسه گدای یافتند پس انمعنی لبس را لشکر شاق آمده یقین نیست که او اراده جنگ دارد همچون زمان مشروطه حقیقت و داد آنجا و عدم جواب بدعوت خود بخضور عرض داشت نموده در دامن آن کوه جای گرفته توپی قلعه شکن محاذی حصار مجرا گرفته چند گلوله بالای کوه روان ساخت از قضا گلوله اول اندرون محل زنانه صدمه سخت رسانید چنانکه فغان و اویلا از محل برخاست چون خان محصور است توپ صاعقه بار و شالیستکی پیاده و سوار و گرفتن جای دامن کوه در اندک مدت مشاهده

کرد همت چون و چرا در باخت چنان هول بهراسی رنگ و پیش سرایت کرد که مرض
 خفقان نمودار گردید پس در اندرون محل زنانه خریده در حجره نامرادی بر بستر ناکامی
 دراز گشته بود که گلوله دیگر مبتابه دود آه بکیسان از زیر سیالار رسیده در باور حینانه
 دیک طعام خاصه شبکست غرض از پیانی پریدن چند گلوله قطار بند خان محصور از
 طرف بیگم صاحبیه نامه فرستاد مضمونش اینکه مزاج صاحب نعمت ما کسب کند است تو بچیان
 را حکم باید داد تا دست از توپ اندازی کوتاه دارند اگر مرگوز خاطر به تفتیح قلعه و ضبط
 ملک ماست مبارک و مهنا باشد بگیرید ما را جز انقیاد فرمان چاره نیست سید صاحب
 قلعه مع توابع بضبط خود آورده فوجدارى تجربه کار را به بند و بست آن ناحیه تعیین
 کرده خان محصور را مع زنانه بحضور آوردن و ابها در بعد چندی بیدر قوه فدایان
 خان مذکور را مع زنانه روانه سرریگ پٹن فرمود و پسرش را که عبدالصمد خان نام و
 دلیه جنگ خطاب دارد بدر ماهه سید صدر و پیه و داروغلی سلیدار کچری سرفراز فرموده بود
 و صاحبزاده جوان بخت و جوان سال در عرصه یک ماهه منڈل گده و کیلاس گده
 که متصل تلوئے رای و یلور سمنی بحسین آباد است مفتوح ساخته بالشکر فراوان و ساز
 جنگ عنان توجه بجانب ساگده که یکی از معظلات قلاع کرناٹک پائین گھاٹ مانند
 هفت چرخ برغت و حصانت امتیاز و شکوه تمام دارد معطوف داشت لی محمد خان
 قلعه دار آن حصن حصین و سید مخدوم رسالدار و محمد مولا که به دو هزار مردم بار بجا است
 آن حصنهاى متین نامرد و مامور شده بودند اگر چه ذخایر حرب و باروت و غیره اسباب
 تسلعه دارى مهیا داشتند اما بمقتضای مصرع بر تخت سلاح جنگ چه سود که کوتاهی کردند
 هرگاهیکه صاحبزاده در ساحت ظاهریه فیل سواره کوس کرنا و طنپور زرم نواخته دویم

ساعت بمیدان ایستاد و صف های جوان بارو پیاده و جلو داران خود را گروشها داده جوق جوق سواران را در میدان کاوه زده عبرت صولت جهانگیری در دل قلعیگان انداخت بفاصله یک فرسنگ آن طرف جوی مقام فرمود چنانچه شخصی حسب استعداد بد به سواری و نشان تروک و صفوف افواج بآیین درست و خشین بیره و علمهای زرفشان معاینه کرده بے تکلف این رباعی بر زبان آورد رباعی

فلک تو سنت رات پاست گویا +	نشانهای مخیش تریاست گویا
علمهای فتح تو در روز هیجا	الف های اتنا فتحنا است گویا

سخن مختصر چون سردار و سپاه قلعه شایستگی افواج و آمادگی تو پچانه و کثرت سوار و پیاده مشاهده کردند ترس و خوف بر آنها غالب آمده همت مردانگی در باختند هرگاه سیکه تاب مقابله و مقاتله با غازیان طاقت سوز نماند کلیه قلعه پیش کش ملازمان صها جزاوه منظر کرده امان خواستند و همچنان زنها خواهان بامن سلک ملازمان حیدری خزیده و جمعی ظاهرباطن یافتند و قلاع و کوههای رفیع به نگهبانی قلعه دار و پیادگان احشام شجیع از سر آبادی گرفت صاحبزاده بعد فراغ ازان مهم متوجه تسخیر آنبورگده که از آنجا سه فرسنگ جریبی فاصله دارد گردیده سپاه خود را تحریر بر قتال و تشدد مورچال کرد تا ملازمان کار گذار حسب الامر جلیل القدر بر کوهی شمالی آنکوه که بهم چسپیده شده است مورچال حادث نموده بضر توپها حصار قلعه شکستند و فرنگی قلعه دار آنجا پانزده روز داد قلعه داری داد بعد شکست و رنجیت حصار عاجز آمده دست از جنگ برداشت با چند رفیق خود اسیر آمد وزیرین العابدین خان دادنی نایطه را که داماد اسد خان مهری فوجدار کشن گیری بود بکلم حضور به ایالت آنجا و مرمت حصار کوه باز گذاشته شرف پای بوسید

در یافته بنوازش و عواطف بیکران سرفراز گشت و میر موصوف و محمد علی شجاع بکفایت مهم
 و تعدادی و یلور که استحکام دیوار سنگینش سنگ سخت بر دل مبارزان با غم می زد
 و دور پر کوته محکمش دست جرات همت را از دور تر کوتاه می ساخت مشار الیه معتقد علیه
 گردیدند و شجاع مذکور بامردم بار و توپخانه برق کردار تسخیر تلعه کوه ساجره موکل و متکفل
 گشت تا کار آرمایان عرصه نادر دهنگاه نور در گرم ساخته بجز مرحله شکم کوه ساجره خالی
 و جمیع جمع مواد قلعه گیری متلی کردند و بتهدیم بنیان قلعه توپهای گران سنگ در محاذ
 برج نهادند اما گوله توپهای دمدنه طرف حصار هرگاه از هدف متجاوز می شد خود را بزرگ
 شهاب ثاقب بر سر قلعیان پائین میرسانند و اکثر سنگنای شهر از صدمات گلوله
 خرابی میدیدند تا شب اهل تلعه بیابا کانه از گمینگاه شتافته بهر قتل بل مورچه دست
 سعی کشادند و بسیاری را کشتند پس از آنکه صاحب زاده والا قدر بکشایش آن حصار
 مامور گردید بیورش تلعه ساجره حکم فرمود هر چند که شاطران زور آورده همچو پیلان
 شکسته زنجیر و شتران گسته مهار هنگام نیم شب هنگامه آراسته رخ سوی برج منهدم
 آوردند و شمسواران بساط عرصه مردانگی اسپان گذاشته پیاده در تاختند و منصوبه
 محکم از آغاز این بازی درست کرده بدیوار بالای قلعه آویختند لیکن چابک دستان قلعه
 که درازی آن برج منهدم آتش خانه جان سوز جهان افروز آماده میداشتند به برق
 اندازی توپ و بندوق راه جان بردن بر پیش آن نهمگان مسدود کردند و غرض
 عجب مهره باب بیهی برهم انداختند که فرزند بندهی آن حریفان بزم زرم شکست
 یافته از آن معرکه طرح دادند و چند آنکه از برون پیش دستی می نمودند اندرون خانه مات
 دیده پس پامی افروزدند آخر سعی جلادت ایشان مشکور نیفتاد و کر نل لانگ مرد شجاع

که حارس آنجا بود هول هر سوار در دل خود جاندا صاحبزاده بیدار بخت چون آن مهم شد
انجام را به سهل تر سر شدن ندید فصل بن معنی لعرض حضور پرداخت نواب بعد دریافت
این خبر که کرنل رای ویلور قوی دل است و در اندک زمان زیر نخواهد شد مفت شکر بیان
میدان آرای را بر یک مکان مناسب در جنگل که کوها ضایع ساختن دور از صلاح دانست
سرداران را مع فوج بحضور طلبیداشت مگر برخی عمنی هزار پیاده و سی صد سوار طلا پیر
بچند جهات جهت سد باب قلعیان کجیمع ابواب برگماشت سپس جوق جوق
سوار و پیاده را به بخشیان کار از مالتعین فرموده به تفتیح و تسبیق بلاد جنوبی ارکا ط و آن
فرمود چنانکه رستم علی خان فاروقی هزار سوار و دو هزار پیاده و یک ساله مردم بار تسخیر قلعه
کو بهستان چنجی پان رخصت یافت و روشن خان شته دار باده هزار پیاده و یک ساله
جوان بار و هزار سوار و سه ضرب توپ قلعه شکن بتفتیح حصار کوه پر مؤکل مأمور گردیده
رومی توجه بدان جانب آورد سردار انگریز که کیپتن جوسف نامی با مقلعه داری آنجا میسر داشت
و دو صد جوان زیر حکم خود داشت کوه را جنگی ساخته مستعد گشت روشن خان غربی
قلعه محل نزول فوج کرده و از سواران گرد کوه حصار کشیده پیغام بقلعه دار فرستاد که اگر قلعه
کوه را بی جنگ به اسپاری مایان جان و مال بحضور سفارش کرده بسپرداری فوجی مثل
موسی لالی مأمور کرده آید سردار قلعه اصلا گوش برضایش نه نهاده در مقام منازعت
در آمد تا دسته دار حکم کرد که پیادگان بر طرف شمال آن کوه عبور کرده بر کوهی که بهم متصل
است بعد از آنکه بیک حمله برآمدی تاخته آتش غارت سوختند قایم شدند و زیر دامن
کوهی جنوبی که اندک فاصله دارد و در ایام سابق حصار مع برج و باره بران کشیده شده مسمی
بچهار تیکری بود و تالابی آن پیوسته است بند تالاب شکسته چند ضرب توپ

نصب کرده شکست حصار کو بهی مساعی شدند با این قلعیان زیر نشده بار بار بر و حال
افتاده فتحیاب گشتند چونکه سردار لشکر منصوره مدبر نبود محاصران چند بار بر کوه یوش
کرده بهر میت خوردند آخر دست تعدی دراز کرده زنان علاقه محصوران را در قریه و قصبات
که بضبط عمالان حیدری در آمده پناه گرفته بودند گرفته کشان کشان به لشکر خود برد و مجبور
ساخت و بزبان آن زنان شوهران و برادران آنها را که دست لعه بودند خرابی حال گفته بتباد
بلکه تاراجی ناموس عصمت زنان خود حق نمک عظیم تر انگاشته بهیج وجه التفات بخرام نمی نمودند
ورستم خان که با جمعیت گران بطرف چنچی شتافته بود به سعی یک هفته همه کوهها یعنی کشن گده
و حیند گده و راج گده که سر آمد همه کوهها است چه از یک سنگی مدور سر بالا کشیده سخت
قلب واقع شده و باندربنده و دهبوبی بنده که متصل یکدیگر اند و کالاکوٹ یعنی پائین قلعه
منفوح و محافظان آنجا را مع یک سردار فرنگی و سید محی الدین نامی قلعه دار و الاجاهی اسیر کرده
بمحافظان دولتخواه حواله نموده بطرف تر نامل و سلف گده و غیره شتافت صاحبزاده جلیل القدر
ظفر نصیب حسب الحکم والا با جمعیت گران و توپخانه و سامان جنگی به تنظیم و تنسیخ پوئور و فتح
کرناٹک گده که ظاهر ارتفاع کوه دست تصرف جرات کوتاه میکرد و مدنگاه طول امل
در نیمه راه خیره می نمود بلکه قیاس هوس تا بهوای کمرگاهش راه نمی یافت و تیاک گده
و رادوت نیلور و غیره عنان خوش غریمت در تافت چون از راه دهبوبی گده و علی آباد
و باگ مار پیٹھ و پوئور به کرناٹک گده رسیده در میدان محاذی باب آن کوه فلک شکوه
حقا که در جمیع بلاد کرناٹک پائین گھاٹ بخصانت و استقامت عدیل خود ندارد و فرودگاه
لشکر ظفر اثر ساخت و روز دیگر دامن کوه گرفته پیادگان تفنگچی و کماندار را محاذی راه
عبور کوه نشانند و چند گوله توپ از زیر بیابا پرنید ما به سبب بلندی کوه آسیب بمحصن

فلک نمون نرسید چون دو ستم روز همچنان منقضی گردید روز چهارم صاحبزاده چند اسیر
 ارکاٹ را که همراه لشکر بودند بجهت آنکه از احوال مفتوح ارکاٹ و تخریب لشکر انگریز و عدم
 امید کومک و حکم قتل عام مجبوران آنجا تفصیلوار بیان سازند فرستاد چون پیام گذران
 بر کوه صعود کرده به دروازه در پیوستند ذره بذره کیفیت متحصن شدن نواب محمد علی خان
 و خرابی لشکر انگریز و مفتوح ارکاٹ اظهار ساخته ترسانند که زود ترفلعه بملازمان
 صاحبزاده فیض بخش سپارند چنان نشود که بعد یورش مفت جانهای خود را در بازند
 قلعلگیان بجز دشیندن مقولات عبرت انگیز دل از دست مردانگی دادند و قوت مجادله
 در خیز قدرت خویش ندیده بالضرورت مع قلعه بار و رسالدار التماس گذاشت قلعه بشرط
 امان جان مال و ناموس خود نمودند صاحبزاده که جویای چنین وقت بود همون زمان
 قولنامه فرستاده بدانچه مدعا و مطلب آنها بود واریسیده همه بار ابطال پناه خود گرد آورد
 و قلعه را به امینه کفایت شعار و مردان کار سپرده بیشتر کوچید و در اندک مدت به بندوبست
 آن نواح پرداخته کوه را دست نیلور اکیه رفعت سرفلک میسایدیسی دور و مفتوح حصار
 کوس غریمیت تبخی تیاک گده نواخت قلعه را آنجا که از قوم انگریز بود و دود و صد مردم نبذختی
 همراه خود داشت بممانعت و مدافعت خصم مساعی جمیله بطور سیانید صاحبزاده لشکر ادر
 تالابی که غری کوه واقع است فرود آورد و وقت شب بیک حمله جهانگیری معموره گرفته
 بتیری بنا ساخته بکشایش آن کوه فرمان داد چون سردار پیاده و مردم بار بتوپ اندازی
 و منجنیق پزانی در ایام بیست هشت روز حصار قلعه شکسته مستعد یورش گردیدند قضا را
 آب حوصن کوه چون دل مفلس خشک شده آثار گل هم نماند سردار قلعه اگر چه ذخیره و دیگر
 اسباب لوازم نبرد آماده داشت اما از بے آبی که مد از زندگی انسان و حیوان بدان

منوط و مربوط است علاج واقعه در آن دید که قلعه بملازمان سلطان و اسپارد پس آتشی نمود که یک مشب دست از کوششش بازدارید صبحی فردا قلعه بگاشتگان جناب والا حواله کرده شود صاحبزاده شیردل غزال سیرت بر الحاحش نظر غور کرده بگولند از آن فرمان داد تا دست از ریشی حقه های آتشین برکشیدند اگر چه عرق ترحم بحال سوختگان قلعه بے آب بحکمت آمد اما محافظان مورچال را همو بنجا قایم کرده بود اتفاقاً همین شب باران بے موسم چنان نزول رحمت کرد که حوض مذکور و دیگر برکه های کوه همچو چشمه اشق زار پر آب شدند چون شب سپری گشت و در ذبیرق آفتاب بیرج مشرق بر افراشت سردار قلعه کلاه گوشه نخوت را بهوای جسارت برداشت و خاک نا تجربه بر فرق عمد و پیمان خود بخته اتواب از قلعه بجانب مورچال سر کرد صاحبزاده بظهور این امر بسیار غضب آلود شده تاکید مزید در باب تفتیح آن حصار فرمود پس گولنداران از صدمات اتواب کوه افکن حصار کوه را چنان در تزلزل انداختند که در عرصه شش روز باز حوض آب چون روی بد عمدان بے آب گردید تا هر چند سردار قلعه بر کرده خود نادام گردید و بعجز و الحاح بیشتر باهل مورچه و مرحله پیغام صلح فرستاد اما هیچ وجه تخش پیش رفت نشد پس همون شب بهادران حسب احکام یورش کرده بخلق اکثر تشنگان شربت خون فردر بختند و بسیاری بیگناهان را بسزای واجب القتل رسانیدند و سرداران قلعه را زنده اسیر کردند حال کلام آنکه بعرضه دو ماه قلاع و قصبات آن نواح یعنی وردا چل و سلم و وینگا پیله و بهونکری و غیره که مفتوح شده بودند بسرداران و عمال معتمد سپرده با اتفاق خوانین عمده با متوجه رگانه الگانه

ذکر رسیدن جنرل کوٹ بهادر از بنگاله به مدراس و کیفیت محمود نبد

و کشته شدن میر علی رضا خان راندن نواب مظفر متعاقب شکر
جنرل صدر و توجه رایات کشور کشا بصوب تجاور و تهرنگ و بیان
فتوحاتی که در آن زمان روی نموده واقعه سن یک هزار و یکصد و نود
و پنج هجری آنکه

جنرل کوٹ نامی سپه سالار لشکر انگریز که در جنگ آزمائی و دانائی یکتائی دشت چنانکه
بارها از فرامیس سچلی پیری در کرناٹک جنگیده بتدایر شایسته غالب کامیاب گشته بعد
چندی بولایت خود رفت باز بنا بر نظم و نسق ملک بنگاله که نو تسخیر شده بود از ولایت
متوجه انصوب شده بود باستماع فوج کشی نواب بهادر به تفتیح بلاد کرناٹک پایان گهاٹ
و مفتوح قلعه ارکاٹ و تسخیر و منسوق اکثر قلعات و تعلقات و غارت شدن فوجی
به سبب نخوت و استکبار سرداران جوان سال بند و بست آن ضلع را ملتوی داشته
باشش بهفت صد کلاه پوش و دو پلٹن مردم بنگاله بسواری جهازات برق شتاب
بر سیل یلغار قایم مدراس گردید و از نواب محمد علی خان سراج الدوله که تر ملکه پیری گذاشته
در میتال پیٹیه سکونت داشت ملاقات کرده پرسید که لشکر شما چه شد سراج الدوله جواب داد
که ما بر اعتماد لشکر شما از درجه اعتبار بر افتادیم چه بعضی سرداران انگلستان اکثر اوقات
تجویر و ترغیب این معنی می نمودند که یک مرد ولایت ما از عهده جواب بیست مرد این ملک
یعنی ملازمان شما می تواند بر آید چنانچه بارها همین مشاهده افتاد بچنین مردمان نادان
چرا از رضایع می کنند نظر بر چنین سخنان چرب شیرین فریب خورده فوج بر طرف کرده
مبلغ خرج ماسیانه سیبندی بشما عاید می نمایم و چشم بر تدایر دشمن فریبی شما میداریم

جنرل برین مذکور تشریف کرده گفت این سخن از روی مزاح کسی مرد ظریف گفته باشد لیکن دولت‌مندان را بقدر ضرورت حسب المقدور سپاه و حشم لازم است والا کاسه گدائی در پیش عرض سراج الدوله سرتاقل در گریبان نزد زده بر کرده خود نادم گشت و دست‌نرا تفنگچی و پنج صد سوار که مستحق آن دولت بودند متعین جنرل موصوف ساخت و گاو ان بهل کش را از تمام شهر این و بیو پارین بکرایه گرفته برای توپ کشی داد و دو لک بمون نقد که در خزانه موجود داشت بیار برداری لشکر پیش کش نمود پس از آن جنرل موصوف تنبیه بهادران و جبهه همت ساخت و تبدیل و تبدل برهمون لشکر هول زده را تعلیم شیرین نموده در صحرائی فزنگی کوه بیار است و لکو کها از راز خزانه کمپنی صرف کرده تا مدت سه ماه در بند و بست لشکر و گنجه‌ها سپاه و گردآوری ساز و سامان که از بنگاله کشتی کشتی غله میرسید و سایر ادوات رزم و پر خاش یعنی سرب و باروت و توپ و بندوق مامور بود و گاو ان توپخانه و خیمه بردار و جزان از نواح و نکل و نیلور و مچلی پٹن که آن خطه از دست قهر و غضب قزاقان و شم ستوران غارت سازان مصون بود طلبیده شته بهیت اجتماعی درست پیشتر نهضت نمود چون شته‌ها خروج نواب حیدر دل از بلده ارکاٹ در شکر خود گرم دید از مهابت جنود عظمت و مخالفت جیوش حشمت عنان غریمیت ارکاٹ معطوف ساخته سر بر آه چنگل پٹ نهاد جو آیس حضور خبر رسانید مذکور که جنرل کوٹ سپه سردار تازه وارد بالشکر گران مردم بارتا به وند و اسی اقدام نمود درین اثنا طلایه داران معروض داشتند که لشکر انگریز در نهایت قلق و اضطراب بادیه پیمای پهلچری شده است نواب بهادر بدین نفید سراسر امید از حضرت ظفر بخش امیدوار تر گردید و علاوه این بشارت اشارت وود

جهازات فراسیسان موکد مساعت اقبال رجبند و موید موافقت نجت بلندش
 شد پس از آنجا آستین همت بر ساعد جزات پچییده و دامن مبادرت بر میان
 مبادرت زد و لوای اعتلا بر آسمان افراشت و کوچ بکوچ بر سر شکرانگزید و رسید
 بانند ام اساس حیات آنها مستعد گردید و پیش ازین سدی هلال خان مہاجر خان
 و ایتار علی خان و نورالابصار خان و غلام علی خان نجشیان را با تمام سوار
 قزاق بآن سمت روانہ فرمودہ بود جنرل موصوف از آنها نہر سیدہ قلعہ کرکٹ پالہ
 کہ ہمانہ نواب بود شب محاصرہ کردہ پیش از دیدن سپیدہ صبح بچند و طناب و نرد بانہا
 بران حصار برآمدہ بضرب تیر و تفنگ سنان جمعی را کہ در برجہ مانع دخول بودند قتل
 آورد و بعد از انکہ تلعدار حیدری تا یک ساعت داد شجاعت و شہامت دادہ
 جام شہادت نوش کردہ تھیاب گشت و ذخایر انجا بلشکریان خود تقسیم نمودہ پیشتر کوٹ
 و آن روز اچرواکم را مضرب خیام و اعلام خود ساخت روشن خان دستہ دار کہ
 بکشایش تلعدہ کوہ پر موکل گدہ صرف ہمت می نمود و رستم علی خان فاروقی نیز کہ تفتیش
 متعین شدہ سعی موفورہ بجا آوردہ قلعلگیان را عاجز ساختہ بود دفعۃً مورچال
 باز گذاشتہ فائز لشکر شدند و جنرل روز دیگر از انجا کوچیدہ از پناہ جنگل و کوہ ہسابہ
 پر موکل گدہ رسید و در ترفع مراتب سردار شجاع انجا کو شیدہ ہمراہ لشکر گرفت و سردار دیگر
 را بجا است آن کوہ ما مور ساختہ روز دیگر راہ پہلچیری سر کرد اگر چه بہادران لشکر فوری
 گرد و پیش جماعت کوہ اساس انگریز ترکازی می نمودند و سباب و اثاثہ پس ماندہ
 می ر بودند اما میدانی نیافتند تا بمقابلہ در آیند چون جنرل معزالیہ فائز پہلچیری
 گشت از فراسیس انجا کہ سوداگری مستاجر شدہ بود غلہ و آذوقہ شکر بہ قیمت گرفتہ

از انجا کوچیده رونق بخش سواد گور گور گردید و صلاح و سداد در قیام مقام ندکود
اندیشیده آزار مستقر و مستودع گردانید و مطلوبات هر جنس بحمل سفاین جوارى
از مدراس جزان نوبت بنوبت می طلبید و روزی چند دفع الوقت در انجا متمکن بود
اوقات بسر می برد و حفظ احوال از دست برد معاندان مغتتم می شمرد و سواران لشکر
فیروزی بفاصله دو فرسنگ برد و جهت لشکر تیریه بنا ساخته اتواب آماده کرده مستعد
بجنگ بودند چونکه جنرل جایگیر شد نواب بهادر میر علی رضا خان را با جمعیتش و سید
بلال را با پنج هزار سوار و غازی خان بیدرامع سرداران دیگر بمحاربه و مقابله داشته
خود بدولت بتامی لشکر و توپخانه متوجه تفتیح محمود بندر و دیگر قلاع آن طرف گشت
و صاحبزاده والا قدر را با هفت هزار سوار و چهار پنج هزار مردم بار و پیاده و توپخانه بطرف
تجاور و تنه گر پیشتر کوچانید چونکه صاحبزاده طفر اشتباه پای جرات در ملک تجاور
پیش نهاد سپاهیان رستم نوالش حسب الفرموده در اطراف آن بلده که بخوش آبادی
و سرسبزی نظیر کشمیر توان گفت و تمام آب جوی کاویری کوررم در همون سدر زمین
بچلتوک زار رخنه شده بدریای شوز نمیرسد دست بتاراج کشاده بنیاد معمور باو بتجانه
که غیرت افزای نگارخانه چین و نمونه فردوس برین بود بازین برابر ساختند و شش
در اکثر عمارات و اسواق و دکانین انداخته تمام آن مملکت را خراب ویران ساختند

نظم در ان بوم ویر آتش فروختند	ز در حلقه بر زد و در سوختند
ز رسم ستوران اسلام گشت	بیک لخطه زیر و زبر کوه و دشت

و جوال جوال غله و گله گله مواشی معه دیگر اسباب که لایق نذر و الا بود روانه حضور نمود و آنچه
ترکات پللی و شا کوته را که ضمیمه آن صوبه بود مرمت کرده استحکام داد و فوجی بجر است آن توان

برگماشته بجانب تنه زگر خوش غریت جهانند و در معموره الیا نور و دیار پاله عالمان
 قلعه داران مستقل با مورو ساخته شبها شب سمیت سیزگ و جهکیسکه ما بین جوی کاویری
 و کور رم واقع شده و دیرستان قدیم و معبد شرک هندو است بل بتازگی و افشار
 بی نظیر در ربع مسکون بیت ۴ دیر با بانگ صنعت هم صنم بازین زیب
 مهوشان شوخ و شنگ و لعبتان لفریب در تاخت و قزاقان را بمعانی غارت
 فرمان داد تا دلیران بی باکانه سپانرا در آب زده بسان تشنه که کوزه آب سرد بخوابش
 تمام میگردد عبور کرده دست یغما برکشادند و جنگلی اجناس نفیسه زرد گوهر گر انمایه آنچه
 مطلب بود همه دست نمودند و جوانان حسن پرست عیتاش دوشیزگان شکیده و کنیزگان
 ماه پاره از قوم برهمین لولیان و غیره مع زرد زیور بر حسب خواهش و آرزو گرفته آغوش
 عشرت اکر م ساختند و بنجله اسباب غنائیم ربع حصه عاید سرکار نمودند و روز دیگر
 صاحبزاده تاجور هر دو جو عبور کرده بطرف کلی کوته که شرقی قلعه ترچیا پلی شش سنگیست
 رفته بود که نواب خود بدولت با فوج پر شکوه بتصادم اطراف ترچیا پلی که علت
 غایبه اینهمه اعمال جدال و قتال است و برهم زدن نظام آن محل متوجه شده بود صاحبزاده
 در اثنای راه شرف بساط بوس دریافتند و در سامان غنیمت نذر گذرانیده یک یک داخل
 تو شکخانه نموده سرخر و گشت چون قزاقان و سوار بر اول لشکر ظفر اثر صبحی کرد قلعه
 شورش فرا شدند حتی که معموره جوار قلعه که گویا هر دو بالذات متحد و بالا اعتبار مختلف
 بودند بغارت زده اکثر زن و فرزند رعایا را به اسیری بردند در آن حال سرداری مستر بال
 نامی که روی دروازه قلعه در آراستگه نو ملازمان چند قوا اعد می نمود به شصده جوان
 شایسته و در ضرب توپ اراده مدافعت خصم پیشوای بهمت خود کرد و توپ زنان

تعاقب غارت سازان گرفت هزار نامردم شهر باقتضای جهل مرکب بجایه صورت
 محاربه همراهش شدند چون سواران قابو جوت دم قدم راه چرکل پالاکه شرقی قلعه بقاعه
 یک فرسنگ جریبی واقع شده پیش از آن نواب خود بدولت با جمیع تفنگچیان و توپخانه
 رسیده آسوده بود سر کردند چونکه سردار مذکور سواران را گریزان دید پی ایشان گرفت
 و بانداز پرتاب توپ پیش آهنگ گشته ایستاده بود و باز قزاقان برگردیده شمشیر کشان
 و نیزه باز آن برانجامه سپاهان برانگیختند سردار مذکور شب خورده اتو پ پیش و
 دهمشته شک زان باز استقبال نمود همینکه درمیدان پالاکه مذکور رسید از یک طرف
 احشام خون آشتام در رساله های تفنگچی حمله کرده تیر و تفنگ و خدنگ خارا شکان
 جزات دران را از بساط حیات برداشتند و از دیگر جانب سواران خونخوار سپاهان
 جهاننده در افتادند اگر چه سردار مذکور جمعیت خود را بقاعده درست مستعد داشته بود
 اما از شور و غوغای نظارگیان بوالهوس که در صفهای افتادند فرصت شک نیافته
 دست جزئت بر زمین ناکامی زد و نو ملازمین او همیت ناک گشته بنادیق بر زمین انداخته
 در گل و خلاب شالی زار فروماندند و برخی در خانه های رعایای آن قریه پناه گرفتند پس
 باندک زمان سواران به شمشیر و تیر و پیا دگان بنا چرخ و گوپال و تفنگچیان به سنان یک یک
 دوخته از خون دشمنان ساحت آن زمین را چون صحن آسمان رنگین تر ساختند
 قضا را سردار آنجماعه که از چنین ستبازی چرخ غافل بود بلا اندیشه راه تسلیم سر کرد
 در الوقت جان بازی از ملازمان حضور علی نواز نامی از جمیع سوار سبقت کرده شمشیر
 بر سرش زد اتفاقاً هوای شمشیر تا بموی سر رسید و او بسلامت داخل قلعه گردید
 بالغرض چند بقیه السیفان را اسیر کرده مع سباب زرم آنجماعه حاضر حضور ساختند

نواب ظفر کاب سرهای مقتول بچند سبب کلاں بار کرده بنا بر عبرت به اندرون قلعه
فرستاده پیغام داد که اگر زود قلعه بگماشتگان حضور سپا زند بهتر است والا سرهای
قلعیان در اندک مدت بهین دستور خواهدیم برید پس همون میدان پالہ مذکور نصرت گاه
انگاشته مضرب خیام و منصوب اعلام طغرا بنجام فرمود و حال آنکه قلعیگان از احساس
این حال نقد حواس باختہ با طرف بر فوج و حصار نقشه یوار و دست بیکار بودند و در ہا
قلعه همچنان کشادہ بودہ و از مبادی حیرانی چنان پنچہ تدبیر و راز کار داشتند کہ با وجود
قریب جلالت پیشگان عرصہ زرم نہ یارای دفع و انتظام و نہ رای منع اقدام ہمسانا
غشاوہ غفلت بر چشم شان گذارستہ شدہ بود و نواب بہادر کہ غافل از وقایع چنین
حال محصوران بود و صاحبزادہ را با موسی لالی نامزد ساخت تا بہ سعی دوستہ و فرم صالح
مورچال و سباب یورش یعنی نزد بانہا و پشتارہ گیاہ و پشتہ ہای شاخ اشجار
صحرائی برای پر کردن خندق جمیع کند کر نل لکسن بہادر و شادی خان تحصیلدار آنجا
و مستر ہال بسبب عدم فوج کہ از پنج ششصد مردم زیادہ نبودند لا علاج شدہ ہمہ
شہریان را چہ از ہنود و اسلام بقدر ماہیانہ و روزمرہ فراہم ساختند و آہنگران
وزرگران را تیوپ اندازی مامور کردہ در ہر برج و بارہ ہیئات مجموعی داشتند و ابواب
مفتوحہ قلعہ امقفل ساختند و افواج قاہرہ در ملک تجاور و اقصادی ستہ نگر کہ ہجوم آورہ
بودند قطع نظر از رعایت رعایا و حمایت برایا بہ سیاست خصام اشتغال ورزیدند
چون تغیرات حوادث دوران دران سرزمین شایع و زاریہ کردید جنرل کوٹ بہتاع
این ہمہ خرابی آن دیار بے نظیر و و در جہازات بنگالہ با جمع کثیر و ہم بعاینہ تصادم
طوفان کاری سپاہ نصرت فرجام گسستگے طناب خیام استقامت آن مقام

برخت قامت بر سبتن صلاح اندیشیده بطرف محمود بندر و سلمبر کوچید هرگاه که همه لوازمات
یورش را راه چرکل پاله متصل در وازه انبار با جمع گردید و از طرف در و پاله تردد در گاه
نتهرولی سمرست کنعانی توده توده فراهم گشت فدائیان دولت خداداد در فکر یورش
بودند که بیگ ناگاه عرضی میر علی رضا خان و عرضداشت دیگر سرداران بمسامع جاه و لال
رسید که جنرل کوٹ بو فور سامان جنگی عازم محمود بندر است اگر آنحضرت با سپاه کینه خواه
توجه فرمایند به سهل ترین وجوه نرودی دفع و رفع ارباب نفاق گرد و نواب خود بدولت
همون زمان با تمامی لشکر و توپخانه بر سبیل یلغار در تاخت و صاحبزاده هم مصالحه موچال
را آتش زده از عقب و ان شد چون جنرل موصوف از جای خود حرکت کرد و هر اول
لشکرش که در اصطلاح انگریزان پکٹ نامند در سواد قریه ناگور رسید سدی هلال بخشی بر
آنجماعت اسپان انیخته در آویخت و با استعمال تیر و کمان و نیزه و شمشیر بران آویزش
سخت روداد و اکثر مردان کاری طرفین بمعرض هلاکت و تلف درآمد قضا را بخشی نذکور تیر و
تفنگ و زخم سنان بسیر چنان قدم کشاد و لال خان کایمخانی همون روز از جاده سعادت
منحرف شده طریق حرام مملکی پیود چه مع رساله سوا خود گیر نخته به لشکر جنرل پیوست پس
جنرال را بنجارا است بمجدوبند رفت آن روز مقام کرد و شب بر قلعه سلمبر یورش کرد قلعه دار
آنجا یوسف خان نامی که مرد شجاع بود با سیصد پیاده داد قلعه داری و جوانمردی داد و
بر یورش تیر و تفنگ و بان و حقه های آتشین بدفع حاکمان پرداخت چنانچه دوشه صد
مردم از لشکر انگریز جانهای مطلب باختند بعد از ان جنرل بهادر بحسب تفاق وقت
بے نیل مقصود برگشته مراجعت به بندر مذکور نمود و بود که نواب پاشنه کوب در رسیده
سر راه گرفت و از زمین بسیار محیط جماعت انگریز خونخوار و در معبر آنها حصونه چند به آلات

حربت محکم بر بته سده راه و مانع گذرگاه شان گردانید و خود بدولت در میدان بی پناه
 ریگ توده بکسی زنگار چون آفتاب عالمگیریک تنه جلوس کرده بنظاره حسن تردد
 و کوشش فریقین همت گماشت و میر علی رضا خان بفرمان ترک تازی بعقب آن لشکر
 مامور گردید جنرل کوٹ چون بجزا اگر دخولش جوشان دید بسیر داران جهازات فرمانی او
 تا بمجاذات لشکر هنگام کوچ برابر آیند و در حوادث جنگ اعانت نمایند پس از راه
 ساحل روان شد و تمامی بهیر و بنگاه را متصل بموج دریا داشت و بملاحظه عرض
 تخلل این موانع پامی سعی در میدان مبادرت نهاد و با بجمله بمبارزت مخالفان را
 از پیش رانده بران حصارها دست یافت دران حال صاحبزاده و موسی لالی سده را هشت
 گشته بار ساله های محمد علی شجاع و سید حمید شیخ عمر و غیره بشکست اعدا سعی موفوره
 بجای آوردند تا تفنگچیان و گولندازان را رجمی بحال آن لشکر نموده بانواع آتش بازی
 سر و سینه های زمین گیران می سوختند و بانداران حسب الحکم والا یک یک کس از پناه
 اشجار کیوڑه که دران نواح بسیار بود در بهیر بان با پرانیده بیچارگان را بهر اسان و
 زیر و زبری ساختن عرض تا دوپیر آتش کا زار بر شعله کشیده هر طرف از کشته ها
 کشته ها نمودار گشتند جنرل بعد فراوان تحمل و رایگان و تلف شدن اکثر مردان جنگ و اهل
 بهیر چونکه دو منزل جهاز از طرف گولور رسیده برابر لشکر در دریا ایستادند برگردید و بقوا
 درست صفوف آراسته بطرفیکه نواب آرمیده بود راهی شد هر چند سوار و رساله های
 مردم بار که بدفعش سعی کردند آخر تاب حمله اش نیاورده ها کام برگشتند و ضرب گلوله های
 انگریزی اکثر مردان کاری مجروح و مقتول شدند نواب چونکه جرات سپاه خصم مشاهده
 نمود و نفست خونریزی خلایق نامنظور جناب والا بود فرمان داد که اتواب عقب کشیده

میدان وسیع بگیرند پس سپاه ناموس پرست همچنان لعل آوردند درین اثنا میر علی
رضا خان از راه ساحل دریا با جمیع سوار سپه جهانیده خواست که هنگامه رستخیز
بر سپاه خصم و اهل بهریش گرم سازد و داد ستیز در دهن گاه از جهازی گویا توپ پریده
بازوی بمشش شکسته از فراز مرکب بر زمین آورد و سر رشته جیات مستعارش گسخت
و ساقی قضا شر بت اجل در کامش بر بخت همراهیانش هجوم کرده خداوند نعمت خود را
در پالکی خوابانیده بحضور آوردند نواب را اگر چه از معاینه حالش وقت عظیم دست ادا تا
بمقتضای وقت بمصابت و شکیبائی عمل کرده چپین ابرو نشد و برقع پالکی بدست
برداشته دید که شاه باز روشش بیک جنبش تبسم سپهر جان پرواز کرد و از کشته نشین
در حشر گاه نواب بهادر در یک کونه نشیری روداد پس همون زمان شش بصدق
سپرده روانه سرینک پٹن فرمود و تمامی لشکر و خزانه و جواهر و دیگر اسباب و اسب
و فیلش بموجب فریاد داشت حواله صاحبزاده والا قدر که حقیقه همیشه زاده اش میشد
نمود و قمر الدین خان پسرش را که به سن تمیز رسیده بود اگر چه او از طبق حرم عاصمه متولد گشته
اما لیاقت تمام و نشان سرداری داشت در حضور طلبیده بآئین تسلی بر سرش دست
باز دولت گذشته بجلعت ماتم سرفراز ساخت و نوبت و نقاره فیل و عماری و غیره
اسباب جلوس و لذت لوازمات شوکت پدر مرحومش بر او بحال داشت و بنا بر
تر بیت و تش بدست صاحبزاده والا قدر سپرد چونکه تفرقه عظیم بحال منصوران راه
یافت در آن روز صلاح در جنگ ندیده عنان توجه بصوب نیگٹا پیشه در تافت و
لاشهای فدایان خود را بمهر زمین سپرده مجروحان را در دولی و پلنگ برداشته
روانه ارکاٹ فرمود و رسید صاحب از همون مقام مع دست خود و چند پیادگان

به بند و بست مواضعات و قلعات متعلقه تجاور و تهننگ درستی یافت چون
 جنرل ازان زرمگاه کامیاب برآمد باز به پیچری آمده از اینجا از راه پرموکل گده جنگل
 داخل فرنگی کوه گردید و هرگز کسی جا توقف نه نمود و قزاقان جلادت شعار اطراف آن
 لشکر شور زور باز پرس رنجینه ناسخ دستان رستم و اسفند یار گشتند نواب هم از
 فرودگاه خود نهضت فرموده از راه تروادی و بیلپور سواد معموره تنڈی و لم رامقر
 ریات ظفر آیات ساخته مقام فرمود اتفاقا چند سوار صطل بل برای کاه و همیه در حدود
 پرموکل گده نشتا فتند و در باغی که از کوه یک فرسنگ فاصله داشت بکار خود اشتغال
 داشتند سردار آن کوه از بالای کوه نگاه کرده چند تفنگچی را با یک جمعدار دستوری د
 تا اواز پناه بند تالاب آن قصبه بیاباغ مذکور رسیده بران جماعه شلک پراگندگی رخت
 چون آنها به خبر بودند از صدای شلک برهم خوردند و بعضی اسپان گذاشته راه رفت
 سر کردند و بعضی به نیل مقصود جان بحق تسلیم نمودند جمعدار مذکور سپان آن جماعه
 گرفته مراجعت بکوه نمود همین که نقیبان لشکرین خبر بمسامع شریف ملازمان حضور رسانیدند که
 درین نواح یک کوه بضبط قلعداران سرکار نیامده قلعدار آنجا بحال اکثر رعایا و لشکران
 تصدیق میرسانید چنانچه امر فرزند سپان پایگاه بعد گشته شدن راکبان غارت برد
 به استماع این خبر نایره غضب دیری ملتب گشته سپاه کینه خواه را به تسخیر آن کوه مامور فرمود
 و خود بدولت هم از اینجا حرکت کرده در میدان فرودگاه که روشن خان خیمه و خرگاه
 بیا راست چون سرداران شجاع از دو جانب هجوم کرده کوه را مرکز وارد میان گرفتند
 و صاحبزاده ظفر اثر و موسی لالی از عقب کوه سیبها پیش رانده گولند از آن شکست
 حصار مامور ساختند پیادگان باوصف ریزش گلولها و تلفت جانها از پناه سنگها

صعود کرده در پائین حصار قایم شدند اگر چه در قلعه سیصد مرتبه جنگی مع اسباب زرم و ذخیره بود اما قلعه آن قلعہ شیفته حسن و جمال فاحشه نام مسلمان بود بهرام دل شکنیش منظور نمیداشت چونکه آن فاحشه را مستبد و مصر در صلح دید و زوال ازین معنی پهلوتی ساخته پامی بیدان مردی فشر در روز دیگر آن فاحشه از روی ناز بهیجانی دست الحاح بدامن التفاتش زده گریه کنان گفت اگر اراده جنگ دارید اول مرا قتل کنید بعضی مردم نیز درین مشورت با وی موافقت کردند پس خاطرش عزیز بود صلح کردن خواست در آن حین صوبدار یک شیخ عبدالقادر نام داشت عمده قلعه داری بند مہ خود گرفته شمشیر و جنگ کرد چونکه او از زخم تیر و تفنگ اہل مورچال کشته شد و روز ہفتم کہ دیوار قلعه ریخته شدہ تاب مردی از دل قلعیگان فرستہ بود ہر دار قلعه دست ارادت بدامن اعطت نواب زده قلعه بہ فدایان دولتخواہ سپرد پس نواب آن کوہ را بحفاظت بندگان عقیدت سرشت گذاشت و بہرمت آنجا فرمان دادہ سمت قلعه وند و اسی نہضت فرمود مخفی نماید کہ جنرل موصوف خبر محاصره پر موکل گڈہ شینیدہ و در سالہ چنگی موسات رسید و سرب و باروت توک رو اند کرد چنانچہ آن مردم تاحد و داچرواک رسیدہ بودند بر تسخیر شدن آن قلعه واقف گشتہ از آنجا شبگیر زده داخل قلعه وند و اسی گشتند قلعه را استحکام دادہ آسودند چون نواب بدان جانب شتافت ستہ چار روز مقام کرد تدبیر با بکشایش قلعہ بطور آورد و حملات دہشت انداز بکار برد سودمی نیافت و بہ بند و بست بعضی امور دولت کہ اہم ترین مہمات بود متوجہ ارکاٹ گردید و موسی لالی و سید حمید و شیخ انصر با افتتاح آن قلعه مامور گردید پس فراموش دیگر سرداران از اطراف مورچال زده اتواب قایم کردہ بہ شکست و ریخت حصار قلعه ہمت گماشتند

چنانچه در اندک مدت دیوار هم شکسته شد و حمله های اعدا شکنجه هم بعمل آمد با این سردار
 قلعه دال زد دست نه داده مردانه وار میکوشید و هر بار بدفع پورشش کنان پرداخته کامیاب
 برآمد در آن حال موسی لالی چون دید که ایام محاصره بامتداد کشید و کاری دست بسته
 بظلمت نرسید و سردار قلعه بامر قلعه داری تجربه تمام دارد باد دیگر سرداران بتجویز کرده چنان
 مقرر ساخت که فوجی را مثل لشکر این انگیزی آراسته از لشکر خود جدا کند و شب شب
 بفاصله یک منزل بر راه کرکٹ پاله و چنگل پٹ نفرستد و سردار فراسیس را که در زبان
 انگیزی نوشت و خواند آن قوم مهارت تمام داشت متعین آن فوج نماید تا بطور کرمک
 اندرون قلعه داخل شده قلعه تفتیح سازد پس همچنان کرد و سردار مقرر را تعلیم فرمود
 کرده بدستور مقرر وانه نمود و او خط انگیزی و شومنه قلعه را بدین مضمون ترقیم و تبلیغ اخت
 که من جمعیت گران از مدراس مع سامان رسد بهر گوشمالی معاندان نامزد شده ام شما
 خبردار باشید که فردا پیش از هشت ساعت روز بر آمده داخل قلعه میشوم و غنیمت شکست
 میدهم چون خط مذکور بصحابت جوڑی هر کاره بسردار قلعه موصول گشت اگر چه مجرد وصول
 خط سردار قلعه را بهتاج روداد و بدریافت مضمون زبانی نامه بران اثار بشاشت ظاهر گردید
 اما از اسم کاتب که بران خط مرقوم بود متامل و تحیر گشت زیرا که صاحب آن نام بنابر فراهی رسد
 گاوان توپ کش بطرف سیکا کول و گنجام رفته و این معنی بسردار قلعه نیکو ظاهر شده بود بعد
 اندیشه دور و دراز بفراست که العقل نصف الکرامات واقع است
 دریافت اغلب که موسی لالی فتنه بر پا کرده و شعبده تازه برانگیزخته باشد پس در رد و قبول
 این معنی بود که روز دیگر آواز شلک و صدای توپ بر راسته مرقومه الصدر برخاست سردار
 قلعه بهتماع آن از دور بین گاهه نیز کشاد چهر می بیند که شلک با در میان دو فوج با هم متصل

می پذیرد و طرفین مجروحی و مقتولی بچشم دور بین مشاهده کرده نمی شود بلکه صرف صد آباروت
 بے گلوله بر می خیزد و دود بر هوا چتر بر می بندد تا رفع مظنه اش گشته باشد یقین بر وی نمود
 و یقین دانست که فوج است پس همه جمعیت ابر همین طرف نشاند و چند ضربه از گولها
 انگوری پر کرده مستعد داشت که جماعه مذکور غرق در سید سرداران جماعه نربانی هر کار با
 پیام فرستاد که الحمد لله ما بخیریت رسیدیم باید که باب قلعه را کنیده تا ما همو بنجا آمده باشیم
 هم کلام و هم طعام شویم قلعه در جواب گفته فرستاد که جمعیت خود را بیرون قلعه
 یعنی آن طرف خندق فرود آورده تا او اگردن در و از که دیوار استحکام عقبش برداشته
 شده است و شکستن آن دیوار فرصتی می باید شما همو بنجا آرام یابید القصد چون آن جماعه
 بجای مذکور بیا سود سردار قلعه بجزی آمده حرکات و سکنات لب الهی آنها بغور
 مشاهده کرده حکم داد تا توپچیان و بند و چیان شلک با از بالای حصار ریخته دمار خیرگی
 و دماغ شبیاعتی از روزگار آن جماعت بر آوردند چنانکه بحال سردار و سپاه تزلزل عظیم
 روداد تا آنکه به برداشتن بنا دلیق و دیگر اسباب فرصت نیافته فقط از جان فایر لشکر
 خود شدند غرض بفرست تمام سردار قلعه از اعدای فریب نخورده منظر بر آمد چون توان
 خبر بے تدبیری قلعه کشائی و نهزیمیت لشکریان خود استماع فرمود خشم آلود گشته فرسای را
 با دیگر سرداران مع فوج بمضبوط طلب داشت و محاصره سوار اطراف آن قلعه بود

کیفیت رسیدن فوج از صوبه بنگاله به دراس و کوچیدن جنرل کوٹ
 بقصد بردن رسد به قلعه رای و یلور و تعرضات نواب بهادر واقع
 شدن جنگ با و دوبار معاودت کردن جنرل موصوف به دراس

و آخر رسانیدن رسد کرتا ولی و فتح کردن انگریزان قلعه چتورا و
وقایع جنگ فوج سولنگ و ترپا سورا و گشتن زمیندار کالستری بمراج
از نواب بهادر و تاراج کردن صاحبزاده فوج انگریز را در سوادپانیلو
متعلقه تجاوز مع دیگر کیفیات روداد سن یکم از یکصد و دوشش جبری انگر

هرگاه که جنرل کوٹ بعد جنگ محمود بنده مراجعت بمدراس نمود از بنگاله جمعیت شایسته
یعنی پنج هزار جوان بارود و رساله فنگیان با ساز و سامان اعدا کش و گاوان توپ کش
و خزانه مع شصت هفتاد کشتی پر غله رسید جنرل موصوف عجب عجیبی بکثرت فوج
بهم رسانده لشکر بسیار است از فرزندان محمد علی خان سیف الملک نامی را همراه خود گرفته
بعزم رسانیدن رسد بقلعه رامی و یلور از راه تر و الور طاهر خانی مانند پلنگ شکار جو
پیش آهنگ گردید طلایه اران خبر کوچ جنرل نواب بهادر که رونق نجیش بلاد و سیور و
وال پندل بود رسانیدند از انجا مع لشکر توپخانه از راه کنداپور عرف کاویری پاک
بد انجا نبضت فرمود و جنرال پیش از آنکه مقابلہ با عساکر نصرت ماثرو دود از تر و الور
شبگیر بازده در سواد شمالی معرکه گاه کرنل بیلی فرار سیده مقام کرد و دیگر چونکه شیر
فلک ربه کوالب ایک حمله فرو برده بادهان و پنجه خون آلود از صحرائی مشرق برآمد جنرل
از جای پیشتر حرکت کرده بمیدان وسیع و عرصین رسید همچون زمان فدائیان لشکر نواب
باسمندان باد پیا انگریزها کرده دل از رستی خویش بیگانه بر داشتند و پیش مستعد شده هنگامه
آردیدند و درین مصاف که از حین طلوع شمس تا دو پاس نوایر دشمن سوزی علی الاطلاق
گرم التهاب بوده چه صواعق محرقه که زبان زبانه بندوق در اظهار حجت سوختن درازنداشت

و چه بوارق خاطفه که سیرانند از ی توپ بخرمن هستی خسان بیچار خنده نرد و صبا خبر اده
از طرقت میمنه آهنگ ستیز روز اخیر نموده تفرقه تمام در اهل بهیر و سپاه چند اول فرنگ انداخت
و هزار بار مردوزن راته تیغ و تیر کرده یک حمله متفرق و گریزان ساخت و بعضی از سرگرد ها
فرنگ نیز پای مردی بکار برده بے محابه جرات سعی کردند و بر سر آن لشکر انبوه بی سرو پا
تاخته بجهت بازی سوزانند و به دود انگیزی هلاک از پیش رانند و القصد سر داران فرنگ
بغور مدافعت عارضی آن خاص نوع سافل در عرض گاه عام خوشحال و شادان مقام
آنها قیام کردند چونکه درین زد و خورد اکثر سامان رسد غلات پامال سم ستوران عساکر
فیروزی گردید و بهر سانیدن آن ضرور بود معاودت بمدراس نمودند و بگرداوری زاد
و مواد مهم جدید اشتغال ورزیدند و مرت بعد اخیری همبسترین منطای مردانگی بر اده قصد
اول نهاده راهی شدند و در میدان ترپا پور مجادله و مقابله با دلیران حیدری واقع شد

تبئینش به هیت مجموعی این است نظم

کمر بسته بر کین بهم خاستند
دران سوی گردان رستم نهاد
بخون ریز می یکد گراختند
ممیز نشد از دوش کز گاه
دو سیلاب رنگین خون بختند
نلسه سرکشان را سر انداختند
تپ و لرزه دران شعله گرفت شرق
که بر شش حبت اده را آتش نشان

دوشکر مقابل بر آراستند
ازین سویلان غضنفر نژاد
دورایت به هیجا بر افراشتند
چنان مجتمع گشته با هم سپاه
به تیغ و رمان بسکه آهینختند
چو شمشیر بر مغفر انداختند
ز میغ عروسک برون جست برق
ز بس گوله گردید آتش نشان

شدی ہستے کینہ خواہان تلف

سپیدی ز بخت بدشان رسید

ہر آن گولہ کو آمدی از بدست

سیاہی ز سیامی اعداد مید

ازین طرف مستان خجنادہ تہو رہے کیف و کم تکلیف نشانی سر بازی از شعور بیگانہ و
از ان سوشیران بیشہ شجاعت بے بشیر کم با پیشہ پیش دستی آشنا گاہی از پنجانب مرند
از گولہ خارج آہنگ گولہ ساز پر دہ سخت جانی سوختگان میشد و گاہی از ان صوب
بر ہم شکنے نیستان سنان و سنبستان تیر اجل پیکان بقانون صدای موسیقار
زخمہ زن تار نفس نالہ پرداز سینہ ہای زخمی سپوختگان میگردید چون آن نوبت نیز از
ہیچ جانب تقصیری و تفریطی واقع نشد و کارزار خصمین از ہر قسم فنون جنگ آوری
علی السویہ بمنیر ان معادلت و مقاومت راست آمد با این تر زلزل عظیم در لشکر انگریز و داد
چنانکہ گولہ توپ از ان طرف رسیدہ پای ترد در نال سٹوٹ بہادر شکستہ سپہ سالار لشکر
در تشویش انداخت علاوہ بر بحال آنکہ از صدمہ گولہ دیگر اسپ خاص سیف الملک
از پا در آمد و دل دلاوری و پارہ گردید الحاصل در آن حال شب بر سر دست آمدہ
جہان را تیرہ و تاریک و جنگ دوشیر دلیر موقوف گردانید سپہ سردار لشکر انگریز ان شب
بصد فکر و کاہش بروز آوردہ صبحی بآئین درست از ان مقام کوچیدہ خود را باز بسرحد
تر و الورسایند و سیف الملک سایہ پرور و جنگ نادیدہ را کہ بصد مہ گولہ ہول زدہ
گرفتار تب و لرزہ گردیدہ بود سلامت بہ پدر رسایند بعد از آنکہ لشکر انگریز فائز تر و الو
شد نواب از انجا کوچیدہ رونق بخش شہر ارکاٹ و بحسب دلخواہ مامور نظم و نسق آنجا
گردید و ہمدرین اوقات جو سیس حضور خبر آمد جہازات فرانس یعنی عبور موسی بہوسی سپاہ
فرانسیس و سانچہ لشکر انگریز کہ از ترچنا پالی و تجا و جمع شدہ تفتیح قلعہ ناگ پٹن و بیہ

ولند نیز آنجا شتافتن بود یک یک معروض شد شتند مخفی نماند چون پیشتر نواب بهادر
 با سپاه و حشم متوجه نواح تجاور بود و ولند نیز ناگ پٹن فی الفور کس بحضور فیض گنج فرستاد
 راه مصداقت و موافقت درست ساخته مطمع و منقاد گشت نواب بعد از تمهید قواعد
 عموم در مقام خاطر دارش آمده آلات و ادوات جنگ یعنی توپ و بندوق و لوازم
 آن صندوق در صندوق و دیگر سامان ضرور از متسم بلور و جزان بقیمت لایق از و کثرت
 و دو هزار پیاده احشام بکوک اور وانه فرمود هر گاه جنرل کوٹ عازم مدراس شد نواب
 هم در قلعه تیرکاٹ پلی و شا کوٹ و کاٹ منیار کوٹری فوجی تویدل دشته بتعاقب لشکر جنرل
 معز الیه متوجه این نواح گردید سرداران ترحنا پلی و تجاور حسب کم کوزر بنبر مدراس بعد
 اثبات تقصیر پذیر چونکه او بحضور سامان جنگی گذرانیده بود و نفرهای پنج شش هزار
 سپاهی و اتواب گران سنگ در تاخته تپچه پٹن مذکور محاصره کرده بی بیشتر کشتایش
 آن حصار بعل می آورند و هر چند در صد و منع زرم و سپردن قلع به صلح بنصایح پیشین اند
 پیام شان مفید نفی تا کار بدان انجامید که حارس قلع دال از هستی خویش برشته با سپاه
 خود و پیادگان مدد حق مردانگی و دلاوری ادا میکرد در آن اثنا جنرل منرو که از ایام معطوف
 کردن عنان غریمت از سواد گنجی بعد بر هم خوردن جمعیت کرنل بیلی ذخیل کار کمپنی زنده
 خانه نشین بود حالاً بر حسب صلاح و صواب بدید جنرل کوٹ باد و صد فرنگی و سوارسی جهاز متوجه
 انصوب گردید و بعد از ده روز بعد تلف هزار و هشتاد نفرین قلع مذکور فتح کرده مع اسیران آنجا
 باز از راه دریامراجعت بمدراس نموده بود سید صاحب سپه سالار اگر چه بکوک ولند نیز جبهه بلنج
 نمود اما فتحیاب نگردید پس از آن کرنل بر کنه بچار هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و چند
 سوار ترپ از طرفین پٹن مذکور بعد بنده و بست آنجا برگشته چونکه آن میدان از وجود شیران

جہات گرد خالی دید بطرف کاری کل و تلنگواری رسیدہ بود کہ صاحبزادہ اعدا شکن با
 بہادران شیر افکن نظامت آن طرف دستوری یافتہ مانند تیرے کہ از زہر جہتہ بر سر پند
 میرسد پرتزل بدان بلاد انداخت کرئل مذکور از انتشار خبر آمد جہازات فراسیسج اعانت
 نواب بہادر تجاور آمدہ بعزم حراست قلعہ کوڑلور مبادا کہ فراسیس در آنجا عبور نمائید
 پیشتر کوچید و در سواد پناہیلور کہ شرقی تعلقہ مکرن بر کنار جوی کورم واقع شدہ در باغ
 نار جیلی فرود آمدہ بود کہ طلایہ داران مفصل بین ساختہ مسبا مع صاحبزادہ رسانیدند تا
 آن شیر میدان شجاعت بر سر اغش دویدہ شباشب گرد باغ مذکور طلایہ حاضر داشتہ
 مستعد بود صبحی چونکہ سردار مسطور ظہور کوچ نواخت صاحبزادہ از دو جانب بہ توپ اندازی
 فرمان داد پس گولند از ان چنان شست اندازی نمودند کہ تا اجتماع آن مردم از
 صدمات شکست درختان نار جیل نصف مجتہش پامال حوادث مرگ گردید با بجا بعد
 صفوف آرائی زرم مع اتواب در میدان آمدہ یک دو ساعت داد مردانگی چون عبور
 از اطراف آن محل صدیم و خطر داشت و شخص خیال سلامت و امنیت از آنجا بفرستگما
 شتافت از کردار خود پشیمان گشتہ دیری کہند کہ در آنجا بود مستطہر خود ساختہ آسود و ستر
 طامس نامی سردار سوار از یک طرف برفشون نصرت مشحون زدہ بمردانگی راہ تجاور سرگردان
 پایگاہ تعاقبش تاختہ چند سوار را مع اسب سلاح ایشان اسیر کردہ آوردند و سیہ غفار صوبدار
 ہم ہمون روز دستگیر شد القصہ سپاہ نصرت شعار بضر اتواب یوار دیر شکستہ پناہ
 گرفتگان را بے پناہ کردہ وقف تیغ بیدریغ ساختند واحدی رازندہ از جان نگذاشتہ تا صاحب
 ظفر آمادہ جمع اثاثہ و سامان آنہا برداشتہ از راہ لعل پٹھیہ بکوڑلور رسیدہ عربی قلعہ فاصلہ
 یک فرسنگ مسدود آمدہ بود کہ جہازات فراسیس در تفرنگ فایز شدہ استاد سپہ سالار

فرانسس قلعه دار انگریز پیغام سپرد قلعه فرستاد حارس قلعه جنگ مناسب وقت ندیده
فریاد داشت اسباب و آلات احزاب جزو کل تفصیل ذره به ذره نزد سپه سالار موصوف
فرستاده رسیدش گرفت و خود حسب الحکمش سپاری کشتی باراهی شده بر قلعه صدنگ
پشن که در استجارت ولند نیز بود فرود آمد اتفاقا سرداری باد و صد مردم بارود و ضرب توپ
و چیزی اسباب جنگ بعزم تسخیر آن قلعه از قلعه چنگل پٹ رسیده بود هر دو اتفاق
کرده فزنگی آنجا که اراده جنگ نداشت بمیلج با خود گرفته و قلعه را شکسته باز به چنگل پٹ
مراجعت کردند چون سپه سالار مذکور مع جمعیت خود که چهار هزار سپاه اهل لایت بودند
در حصار گور لور فرود آمد صاحبزاده بعد دور از سپه سالار مسطور ملاقات کرده تجدیدانی
اتحاد دنیوی را استحکم ساخت فرمود میباید که زود با سپاه خونخوار و شمشیر و گذار متوجه
گشته مدد و معاون با باشند تا سهل تر به جمع اهل نفاق و خلاف پرداخته هر یک
ببلا و قلم و خولیش مراجعت نمایم سپه سالار مذکور کسل آه در یاد بی تیاری سایر ادوات
رزم و پر خاش را وسیله ساخته چندی مهلت خواست و نواب هم از رسیدن فرانسس
به گور لور بموجب قرارداد و ملاقات صاحبزاده و الاثر ادب آن و ترغیب تحریص در دفع
اهل فساد و عناد آگهی یافته سمت بیلپور بر راه گور لور رونق افزاشده بود که صاحبزاده فائده
حضور شده مهلت خواستن فرانسس دیگر کیفیت مشروحاً معروض داشت آنجناب بالا
چند راس گاؤ توپ کش معه دیگر سامان ضروری و نه داشته مراجعت بطرف رکا
فرمود و بموکلان نواحی و یلور مجدداً فرمان از دیانتگ عیشی ساکنان معموره خراب نمیش
صدور یافت تا محاصران آنجا علی الدوام بر سر رودخانه یعنی خندق و مسافتات قریب
که از مضافات قلعه بود بقریه طلایه استحضار داشتند چنانکه مؤضعیف ببردن دانه دانه

بمستقر خود از بردن مجال نبود و طایری با گوشت طعمہ خود بعلت بیم جان از بالائے
 برقند از ان آنجا بال پرواز نمی کشود پس در ایام معدود چندان قحط دران خرابہ وی
 داد کہ از نایابی قوت و افراط ناداری آشوب شهر بمضمون شهر آشوب مطابق افتاد
 و قحط اجناس غلہ و غم و غصہ عدم ساز و برگ و پاس سامان قوت معاش مردم شد یعنی
 بقالان شهر لبودای تہی دستی سود خود در زیان انداختن سنگ و میزان بید تنبویان
 از بے برگی بجان سپاری دست از ورق گردانی ساز و برگ زندگی بیترہ چون بیترہ پان
 پر داشتند و طبناخ بہ بینوائی نان در شکم تنور نیافتہ خبر آتش جوع در تنور شکم نتافتہ و زر گراز
 بے زری با ضبط نفس ساختہ لعوض گذارش ز در بولتہ ہر دم جان خود را گداحتہ حداد از سرد
 مہرئی روزگار آہن مراد در کورہ آرزوی سرد دیدہ شیوہ دست بہ سینہ زدن چون سندان^{۲۳۱۶}
 بر تپک برگزیدہ و مسکرتیمنا ی برنج برنج سفر افتادہ ترہ فروش از نایابی آبروی سبہ بختی دست
 از تربات سنجی بر بستہ سر خود چون کدوی ہمغز شکستہ و قصاب بہ بے پایگی دشنہ بگلو
 آورده دوکان خود فروشی مسلخہ واکردہ و صقلیہ بکردار فتان خود را سرگردان نمودہ آخر بمقتلہ
 صبر زنگ کلفت دل زدودہ و حجام حاصل متراشی یک سرمودر بساط محقر خود دیدہ بسان بیکر
 آیینہ سراسر چشم حیران گردیدہ و صبتاغ از شرم بے رنگی و شور بختی زنگ سرشک ارغوانی از پردہ
 دیدہ پرخیتہ آب چہرہ معصف چون زرد آب فرو ریخت و عصار چون کاوش ہمہ روز بکاوش
 جگر و کاوش دل بکار گاہ گردشہ میگردید کجہ داری روغن چراغ در شبستان تیرہ روزی او
 نمی نمود و باورچی بہ طمع خام ہوس بخت طعام زنگ از تہ دیگ می تراشید و بغقان ناداری
 دماغ قناعت می خرمشید المرام اکثری نہایت طعان بے استقامت چون کشتی طوفانی در طرہ
 ہلاک افتادند ازین علت جوق جوق از دایرہ آن مہملکہ بیرون جہت بند و بہر ناحیہ کہ توہم سلامت

در همینون شان کشته راه خود با پیش گرفتند و برخی بسرخوشی باده بی خماران مَعَ الْعَسْرِ سِرّاً
 نشسته بهمت رسایافته عاقبت همان مضیق را توشه عافیت پنداشتند و بذیل کرم کریم
 مطلق که قاضی الحاجات و کافی الملمات است تشبث نمود و در حینیکه هلال سلخ
 شهر شوال بر مطلع شام غره ذی قعدہ نمایان شد فرستاده کرنل ویلور که مہام حکومت
 انجا بوسی مستحکم بود انگشت نمای خاص عام اہل مدرسہ کردید و از احوال زار و نزار
 منجیان قلعه ویلور اشارت بہا کرد کہ از چند ماہ درین سال غره زاید النور طلعت روشن
 جبینان آنجا بہا محاق روز تبرا انقلاب سال و ماہ تحت الشعاع آمدہ و بیاض روز منخسفان
 تیرہ تحت سیاه تر از شبہای دیچو گشته جنرل کوٹ از معاینہ اینحال تنگ عیش گردیدہ
 چارہ کار در ماند و آن فرستادہ دل از دست دادہ را بابتہ بشاشت قدم شکر
 باز براند و خود پس از اتفاق راہ ویلور سر کرد تا رفتہ رفتہ از پناہ جنگل نا کلا پور و سولنگر
 و کوہستان چتور قلچہ چتور را کہ ساکنان و محافظان آنجا خبر تا ختن جنرل موصوف با بیت
 شنیدہ پیش از ورود لشکرش تلعه خالی کردہ پناہ کوہستان بردہ بود مذ مفتوح کردہ بود
 نواب بہادر بقلاد زمی بہمت و توفیق باتمامہ جنود بیباک و سفاک برگرد آن گروہ پر شکوہ
 برآمد بعنوانی کہ کوی بحر محیط بالاطم امواج بطوفان کاری لنگرزدگان کشتی با شکوہ متصادم
 کردیدہ یا ابری گرانبار با صواعق عزم جدال با کوہ پر تمکین و ہوش یعنی قوم تہور خوش بر سر سپہ
 و از غریدن ابر توپ و خندیدن برق بندوق و تند می باد مخالف بان سببہ نامی اہل
 زمین می لرزید و دلہای وحوش و بیاع در اغوش طاقت می طپید بلکہ از دندنہ این صدمہ
 با کوفروش اہل آسمان گرمی کشت و فغان شورش فواج بقدر تلاطم ابحار و امواج ازین
 کاخ لاجوردی می گذشت تا جنرل کوٹ درین کوفت و کوہ و فتنہ و آشوب ناخوب

افغان و خیزان بدستاری استقامت و مددگاری همت بویور رسید نظام هر شهرت
 به اصل مراجعت لشکر انگریز به سمت ارکاٹ بغرم تسخیر قلعه اسباب نژیانی پشیمان بشکرت کام
 مدعیان برخلاف داعیه شان گردیده بودند نواب بهادر بجزرم و احتیاط توزیع افواج بطرف
 ارکاٹ ارتباط بخشید یعنی سید حمید و شیخ نصر موسی لالی را با جمعیت آنها بخواست ارکاٹ
 رخصت فرمود و میر صادق را نیز بحفظ و حرست قلعه مستقل گردانید و کریم صاحب بچار هزار
 سوار و دو هزار پیاده بطرف مدراس بنا بر اینکه راه رسد غلات و کومک لشکر خصم مسدود سازد
 نامزد نمود بعد چندی چون جنرل کوٹ عمان غریت بسوی مدراس که معاد او بود از راهی
 که آمد بود معطوف ساخت نواب بهادر بر کشتن لشکر انگریز مقتنم شمرده باراده مقاومت
 باز بر فقای آنها تاخت و همچو بازی بصید می رخ بال پرواز کشود چندی آنکه در آنست در
 هوای امکان بچکیل تعارض زد و برد نمود تا آنکه سپاه انگریز بمنع اقدام مخالف ملاذی
 منیع و ملجای رفیع از کوستان سواد سو لنگر بدست مجال استقامت پدید می دران
 محل قامت و زید و روز کوچ لشکر مبارزان مضمار سربازی و سربازان معرکه یک تازی عینی
 سپاه فیروزی با طهارت و دات شایسته و ابراز مجاهدات بایسته فرمودی یافتند تو پیمان حیدر بر سر راه لشکر
 معاندان تو بخانه نصب کرده آتش کارزار و شعله پیکار بر افروختند و مرداران تفنگ و پیادهای اششام خون
 اششام نایره پر خاش و مرزم را بد تفنگ بان مشتعل ساخته جمیع کثیر را دست بدست در سوختند با این در آن روز
 اهل فرنگ استیلا آوردند و زمیندار کالستری و بمرج عقد موافقت نواب ظفر انتساب
 گسیختند و آبروی مرافقت و وفار رخیته بد ریافت وقت فرصت از عرصه معرکه بهلوتی
 کرده به لشکر انگریز ملحق و متصل و برسانیدن سامان رسد ب لشکرش متکفل شدند و هیچ
 پروری نظام سمستان خود را نکردند سپاه موصوف دران حال رای زد که دست را

درین زمین خالی از ارتکاب الوف مصاعب و صنوف متاع غنیت پس پارۀ از بهر خود
 با جمیع قلیل و زمینداران مذکور در پناه جبال شامخ و اشجار مترکمه نواح بمراج پال کرده خود
 با سایر فوج به سمت مدراس معاودت نمود و نواب بهادر شخص سراغ راه خفی و احوال کوٹ
 و دشت پرداخته شبانگاه بر سر اجل گرفتگان بهیتراخته مهم ایشان با بنجام رسانید و چند از
 اسپ فیل و شتر و خیمه و خرگاه و هزاران و توپهای گران سنگ بسیاری از بند و ق و تفنگ
 غنیمت کرد و همدین روز با تاراج تعلقات کالستری و بمراج فرمان داد و هر چه که از
 غنائم آنجا هم از فیل و شتر و اسپ و بقرات گجراتی و جویش پر واری و غیر آن مویشی
 بیشمار بدتش افتاد جنس دی آن بمساکین شهر و لشکر تصدق کرد و جید آن کارها
 در آورد و همدین ایام بصلابتی که دوام دست بسته خدش بوده است قلعچہ چتو
 بیک حمله بار دیگر از دست کسان انگریز بود و جوق جوق قوم فرنگ از اسیران
 عرصات جنگ نوبت نبوت به بالا گهاٹ راندند

ذکر بازرسد بردن جنرل کوٹ به قلعه رامی و یلو و واقع شدن
 جنگها فیما بین هر دو لشکر در میدان معرکه گاه پیشین نواح آرینی و
 معاودت جنرل کوٹ باز بمدراس فساد انگریزی انگریزان بند
 بمبتی بطرف کورک و کلیکوٹ باتفاق نایاران مفرو و سناخته
 انتقال جنرل موصوف روداد سن الیه آنکه

بسکه صیت جلالت نواب بهادر بمسامع جماع هندوستان رسیده بود در هر قلمروی
 بهر محفل از وقایع تفتیح کرناٹک پایان گهاٹ داستانها بر زبانها میرفت و رؤس

مدعیان دولت خداداد یکسر سرجوب حرمان و خمول می کشیدند و مجال مقاومت از
 اقران و امثال منتفی می گشت انگیزان مدراس شسته تا زجر اصل غارت بهیر لشکر و تاراجی
 ملک میند اران صدر و جوق گران تر لواح تجاور از شروی و سواس تمام گرفتند
 و مشا ورت آنها ز بهار خصت خروج از دیار شان نمى داد و بوسوسه عدم رسد غله
 اندیشه مقاتله به محابا و مجادله به تحاشا در خواطر آنها متکمن گشته از آهنگ مبارزت
 ممنوع و متعذر میداشت که درین هنگام نوشته از ویلور باز رسید که مطنج سکنای ویلور
 بل گلخن سرداران فرنگ و تنورشکهای اهل جنگ با نفاس سردشان خنک تر از باد
 شبگیر و کزند تر از کوه زمهریر گردیده از نایابی قوت سیر و نیم سیر طمع شان از تمنای زندگی
 سیر و مردمان قلع و لبعی و تلاش برنج و از زن قاصد همت و نارسا تر از زن شده اند خزل
 کوٹ بتصدیق واقعه استملاک آنها رسد گرانبار برداشت و بار دیگر بر قاعده مضبوط
 ربط لشکر داد و وقم لقطع مسافت پر مخالفت که محمل کونه احتمالات آفت بود بر راه نهادن
 چون متصل به ویلور بمصافت پیشین و عریده کاه نخستین رسید همان حوادث زمانه اش
 در پیش آمد و همچنان برق کاه از شعله بلا بالا برافروخت و خرمن هوس زندگانی لخته از
 بوالهوسان طرفین بسوخت ترک فلک بجولان خنک و وزنگ انقلاب بیدنگ دران
 مصافت کردی از زمین برانگیخت به تیغ بازی بیدریغ بران سرزمین خون بسیاری از
 قاتل و اسیر فروریخت مقارن این حال جمعی از لشکر فرنگ بسان مردم میدان مبارزت
 دران زرمگاه محشر نشان بدافعت خصم کمر همت چست بر لبست چون نر اود هر درین
 بازی سر بازی مهره پیش دست فرنگیان از بندر ششدر بیچارگی برون آورده شش
 جد و جهد شان بر مراد شست و به تحل خپدین برج و مرج به قلعه ویلور در پیوستند و لغا

اقوات عزیز الوجود که از بدایع اتفاقات بوده باهل آن مودی نمودند و روزی چند از تعب کوفت و کسل راه همونجا برآستودند چون خبر خروج لشکر انگریز بطرف دهبوبی گڈه و آرنی در شکر نواب انتشار یافته بود صاحبزاده ظفر مند با فوج نصرت پیوند حسب الحکم غری آرنی خیمه خرگاه آرسنه خود بدولت سواد دهبوبی گڈه را محل نزول ریات ساخته بود مخفی نمائند که بعد جنگ نواح سولنگر محمد علی شجاع را به تهمت اغماض و پشت دادن هنگام جست و دشمن شکنی از حکومت و سرداری سپاه مغرول کرده بیک سپه سوار ی همراه رکاب ظفر انتساب داشته بود و همدین روز با بنجارهای لشکر فیوزی بر چهار پنج هزار اس گا و غله برداشته از راه آرنی بارکات میرفتند سپه سالار لشکر انگریز با اطلاع این معنی فوجی را از گهاٹ گنم واری عبور کنانیده بر سر سراغ بنجار با فرستاد چنانچه سرداران فوج شبگیر زده آنها را بیک شلک پریشان ساخته همه راس پر غله را رانیده می برد صاحبزاده خبردار گردیده با چند دلیران تعاقب نموده دوسه هزار راس از ان گروه مستخلص گردانیده و از پیادهای تفنگچی و کماندار راه گهاٹ چنانکه دیگر بار عبور آنها نشود بربسته حسب الحکم حضور بطرف چنبار گڈه مضرب خیام فرمود و هر روز در اطراف کیلاس گڈه و لشکر انگریز سوار نموده به شکست دولت اعدا تدبیرهای نمود و روزی از طرف و انبارهای و انبور گڈه غلات رسد به لشکر صاحبزاده از راه پلی گڈه و بلنچپو می آمد سرداری از لشکر انگریز تا چهار صد تفنگچی بر عزم برگردانیدن رسد دوسه فرسنگ راه در تاخت طلایه داران آگهی یافته بصاحبزاده خبر کردند تا او همون زمان چون گرسنه در تاخته بز و سر پنجه دلاوری عبرت مشیت بران جامعه انداخته همه ازنده اسیر کرد و اکثر ایشان را دست و پایی بریده گذاشت بعد یک ماه سپاه را موصوف لشکر آراسته از راه چنبار گڈه بطرف دهبوبی گڈه برآمد نواب بهادر مینیه و سپه

و قلب بفدایان ناموس پرست سپرد و بیرنگاه را از خود جدا کرده با چند دلیران رستم توان

و آتشخانه عدد و بر این مستعد بجنگ گردید نظم

روان گشت لشکر چو ابر سیاه
بباریدن ثراله های فتن
برانگیخت چون سیل خارا شکاف
سنان چون شر آتش افروز تر

چو غریب کوس حیل سپاه
سوی وادی خصم شد قطره زن
بطوفان دشمن کشی در مصاف
بشمشیر چون برق جان سوز تر

چون شرریزی توپ و بندوق بهنگامه نرم گرم کرد و نواب در باغی زیر درختی برکزی
جلوس فرموده ملاحظه آتین جنگ جان سپاران می نمود و کمندان مغزول هم به پناه
تنه درختی استاده بود اتفاقاً قضیه جنگ منعکس گردید چه نسیم فیروزی بر پرچم ریایات
انگریزی وزیدن گرفت چنانکه حملاتش شیرازه مجموعه پیش آهنگان حیدری از هم سخت
و اوراست طرف باغ ندکور مانند گرد باد طوفان صولت رنجیت بوتوقع این واقعه نواب
سرداران و نجشیان خود را فرمان داد تا کار گذاران امور محاربه توپخانه از پناه باغ بر کشیده
بر عقب لشکر انگریز آماده ساختند و تفنگچیان و کمانداران از میمنه و میسره بست اندازی
اشتغال ورزیدند و خود بدولت هم پاره پاره سواری خاص و بر و طلبید کمندان پنج کور
از پامی درخت صدای برداشت و گفت که وقت مرد آزمانی همین است نواب نظر کیمیا اثر
بآنطرف دوخته ملاحظه فرمود و بهنم کرده سواری موقوف نمود و سواران خاص کوتل
و دلیران فولاد پوش را بدفع سپاه خصم مامور کرد و فیلان تنومند را بسلاح گوناگون ارسته
پیش رو خدی کشید تا غازیان شیر سریرت دست تهور به تیغ و کمان و نیزه برده انبوه
کنیر را براه عدم فرستادند باین سپاه انگریز و سواران خود را زده داده به تفنگ و سنان و بیکله

آتش نشان ابواب آفت بلا بر روی مخالفان کشاده صحن معرکه گاه مانجون و نمایان
 کلزار ساختند در آن حال صاحبزاده و دیگر سرداران هر چند عرض می نمودند که اقامت حضرت
 در اینجا برگزینا سبب نیست که غنیمت بجز است تمام نزدیک سیده است اگر چه غازیان موس
 آشنا بدفعش جهد بلیغ نموده اکثر با معرض تلف رسیدند چنانکه از خون کشتگان طرفین زمین
 رزم سیر گشته امید که ناره غضب حیدری را بر لال رحم انطفاء بخشند چو که ابواب هرگز
 از جای خود حرکت ننمود و سدی دیگر از تفنگچیان و کمانداران و خبرال برداران بر رو
 کشیده آسود و دولتخواهان لا علاج شده کمنده ان شیع را به اندرز و چشم نمائی بهر اسان
 مضطرب ساخته آوردند تا او مرد جان باز دست بسته بر پای مبارک افتاد و عرض کرد
 که حضرت سوار شوید و این باغ ویران را بیوم و زاغ باز گذارید یک امروز در ساحت آرنی
 ماهیچه رایت طفر آیت باوج مهر و ماه رسانید انشاء الله تعالی فردا غنیمت را چنان بهر میت
 داده شود که تا قیامت نشان بهتیش دیگر کسی باز بخوید پس ابواب سوار شده متوجه
 آرنی گردید الحق ناز برداری و خاطر داری مرد شجاع بر صاحب دولتان ذی شوکت همچنان
 لازم و واجب است فی الجمله کند ان مذکور از اینجا تنها اسپ جهانده مانند برق در خرمن صفوف
 غنیمت خزید و با وصف ریش هزار تیر و تفنگ طنبور نوازی و علم برداری را به تیغ خاreshکات
 از هم گذرانیده با آنکه تیری از تفنگ پریشانی شجاعت نشانی و نوک از سنان بر بازوی
 صلابت تراز و خورده بود علم انگیزی گرفت حاضر حضور گردید و علم را بنذر ملازمان والا
 گذاشته بزبان بے ریا عرض کرد که کار بی جراتان چنین است پس در جایزه آن هزاران آفرین
 و تحسین یافته از پیکر آن بها و خلعت فاخره با کمرهای مرصع و مال مروارید و دو شالو خاص
 مسافر از گردید و به بحالی منصب حکومت فوج نیز سرفتخار برافراشت بدفع غنیمت برگماشت

القصه چون نواب بساحت آر نی مقام فرمود و سپه سالار موصوف برد هو بی گنده آن روز فرمود
آمده روز دیگر از آنجا کوچید و به تحمل انواع صعوبات که سپاه منصور از اطراف هجوم آورده
کوشش مستمانه بعمل می آوردند و از قزولی و بان پرانی پای قرار و ثبات اهل انفاق از
جامی ربودند بعلی آباد رسید چونکه خبرل سواد علی آباد را مضرب خیام نمود نواب دانست غلبه
اراده اش طرف کماط چنگ و بار محل باشد یا از پناه کوه و جنگل عزم رچنا پل دارد پس
خود بدولت از مقام آر نی کوچید و بطرف باگ مار پیته رایت نصرت برافراخت و قزاقان
و باندان را بمعافی غارت اشاره ساخت تا آنها بمتابیه سحاب بر سر معاندان بختند
و قطرات تیر و بان بر اطراف آن لشکر باریده شور طغیان طوفان برانگیختند و اکثر مرد
وزن بگال و سامریان کرناک راع گاوان و شتران پر بار به بندگی و اسیر آوردند
چنانکه تمام لشکرش زیر و زیر گشته پناه ساحل جوی انو منکلم گرفت و تا شام بهو بخا آرمید
و شبانگاه پیشتر راهی شده بر پیش منقله حیدری که بجانب آر نی احتیاطا چند ساله تفنگچی با
چهار ضرب توپ همراه گرفته بودند و شب پرده غفلت و ناکامی بر سر روی جسارت آنها
فرو رفته بود یکایک شنجون زده دو ضرب توپ گرفت و از انجمل از جماعت حیدر علی بیگ
رساله دار که در آنوقت پیش آهنگ شده با سپاه خصم در آویخت حرب عظیم و داده مردم کثیر مقتول
و مجروح گشتند و دیگران از ان جنگ کناره کشیدند در همین فرصت سپه سالار انگریز عازم
پیشتر گردید و قلعه آر نی را احاطه نموده در معرض تفتیش پای ثبات در نهاد چونکه رساله های
انگریزی کوشش جمیل و تردد و موفوره بظهور رسانیده شکست نان تا در وازه قلعه رسیدند
قلعه را آنجا که سدی امام نام داشت سعی رستمانه بدفع اعدا ظاهر ساخته از زیرش توپ
بندوق و جنرال و حقه آتشبار و سنگهای سرکوب حمله کنان را برگردانید بلکه خود با چند

شمشیر نان جانباز از راه دریچه بیرون شتافته کارزاری نمود که دستا نهایی جرات ترم
 و اسفندیار در پیش آن منسوخ گردید و جوی خون از آن معرکه گاه روان گشت لقصه پیدار
 موصوف هم از روی انصاف برد لاوری و جانبازی شان آفرینا خوانده بغتتاً
 برگشت و بلا توقف راه قلعه وندو اسی سر کرد اگر چه نواب تعاقبش در تاخت امانت
 وقت اعدا شکنج نیافت بنا برین در میدان ترو اتور مقام نمود سپه سالار موصوف بعد
 دو روز از وندو اسی کوچیده بمدراس راهی گردید و نواب از آنجا بصوب ترمی نهضت کرده
 چهلانی فرمود و هدران سال فوجداران ترجیا پل و تجا و رجوق جوق سپاهی را بمواضعات
 و قریات کومیتور و پال گهاٹ و دژ کل و غیره فرستاده غلات و مواشی می طلبیدند و رعایا
 و برای ای آن اضلاع خراب و هلاک می شدند بعضی از عبدا و ثمان و اصنام آن مقام در مساجد
 و مساکن اهل سلام آتش غارت و تاراجی افروخته اعلام شور و شر برافراشتند و انگیزان بند
 سورت و بمبئی از راه دریا جهازات بسواحل اضلاع کلکیوٹ و تلچیری رسانیده با اتفاق قوم
 نایما ران ریشہ فساد و عناد تا تعلقه کوٹک که یکی از فسحت آباد قمر و نواب بهادر بودند و انبند
 دست تدبیر و تصرف در بیشتر محال اطرافش در انداختند و باختیار شیوه بر اندازی خانه محوش
 پرداختند و درین ضمن فرصت غنیمت دانسته نایما رو و پلہ بای پالکھاٹ هم جاده انحراف
 پیموده سر نخوت و پوچ برافراشتند و فوجی انگیز را از مدرہا طلبیدہ شته در ازار و خونریزی خلق
 اللہ میکوشیدند نواب بهادر بر یافت این وقایع احوال و حوادث اختلال فوج سنگینه
 به سپه سالاری صاحبزاده والا تبار تهور نشان بجهت استیصال تدبیر شان برگماشت و انتظام
 انتساق آن حدود بر حسب مصلحت دید و می باز گذاشت و چهار هزار سوار بسرداری لالہ حبیب رام
 مع رسالہ سلطان سنگ سلی در تباخت و تاراج بلاد نیلور و گردآوری رسد غلات و مواشی خصصت

فرمود و مہامیز را خان بخش و نورالابصار خان را با پنج ہزار سوار ضبط حد و کالستری و ونگٹ کری
 بمرج و غیر آن زمینداران منحرف مامور شدند و ہمداران آوان فرمان قضا جریان بنام محمد و حم صاحب
 کہ با یالت حد و جنوبی پٹن یعنی دار السلطنت خوش غریمیت تاختہ بود و دیگر حوالداران آن سرحد
 عزاصداریافت کہ بہ جمع ہمایون مار سید کہنایاران شقی سر از حلقہ بندگی و فرمان برداری پیچیدہ
 از خرابی آن نواح خود را معاف نمیدانید باید کہ بدینچہ مقدمہ و باشد کوشش نمودہ نگذازند کہ
 من بعد آسبہ از بد بختان گمراہ بر عایا و مساکین آن نواح برسد چون فرمان قدر نشان
 بصاحب موصوف رسید افواج را جمع کردہ با حوالداران و مہنواران بدانصوب توجہ فرمود و خبر داد
 ظفر مناقب چونکہ از حضور پیر مرخص گردید بر سبیل استعجال از راہ تیاک گڈہ بہ اوٹا تورا رسید
 جاسوسان خبر رسانیدند کہ فوجی از ترچنا پلی و تجاوز جمع شدہ عزم متخلص قلعہ ترکاٹ پلی و شا کوٹ
 و کاٹ مینا گودی دارد اگر چہ سید صاحب حسب استقامت و قدرت خود دفع آن فوج سعی جملہ
 بطور میرساند اما بہست فطرتی سپاہ نا تجربہ فتیاب نمی شود بلکہ بمحض نا تجربہ کاری از دست کلران
 و توندان و مرور و ترب سواران تجاوز شکست فاحش خوردہ ہول زدہ است شاید کہ تا حال
 قلعہات مذکور مفتوح اعدا شدہ باشد بمجراستماع این خبر بشدید غریمیت بدان صوب جہانڈہ چون
 قضای ناگہان در رسید اتفاقاً پیش از ورود آن نواح شبی از ترچنا پلی گردہی بعزم تخریب ترکاٹ
 پلی و جوتی بہمون قصد از تجاوز فرار رسیدہ بلا اطلاع یک دیگر از دو جانب بر قلعہ مذکور ہجوم
 کردند و از طرفین نردبانہا را ست نمودہ بیک حملہ بر فراز برج و بارہ سوار شدند و محافظان قلعہ
 چون قوت و قدرت مخالفت دخول آنها در نہاد خود ندیدند از راہ دیوچہ بیرون آمدہ متصل قلعہ
 در جای آسودند غرض گروہی از یک طرف بر صدار قلعہ شلک سرکردند مردمان دیگر طرف دانستند
 کہ حارسان قلعہ بدفع حملہ کنان مستعد زرم گشتہ پیش آہنگ اندیکبار ہمہ شلک ریزان بیشتر شدند

چنانکه تا نیم گهڑی بی تمیز کید یکدیگر یا کید یکدیگر جنگیدند و داد بهادری فیما بین خود دادند تا چهار پنج صد
سپاه طرفین تلف شدند و در آن اثنا سردار یک طرف را و از بلند در اصطلاح انگریزی مردمان خود را
گفت که پیش روید و سپاه خصم را مقهور سازید چون سردار طرف ثانی اصطلاح خود معلوم کرد و بانگ
برزو که بان دست بردارید انگریزیان، سیتیم پس هر دو سردار مصافحه کرده به ناخبر به کاری خود نام گشته
آنچیکه از ذخیره و جز آن در آنجا هست شد برداشته بطرف شاکوٹ شتافتند صبحی باز پیاوگان
سٹانه در قلعه آمده سکونت داشته بودند چون صاحبزاده در آنجا رسید و کیفیت شب دریافت ماند
صبح بی اختیار خندید و پنهان برداشته قلعه خالی کرد چون سپاه انگریز از آنجا برگشتند چند کلمه
تو ندان را با خود متفق ساخته به قلعه شاکوٹ پویشش کردند پنهان در آنجا که شجاع حمید نامی
صوبدار بدو صد جوان بود بچ و باره را قایم کرده داد مردانگی داد و به تهور تمام از اعسادی
فریب و هول نخورده چنان شلکها مع انواع آتشبازی از بالای حصار قلعه بخت کرد پویشش
کنان تاب تحمل آن نیاورده هزیمت خورده پریشان گشتند و سرداران منظم روز دیگر باز
آراستگی سپاه خود پرداخته و فکر پویشش بودند که ناگاه آواز کوس و کرنای سواری صاحبزاده
بسمع آنها رسید معلوم کردند که کمک می آید پس به پناه کوه و جنگل بطرف شیو گنگا شتافتند صاحبزاده
در ظاهر قلعه آن روز مقام کرده بعد هزاران آفرین و تحسین صوبدار مذکور را در جایزه آن فدویت
و دلآوری بعهده رسالاری و زرجوڑیهای حلقه دست مطلقا و پیک در دانه و جو مال و سرفراز ساخته
همراه خود گرفت در آن حال از کاٹ مینا گوڑی خبر رسید که دیشب فوج انگریز بقصد تفتیح این قلعه
در حالیکه پاسبانان آنجا بگردآوری مویشی و در شتر جز آن در مواضعات شیو گنگا چون بنات
الغش متفرق شده بودند و نایک آنها با بستی مرد جنگی و چند زنان علاقه آنها در قلعه ستاره
شماری میکرد لبان گردش روزگار در تاختن چون وی از آنها وقوف یافت کلران آن فوج

نقصور کرده دروازه مضبوط ساخت مستقر دفع خصام میگشت و همزمان آنجا جمع شده سرگین
 گاو در آب خیسانیده ظروف پر دیگران گرم می ساختند تا آنکه لویزش کنان نزد بانها زده بر
 حصار صعود کردند یکبارگی عودات غوغای حبیب برداشته ظروف گرم بزرگ شهاب ثاقب
 بر سر آنها ریختند و سنگ پاره کلان که بر دیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند و از یک طرف
 پاسبانان در صد دفع و منع آنها آمده معی مروانه بعمل آوردند و سر و سینه های اکثر حمله آوران را به تیرو
 تفنگ دوخته باری هنرمیت دادند و پیادگان شبگیر زن صدای شلکهای بنا و لیل لعل قلعچه
 شنیده بالینار رسیدند و بواسطه تنگ و ناموس حیدری بر عقب آنها برهم ریختند
 الغرض لویزش کنان از آنجا محروم برگشتند صاحبزاده ازین معنی خرم گردیده ایشان را
 نیز مجبور طلبید و هم کس را در جلدوی تردد دشایان یک یک حلقه دست از لقره و نایک را
 یک جوڑی حلقه طلا عطا کرده بطرف ریز و پالان حضرت فرمود و راهنمای راه خبر رسید
 که پالیکار نزد با جمعیت خود معود و صاحب جوان انگریز و نوکران اعتبار خان تحصیل از ترجینا پلی
 بدار المقر خود شتافتند از آنجا سامان رسد و مویشی بسیار معید و فراهم ساخته به ترجینا پلی
 مراجعت نموده است صاحبزاده بدان جانب در تاخت چونکه مران آن جماعت بعزم عبور جو که
 آب بطغیان بود سامان رسد کشتی ها و سبدها بار میکروند بر سر ایشان چون ابر غلیظ رسیده
 حکم غارت فرمود تا غازیان از اطراف بازوی جلادت کشاده باران تیرو بان و تکرک
 قزوی و برق شمشیر چنان باریدند که فقط سرداران آنجا نجات کشتیها رانده بر ساحل
 نجات پیوستند مگر سپاهیان مبتلا به جباب خود را در آب انداخته دست و پای نترد و میزدند
 در آن حال بعضی شنادر بحر شجاعت چون سیل اصل و بعضی در غره زنان آب در پیوسته
 بعضی بر آب دست غضب غرق ساختند و اکثر ایشان را بزرگ هیان از آب کشیده بیرون انداختند

پس سامان رسد غلات وغیره بر سر آنها برداشته حاضر حضور ساختند القصد صاحبزاده مظفر در
 قلچوئے تروپال ٹھکانہ معقول بقلعہ داری محی الدین خان جمن نامی را گذاشته بقطع مسافت دراز
 در ایامی معدود بر سر مفسدان چیره دست وغیره سران نواح کلکیہ فرار سیدہ بسی مجاہدات
 با کار در کارزار آن جماعت بغاوت شعار مقتضای شہامت و مردانگی ندای مرحبا از عالم بختیاری
 و فرزانی می شنید و سوار یک با فوج انگریزی بعزم تسخیر آن بلالطقت در حصار پور رسیده بود و بحسب
 دریافت خبر یلغار صاحبزاده جمیع اسباب گرانبار که فراهم کرده بود گذاشته شب شب و حاصل
 کریم گردید و از آنجا شبی آبہنگ شب خون بر جماعت طلایہ داران و مارا پور خوش حرات تاخت
 بود و قضا را و را شنای راه آتشیکہ شخصہ حقہ میکشید بزور باد پریده بیک صندوق باروت کہ پشت
 گا و بود و گرفت یکبار ملتب گشته ہمہ صندوقها افزوخته شد و قریب ہزار مرد جنگی از صدہ اش
 چون زارغ و زغن بر بالای ہوا پریدہ سوختند و از صد و صد و دوشش طلایہ داران منصوبہ خبردار
 گشتہ از اطراف انگیزہ کردند و اکثر مردمان آن جامعہ را ہلاک ساختند و بعضی از سردار و سپاہی
 ہزار خواری و تباہی خود را از آن مہلکہ بیرون زدہ بہ ترحن پالی رسانیدند و مخدوم صاحب چون
 با جمعیت گران بعزم تنبیہ ارباب نفاق قطع منازل نمودہ متوجہ آن نواح گشتہ بود بہر جا کہ نزول
 و ارتحال واقع میشد بغارت و تخرابی مال و ناموس بغیان شقی مبادرت میکرد و اثری از انہیبہ و
 عمارات آنها نمیکداشت و گروہ گروہ سپاہ را بقلعہ و قمع فتنہ انگیزان اشارہ ساختہ اطراف
 تعلقات اہل شرک و عناد منتشر کرد و خود بعد و دی چند و قلچوئے سکونت ورزیدہ بود کہ روزی
 جمعی از ارباب ضلال فتنہ آل با فوج انگریز کہ از مدہر رسیدہ بود اتفاق کردہ در تاخت و قلچوئے
 محاصرہ کردہ جنگ تیر و تفنگ انداخت صاحب موصوف کہ ایام حیاتش اسیر آمدہ بود باد و صد
 جانباز متوجہ رزمگاہ گردید سپاہ غنیمت حسب قرار داد خود را و را در میان گرفته خواستند کہ

و ستگیر نمایند آن جهان پہلوان کہ غیرت اسلام و انگیر حالش گشت بسیج و جہ توہمی از آن گروہ
 انہوہ بخاطر راہ ندادہ مانند شاہ بازی کہ در حلقہ دیکو ترمی افتد با ہمین جانبازان حملہ آور گشتہ
 و راندک زمان بہ تیغ و نیزہ از خون مخالفان فزائی روان ساختہ جام شہادت پیمود و ہم در آن
 سال ثواب ظفر کاب بمیر صادق جہت اخراج خاص و عام بر ایا و رعایا و بلدہ ارکاٹ و راندن
 شان بہا لاگھاٹ فرمان داد تا مرہنگان غلیظ القلب در ہر کوچہ و بازار منادی شدند کہ کولاً
 کتب علیکم لجماء فی الدنیا لیعذبکم - و محلہ محلہ خانہ شماری ستم اندیشان و کلو فشاری ایشان موجب
 نفس شماری محضران و طریان شتاب بر انیان شد کہ براختیار شتاب این سفر شد اید سقر مقدم
 می شمرند گویا کہ قیامت این امم مشورہ در ہین دنیا برپا شد و نمونہ یوم النشور از شور و غوغای
 این اقوام منشور ہویدا آمد و بر ہم شکستن دیوار و پریدن بروج حصار عالم پناہ برخند اندازی لقب
 و پر کردن باروت شہر پناہ معنی اذ السماء شقت بصورت می آورد و خروش این صیحو از مقامات
 ان کانت الا صیحتہ و احدہ عبارت میگردد و دران روز ماچہ غارت و دست بردی کہ نصیب ہیچ
 بیدین بہاد و ہیچ شور بخشی شور آن روز بینا د و آماندگان بیدستگاہ بطلع شوم خود ندیدند
 و کدام ظلم و ستمی کہ بر جان خود ما از دست جابران نہ کشیدند بیت

نہ کسی دادخواہ را دادی

نہ کسے را مجال فریادی

چون خوش انجمنان عشرتکدہ ارکاٹ بساط عیش و نشاط در نور دیدند دران خطہ گلشن نشان
 کیسہ خراستانی در ویدہ عبرت کشیدہ روزگار خلیدن گرفت عنذ لیب از داغهای مطیبہ ویرانی
 این چمن باکسوت آوارہ دشت کربت غربت گروید و قمری در بند این طلال طوق حسرت در
 گلو انداختہ وفاختہ دل از عیش این خرابہ پرداختہ با مشرب قلندر ی در ساختہ شاخسار دختان
 این مرز و بوم آشیا نگاہ چند و بوم و صحن چرا گاہ حیوانات اہل آرامگاہ و حشیان شوم و چندان

وشت دین مرزین روی نمود که جنبین پرکاهی کوه هول جانفرسای و دشت هوش ربای
برسینه بقیه آفت رسیدگان که خبر عشاء آبادی آن هم بدین خرابی باقی مانده بود و می افکند و برخی از
اهل بلده که دین صدقات روزگار با حوادث و راز کار میکشیدند بعضی بوسیله عجز و الحاح و بعضی
بزیورش نقره و طلا شبا نگاه از سرهنگان و گجبانان دروازه رهای یافته به درهس راهی شدند
و بهمدان زمانه به صدق آیه کریمه کل شیء الاکلا و جبه جنل کوٹ برضی از دافناخت زندگی بربست

ذکر سفر آخرت یعنی متوجه شدن نواب بهادر بجلد برین شرح اخلاق گزین و وعادات و کار دانی و متور و عملش مع دیگر کیفیات آنکه

چون نواب بعد جنگ نواح آرنی برگردید در منصوبه گردآوری سامان جنگ و اشغال مهمت ملو
مدارس بقیتم تحصیل خراج ممالک فرنگ و اجاع بعضی مخرفان جاده تسلیم مدت العمد و لبر آورده
ازین سو به آن سوی یعنی چندی در میدان تری و چندی در نواح رانی پیٹ و چندی اطراف ماهی
منڈل گده انتقالات میگرد و انتظار و رود فرایسان موعود گوڑو میکشید که ناگاه سلطان
بحر محیط اجل الشکست کشتی حیات آن عواص بحر شہامت و متور حباب آسادر برابرتف سر
بر آورد و روز بروز رنج و الم بیشتر مستولی می شد چند آنکه اطبای حاذق و جراحان فایق خربوش
از فساد بخارات معده و امعادات تهینضجات و مسملات تصفیاش نمودند هیچ فایده بر آن
مترتب نشد غرض شدت و حبش صلابت طبعی او مستهک ساخت و از مسندتکن بر بستر ناطاقت
انداخت و قوت حبش شکست و کام و دما نش از قوت لایموت بربست تا از ان جایگاه مخوس
سختت کرده و راجیه پونا که شمالی ارکاٹ دو کر و هی است خیمه خرگاه بر آراست چون دست

تدبیر و معالجه اطباء و فضا دهند و دکن از آن دلش که توجیه سیرایت باطن داشت بسته شده بود حراج
 قوم فرامیس بروفق رای حذاقت سگالش آن مایه مواد و بال جان لبگافت و چون شان
 عمل چندین هزار روزنه ناسور جگر تراش و نشرکاری نیش زنبور در سینه خراش در باطنش
 پیدا یافت و مرهم کافور نهادن بر آن پیش سرایش لبخت و از بهرن موی رشته شمنی در تن
 او برافروخت القصه چون حصویان از زندگی آن سرایه حیات عالم ناامید شدند طلبیداشتن
 صاحبزاده کراهه و مراره عرض کردند جواب داد که برای چه تکلیف این معنی نمائید که از طلبیداشتن
 کار سرکاری نظام خواهد شد اگر خدا خواسته باشد بروقت خواهد رسید هر آن آوان جوایس
 معروض داشتند که جنرل کوٹ سپه سالار لشکر انگریز از جهان فانی بجهان جاودانی انگیز کرد نواب
 باصفای این معنی بآن حالت تباه آهی کشیده فرمود که خوب شخص دانا بود و تجربه کاری تمام از
 سپاه نصرت اشتباه ما فریب نخورد پس منشی را بحضور یاد فرموده فرمان جهان مطاع موسوسه
 صاحبزاده بدین مضمون ترقیم فرمود که زود بوجه حسن بند و بست آن طایفه بنموده مراجعت
 باید کرد و نظر غور بآمال اندیشی بر جزو کل لوازمات دولت و ثروت باید گماشت اگر فوجی ضرور
 باشد بدو خود باید طلبید زیرا که در امور تنسیق و تنظیم کل مهام دولت اشمارا مختار کردیم زانی بل
 آنی در کار سرکار تجاehl و تغافل رواندازند پس روز دیگر خود بدولت دخرانه واکرده تمامی سپاه
 وحشم را بتفصیل هر کمپری موجب یک ماه انعام تقسیم فرمود چون روز سلخ شهر ذیحجه رسید از
 حاضران پرسید که امروز چه تاریخ است عرض کردند آخرا ماه ذیحجه و شب شب هلال شهر محرم است
 پس فرمان داد که برای غسل آب تیار سازند اگر چه طبیب دین امر بخویزی ندا داد و او را برون خمیه
 رانده غسل کرد و لباس پاک و خاصه پوشیده بر لقا و انگشت چیزی خوانده دست بر چپه
 مبارک مالید و همون زمان دو هزار سوار را باز بتاخت و تالاج لک پالیکاران شمالی ارکاٹ

و پنجهزار سوار بنا بر عرب افزای لطافت بر داس را ند و بعضی سردار را بحضرت طلبیده در بند و بست
کار خانات تا کیده آکیده ساخت آخر الامر بقضیه کان امر الله فاعلوا طلوع هلال شرب غزه محرم الحرام
اول سال کبیر از رویکصد و نود و هفت هجری که آن روز آخر سال برات حیات و شب اول ماه
جانشاه حلول موت او بود و ساقی اجل ساغر عمرش بر در و سیستی پر کرده و مادام نفس شماری
کج میداشت و بر خاک مرده دلی و افسرده خاطری اما در کجختن میگذاشت تا در آخر شب که چند
جرعه اوغذا و شوربا فرو برده بر بستر خواب دراز شده بود شدت سکار سکارات و هجوم خمار یاس
از حیات بوداع این خمخانه بنی کیف و نشسته بدستی سر از حریف چشم افانی و مالش بر بست و مینای
باد و عشرت جوشش اینک حسرت شکست آری لمولف لفظ

اگر باشد که ای شاه فیروز	بیاید رفت زین کاخ دل افروز
تن کنز از دولت پروریده	شود در خاک آخر آرمیده
ازین امر اند عا جز یار و احباب	زن و فرزند زلی جرات و یرین باب
اجل از صاحب حشمت نترسد	ز دولت مند با صولت نترسد
چو انفاس کشته بحمیل یابد	بتاخیر دمی قدرت نه دارد
چنان گردش ز چرخ چنبرین رفت	بیکدم حمید رو هم حمید ری رفت

القصة خوانین عمده ارکان دولتش مثل محمد علی رسالدار و غاز بیخان و هما میرزا خان و بدر الزمان
خان و غلام علیخان و ابو محمد مرده که سر رشته داران توشاک خانه و غیره که آثار حلال نمکی و دود
خواهی از ناصیه حال و قال شان دران حال پدیدار بود اشاعت این حادثه و اعلان این واقعه
خلاف مصلحت نظم مملکت اندیشیده ضوابط مراسم عهد حیات بعد مات نیز بر صورت اصلیه
بحال داشتند و سر رشته روابط ان نظام تو زک از دست فرو نگذاشتند و خد متنگد از ان واقف

امرار را بهرا خفای این ساخته بر همزن ملک و دولت بلا اطلاع یکدیگر جدا جدا محبوس ساختند و در هنگام شب که جز چشم ستارگان و تاریکی سیوم پاس شب بیدار نبوده به تجنیز سفر آخرتش پرداختند و چون گنج مخفی در گنج صندوق جنازه که به عطر و عیسر و گشون و پنبه آماده داشتند مودع ساختند و شبانگاه بادر قه معتمدی چند و درود خوانان بهوشمند به کولار فرستاده بتودیع مدتی معین بنجاک سپردند و کریم صاحب پسکرین نواب مرحوم را بر سنده دیوانی حضور نشانده مهمات دولت بصلاح جهانبانی بحال داشتند تا بعد از اتمام عشره محرم محترم از ان محیط مصیب رحل اقامت بربسته متصل آرنی فرود آوردند و با قصه غایت در حفظ مراتب حراست و مراعات مراسم کیاست بجلی کوشیدند و بداد و دوشش مشاهره خیل سپاه تجویز و صواب دید صاحب دیوان سرکیسه خزاین واکرده بالعکس قانون قدیم بابداء رسوم جدید جوشیدند و مبلغی بطریق صدقات کفاره لذتوب الموتی بر فقر و مساکین صرف کردند و هزار سوار لطیف بر نیلور و دوهزار سوار بهر طایفه لشکر انگریز روانه کردند و همایون زخان را بنهایت صداقت و اخلاص دولت خواهی معروض حقیقت این واقعه روانه حضور جابه و جلال آن نتیجه دولت و اقبال شمره شجره شوکت و شان خسرو گیتی نشان جناب طیسو سلطان که متوجه محکم کلیکوت بود کرده در باب تقسیم عزیمت بصوب لشکر تعجیل تر شمرایط مبالغه بالغه و انواع سوخت و الحاح بطهور رسانیدند اگرچه ذکر اخلاق و عادات و بیان حسن تدبیرات آن مرحوم و الاصفات از حیطه قلم و زبان برین و افزون است لکن بحسب ضرورت از هزار یکی بمعرض تشریح می آرد که نواب مرحوم در اصابت رائے و وفور دانش و تدابیر گوی سبقت از سایر سلاطین و امیر و وزیر دوران سلف بوده بعلو شان و کثرت اسباب جاه و ثمنت و افزونی مواو ثروت و کمند عدیل و نظیر خود نداشت مهربان سپاه و مستجمع برو احسان بود و محفلش شان عالی داشت و جز او کم کسی حرف میسرزد آنچه میخواست خود

بدولت می فرمود و دیگران را جز نعم خواهی نبود زیاده گوئی خوشش نداشت بیشتر اوقات
 ذکر مجلس تنظیم و تنسیق ملک و اقالیم و واقعات جنگ و شمشیر و تفنگ و جواهر و فیل و اسب خوشترنگ
 بود و فراستی غریب تر و پندار سرداری و بلند پروازی و سیاه طوف و سر داشت و در هر شهر و قضبات و
 مواضع قلعه و خود سوای اخبار نویس خفیه نویسی و جاسوس شب گردی علی بنده نامزد ساخت
 اخبارات می طلبید و از صبح تا شام لمحہ بیکار نمی ماند و در بند و سبب کار خانجات خود مقید و مامور
 می بود و از عهده داران و حواله داران کارخانه هر کس که گشتی میکرد و غفلت می ورزید فوراً او را طلبیده
 سزایش در کنار عیش می نهاد و می فرمود که کار سر کار بدیانت و اعتماد تو سپرده بودیم چرا خراب
 کردی و قتیکه برفره می شست از هر قسم طعام که حاضر باشد تناول می فرمود اما برنگین و ترشی زیاده
 رغبت داشت و بردال خشک ختم طعام می نمود و بر شیرینی راغب نبود و در سفر اکثر اوقات
 بر بخود بریان و بادام و نان خشک برنج و خام و خشکاش سرخ که درین ملک راگی می نامند قناعت
 می ورزید و لباس سرخ نافرمان و چینی بران پوری هر حال دوست میداشت و هر وقت می پوشید
 دو ستار سرخ و نافرمان بشمار صدتی بر سر مبارک می بست چون پسند می نشست نیمچه براق مرصع
 قبضه و پیش میگذاشت و مقدمات جزو کل محلات ملک به پیش خود مفصل میداد حتی که چرم و جشو
 جوال و صفوف رشته بچشم خود مشاهده کرده در توشاک خانه می گذاشت و سوداگران و میوایان
 و ساهوکاران را بنوازشات شاهانه خوش میداشت و متاع ایشان را بجوایش تمام و قیمت
 گران خرید میفرمود و اسب فروشان را سوای قیمت را سان شان زوال غلام با خلع عطا میکرد
 چنانکه احیاناً در اثنای راه ممالک محروسه اگر از قضا اسپه سقط شد بعد رسیدن دم و بال معه
 کواغذا سنا و عمالان و حواله داران آن ضلع نصف قیمتش میدادند و زمساعده اش بزرگ
 ریگ و اطراف جهان منتشر گشته و قدر و عزت مرد و لیر و جری و تجرب کار از هر قوم که باشد نزدش

بیشتر بود و کسی که کار نمایان و نزد دشایان بطور رسانید بدل نظر پرورش بر او مبذول داشته در ترقی مرتبه اش میکوشید و شخص کاروان جهان دیده را به عالمی و فوجباری و ایمنی نامزد می فرمود و دشمن آرام طلبان و آسوده مزاجان و نفس پرستان می بود و پشت و پهلوی ملازمان تغافل منش و رعیت کش بارها از ضرب قحچی با نرم میکنانید و شخصی را که از یک خدمت بعد اثبات قصور و فتور در کار سرکار و ظلم و ستم بر خلق الله و تغلب و انحراف او لشواید کارکنان معزول میساخت باز او را بران خدمت اموری می فرمود و با اهل دیانت و کفایت و اشراف کارهای عمده تفویض می نمود و در هر کار خانه ملکی و مالی و حضور و غیبت اخبار نویس و هر کار را و خفیه نویس بعزم اطلاع یکدیگر برگماشت تا بهیت نیک و بد هر امر دریافت می نمود و گاه گاه در پرده شب کلیم سیاه پوشیده تنها بنابر دریافت احوال اهل لشکر و غریبا و مسافران در شهر و کوچ میگردید و در لشکر هم همون معمول داشت و اکثر سال و ماه در مهم صرف می نمود بلکه نتیجه زندگانی خود را نظام امور دولت منحصر در سفر میداشت اگر چه نواب مرحوم در ظاهر امری بوده هیچ از نوشت و خواند بهره نداشت لکن از رزانت رای وقت پسند خدا را و برداشته ان دشوار پسندان و هر در ترجیح میداشت و در تعلیم و تدریس صاحبزادگان سعی جمیل می فرمود و کم گو بسیار خوش گو بود و مردم با تمیز با تالیقی صاحبزادگان متعین و خدمتگاران حضور بهر خدمت شان مقرر میشدند و صبح و شام ذره بذر از گفتار و رفتار و کردار و جواب و سوال آن روز معروض حضور میشد چون که صاحبزاده والا قدر را بدفع اعادی و کشایش قلاع بهر ناجیه که دستوری میداد او را بحضور طلبیده بزبان فیض ترجمان ارشاد می فرمود که شما را بجمع امور لایق و دانادیده بر این کارا امور میایم و انیقدر لشکر سوار پیاده و توپ خانه و خزانه لشامی سپایم باید که در کار سرکار حضور نکرده بهوشیاری تمام سرخر و باید آمد و در غیبتش سردار و سپاه معینش را پیش خود خوانده مو که میساخت که صاحبزاده جوان است

اورا نگذارید که از شهادت جرات بی تدبیر نماید و خبر داری و نگهبانیش بر آن و زنان بر دوش
فدویت خود قرار داده باشند و قتی که صاحبزاده از بند و بست کار مر جوع فراغت یافته منظر
و منصور بحضور رسید باز بهین دستور که سابق ذکر یافت مقید می نماید الحق مودبان و ممیزان
والا فطره نمی پسندند که اولاد خود هم بازی ارازل بی تمیز و او باش پستیز گردیده از نصاب

در مراتب جاه و اعتبار معرا شوند آری فرود

است از از انست بدبیران کردن خوش است

صحبت انگوزه صنایع مشک آفر می کند
بار ما مشاهده افتاد که فرزندان اکثر صاحب حسمت و شوکت بسبب مطلق العنانی و ناز بر داری
پدران صحبت اهل چنان از پای بر شرافت و عزت بر افتادند که هرگز سر اعتبار باز نه برداشتند
الحال بعد چهار روز شبی صاحبزادگان را اجازت استراحت بحمل زنانه میداد و اکثر اوقات
در مجلس بر شوخی و گستاخی مرد و شجیع می داشت چنانکه روزی در مجلس حضور تذکره جنگ
چرا کولی در میان آمد نواب محرم زبان مبارک فرمود که در آن روز همه لشکریان اطریق حرام
نگی پیوده از روی و بوی ماگر نختند و احدی دست بشمشیر برده فدای و از نکوشید ازین رو همه
جانهای خود مفت برد سیاهی در باختند از حاضران آن ^{چایس} لیسین خان و نطی کد ری که در آن معرکه
گاه جاده حلال نگلی پیوده تمام بدن و چشم خود را وقف شمشیر و نیزه ساخته بود و جواب داد حضرت
راست فرماید که ما هم گر نختگان را دیدیم اگر چه این همه از مقدرات است باختیار کسی نیست لکن
بفرماید که این چشم از چه آفت و از بهر کدام مرد ناحق شناس تاب بصارت که نتایج زندگی حصول
لطف نظاره حسن و قبح جهان رنگ آمیز است در باخته شد نواب تبسم کرده فرمود که ما بر شما
ایرادی نمی کنیم و روزی محمد علی کمندان را بجفایت محمی فرزند او و بسراجم آن مهم خزانه درخواست
نمود خود بر او خشنماک شده فرمود که همراه زر بجیاب مثل مهراد خود از سر کار مسگیری و اصراف

مینائی ما خوب میدانیم بروقت کار باز رسیخواهی نمیدانی زیرا که تا این مدت خراب کردہ از روی حساب
درم درم بازیافت خواہیم نمود و ترا مغلل و مسلسل دخل جبرکہ سوامیان واجب القتل خواہیم فرمود و شوخ
منش رواجان طرف گردانیدہ بمقتدیان توشاک خانہ می گفت کہ نمیدگی سرکار معلوم شد فقط
بر عقل و رای پیر مروتانیدی است مرا بتقدیم این امر زباید والا کار سرکار ابرتر خواہد شد ہر چند کہ
عرض گستاخانہ اوسبع شریف میرسد اما بشان سرداری و صفت ناز برداری برگستاخی دولت
خواہش نظر نمی نمود و بمقتدیان توشاک خانہ و خزائن حکم می فرمود بدہید ہر چہ کہ او او باشش منش
می خواہد و امثال این اذکار بار بار بطہور آمد و در فہم علوم قیافہ و نظر بازی سرآمد وقت و یکتای زمانہ
بود چنانکہ از یک نظر و اما فطرت چندین کار را کہ مثل مشاہدہ نو ملازم و ملاحظہ اسپان نو خرید و تقیر
قیمت آن و معاینہ اجناس نفیسہ اقسام اقسام و شناخت جواہرات و انتخاب بی اجرام آن و استماع
مضامین عرایض ملکی و مالی و افراد اخبار قلمی و سوانح زبانی و صد در جواب باصواب بر محل برخلاف
تقریر یکدیگر و جواہر شناسی و آلات و ادوات حرب و ہیکار بی رنج و ترو دست مباحث و حافظ
حقیقی با وصف تحصیل علوم سلاطین عزاد و ولتمندان قدارا چنین ذہن و کا عطا فرمود بروقت
حافظ و ند کہ اش ہزار آفرین بل لکو کتخسین تو ان خواند آری بیست

ہر کسے را بہر کارے ساختند | میل اوراد و شش انداختند

روزی فیما بین یکی از فرقہ شیعہ و اہل سنت و جماعتی مباحثہ دینی رود و کار از سخن و زبان گذشتہ
بدست و خنجر رسیدہ بود کہ جاسوسان مفصل اینمعنی معروض حضور داشتند پس ہر دو را طلب فرمودہ
پرسید کہ چہ بحث و دراز کاری کنید و چرا شل سگان عوغای بی معنی می نمایستنی عرض کرد کہ قبلہ عالم
این مرد پر کین در حق خلفا جناب ختمیت آب صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم کہ نجوم فلک ہدایت
اند جرات پرداز است بلکہ زبان طعن می کشاید کہ بندہ را شنیدن آن خار در جگر میشکند پس از شیعہ ہم

استفسار فرمود تا او بطور مذہب خود عرض نمود که ابو بکر صدیق خلیفہ اول رضی اللہ عنہ از مرتضیٰ علی کرم اللہ وجہہ چنان کرد و عمر خلیفہ ثانی رضی اللہ عنہ در جناب ام السادات فاطمہ الزہرہ رضی اللہ عنہا چنین کرد و بار بار بخانید پس پاسخ طرا آنها بر سادات بنی حسین چیست خود بدولت عدم دل شکنی ہر دو بحث منظور نظر داشته بزبان حق بیان از شیعہ پرسید کہ تو در حق کسانی کہ حرف میزنی زندہ ہستی و عرض کرد نہ تا بعتاب حیدری خطاب کرد مردانست کہ عیب ہمز کسی رو برویش ظاہر کنند نہ کہ بر قضا بزرگان گفتہ اند کہ غیبت حرام است شاید تو نسل حرام ہستی کہ درین امر اقدام نمائی اگر کسی بار دیگر چنین بحث سیئی الادب اوقات ضایع سازد و مغل کار سرکار شود شلیطہ و میخ کوب برای خود آمادہ بدانند و روزیکہ محفل حضور اہل ہر دو فرقة حاضر بودند یکی از اہل سنت و جماعت نقلی گذرانید کہ مسافری بر اسب سوار شدہ راہ میرفت قضا را در اثنای راہ خطابی بود ناگاہ پای اسپش در آن گل فرورفت را کب فرود آمدہ عناننش بگرفت و بیرون کشیدہ گفت کہ باستعانت صدق جناب صدیق اکبر بیرون آئی نیامد باز گفت باستقامت عدل حضرت فاروق اعظم پیشتر خرامی حرکتی نہ کرد باز گفت از قوت فرست حضرت عثمان بیرون شتابی از جبانہ جنبید پس گفت بزور بازوی شجاعت مرتضوی رضی اللہ عنہم جمعین پیشتر گذاری ہمون زمان اسپ آنجا جستہ بیرون آمد سوار شمشیر کشیدہ گفت ای اسپ تو را فنی شدہ نزو من کار تو نیست پس بیک ضرب پیش قطع کرد و نواب بجز دشیندن نقل تبسم کردہ جواب داد کہ وی عجب نادان محض بود و جاہل سخت ندانست ہرگز زورمند بود اسپ را از گل بر کشید و منیدانی کہ ازین نقل صریح سراسر عجز و انحراری صاحبان پیشین ظاہر میشود پس گویندہ بسیار خجل شد و بعضی اوقات مزاح و ظرافت عاقلانہ از مصاحبین خصوصاً علی زمان می نمود چو کہ صوبہ سیر فتح شد روزی سوار شدہ بہ تماشای شہر از یک راستہ خرامان گردید و در بعضی کوچہای آن شہر اکثر قبور پیش خانہا واقع شدہ اند از حاضران

پسید که این قبور بچه سبب در آبادی انداخته اند. عرض کردند اغلب که در ایام پیشین این همه
 ویرانه بود و الحال نظر به پرورش خلق الله و رعیت نوازی حکام پسین مردم از هر دیار رسیده شهر
 آباد شده است فرمود عبارت آرای موقوف ثمانه میدانید که این مرد و زن برای خانهای خود ما
 جنگیده مرده اند اما لفظ لوطی کا یعنی کنیزک زاده که زبان زد اکثر دکنیان است بر زبان مبارک
 جاری بود و بر سبک خشناک می شد و او را باین لفظ میخواندند بلکه عین الطاف و نوازش و ابستاین
 لفظ بود علی زان خان روزی بر مرز و کنایه عرض کرد که این لفظ یک شایان صاحب شوکت
 و نبی هوش نیست تبسم کرده فرمود ای صاحب ما و شما هر دو کنیزک زاده ایم فقط حضرتین سبطین
 یعنی حسین علیه التجه و الرضوان بی بی زاده اند پس همه حضار این سخن را عظیم پسندیدند و قبول کردند
 زیرا که القاب مقدسه جناب والده ماجده آنحضرات خاتون دو جهان است و هر جا که برای
 سرانجام محمی لشکر متعین میساخت از آن لشکر برگزیده فیکر نمی بود و با انواع لوازمات چه از زرو
 چه از سامان جنگ و علوفه و رسد غلات تأمین آن جماعت منظور نظر و امید داشت و هر قلعه را
 که تسخیر میکرد و بمرست آن قلعه و بنای حصاری تازه لکها که از صرف می نمود چنانچه اکثر قلاع
 زمین دوزی و کوهی پایان گھاٹ و بالا گھاٹ شاهد حسن این معنی است و نام قطاع الطریق
 و آنچه گره برود و دزد و حرامی از صفحه شهر و قصبات و قریات قلم و خود حک ساخته احیاناً کسی جا
 قطاع الطریق و دزدی بعمل آمد و کاولی گریه نخبهان آن مرز و بوم را بلا تامل بداری کشید
 و شخص خدا ترس و نرم دل را در آنجای گماشت و لشکریان را بداد و دهنش و رعایا را بدار قتل
 بی کاهش و کاهش بسیار خوش میداشت و در تمامی عهد دولت خود سوای هون حیدری که
 کیطرف آن جنس و وطن ثنائیش نفوذ مضروب است و فلوس و کاس مسنی فیل سبب و حشر
 اینکه چون گنج نام فیل سواری خاص که در شکل و شمایل از همه فیل گزیده و راست رفتار و جلوه منظور نظر

کیمیاء اثر و مقبول سواری خاص بود ناگاہ سقط شد و ازین معنی بجنورتنا سفت تمام دست داد
تا شگلش بہر یادگار بر فلوس مضروب گشت دیگر مسکوک نہ فرمود و ہمداران روز ہار و زیکہ بر عمدہ
داران و حوالداران کارخانہ دولت بہ تخریب امور غضب آلود بود و قضا را داروغہ دار الضرب
بجنو عرض کرد کہ بر فلوس نو کلام ضرب ارشاد شود و در حالت خشم فرمود شکل گیر ضرب کن پس او
ہچمان چہار پنجہزار فلوس دران روز مضروب نمود چنانچہ چندی فلوس مذکور مروج شدہ بعد
از ان بعضی دانا یان بجنو عرض کردہ ہمہ آن فلوس را جمع کنانیدہ کہ اختہ و شب یکشنبہ
در سفر و حضر قص زہرہ جبینان تمطلعت میدید و در ایام دسہرہ کہ عید اہل مرہٹ است اگر چہ رسم
کفار است و بدل ازان متنفر می بود لاکن بعضی پاس خاطر تالیف قلوب میسوریان کہ عبارت از اولاد
چک کشن راج و ڈیر و کارپردازان آنجا است بنا بر اینکہ حضرت مرحوم ہر دل عزیز بود بحکم آنکہ تقلید
کفر کفر نباشد ہر یوم جشن میفرمود و فرزند ان کشن راج و مندر راج را بہ محل عالی بار دادہ دوست
ساعت اوقات ہمایون بہ نظارہ آتش بازی و جنگ آہوان و زور آزمائی جو امین و حملات
فیلان کویہ شکوہ با یکدیگر و پچہ بازی مصادرت یلان تن و مندر کہ در دکن جہٹی نامند صرف میفرمود
خران را بجای آب شراب خمر بسمی تمام نوشتانیدہ و تپش صحن جہٹی محل عریال کشیدہ بر شیر زنجیر بند
میگذاشت و حملہ شیر و لکد زنی و غوغای خران مشاہدہ کردہ تبسم می فرمود و حبشیان خفتان کلیم
پوشانیدہ با کتکہ های صندلی از خروسان می چکانید و بعضی ملازمان قوی را جرب آب زوی
آنها انتخاب کردہ بہ کشتن شیر مردم در دہین عریال روان میفرمود و نواب در شست اندازی
بندوق عدیل و نظیر خود داشت چنانکہ در وسط ساحت عریال دخت موزی لضب کنانیدہ
شیر زن را ارشاد می فرمود کہ گرد آن دخت باشیہ در آویزد اگر آن مرد دلاور بر شیر غالب آمدہ از
جان بگشت او را بالغام زر و خلع و اضافہ از آرزو نیاز دنیا مستغنی ساخت چونکہ شیر غالب شد

مرد بر زمین آورد و تنگ برداشت چنان میسوخت که تیش از سرشیر میگذاشت و مرد سلامت
برنجاست و در او ایل و آخر عمر سلطنت خود بنا بر عیب افزای لقطع گوش و بینی و دست و پایی
اسیران مرهت و دیگران فرمان میداد و در مهمار کاظم تجویر و اغوای بعضی خواجه سرا بان مردم آزار
و عاقبت خراب اکثر دشمنان شکلیه بر قوم را خواه برضامندی و لیان آنها خواه بجهت طلبیده
آغوش عشرت با آنها گرم می نمود و کنیزکان مپاره نابالغه را نیز بدستوریکه مذکور شد بهم رسانده و خل
ناک سال محل زنانه میفرمود و دریش و بروت و موسی ابرو و مژگان می تراشید بعضی اسود الفام
گفته اند و قوی جسته و میانه قدر بود و نقش مهر دیوانش کلان مدور این بود و میست

بهر تنجیر جهان شد فتح حمید را آشکار || لا فتا الا علی لا سیف الا ذو الفقار ||

نقش مهر جیبی بنیام فتح حمید بود و به محنت شاقه یک حرفه جاء و اثر گونه بنا بر دستخط که لازم از باب
ریاست است مشق کرده بود و باین شکل سی غرض از ابتداء عروج دولت تا وفات در موشیاری
و خرم و احتیاط و تجربه کاری و دانائی تمام بسپرد شخصی تایخ خلعتش درین فقره یافته - آه مرد
حمیدی دل رفت و دیگر باین فقره که جان بالا گھاٹ برفت + + + + +

ذکر جلوس خدیو و الا نشان سیموالمکان جناب پادشاه سلطان و ترویج و تنسیق همای ^{۱۱۹۶}

سلطنت اود و بیان لشکر کشی جنرال لاگو جنرال سٹوٹ سمت وند و سنی و ترا ^{۱۱۹۶}

نشان بکدر و روداد و کنهزار و یکصد و نود و هفت سرباز که آنکه

هرگاه که خان فدویت نشان یعنی همایون را خان فایز حضور سلطان گیتی ستان گشته احوال پراختلال

انتقال نواب مرحوم وضبط و ربط لشکر و خلوت بفضل معروض داشت و باقسام قسمیه طمانیت کلی از دران
لشکر خصوصاً از کریم صاحب برادر خورده که جلوسش بمسند دیوانی خاطر والا را مکدر کرده بود حاصل
گردید و بمشرف اقبال بکوشش هوشش آن جوان بخت جوان سال این مضمون رسانید رباعی

مشنوار کسبای دولت را بنه اندر رکاب	تا دو اسپه پیشین پیش آید تراستخ و طفره
شاهباز از صعو نه هراسد میندیش از عدو	کی غضنفر یا بد از روباہ شل هرگز ضرر

بحسب معروض دولت خوانان صمیمی که بدرجه اجابت مقرون شده بودند بی آنکه از مهم مشغول فارغ شود
خود را با سپاه و قفای معتمد علیهم بشکر رسانید آن زنان که بشیر سعادت این خبر بجهت اثر بر دولت
خوانان قلبی رسانیده زبان روزگار این ابیات مترنم گردید

بیا که رایت منظور باد شاه رسید	نویز ترح و بشارت به مهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت	کمال عدل بفریاد داد خواه رسید
فلک نوید بهمن داد اهل دوران را	زبان بجام دل اکنون رسد که شاه رسید

کیسر سرداران و عهده داران فدویت شعار مع کریم صاحب استقبال شتافته بزین بوسی جناب
عالیان آب سعادت اندوز گشتند و بتالیف قلوب قدیم الخدنتان وراثت دولت را کرسی نشین
ساخته بساعت سیم روز شنبه بیستم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و نود و هفت هجری صدر
آرای جاه و جلال و وساده پیرای عز و اقبال گردید چون اوزنگ حشمت و مملکت از زمین قدم آن
خورشید اوج سلطنت و فرمانروای در علو قدر و منزلت از سپهر برین برتر آمده و ملک و دولت
رواج خسروانی و رونق جوانی یافت بجهت نیکو خدمتی و هواخواهی همه فدویت کیشان را بنوازشات
شاهانه بنواخت و به مناصب بهیبه سرافراز فرموده بزم شادی اجلاس همایون را بترتیب مجلسین

و سور فرمان داد فرود

بیاراست بزوی مسایون که اورا به بهشت و بهار است مولی او چاکر

و در آن مجلس شعرای فصیح زبان و ندای ملیح بیان از ابر طبع در تابدان نظم و نثر تبار کرده انخوان احسان
سلطان کشورستان بهره مند میشدند بعد از آنکه بساط مجلس شور و سرور در نور و دیده شد قدم با
میمنت برسد انتظام امور جهان بنانی نهاد و فراین ضبط و ربط به جمیع قلعہ داران و حوالہ داران و
تحصیل داران ممالک محروسه فرستاد و بر اقتضای مصالح رای صواب اندیش خود عزل و نصب
کارپردازان ملک و لشکر آغاز نهاد و هم کنان سر بر خط فرمان و الاشان گذاشته بتقدیم خدمت
کمری بر بستند هم چنانکه حلقه گبویش طاعت نواب مرحوم بودند غاشیہ القیاد خدیو و الا نشان را در
دوش گذاشتند الا آن یک نمک حرام ایاز بنام کوته اندیش طریق نامحمود مخالفت سپرد و بانه در
انگریز که بجوار بلاد نگر با اتفاق قوم نایار ریشه فساد و شرور دوانیده بود موافقت کرده در تسخیر
قلعہ بندر کوڑیال ترغیب نمود پس از آنکه سردار انگریز قلعہ مذکور بدست آورد نمک اسمطور
باقتضای نقاض دلی و بیوفای قلعہ نگر بوی سپرد و همدان زبان سپه سردار فراسیس و دو هزار
فرنگی اسپرداری کون تپلیس مستعد با اسباب جنگ بحضور لامع النور روانه کرد و بعد چندی خود
بدولت یعنی سلطان و الاشان که از سردار و سپاه جمیش و عسکر خاطر جمعی دست داد و مع لشکر لفرقه پیکر
کوچیده ساحت کاویری پاک را از فر نزول رایات و اعلام ظفر آیات رشک افزای سپهر تو قلمون
ساخته بود که جنرال اسٹوٹ و جنرال لانگ از راه چنگل پٹ بعزم مقابله سلطان کبیتی تان تاوندوسی
لشکر کشیدند خدیو مظفر باستماع این خبر لبان غصنفر با تمامی عساکر ظفر اثر از راه دوشی مالمور بدفع
اعدان منت فرمود و بفاصله گروهی و ندوسی محل نزول رایات جابه و جلال نمود روز دیگر
فرمان محاربه داد تا سپاه داران میمنه و میسر و قلب با همین دست آراسته توپخانه پیش رو
گذاشته مع فراسیسان صف آرای جدال و قتال گردید و سرداران انگریز با سپاه خود بمیدان

اهل من بمبارز رسیدند می که الحاق جمعیت فراسیسان بجنود رزم آرای سلطان جنگ آرایین
 دانستند پابرجا ماندن نتوانسته آن روز صلاح و جنگ ندیدند و در استعطاف عنان اقبال صلاح
 حال و رعایت حال شمرند و همون شب از گورنر مدراس فرمان مراجعت رسید بنابر این صبحی فردای آن
 روز قلع و ندو سی شکسته با تمامی شصت خویش بکدر اس معاودت نمودند سلطان نیز از آن جانب
 کوچ کرده بر سواد تروال نور مقام فرمود جاسوسان معروض داشتند که بلاذگر و کوڑیال بنده متصرف
 انگریزان بندر ممبئی رفته بهر قریه و قصبه آن نواح انگریزان مسلط شده اند و بعضی فتنه جوین
 نیز که منتظر فرصت بودند از هر گوشه سرخوت برداشته در مقام عناد و فساد پافشارده اند چنانکه
 اینچ شامیاز نارداسر دفتر اخبار نویسان که در دار السلطنه است با قلع و دار آنجا یکدل و یک زبان
 شده در فکر خرابی خانه جاه و جلال مخدوم جهان در افتاده انگریزان مسلط آن نواح را طلب داشته
 است و سید محمد خان داماد عبد الحلیم خان افغان کرطیه وقت را غنیمت انکاشسته چند پیاده
 و سوار جمع ساخت و عهد و موافقت و شرائط موافقت با انگریزان محلی بندر باراده تسخیر و و کرطیه
 بایمان موکد ساخته و عبا افزای آن سمت است

ذکر متوجّه رایات ظفر آیات طانی بصواب عادی و استخلاص بلاذگر و کوڑیال
 بندر و غیره و غارت شدن جوقی از لشکر انگریزان بنمای بدست غازیان
 و سزای محمول یافتن داماد حلیم خان از دست قمرالدین خان و تقرر صلح
 فیما بین سلطان انگریزان و انتقال محمد علی شجاع بطور جمالتینا مطبوع و

روداد هجدهمین سال آن که

چون علی التواتر اخبار تبیین فنا و استفتنه انگیزان و تسلط انگریزان در آن ملک بسج شریف رسید عزم قلع و قمع بنیان ایازنا عاقبت محمود و دیگر مزارت کیشان آنخود و درست کرده بدر الزمان خان بخشی را با هفت هزار تنگی و صلابت خان بخشی را با شش هزار سوار و میر غلام علی بخشی را با ده هزار پیاده آهشام بسج خلی و سپه سالار میر حسین الدین عرف حیدر صبا در پایان گهاگ گذشت و خود بدولت با تمامی سپاه خو بخوار و فراسیسان توشعبار باستیصال ریشه خص و خار لواحق نگر حضرت گماشت و مسالیه در پاداش عمل آن ثبوت که الاخیر فی عبیدی صفت کاشق و بود و بعد از آئین هوشیاری و دور از ضبط سرداری دانسته بطریق بلغار و دید و در کمترین مدت مسافت دراز تا بنگلور برید و همدان حیل اشارت بر آوردن صندوق جنازه نواب مرحوم از مدفنش کرده بودند نزدش به مقام معلوم و رود صندوق نیز معاً اتفاق نمود تا معتمدان بارگاه حسب الحکم باخراج صدقات و کفارات جنازه را بسریرنگ پٹن بردند و در لال باغ که جنوبی شهر کجنام بر ساحل این طرفه جو واقع شده نواب مرحوم وقت لشکر کشی به تسخیر پایا گهاگ به تعمیر مسجد و مضجع منوره فرمان داده قلعه را آبخا آئین بهین احداث کرده بودند اندرون مضجع مذکوره بخاک سپردند و محمد علی شجاع راع جمعیتش به بند و بست دارالاماره و عزل بدخواهان و نصب فدائیان حلال نمک بیشتر کوچانید و قمر الدین خان را بالشکر میر صاحب مرحوم بدفع فتنه سید محمد خان مختار کل کرده سمت کراچه رخصت فرمود و خود آعنه بهمت های بلند و از منتهی نامت های باارجمند بان موکب کوکب شکوه بصوب ولایت نگر معطوف گردانیده از راه دیون بلی و دیگر ری و صوبه سرحد و جتیل درگ را مضرب خیام حضرت اعلام ساخت و ولتخان فوجدار آبخا از راه دولت خواهی مع توابع حاضر حضورش و شرف زمین بوسی حال ساخته مورد الطاف و نوازشات سلطانی گشت و از سر نو خلعت بجای فوجداری یافت و روز دیگر از آن جا کو حیدر

بیادیه نوردی راه دور و دراز باز منته مقصود اعلام استقلال و استیلا در فتح تنبیه آیار بر افروخت
و چون شیر قضای بر قفای آن خرگوش غفلت کوش بتاخت و درین راه که تاسه مرحله غیر از
اشجار مترکم که هر شاخ سر بر آسمان کشیده و روی آفتاب جهانتاب در آن ظلمات کم کسی دیده هر
قدیم که فراموش می نهاد بنیان سبقت جسارت بد خوانان امنی جماعه آیار مرد و دوبراد هزیمت میداد
تا بدین عنوان دو باب محکم کتل سدر راه بدست یاری ظفر مفتوح و احوال منهران مقبوح ساخته پرتو
نزول آیات زیر گماط سیورم انداخت و پیش ازین بشهره قدم لشکر نامعد و دایا ز مرد و دبا
سرایه مبلغ خطیر بدست آویز بهانه رسد رسانی از ان دایره کوستان مضیق الحال برآمده لقلعه
کو طریال رسیده بود و محمد علی چون که از حضور رخصت دار السلطنه گرفت بسبیل الیغار از راه بنگلور
شتافت در دامن کوچه گری کس طه بر کنار جو فرو آمد و بر مضمون این بیت

از ان که تو ترسد بترس ای حکیم || و گر با چو او صد برای بجنگ +

ملاحظه داشته بمقتضای دوران پیشی از راه گرگ آشتی جاده یگانگت و صداقت با قلعه دار
بغی آبخا پیود و بعد استحکام بانی محبت و داد پیام فرستاد اگر اجازت باشد یک شب
تنها بخانه خود می آیم و بلاقات مردمان خانه و دیدار فرزندان مسرور الوقت شده صحیح حسب
الفرمان والا شان به بند و بست خطه نگر از راه کو طک میشتا بم قلعه اردک و لسنجان خوش آمد
و البته فریش جمیع مزبور از جارفته گوش رضا بران نهاد و به محافظان باب قلعه اجازت
و گذاشتنش داد چون او کار حسب مراد و آرزوی خود دید وقت شب جمعیت خود را مستعد
کرده عبور جو نمود و متصل دیوار قلعه مردمان را در کمین داشته تا کید ساخت هرگاه یکمین در اندرون
قلعه تری حملات خواهم نواخت شما بلا توقف اندرون بیایید و بر فضیل و برج و باره یزک بندی
نمای پس خود بر رفته پنجاه مرد کار گذار و دلاور اندرون دروازه رسیده تری نواخت

و بلا تاخیر محافظان آنجا را دست بر پشت چسبند و ده همراهان خود را بر دروازه قایم نمودند و بمحرم و صفا که
صدای تری کین داران چاکچی بکار برده بیکبار داخل قلعه شدند و اطراف نیزک بندی نمودند
خود شمع دلاور پیش دستی کرده بمنزل قلعه دار و نمایانش و آنچه شامیاد و شرکیانش رفته تا واکردن
چشم بقاوت از خواب غفلت کشان کشان بیرون آورده مجوس ساخت صبحی بتجویز والدۀ
مجدد سلطان بعضی حرام خواران را از توپ پرانید و شرکا را شامیاد را کشیده او را با طوق و زنجیر
مستحکم و قفس آهنی که جزای بد کردارش همین بود بند کرده قلعه داری دار السلطنت پیر محمد خان
ممدوی کریم سلطان بود تفویض نموده حراست قلعه بزمه اسد خان رسالدار که مرد شجاع
و مدبر و دولت خواه قدیم بود گذاشته با فوج خود از آنجا راهی شد و بکوچه پای دراز موه خطوط
والدۀ سلطان و کیفیت نامه بند و بست دار السلطنت همدران مقام شرف اندوز اقدام بوس
جناب سلطانی گشته مفصل حقیقت معروض حضور ساخت و فراخ رویت خود بعبانیت پدک
و خلعت سرفراز گردید و دیگر سلطان و الاشان فدائیان را فرمان عبور گهاٹ و اوتا سپاه
ناموس پرست بزور بازوی شجاعت و مردانگی راه کتل که جوقی انگریزی بالتوپ و تفنگ
سر راه گرفته بودند گذاشته از جانب دیگر صعود کردند و عقب محافظان آن طرف فرار سیده
شکله مار بختند و جماعت فرامیس با مقداری از جوق رکاب ظفر انتساب بدروازه اخیر گهاٹ
هجوم آورده طرح مجادله بتوپ و بندوق با هم جنسان افکندند و خود بدولت بدریافت سرخ
راهی خنجر بامردم بار و پیاده بی شمار لبان سحاب بر اطراف جبال برآمد و بختۀ بر سر آن اسل
گرفتگان چون مرگ ناگهان برآمد و چند آنکه دست یافت جیوب بهمت خنجران بشمشیر بران شکافت
چون جماعت انگریزان و جوانان بقی نکبت نشان از عرصۀ معاکر واقع دروازه پهلوتی کرده
بهیئت مجموعی در قلب آبادی و قلعه پناه گزین شدند فدائیان جلالت نشان و غازیان کشتن

از هر جهت راه امان بر خصمان بستند و در هر سر راهی مستعد قتل و حرب شدند و تو بچیان مورچال قیام کرده
 بشکست و ریخت حصار قلعه بهت مردانگی صرف کردند هر چند که به داب متهوران پایی استقامت و مردانگی
 کرده باشکوه انگریزان و جماعه منخرقان از جان زلفت امانت زد و خاطر و تشویش حواس باطن و ظاهرشان
 در غایت ناامیدی و نهایت زلونی آواره وادی غم مانده اسیری میداشت و انگشت تحیر به لب و

دمان تحسرها میگذاشت و حال بدین مقال انجامیدست

نیایای امید نهان را می آید نهان مشک چشم حیرانم نه میدارم چکیده نهان

علاوه این حصار نایابی جرعه آب که چاهی مدار زندگی قلعه کیان بدان وابسته و پائین دیوار بروچی
 واقع شده بود و بعد سه سگی که از مورچال بمشابه شهاب ثاقب بر زمین دیوار واقع چاه نزول نمود و
 حصار از پای خود جدا شده در آن چاه افتاد آبروی خود ریخته بود در آن سرالستان بی آب آبدیده
 جرات ایشان ریخته و قحط نیم سیر آرزان گرد و کوچ مذلت بفرق متزددان سیر از جان چخته جز کباب
 جگر سوخته سیخی برشته نمی یافتند و کار دباستخوان رسیدن همان گوشت پزی میدارستند
 و برای یکدیگرانه برنج باریک و کنده و حسرت و ملال می افتادند و هر دم می خوننا به خنجر غم نادیدنیها
 می آشامیدند با این شبی قریب هزار مرد تفنگچی باد و سه هزار مزدور و دیگر سکنای آنجا با خنجرهای
 مسی و گلی بیرون قلعه آمده از تالابی که متصل قلعه واقع شده است سب طاقت آب برداشته بودند
 طلایه داران بر این معنی اطلاع یافته شب دیگر از اتواب بنادیق و جزال بند تالاب گرفتند چنانکه قلعه
 گیان را با آب و تاب طاقت و مجال آب بردن مانند هر چند با امید آب چون ابر گردنده قطره زن
 ساحت تر و گشتند اما از دست طوفان کاری برفتد از آن عی صولت یعنی غرق بحر خون شدند
 و بعضی دست جرات از آب یاس شستند و ظروف قسمت خود را بنگ فرا شکسته به پناه قلعه در شدند
 چون عاقبت الامر سردار قلعه و نائبش به گرفتاری پیچیده و غم و خوار را رنج دیدند مضطربانه تشبیه

ذیل عافیت دویدند عینی بوسیت محمد علی شجاع شهر و قلعه تسلیم گماشتگان درگاه والاگردن چون بیاورد
 طالع روز افزون جناب والا بهجده روز قلعه مفتوح گردید شخصی تارخ بدیه گفت که - حیدر زنگر گرفته
 سلطان رحمت جنان مکافات اعمال سخر فان بدشنام قبیح و نفر نیای و قبیح رسانیده همکسان را
 در سلاسل اساره سلسله پراو سلسل گردانید و جماعه انگریزان را علیحد در اماکن محروسه محبوس
 فرمود و ایاز که از سرحد خصال محمود و وفاداری و حق گذاری خدمت ولی نعمت بیرون تاخته از آثار
 غرق شدن فرعونیان بی سامان گمداشته خود مع عیسویان غریب الدیار و نیل ناسازی نیل
 مقصود متبینه گردیده فی الحال با گنج قارون که از اموال سرکار خداداد با خود داشت بسواری جهاز
 از بندر کویر ال سمت بند سورت و بقول بعضی بندر نیای بگرخت و با فرنگیان آن حدود
 بسازش و نوازش و ابزال مبلغ خطیر در آمیخت و آن حال جاسوسان هشیار و غریز سرانیدند
 که جوقی بسخریلی کرل کمیل نام بکوبک قلعه مع رسد گران می آید بسکه نایره غضب سلطانی مشتعل گشته
 چون برق خاطفه و تاخت و سواران پاگاه را به معانی اموال غنائیم آن جوق پیش آهنگ ساخت
 و قزاقان و سلی داران را صدر رویه دیت اسپ مسقوطه مقرر کرده برانزوبه میدانیکه دو تالاب پُر
 آب بفواصل نیم فرسنگ بود و حسب الحکم و الارسالهای تفنگچه و پیادگان شیر توامان و بانداران برق
 نشان توپ خانه را برین تالاب قایم کرده مستعد آتش فروزی شدند گرد گرفته فرمان رزم در داد
 و سوا چو و کا که اگر چنین قوم داخل گروه پتاره اندام درام قزاقی بر آنها سبقت می بردند و در
 فنون مردم آزاری و غزبا کشتی مشهور و هر اند چنانچه با خدنگ نی نیشکر مفت جان شیرین خود میاز
 و دیگر اهلک میسازند به پریشانی بهیر و بنگاه غنیم سلسله جنبان گشتند کرل مذکور چون بحملاکت
 و غارت گرد خویش متلاطم دید پیرای آب نه کرده بدلاوری و آب و تاب خنور پادرسر استان
 رزم قایم داشت آخر بسبب کمی سرب و باروت و بی آبی چاره کار خود بر مخالفان گذاشته

و با دوسه هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و هزار فرنگی اسیر گردید حسین علی خان بخشی پاگاه برادر اسد
 علی خان بگین پل واکه در شروع این جنگ دو ضرب توپ بمخالفان سپرده بجهت تلف اکثر مردوان
 کاری از معرکه گاه پس پاشده بود چون مزاج و لاج والا را بر این معنی ناخوش و بر هم دید باز پیک
 ناموس شرافت و جمعیت با مقتصد مرد جری کوشش نمایان در ایذای آن لشکر بطور رسانیده
 بانی قتل و غارت آن جماعت شد و آخر یازده زخم سنان و تیر و تفنگ برداشته مجروح و مظهر گردیده
 بود بسکه شعله قهر و غضب سلطانی بجنبش تند باو افتد نمک بجرامی آن مردود بالا گرفته بود زبان خصم
 سوزی ملتهب فرمود و جنود قاهره و جیوش باهره چون صاعقه شتر باران اگمان بر سر قلعه
 کو طریال بندر درآمد و لبان طوفان در چشم استقلال اعدا خاک باریدن و به پرا نیدن جنس
 و خوار آفات غصه دیده خصم خاریدن گرفت مقارن این حال موسم بهشکال که مقدمه همیشه
 حوادث آسمانی بود لشکر کش سحاب طوفان خیز و باران مرگ انگیز گردید و باتیغ بازی برق و کوس
 نوازی رعد و تیرباری قطرات بر آن سرزمین قطره زن در رسید و چندان فلک ناساز اسیر و شتر
 جوشید که در آن خطه ز مهر آسائش مهر و ریت دراز کشی چشم تصور نمی دید و در آن ساعت لرزه
 سطح آب چتر خیم لشکر کم از باد بانهای سفاین بحر مجایزه نمی آمد بلکه بر روی آب ثبات اینهمه قباب
 با حباب بی ثبات همسری میکرد تا آنکه رودخانهها بریز و جریات آنها عظیمه طلاطم انگیز شد و کثرت
 عفونات مردگان لشکر با آن هم جریان سیلاب علی الیالی و الایام محال انتقالات محل جدید تنگ
 آورد و حضرات ملائکه انی میکائیل و عزرائیل علیه السلام هر یکی بنفس نفیس بر قدر قصر از اق و قرض
 از وای متوجه شدند مع هذا مجاهدان لشکر از بهر دفع معاندان با توجیه بلع تزلزل کردند و مهم مرحله
 و مورچال با نهادم حصار بروج قلع و بحفایت رسانیدند و چون منزل گشتی که همدست نموده بالات
 حصار و ضرب آراسته بودند راه دریا از آمد رسد و کوه مسدود ساختند و قلعه گلیان نیز که

بتمثل شد ایده مجادله و صعوبات محاربه مشهور بود و بدین پرچ و باره هجوم کرده و ادنی روی بهادر
 و کوششهای مردانگی داده چند ماه جنگید و در عاقبت الامر از مرامت را و ایام محاصره و کمی آذوقه
 دست بدامن عجز و استکانت در زده همت چندی خواستند و اسباب جنگ بصورت صلح
 آراستند تا بعد از تقضای بیت میعاد علم اعتلا پرچم فتح و فیروزی سلطانی به زره و حصار انتصاب
 یافت و آفتاب حکومت و دولت آنحضرت باز از افق جلالت برافت کیعصر چون چاهل آید و چه از اهل
 فزنگ هوشیار به پناه و امن دولت آن جناب نوازش انتساب در خریدند و هر یک فراخور حال خود
 منصب نوکری عهده یافته ناصیه را در دست رانقوش فدویت متجلی گردانید چون سپاه رستم نهاد قلعه سنگلور
 و هینا و غیره بسملتر وجود مستخلص منتظم نمودند و آیات ظفر آیات سلطانی بجایه و جلال شادمانی
 سمت بلاد کورک و نواح بل برافراخته شدند از قضا محمد علی شجاع بمقتضای جهالت و خود پسندی
 و بکرت و لغزش نا بخودی از جان خود در گذشت تفصیل این ماجرا بسبیل اجمال آنکه قاسم علی
 نام نوکر نواب مغفور بجز است قلعه نگر را مورد و در آن حال که ایاز نام محمود الخصال از جاده حلال غلگی
 برگردید با او موافقت کرده قریب به میدان بغاوت و شقاوت فشر چون سپاه انگریز انببای
 آن سمت رسیدند قلعه بی جنگ با آنها سپرد و خود نایب قلعه را انگریزی شده بود و وقت نصیحت قلعه
 چونکه از اطراف راه سلامت و امنیت خود مسدود و دید به پناه شجاع مذکور در آمده بامید امان جان
 و مال و خیمه اش سکونت داشت روزی سلطان قلعه را مذکور را حاضر کرده از روی غضب بزبان
 مبارک ارشاد فرمود قلعه نگر با وجود پری ذخائر و آذوقه و آلات حرب و پیکار جمعیت شایسته و درستی
 کار خانات بدست مخالفان چرا سپردی اگر چه غلامی کم ظرف راه بغاوت و کفران نعمت پیودا کن
 تو که اشرف و بجز است چنان حصین نامزد شده بودی چرا قصور کردی و مفت ناموس قلعه
 داری برباد دادی او در جواب عرض نمود اگر چه در قلعه آلات حرب و اسباب جنگ ذخایر

بشمار بود لکن نایکواریان و هزاریان احشام باشاره ایاز فتنه باز خلافت مرضی فردوسی ساختند
 و خفیه به مخالفان سازش کرده بی اطلاع فردوسی اندرون قلعه بار دادند لهذا اعلامی دست داد
 چونکه بنده بعزم شرف اندوزی جناب عالمیان آب مستد گشت معانه ان نگذاشتند باز پرسیده
 شد که بصدق این معنی چرا از نایک و اریان چنان پیغمبر بودی پیش از ان پیچ از چنین سواخ
 باطلاع حضور پذیرا ختمی در بصورت میرح حرام خور هستی الحاحل حسب مشاوره دولتمردان منرای حرام
 نمایش در ارکشیدن تقرر و فردای آن روز زین العابدین خان بخشی باز کچری بن اسد خان مهری
 فوجدار کشنگیری بتقدیم این امر دستوری یافت و دیگر سرداران سوار و پیاده نیز بر این کار مامور شدند
 چون همه با بموجب و در جای قرار و منسوب ستون دار رفته مجرم را که در بزرگ کمندان شجاع بود
 طلبه داشتند او جابل آن واجب القتل را با خود حاضر کرده گفت که این شخص پناه گرفته من هست او را
 باید بخشود و بعد مقدور این امر اول مراد یکشید بخشی موصوف و دیگر سرداران مفصل این واقعه معروض
 حضور داشتند بران ارشاد شد که امروز بیاس خاطرش مجرم را از دار معاف دارند و به بزرگداران حضور
 سپارند ایشان هم چنان عمل آوردند پس سلطان والا شان محمد علی را در خلوت طلبیده در قتلش
 امر را بشیر نمود و فرمود بچنین امر ایل شدن در امور نظم و نسق ریاست و حل و عقد مهمات دولت رخنه
 عظیم و قصور فحیم در ساختن است اما از روی شرع شریف بیادش عملش می پردازیم تا دیگر فوجداران
 و قلعه داران ممالک محروسه بار دیگر چنین حرام نمی نهند قطع نظر ازین نه میدانی که سیاست شایان ریاست
 است و برای انضباط و ارتباط ملک و لشکر تیغ را بمقرار کردن و بمکافات هر اعمال پرداختن لازم بل
 واجب است غرض تا دو ساعت به پند و نصایح و عدم مزاحمت بسزای مجرم معلوم پرداخت او از روی
 جهالت قیدی که جلیش بود با این وقت اخیرش رسیده دست اهل کوس جلیش بر قفا میکوفت
 بر ارشادات حضور متنبه نشد و بی نصحت برخاسته داخل خیمه خود گشت آرسه و

نصیحت را کج طبعان اثر هرگز نمیباشد

که ممکن نیست باران سبز سازد شاخ آهورا

اگر چه سلطان را این ادای او ناخوش آمد اما از روی قدامت و کار نایش اغماض برگزاشت و فرموده خاموش ماند روز دیگر با رنج غضب سلطانی از نیام تامل و تحمل سر بر آورده به بخشیان همون حکم نفاذ یافت چون مجرم را به قتل گاه بردند جاہل مذکور بعض نادانی و جهالت بیجا ندانست که سبیت

خلاف رای سلطان را می جستن

بخون خویش باید دست شستن

فیصل سوار در رسید و مجرم را از آن هملکه بر آورده فیصل خود نشاند و باگ برزد و سیکه شریک وقت و معاون حال من باشد با من بیاید پس دوسه صد تفتیک از رساله متعینش با اولمحق شدند تا با اتفاق راه سربزگ پٹن گرفتند بجز و وقوع این حرکت بعضی معاندان که از مدت العمر دشمنی قدر و منزلتش بهانه می جستن این معنی را بالعکس معروض حضور داشتند که محمد علی از راه بغاوت مجرم را گرفته بطرف کچی بند را می شده است یقین کران آنجا بصوب بنای خواهد رفت درین صورت او را زنده گذشتن تمامی مالک از دست دادن است با شماع این ماجرا سوار و پیاده بر سر اعش روانه داشته خود بدولت هم مضطربانه سوار شده متوجه گرفت و گیرش گردید و سید حمید سپه دار کانی را که شخص قومی بیکل وزو آورود بر بود مع غازیخان با حضارش فرمان داده پیش راند پس هر دو با اتفاق با سپاه کثیر و تاخته برکتلی که چهار گروهی از فرودگاه شکار ظفر پیکر بود در پیوسته بلخنان چرب و شیرین و کلمات رعب افزا فریفته براه راست آوردند چونکه جاہل مغرور از فعل خود نادانم گشته همینکه از فیصل فرود آمد سپه دار مذکور دستش گرفته مع مجرم واجب القتل و شتر کا بدیدنش و محفل حاضر حضور ساخت سلطان بلا توقف آنی و زمانی مجرم را بدار کشید و کمندان مغرور را باز یو طوق و زنجیر آراسته در پاکی برقع پوش نشانده روانه سربزگ پٹن ساخت و خود بدولت مراجعت بخیمه خاص فرمود و بعضی شریکان او را با ثبات جرم اخراج بقتل رسانید و بعضی را دست و مینی بریده اخراج نمود چون مردمان

از منتر آتش بخرابی رسیدہ بودند تا دو منزل تقاب کردہ بر این طوق و مقید بانکہا بر زوئد کرای
خانہ بر انداز بسازش تو باین خرابی رسیدیم و بہوای تو دست و پایی با ختم ہر گاہ کہ این شور و غوغا
بکوشش رسید گ غیرتش بجزکت آمد و تا شب خون جگر خورده شبانگاہ ہمارت کردہ چون چسبہ
صبیحہ زبان خود کشیدہ جان داد و بعضے گفتہ اند کہ در انکشتش حلقہ طلایی الماس سپیدہ بود بر آورده
الماس بربیک سنگ کوفتہ فرو برد و مرد شخصے تاج بدیہ چنان گفت کہ رکن دولت بہ افتاد چون
بدرقہ صبحی اوراد پاکلی مرده یافتند برداشتہ مع اسبابش حاضر حضور ساختند و بحقیقت حال مفصل
اطلاع دادند تا آنکہ تمامی اثاث البیتش یک یک بنظر کمیائثر گذشتہ از ان صند و قچہ مقفل کرد ان
چند خطوط سرداران انگریز کہ در محم پایانکہاٹ بنابر الحاق موافقت با خود و تقریر جاگیر عمدہ تقسیم
و ترسیل داشتہ بودند در کاغذی پیچیدہ داشت بر آمد اگرچہ آن دولت خواہ با کراہ اینمعنی جوابیکہ
شایان حلال نگلی بود با ایشان بر نگاشت اما بسادہ لوحی خطوط را چاک نہ نموده بود ناگاہ قمر طاس
آفت اساس بنظر قمر نظر در افتاد و بجز دستماع مضامینش شخص مرده نشانہ ملامت گردید و گمان
بغاوت و نتمت فتور بصدق انجامید پس فرمان داد تا لاشش را کشان کشان بیرون شکر
انداختند و سپارش را داخل بندگان ساختند و خادمہ یعنی منکوہش را بزوجیت کی بندہ پاکدل
ونیک خصال بخشیدند و ونیک مرد با تمیز تازند گیش از نام او میخواند و خدش چون فرزندان ستاد
منہ بجامی آورد و والدہ سلطان با ستماع این خبر افسوسہا خورد و بر زو و در بجی آن حضرت
نفرینیا کردہ و وجہش را کہ در دار السلطنت بودند و خود بجرم سر اطلب داشت اگرچہ کند ان مرحوم
مرد سفاک و بیباک بود اما بسخاوت و فقر انوازی می شہور گشتہ و سال و ماہ بلکہ ہمیشہ چیل و پنجاہ
در ویش و خمیہ اش سکونت میداشتند و بارہا اسپ و فیل و پالکی ہر طرف فرامیداد چنانکہ نواب مرحوم
اکثر اوقات بخشیدہ اورا از فقر بقیمت گرفته باز بروت کار باو عنایت میفرمود و وصیت داد و ویش

بحدی رسید که اگر گاهی بر دیواری خاص نواب بهادر و درویشان جمع شده آواز میگردند تا حکم
 میشد که ایشان را بگویند که نزدان او باش مننش بر وید و او از این معنی بسا خوشدل شده از نقد و
 جنس و ظروف و پارچه هر چیکه موجود میشد بآنها میپسرد و بعد فوتش چون جستن در صند و چقه
 خاصش با وصف موصول هزار روپیه با هیانه از خزانه و دو هزار روپیه از موضع جاگیر بغیر از چند
 پارچه متعل و یک کلاه و دلق فقیرانه که بخشیده امین شاه صاحب مرشدش بود و چهل کاس
 فیلی چیزی نیافتند القصه بعد از آنکه قلاع آن نواح بجاست و دولتخواهان ناموس پرست سپرده شد
 و بدر الزان خان که از لشکر سپه صاحب بعد جنگ بنذر کوٹ و حسب الحکم حاضر گشته بود
 بفوج داری و ایالت الکه نکر نامزد گردید سلطان گیتیستان از آنجا الویه عالی خود را بصوب
 قلمرو کوٹاک که نایاطان و کوٹاکیا شتقی در آنجا و در سبیشی مرکب جرات بودند و بعلت فساد
 انگیزی تمامی سواد آن معموره خراب نمودند متوجر فرمود چون بلای ناگهان آسمانی بر سر اهل فساد
 جنگل مرحدل و شقیان نواح کوٹاک که در ضلال حبال شامحه مفتی و متولدی بودند تا خست
 آورد و چند آن که دران دشت و کوہستان دسگاہ رسائی یافت سرهای مخرغان و قحاح
 و نار چون مار بی نیزه و نوک سنان بکوفت و خس و خاشاک خلل و فتنه آن ملک پاک بروفت
 و قلعه بل را بمنظر آباد موسوم ساخته حواله قلعه را در لیر نمود و بایالت دروہست بلاد کوٹاک زیر العاین
 خان مہدوی را که دولت خواه قدیم بود تخصیص کرد و بنا بر تنبیه و نادیب و غزل و لصب و شرارت
 کیشان و بغیان آن نواح موکد و مکان صوبه نشین را که مرکز نام داشت بطرف آباد مسمه ساخته
 امور فرمود و خود بدولت بجاه و جلال باموکب ظفر کوکب بدار السلطنت سریرنگ پٹن رسید تا اکابر
 و اشراف دار السلطنت از سادات و موالی برسم استقبال بیرون شتافته بسعادت تقبیل رکاب ظفر
 انتساب پذیر گردیده بانواع عنایات و تشریفات سرفراز گشتند چون صدر سلطنت و فرمانروای

بنور جلوس آن مهر سپهر کشور کشای سمت اضارت پذیرفت بعضی مفسد انرا که بانی مبانی فساد بودند بفدای قدم از راه سیاست که ضابطه شیوه کیاست وقاعده کلیه ریاست است بدار کشید و بتوپ پرانید و رقبه بسیار از نایاران بلا دبل و کو طرک که متدین بدین ترسا بودند در رقبه اسلام و راورد و لبشرن ایمان مشرف گردانید و لیت و لیت الناس بدی خلون فی دین الله افواجا برافراشت هرگاه که لوکب دولت و شمش در عروج به معارج رفیعہ فرو شوکت و ترقی به دارج علیہ فتح و نصرت بود نقش انتظام و چار سوی ملکتش بر فراز شست و پرتو مهر جهان افروز اعظم عظیم شان و خرم و شیر شجاعتش بر چار اطراف ممالک قریب و بعید و افتاد و ظلمات شبستان فساد اعاود و حساد و تحریب عیسم در کشید چکپی را از اقربان وی مجال مقاومت و امکان منازعت با وی نماند و بطیران شهباز طنطنه شهرتش در هوای مبارزت ہرزوی بالی چون دراج بال و پر طاقت ادعای مساوات نیفتانند لاجرم انگریزان مدراس بمقتضای نامساعدت ایام از ہمہ سودست قدرت بخت و ہمہ جہت سرخیز و رشکستہ میباشند قطع نظر ازین ورود جمعیت کران فراسیسان بندر موریس باستمانت آن خدیو داورس خلل عظیم دولت خود میدانستند صلاح کار خود و صا بالکلیہ در آشتی انگاشتنہ سرداری را از اعیان حکومت آنجا بامیستر سلیز و کرل ڈالسن بطریق الہی باچندی از تحفہ و ہایا بحضور سلطان والا نشان فرستادند و ابواب امان و عافیت بتحرک سلسلہ مصالحت بر روی خلافت کشادند تا وکیل صلاحیت سبیل بعد از طی مسافت و تحمل شداید صد آفت شوارع غیر مطروق بمرو را یام فایز حضور شد و دستوری باریابی و پیام گذاری محفل سطوت شاکل یافته و دایع بدایع پیش نظر صفا منظر گذاریند و بسنجان سنجیدہ و گزیدہ از خاطر اشرف غبار کمینہ و نزار شمع است و شودادہ استخلاص سارہ انگریزی و اتباع شان و واگذاشت تعلق طرفین کہ عبارت از اماکن و قلاع مضبوط باشند است دعا نمود و چون التماس سعادت الفاس الہی بغیر اجابت رسید بمیر معین الدین

خیل لشکر پائیکھاٹ تبرک تعلق از ضبط فرمان داد و کسان انگریزان نیز از قلع متصرف بالاکھاٹ
 خست اقامت برستند و گروهی از اسارہ پایان گھاٹ مع عبدالوہاب خان و نوابان شریف
 رانی یافتند و بسیاری از صناعت پیشکان آن جرکہ مغبون مغضوب گشتند بعد محمد قواعد مصالح
 و شرط و پیمان بر بنہونی فکر رسا باحداث اختراعات کالست و وسایر اعمال با احکام قطعی مدعی قضایا
 ہر سرکہ و متکفل نظام و متعدد مہام امور متعلقہ دیوان ملک نامزد کردند چنانکہ در ایام سابق دین حیات
 نواب مرحوم دستور جنگ و آراستگی مردمان بازار اصطلاح و آئین فراسیس بود و در عهد خود قلم ابراد
 بران رسوم برکشیدند و بتجویز میرزین العابدین شستری کہ برادر خرد حقیقتی میر ابو القاسم خان
 حیدر آبادی المخاطب بمیسر عالم شستری میشد قوانین مسطورہ با اصطلاح فارسی و ترکی بدل
 نموده کتابی سے بیعت البجاہدین ارقام فرمودند و بمجملہ سپہدار خطاب دادند و فی قشون چہار سالہ
 پیادہ و یک سالہ سوار مقرر فرمودند و جماعتہ صد نفر اجوق میگفتند پس ہر وار سالہ رسالہ دار
 و ہر وار جوق جو قد از امیدہ شدند و در یک جوق دو سرخیل و دہ جمعہ ارودہ دفعہ وار مقرر گشتند
 بدستور چند سوار را بر قاعدہ ارباب فرنگ آراستہ عسکرش نام نہادند و بشمار سی صد مردم از ان جدا
 کردہ بیٹپ و نوہ سوار آبخاوار را بیوز مسے ساختند تا سر کردہ ٹیپ و نوہ بیٹپ دار و بیوز دار و نقیب
 آبخاوار کہ در اصطلاح فراسیس و انگریز مسطورہ جیٹن گویند برخلاف نقیب قشون و سالہ کہ بیسیا قچی نامیدہ
 شدند لشبر باشرن موسوم و حاکم چہار ٹیپ بہ موکب دار لقب شدند همچنان جمیع کارخانجات
 باختراع و ترتیب تازہ زینت پذیر گشتند کہ آیندہ بر محل لاحقہ خود ند کو خواہن شد و شستری نہ کو
 سپہدار قشون محمد علی کمندان مرحوم مقرر گردیدہ رفتہ رفتہ بچپ گیر دمک زبان زد عالم گشتہ بود
 ہمدان آوان بار کچہری ہمیش کچہری و سوار کچہری و عسکر کچہری و بندہ کچہری باسم اللہی کچہری
 نامزد گردید و ہمدان سال طوق و شوارع منتهای حد و قلم و خود کہ بر بنخ بایل و صد فائل بودہ از ہمہ

جست بالکلیه از عبور رگدزان جانبین مسدود فرمودند

ذکر تردد و تکاپوی میر حسین الدین عرف سید صاحب سپه سالار سلطانی که در
پایانکهاط بود و کیفیت جنگها که نمایان سپه سالار موصوف و انگیزه فرارس
پیش از تقرر صلح رود او را کنیز او یکصد و دویست مجری حضور طاشکند
سپه سالار صد مع لشکر و ارفاع قلاع پایانکهاط در سال کنیز او یکصد و

نود و هشت هزار آنکه

چون خدیو گیتی شان متوجه تخلص ملک نگر گردید سپه صاحب مع فوج خود بر جوی وال پندل مقام کرده
بود جاسوسان خبر رسانیدند که کرل لا انگ مع لشکر از طرف تر چنایلی لیغا کرده بتفتیح قلعه گردیدند کرل
و غیره همت گماشته است بمجد اطلاع این معنی فوراً بدو الزمان خان را با تمامی رساله های تفنگی و اتواب
بدفع شورش خصم پیشتر بر اند خود هم عقبش با جمیع سپاه کوس نصت نواخت چون خان مذکور لیغا کرده
فایز تر و پرا شده بود خبر رسید که عثمان خان ترین قلعه را که در و با وجود کثرت سپاه و و فور و خیار
و استعداد جنگ دل از دست داده بصلح قلعه را حواله کرل مذکور کرده خود نزد روشن خان و سرپ
را و دسته داران که بجهت تنبیه یا باران شرارت کیش نواح پالکهاط نامزد شده بودند رفته است
کرل مذکور نهانه در آن قلعه گذارشته پیشتر کوچید و قلعه را و اگر چي را محاصره کرده بخشایش آن سعی
می نماید خان مسطور از آنجا شکیه زده بر سرش رسیده این طرفه جوی را و اگر چي محل نزول عسکر خود نموده

کرنل مذکور از رسیدن سپاه منصور خبر در گشته بزرگ مورچال پرداخت و آن طغر جوی مذکور
آن روز بمقام کرد چون روز دیگر نظر دوزین جمعیت سلطانی را اندک دیده خیال جنگ ازین جانب
برداشتنه بی اندیشه بتسخیر قلعه همت گماشت و منبری احداث نموده توپ اندازی شروع نمود
خان مسطور از رسالداران تجویز کرده قمرالدین نامی جو قداری رافع جوش با لات حرب و سپکار
و انتخاب و مستعد بتبعیت قلعه داروسی در دفع اعادی تاکید کرده بیدرتو رساله همت خان بختی
که همیشه زاده پاینده خان می شد و رساله بر علی بیگ وقت شب روانه نمود چون هر دو رساله دار
حضرت یافتند بر دواکی تمام حرات پرداز گشته از یک جانب بر پیش منقلای انگریز زده جو قداری را
مع جوق بقلعه رسانیدند و قلعه دار آنجا را بر رسیدن افواج قاهره بمرکوبت قلعه خبردار نموده و
ترغیب جنگ مشتکر کرده برگردیدند هرگاه کرنل مذکور از رسیدن کوبک و قلعه خبر در گشت بغضب
تمام سپاه خود را فرمانداد تا توپچیان و تفنگچیان شست انداز از صبح تا دوپیر روز دیوار قلعه از یک
جانب بنجاک برابر ساخته حمله کردند محصوران هر چند برفع یورشش کنان پیش آمده تا دو سه ساعت
داد و جلا دادند و در اندام چونکه دست اجل بر قفای شان کوس بید و لیتی و هزیمت می کوفت فوج
نگشته همه از جان در گذشتند و سپاه انگریز نظریاب شد بعد تصحیح قلعه بطرف فوج خان مذکور و آوردند
در آن حال جو قداری مذکور زخمی از راه بدر رو آب قلعه خود را بر زده و خونچکان فایز شکر گردید
و صورت حال قلعه و قلعه گیان باز نمود پس خان مذکور طاقت مقابله و مقاتله با سپاه انگریز و همسایان
خود مشامه کرده شبانه همت و مهارت و خور و شافت و روشن خان و را و مذکور مستعد بعزم
قزاقی و قراولی گرد لشکر خصم بودند سپه سالار موصوف بعد چپا و بخور زبان همت رسیده عثمان خان
ترین قلعه را که و را با ثبات تقصیر با جنگ و حرام نمکی بدر کشیده و لشکر را بجهت مقابله با فوج معاند
بیار است در آن اثنا خط از موسی بهوسی سپه سردار فرامیس سید که تمامی لشکر انگریز بعزم جنگ بگور لور

میرسد شماع جمعیت خود زود معاودت نمایند و بعد دفع سپاه غنیمت کرکش ما و شما با اتفاق متوجه بندر دست
نظم و نسق آن نواح و تنبیه فتنه بازان بی صلاح شویم پس سپه سالار به مجرد وصول نامه هر دو دسته
دار را بدان صوب باز گذاشته تا کید نمود تا بد آنچه مقدور و مجال باشد کوشش نموده گذارند
که بعد از آن آسیبی از سپاه خصم بر عایا و سکنای آن ضلع برسد خود از راه تائیکار پٹی به توکم مسلی رسید
یک روز مقام کرد در آنجا جاسوسان خبر رسانیدند که چیزی سامان رسد و آذوقه لشکر انگریز در قلعه
که تلم آماده است و معدودی چند از یزدگران نگهبان آنجاست تا فقط رساله را با بندوق سنان
همراه خود گرفته به محاصره آن قلعه پرداخت چونکه قلعه مذکور در میان نهرهای جوی که لمبب روان بود
واقع شده و چلتوک زار با غلاش بسیار پیرامون آنحصار سبز گشته پای تردد و حمل آوران را به کل عجز
فرومی برد کوشش شان غیبه نقتیاد و اهل حصار که از چهل و پنجاه نفر زیاده نبودند بر حملات مردم نبوه
تاب آورده مانع دخول گردیدند و غایت سعی در دفع اعدای بطور رسانیدند سپه سالار همه روز کوشش
کرده شب بفرودگاه خود مراجعت نمود و چند قزاق را بجهت اینکه فردای آن روز مع التواب و نزد بانها
باز رسیده حصار را تسخیر نماید و بعضی طمانداران اردو اگرچی انگریزان را تنگی کشد گذاشته بود و مخصوصاً
چون عاقبت خود فردا نیکو ندیدند همون شب بر حسب طاقت خود چیزی سامان برداشته بقایا را
آتش زده راه ترجیانی که از آنجا پنج فرسخ فاصله دارد گرفتند پس سپه سالار از آنجا کوچیده از راه
ورد اچل فایز گور لور شدند و بد الزمان خان را با رساله های تشفلی و التواب بگویم موسی بهوسی
بقعه فرستاده خود مع سوار و پیاده بطرف سلمه شتافت القصد لشکر انگریز بسیر جیلی جنرل اسٹوٹ
لیغا کرده از راه پلچیری و ناگور رسیده غربی قلعه گور لور بر جوی موضع گورٹ فرو آمد و فراسیس
پنج صد جوان خود را بد و از ده توپ پایین لشکر انگریز و قلعه منتقل داشتند بود و رساله های حیدری
بجکم خان سطور بردست راست منتقل گاه فراسیس بتیریه اصدات کرده پای ثبات قایم ساخته بودند

که بعد دو سه روز کسان انگریز بر کوچه که پیش روی آن دو جماعت واقع شده بود وقت شب
 توپها قایم نموده مستعد آتش افروزی داشت تا صبحی در اول ساعت چهاری از طرف مدراس
 رسیده ننگه گویا جانب قلعه بر ایند و اهل بتیریه با تماشای جهاز متوجه شده بودند که ناگاه از آن کوچه
 اتواب و آدم سر شدند و حجت نامی انگریزی بر جماعت فرامیس و لیپن با برسالهای حیدری
 شاک زنان در تاختند بوقوع ایحال جمعیت فرامیس توپها گذاشته لطف قلعه برگردید و رساله های
 مذکور فرصت بر کشیدن توپها نیافتند حتی انتظار حکم سردار باز نکشیده طفره دیدار و بگریز نهادند
 و بهادر خان نامی رساله را در برابر علی بیگ به بادری و دلاوری تمام توپهای رساله های خود گرفته
 پس پاشند و بخند قلع رسیده آسودند و انگریزان بتیریه گرفته مظفر بر آمدند در آن حال سپه
 سالار فرامیس هزار و پانصد مرد فرنگیان خود را بی توپ بسرداری موسی گون تپلیس و موسی لر مبعو
 کرنل بمچار بلبل انگریز نامزد ساخت چون فرامیسان خست یافتند باین دست صفوف آراسته
 و بنا دیق راست کرده قدم جرات در میدان رزم نهادند و سپاه قوم انگریز که مجموعاً سه چهار هزار بودند
 صف بسته بر پیش گلوله های توپ اکثر ایشان را بعرصه تلف در آوردند با این سردار و سپاه
 فرامیس هر اس را در خاطر خود راه نداده نزدیک اعداد رسیده شلکهای صف شکن بر دادند پس
 کارزاری سترک روداد که تا دو ساعت باز اپیکار گرمی تمام داشت چنانکه بهادر کوشیان و جانبازان
 طوفان از شنگ گذشته دست و گریبان بسان و خنجر کشتند معاذ الله از هر دو جانب چنان جقیلش
 سخت گردید که از معاینه آن زهره توان فلک سیمه آب شد و از صدره تر و در ستان آن فولاد تنان
 زمین بسته آمده زمانه با وجود جفا کاری تپ کرد بر حال کشتگان آن بحر که زار گریست و بهرام خون کشام
 از بیم خونریزی دلیران و چرخم حصار منیا فام گرخت و تا دو ساعت غبار و دود باروت و صدای شلک
 بچشم و گوش انظار کیان خبر رعد و میخ مسموع و مرئی نیفتاد مردمان انگریز تهاب نیاورده پسپا شدند

در آن حال پلطن های کرناگی از میمنه و مسیر سبقت کرده پشت آنها را با عانت خود گرم ساخته مردان
 و اربازی بردند تا فراسیسان که چهار پنجه مردم باقی مانده بودند برگردیده فایز قلعه شدند و هزار جنگلی
 که در نخوت و شوکت دم مساوات با فلک میزدند دیگر باز مستعد رزم بعزم مافعه خصم از قلعه برآمدند و آن اثنا
 سپاه انگریز معاودت بفروگاه خود نموده جنگ بر فردا باز گذاشتند و جمعیت فراسیسان بقلعه
 پرتاب تیر از قلعه قیام ورزید و بعد دو سه روز که انگریزبان در فکر و چال و فراسیسان در عزم دفع
 آنها تودشایان بعمل می آوردند صلح نامه که فیما بین انگریز و سلطان رستم انگیز مقرر شد مع فرمان
 بادشاه فرامیس که مشعر بر عدم تقدیم جنگ از انگریز و مراجعت کردن موسی بهوسی بولایت خود بود رسید
 پس هر دو سپه لاریان قوم یک شدند و پیر خاش از میان برخاسته سردار و سپاه طرفین بر یک شیلان
 و میز باکل طعام و شراب پرداختند و قصه بدر الزمان خان و سپه لاریان محقق شده متوجه تعلقه تروادی
 گشتند و بعد سه چهار روز سپه لاریان معزالبه با جازت سپه سردار فرامیس پیشتر کوچیده حدود دبل پور
 را مضرب خیام عسکر خود ساخت بعد یک ماه باز از آنجا کوچ کرده بر جوی دال پندل که آب و علف
 بوفور بود اقامت ورزید و در آنجا روزی ناگاه باد و باران بی موسم طوفان بلا بر لشکر حیدری نخت
 و آب جواز یک طغیان کرده تلاف مال و متاع غراب و میو پاریان پرداخته خاک یاس و پرشم
 حرص و نفع آنها بخت بلکه چند مرد و زن را بیدریغ آب کشیده بدیارسایند و اکثر ارباب پیشه
 از آن صدمه فقیر شدند بالغرض همون زمان عازم پیشتر گشته شمالی قلعه آرنی فرودگاه مقرر ساخت
 و بهری سنگ نامی رساله از سلحدره و بخا از دست رفقای خود بسبب تاخیر زرشا بهر شان بقتل رسید
 و بدر الزمان خان حضور طلب شد و بهر آن روز با محمد اود عامل رای و یلو شصت هفتاد و دو
 صد پیاده جمع ساخته در اطراف شش هفت گروهی میاخت و دست تخریب و غارت بر کشاده بارها
 آتش بیداد در آکن و مساکن رعایا و فقرامی انداخت و عمارات و زراعات تعلقات محروسه

دو سال مع خلایع و جواهر گران بها بصحابت و کلاهی و انافایز حضور شدند و ایلچیان مفصل کیفیت زبانی
معروض داشته مبلغ چوخته درخواستند سلطان گیتی ستان از روی غضب و کلا را مخاطب ساخته
ارشاد فرمودند تا ندانید که حضرت مرحوم باغوا و اشاره شما تمامی خزانه سابق مع ز تحصیل سال
ممالک محروسه در هم پایانگهاط صرف کردند و در جهان کنشای سعی جملة بطور رسانیده آخر الامر از سر بر
سلطنت بخت آخرت قدم نهادند و با این شما بموجب قرار داد خود هیچ امر انانت آنحضرت منظورند شتند
الحمد لله و المنة تا انیدیت منت کش بر کس نشدیم و طفر بخش حقیقه در هر معرکه مظفر و منصور داشت و بعد
وفات اعلی حضرت مرحوم ایاز نک پرورده قدیم بسبب عنایات شان و نوازشات خسروانه اقتدار
تمام یافته آری طایق نامحمود و پیود و مقتضای بد طینت و حرام نکلی انهدام اساس دولت مخدوم خود خواسته
و از بسیاری مال و متاع و زر و جواهر و وفور استعداد جاه و شمت بخارینار و نخوت بد غمش
راه یافته تمامی قلاع و قری و قصبات بلاد حیدر زنگر با نگریزان سپرده بود و ما خود بدولت و بعون و عنایت
ایزدی باز ک سعی آن بلاد مرا سر آباد باز به تسخیر خود در آوریم و سپاه غنیم را غارت و مقهور ساختیم
چنانکه بر هم کنان اینغی ظاهر شده باشد که از حضرت مرحوم جز چنرتوپ و بندوق و تیغ و سپر
میراث نیافتیم و خزانه هرگز موجود ندایم تا بادای ز غفل بهای شما پر دایم آمده اگر خدا خواسته باشد
بعد آبادی و بند و بست ممالک محروسه البته با سال ز شما به خازنان گنج خدا داد حکم داده خواهد شد
بعد این ارشادات هدایت آیات بنا بر مصلحت ملک داری محمد عثمان نامی را که یکی از خدنگذاران
قدیم نواب مرحوم و مرد صالح و باتیز بود و در علم مجلس و آیین حق گذاری مهارت تمام داشت مع چیزی
نقد و جنس و تحایف و نوادرات ولایت انگریز که بکر نالک غنیمت یافته بود و بعضی استحکام مبنیان خلعت
و وادعبرت نمائی همراه ایلچی به پوزنه رخصت فرمود

ذکر ادای رسوم شادی که خدائی برمان الدین سپهالار که از ارشد سپهران

لازمیانش میباید چرکولی بود و برادر سستی آنحضرت میشد حبیبیه بدالزمان
 خان فوجدار بلاذکر و روانه کردن او را تسخیر کوه نرگوند و بیان شرارت
 پالیکار نیکو روین شدن قشونات تنبیه و استیصالش و مرگ یافتن حصا
 رحمان گنده و روداد ۹۸ آنکه بکینزار و یکصد و نود و هشت هجری آنکه

بعد رسیدن بدار السلطنت و نظم و نسق ملک و لشکر و فکر شادی کنیزانی برمان الدین رای عالم آرای
 زده تجویز و مشاوره بعضی اعیان دولت و اقبال و بانوی حرم سرای عصمت و اجلال حبیبیه بدالزمان
 خان نایب صوبدار ملک نکر را که دولت خواهش منظور ملازمان و الا افتاده بود پسندیده مقرر فرمود
 و خان مسطور را از سمت نگار طلب داشت چون او قایم لباط حضور گردید به تشریفات شاهانه نواخته
 و خلوت مرکوز خاطر قدسی مناظر خود ظاهر نمود خان مسطور در عدول حکم جهان متاع کساد منزلت
 و کسر شان خود تصور کرده با وجود عدم رضامندی زوجه و فرزندان و اهل قرابت خود باقبال آن
 مستعد گشت تا منتهی آن کارخانه طوی و متکفلان محفل جشن خسروی حسب الحکم و الا بزم شادی ترتیب
 داده در اندک مدتی بتقدیم مراسم میمنت و تهنیت ممنون مشکور گردید و در آن اثنا جوایس و سواخ بخاران
 ساحل جوی تناک بهدر او غیره معرضه داشتند که اکثر براج گذاران درگاه دین پناه طریق بغاوت پیورده
 منصرف از ملک و مال مستعد فتنه انگیزه اند و دست تطاول و بیداد از استین کفر و عناد برآورده
 کافه عباد الله را از جور و ستم خویش پریشان و نالان گردانیده اند بلکه از غایت شقاوت جلی خيال
 حرام خوری و دول دارند چنانچه کاپا دیساین یعنی سرگروه بلاد نرگونده ابواب مکر و غدر و تخنیر

بر روی غربا و رعایا کثاده و دود آه و فغان اهل آن سرزمین را با آسمان رسانید و روز بروز پائے
اقتدار از حد گلیم خود دراز میکند بدستور پالیکار نیکنور با غوای شیطانی آتش شر و فساد در آن
نواح برافروخته زرشکیش ساله نیز عاید بندگان درگاه والا نمود و بر قلعه سوم که داخل سرکار
کرم کنده است بی مهاباد تراخته دیهات توابعش را غارت و تالاج کرده چند بار بر قلعه مذکور
حملات ساخته اکثر علاقه داران حضور راجام شهادت نوشانیده است و پالیکار مدن پل نیز با او
یک دل و یک زبان شده باعث فتنه و فساد گشته پس با شتاع این اخبارات شعاعه و غضب سلطانی
لمنتب گردید و رفاهیت و آسودگی رعایا و پرایا بر ذمه همت قضا نعمت خود قرار داد و همون
زمان سید غفار سپه دار رابع قشونش بدریافت ماهیت کالپاد لیساین آسنت رخصت فرمود
چون سپه دار مذکور بعد از طی مراحل و قطع منازل دران حدود رسید و کمای احوالش
دریافت پس نیکو ظاهر گردید که آن ثمرات کیش بخت بتامید و اغوای پسر ام غنیم ناظم صوبه
میرج که دخترش را به پسر خود نامزد کنانیده است خیره شده سراقته را فلک میساید و هوای سردای
و هووس ریاست تعلقات مابین جوی کشنا و تنک بهدراد و سردار و دوجز نزول فوج خلفه
موج شنیده از غایت بداملی راه حرام خوری پیش گرفت یعنی بعزم جنگ برخاست و لشکر آلات
سب و پیکار بیا راست سپه دار بطور خود محل قلب برای سکونت سپاه بدست آورده بجنوع عرض
داشت رود و حقیقت آنجا ترقیم ساخت همون زمان برمان الدین سپه لار با پنج هزار سوار
خونخوار و سه قشون شجاعت مشحون که سپه داران قشونهای حمید و شیخ الفرواحم بیک بودند و لشیر
کوه زکونده و اسیر کردن حاکم شریر آنجا را دستوری یافته کوچید و شیخ عمر سپه دار رابع قشون
و دوهزار پیاده احشام و شش ضرب توپ قلعه شکن باستیصال پالیکار نیکنور و مدن پل نامزد
فرمود چون شیخ مذکور از راه بگلور و دیون پل راهی شده در کو بهستان کیوار که شرقی نندی درک است

محل نزول فوج ظفر موج نمود بزبان بعضی عمال وزیرین داران و مینواران سرکار شنید که دین کوستان
 گوشت رفیع که بر بالایش میدانی است و سیح چشمه آبی دارد که نقش از رس خرد غیر معلوم بران
 کوه پایه دیوار سنگی بچشم قیاس یافته میشود یقینیکه زبان سابق قلعه بود و از مدت ممتد خراب و
 ویران افتاده است اگر تازه حصار کشیده شود مستطیر سپاه منصوره گردد و هر آئینه بند و است این
 نواح بواسطه صورت بند و تاسپه دار مذکور مع چند خواص ملتسان بر بالای آن کوه رفت و چشم
 خود ملاحظه کرده جارا پسندید و مفصل حقیقت آن کوه و التماس فدویان خیر خواه آن نواح معروض
 حضور ساخته خود پیشتر نهضت نمود و بسرحد نیکنور رسیده هر چند به بند و فصاحج او را رهنمونی
 فرمود آن شقی نگون بخت سرانقیاد از خط فرمانش بیرون کشیده بقدم مخالفت پیش آمد و بدو از ده
 هزار پیاده سرزاهش گرفته مستعد رزم گردید چنانچه دوسه روز در سواد رام سدرم که سرحد او بود
 بین الفریقین آویزش سخت روداد تا آنکه هر روز غازیان سلطانی چون برق لایع بر خرمن
 جمعیت کفار زده بقطرآت تیر و تفنگ سیل شمشیر آبدار کشگان را غرق جوی خون عدم مینمودند
 بالاخرت سپه دار شجاعت آثار یک حمله سردار آنجماعه مقهور را بفرب تیغ اثر واپیکار پای در آورد
 و سرش را همان لحظه از بدن جدا ساخت از مشاهده این حال پامی ثبات و قرار کرده شرکین
 از جای رفته رو بادی فرار نهادند و کوچی بهوی کنده را که پیرامولش بیابان عظیم و سخت قلب
 است ستیغ خود ساخته آسودند عا که منصوره آغاز قتل و غارت نمودند و بیک حمله رام
 سدرم مفتوح کرده لطف بهوی کنده روی توجیه آوردند پس بسی پیچ و زانجا را هم از حصار
 گرفته سرخر و گردیدند و گروه کفار را زیر و زبر ساخته پیشتر کوچیدند پالیکار آنجا را که سنگ ریل
 نام داشت بجزو استماع شکست سپاه خود هراسان شده قلع نیکنور را بدولت خوانان دلیران خود
 سپرده خود بالای کوه اول پل که چهار گروهی دارالمقدور جنگل مهیب واقع شده پناه گرفت و سه چهار

هزار پیاده جرافراهم ساخته مستعد رزم بود چون سپهدار بران گروه شقاوت پزوده فتح یافت
تقارب آنها کرده بمحاصره قلعه ننگینور پرداخت و در اندک مدت بجفر صلابت کوچ و احداث
مورچه اشتغال داشته بضرب توپ ری را شوب حصار قلعه شکسته مفتوح ساخت و قلعه را
بدلیران کار گذار سپرده مانند شیر خشتناک رو بیدان مبارزت نهاد یعنی به تسخیر کوه مسطور سمیت
برگماشت چونکه اطراف آن کوه دشت هولناک و کثرت تراکم اشجار بمبرقه که هر جان دار را عبود
از ان طایفه صدیم و خطر می نموده بود و سپاه خصم از اطراف سر راه گرفته از بروج بنا ساخته
باتیر و تفنگ مستعد و آماده جنگ شدند و از هر دخت و سنک صدای بند و ق کاری می نجات
سپهدار مذکور تا یک ماه سعی موفوره و توفیق کثیره بظهور رسانید بسبب جمعیت قلیل شاگرد و
رخ نه نمود تا ضرورتاً بحضور عرض داشت کرده کوک و درخواست پس امام خان نامی سپهدار
مع قشون خود کوک و کش نامزد کرد و بعد فایز شدن خان مذکور هر دو سپهدار مشورت کرده
برهنه و بی سکنای آن نواح از دو جانب جنگ کنان به بیابان درخزیدند و بر سپاه غنیم
شور قیامت ریختند چون تفرقه و پیریشانی تمام جماعت ارباب شرک و ضلال انداخته کوه را گرد
گرفتند و بکوشش بسیار و تحمل صعوبت بشمار در عرصه هفتاد و روز کوه را مفتوح ساختند و پالیکار
آنجا با معدودی چند و خیلخانه پیش از مظفر شدن مجاهدان اسلام از جنگ کناره کشیده و تعلقه
پالیکار علماً و حیثیتور پناه گرفته از دست غضب و تادیب سلطانیان و راست چونکه بعمره سه ماه
هر دو قلعه مستحکم پالیکار مفور یعنی قلعه ننگینور و اول درگ مع مقصات توابعش بضبط درآمد پذیرد
کفایت شماران حضور ساخته هر دو سپهدار بشرف بساط بوتی مباحی انداختند و سایر غنائم
و نیل و اشتر بنظر همایون در آورده مورد عنایات و نوازشات سلطانی شدند چون حقیقت کوه کیو
از روی عرضی سپهدار سابق روشن جناب شده بود و در آن حال رای و الا به ملاحظه آن کوه

اقتضا فرمودند و اسواری خاص مع چند خواص جلو دار رونق افزای بشکلو شده بعد یک هفته از آنجا پرتو نزول بر آن کوه انداخته بنظر هالیون مشاهده فرمودند چون پسند خاطر اقدس گردید بیلاران سنگ تراشان معماران چیره دست را تعین حصار بندی و تعمیر عمارات نامزد فرموده بر همان گدازه موسوم ساختند پس از آنجا معاودت کرده بفرز نزل قدم مہمیت لزوم نندری که طاه را شک افزای سپهر برین فرموده کوه گردون شکوه نامیدند و روی توجہ بجانب قلعه دیون ہلی آوردند ہر گاہ کہ مکان مذکور جای مولود خود بدولت بود بقول شخصی کہ بیت

حب الوطن از تحت سلیمان خوشتر || خار وطن از سنبیل ریجان خوشتر

آن مکان را از ہمہ بلاد برگزیدہ یوسف آباد نام نهادند و قلعه دار دولت خواہ را بہر استش باز گذاشتہ در مرمت آن حصار از سنگ و گچ و تعمیر عمارات موکہ ساختہ بسبیل تفتیح در عرصہ یک ماہ و پانزدہ روز داخل دار السلطنت گشت محفلی نمازد چون پالیکار ننگینور بسبب شومی

طالع مطابق این مضمون بیت

باولی نعمت اربہ رون آئے || کر سپہر تو سزنگون آئے

بیت سپاہ منصور برای محقول یافتہ آوارہ دشت اوبار گردید و پالیکار مدنی نیز عاقبت خود نیکو ندیدہ ہمون زمان طریق فرار پیو دس تعلقات او ہم ضمیمہ ممالک محروسہ شدہ

ذکر افتتاح کوه نرگونده بزور بازوی شجاعت قمرالدین خان و حضور

طلب شد نش مع دیگر کیفیات روداد ہمون سال آن کہ

چون بر مان الدین سپہ سالار سلطانی از حضور مرض گردید از راہ چٹیل درگ و ساونور را ہی شدہ در حدود دار و بار بسید غفار سپہدار ملحق شدہ ہمینہ و مسیرہ بغداد میان با جرات سپردہ در حدود

کوه نرگونده مضرب خیام و اعلام ظفر انجام خود نمود و سر کرده آبخارا از رسیدن خود بنا بر تسخیر
 آن محال بلا توقف متبذره ساخت و بزبانی جاسوسان پیغام فرستاد اگر موافق منیت ملک مال
 داری زود کوه را خالی کرده حواله قلعه را سلطانی نمای و خود بوساطت این جانب پیشانی
 عقیدت را بسبب ات بندگی نور آگین سازی تا بحضور سفارش کرده دولت خواهی تو و انموده
 از سر نو ملک و دولت بر تو ارزانی داشته خواهد شد و الا رایگان جان خود را با ملک یزدان
 پس پری چون از آن جانب جواب تند و تلخ استماع نموده شعله قهر سپهر دلش بهشتعال
 آمده پیشتر کوچید بر نهر که غزنی و جنوبی کوه بغاصه دو فرسنگ جاری است محل قیام عسکر کرده
 فرمان داد تا سپه داران دولت خواه یعنی سپه حمید و سپه غفار بدلاوری و قند ابر اعدا
 شکنه سبقت و سستی بکار برده کوه را نقطه دارد در میان گرفتند و از دو جانب جنگ در انداختند
 و به توپ و بندوق بشکست حصار اشتغال و زیند حاکم کوه نیز مردانه و ارمیکو شید و نوکرانش
 بار بار مورچال زده اکثر مردان کاری را از جان می ربودند چنانکه شبی دست قابو یافته چند
 پیادگان با جرات از کوه عبور کرده بر طلایه داران عساکر سپاه لار که زیر دامن کوه بودند
 شبنون زده صلابت خان بخشی را با دوصد سوار شربت مرگ چشاندند سپه داران
 شجاعت توانان هر چند بجشایش کوه تدبیر ناگنجتند اما سعی شان پیش رفت بگشت و چند بار
 حملات هم عمل آورده روی ظفر مشاهده نمودند چونکه آن ایام تابستان بود قحط آب به مرتبه
 اتم چنانکه سفهابر گا و وا شتر از نهر فردگاه لشکر آب به مورچال میرسانیدند و بسبب مسافت
 وقت کار مدد نیز از لشکر باطل مورچه نه میرسید با این سپه داران کار آزار و سوزان احشام
 نزد شایان عمل آورده مورچال تا پای حصار رسانیده بودند که حاکم کوه هراسان شده
 بناظم صوبه مرج و کارپرداز پلونه احوال عجز زبونی خود ظاهر ساخته مدد طلب نمود چنانچه ناظم مذکور

پنج هزار سوار روانه داشت چون سواران مسطور بر نهر آبیکه در طغیان بود مقام کرده انتظار ده هزار
 سوار که از پونه بکوبک بهین کوه رخصت یافته بودند میکشیدند سپاه لار با ستاع این خبر از غنیم
 زور آوراندیش کرده مفصل حقیقت معروض بساط بوسان حضور ساخت و دکلاهی سلطانی که در
 پونه سکونت داشتند نیز ازین معنی بعضی حضور پر واخته بودند پس از حضور بنام قمرالدین خان
 منشور لامع النور مشعر روانه شد نشمع جمعیت خود بجهت سپاه لار و تنبیه فوج غنیم و کشایش کوه شرف
 نفاذ یافت مخفی نماند چونکه سید محمد پیرزاده داماد عبدالحمید خان حاکم کرطیه وقت فرصت یافته
 برین زیورگران بهامبلغ خطیر گرفته بفرایمی چهارمخضبه سوار و ده هزار پیاده پرداخت و به انگریزان
 مچملی بندر موافقت کرده یک پلطن و دو ضرب توپ از کور لور همراه خود گرفت و لغزم استخلاص
 بلاد کرطیه و تسخیر قلعات آن نواح همت درگماشت و در قلعه که هم طمانه گذارشته دست قتل و
 غارت برکشاد هرگاهیکه بدوایل رسید نیز که داران سرکار خدا داد را که در قلعه بدوئل بودند بانعام
 ز خوشدل ساخته بر صواب دید ایشان جوقی را از ملازمان خود در آن قلعه فرستاده پیشتر بطرف کرطیه
 راهی شده بود قمرالدین خان از حضور سلطان دستوری یافته وارد آن نواح گردید و بدو
 گروهی بدوئل و سواد پهل امرا بین الفرقین آویزش نمایان و بزور سخت روداد و از صبح تا
 دوپیر روز باز از پیکار گرمی تمام داشت و بهاداران هر دو طرف سعی مروانه نمودند آخر خان مذکور
 بفریب دادن اعدا همت گماشته یکایک با سپاه خود از پیش غنیم برگردید و در جنگلی که بر یک جانبش
 تالابی پر آب بود و کوهچکه در وسط او واقع شده پنهان گشته بر فرصت وقت نگاه میداشت
 سید مذکور بران فتح نازان شده همو بخاخیام و اعلام شکر خود مضروب کنانید و سردار
 انگریزی هم خاطر خود از وسوسه تردد غنیم خالی کرده بخیاال اینکه غنیم تاب مقابل در خود نیافت
 رو بگریز نهاد و عقب آن جماعت آرمیده بود و بعد دوسه ساعت سواران سید مسطور بر پشت اسپان

بی زمین سوار شده بی صلاح بهر نوشانیدن آب بتالاب آمده آب خورانی و بدن شوی اشتغال داشتند که بیک ناگاه قزاقان خان دلاور فرصت وقت غنیمت شمرده اسپان انجمنه درآوختند و به تیر و شمشیر و نیزه سینه های اعدا را چاک زدند پس آنها بطش لشکر خود کردند و صدای آمد آمد برداشتند و قزاقان پاشنه کوب و تراخته تمام سپاه خصام را پایمال سم ستوران ساختند چنانچه احدی از آن معرکه گاه جز بسید مزبور و سردار انگریزی که بهز محنت از آن مملکت برآمدند جان خود را سلامت نبرد و خان ظفر من قلعچه بدیل و کمم باز ضبط خود آورد و بند و بست واقعی آن نواح نموده با سامان حرب و ضرب مستعد کوشمال اعدا بود بمجد رسیدن منشور سهایون با جمعیت نصرت مشغول اینبار در تاخت و با چهار هزار سوار و خوار عبورجوی کشنا نموده بیک شب خون لشکر مرط را که بهر عبورجوی تیار بود غریق بحر خون ساخت و اکثر ایشان را اسیر کرده و مظفر و منصور عازم کوه کردند و مابین لشکر برهان الدین و کوه مضرب خیمام نموده شیخ امام نامی سپه دار خود را بکوک سیدان دولت خواه فرستاد چون کمره کوه از رسیدن سپاه نامی و سپه سردار کرامی و شکست مرطه خبردار گردید که همت خود چاک زده لباس مردانگی و جرات بآتش غم و بهراس بسوخت آخر الامر چون که اکثر مردان کاری کفار کشته و خسته شده بودند و دیگر قوت محاربه و مقابله با لشکر اسلام نداشت دل از ملک و آل برداشته بعد یک هفته پیغام صلح و سپردن قلعه بخان مذکور فرستاد و او برهان الدین را بر این معنی اطلاع داده رضامند ساخت چنانکه هر دو باتفاق یکدیگر فردای آن روز کمره عجز آماده را قولنامه بصحابت سید حمید سپه دار و مرزا حمید علی بیگ رسالدار فرستاده از کوه فرود آوراند پس همون زمان مع عیال و اطفالش محبوس ساخته بمدرقه قشون احمد بیگ و مرزای مسطور بحضور روانه داشتند و بعضی گفته اند که دختر حاکم کوه که در حسن و جمال سرآمد وقت بود بعد عطای تشریف دین اسلام و ادای رسم عقد مناکحت داخل حرم سرای خاص گردید حال کلام

چون مزبور بضبط درآمد قلعه و تعلقه بمجاله امینی دولت خواه شد سپاه لار مذکور در ظاهر اگر چه
 باخان دلاور موافقت و مخالفت داشت اما به سبب که از دست سعی لشکر یانش با وجود افواج کثیر
 سردار مرطبه شکست یافت و مفتوح قلعه هم بعبرت تهورش بطور آمد خود درین امر با وجود سعی شش
 و هفت ماه بی ظفر برآمد تقاضای پیداکرده خواست که در شکست جاه و شتمش حیل برانگیزد و او را
 باخرا ف از حضور متهم ساخته دولت خواهی خود ظاهر سازد بحضور عرضی نوشت که عزم قمرالینجان
 نوع دیگر است و چنان معلوم میشود که خفیه معنت ملک عیسی خان عرف عیسی میان هر دو می که
 دیوان و شیرکار و بار است بناظم حمید آباد و شیرالملک سهراب جنک راه مراسلات مفتوح دارد
 سوای این علانیه در چدرکهاٹ حمید آباد حویلی عظیم الشان بنامیناید شاید که عنقریب از حضور
 منحن خواهد شد سلطان دلیشان بید یافت معاملات دوست و دشمن بمجر و وصول عرضی
 سپاه لار خان مذکور راع دیوان و لشکرش بحضور طلبد شت اوزادان دیوان خود را در حضور
 آوردن مناسب ندید زیرا که نامبر در ایام دیوانی کارهای ناشایسته و شیوه مردم آزاره
 و غریبا کشتی بمرتبه اتم بطور رسانیده بود بلکه تمام کافه عباد و رعایا از جور و شتمش نالان گشته تبار
 دیگر روی آورده بودند و اکثر مہمات ملکی و مالی را بی رضای آقا حسب خاطر خواه خود به فیصل
 میرسانید و از سینه سلطان نیز آگاه بود هرگاه خود حضور طلب شد ترسید مبادا که آسب بتدارک
 اعمالش که کارش راحض دولت خواهی خود تصور کرده بود بجالش راه یابد لک روپیہ او را الغام
 داده بلا اطلاع احدی شبان شب رخصت حمید آباد نمود و خود مع لشکر کوچیده فایز حضور شد
 چونکه آن حضرت دیوانش را یاد فرمودند عرض کرد که او رخصت گرفته برای آوردن متعلقان
 برادران خود حمید آباد رفته است پس ظن سابق بصدق معنی پیوست تا خان دلاور را محبوس

و لشکرش را داخل لشکر حضور فرمودند

ذکر مخالفت و طغیان اهل کوڑک و توجه رایات ظفر آیات سلطان گیتی
 ستان ببنیه شرارت کیشان آن نواح و اسیر آمدن هشتاد هزار مرد
 وزن مع دیگر کیفیات که در سنه یک هزار و یکصد و نود و شصت هجری واقع شده آنکه

چون که زین العابدین خان مهدوی فوجدار بلا و کوڑک از مصاحبت و اعتبار قدامت حضوری
 مختار کل شد جمیع آن ملک را پر فتنه ساخت و مهمات ملک داری را بهر غای هوای خود انتظام
 میداد بلکه از لوث سیرت و خبث طینت و سبت شهوت پرستی بر زنان رعایا دراز میکرد و بجهرا ناث
 تشکیله را هم بستر خود می ساخت و لظهور چنین عمل ناشایسته تمامی اهل کوڑک قدم بمیدان مخالفت
 و مخالفت نهاد و مخوف و مستعد جنگ شدند و مموتی نایر و در سخا نایر کار پردازان پالیکار
 آنجا که فرصت وقت می جستند همه رعیت را فراهم ساخته ظفر آباد را گرد گرفتند و اطراف آن
 تاراج نموده احوال بر محصوران چنان تنگ ساختند که ایشان روز و شب هرگز طاقت و محال
 بیرون قلعه آمدن نمیداشتند چون که ذخیره و اسباب جنگ زیاده فراهم نگردیده بودند پس هراسان
 شدند تا خانه بانی فساد که بوقوع این واقعه از کرده خود اشیان شده قلعه بند گردیده بود جاسوسی
 را به تبدیل لباس مع عرضی حقیقت حال و شرارت مفسدان آن نواح روانه حضور ساخت چون
 جاسوس عرضی مذکور حضور گذرانیده مفصلاً کیفیت فوجدار را یوس معروض داشت سلطان گیتنی
 ستان منزای اهل کوڑک را که بارها از سرکار مخوف شده طریق فدویت را بخارهای فساد و شرارت
 مسدود و میساختند و سپاه منصور را بار بار تصدیع میدادند بر بهت قضا نعمت خود قرار داده فرمان
 دادند تا میر منزل خاصه اعلام ببری و خمیه ز نخارگون بسان فلک بوقلمون بدالضوب برود سلطان

پنپو کہ ابصار یک و نیم فرسنگ غری دارالامارتہ احداث میفرمود بر آراست وزین العابدین
 خان شستری سپہدار راع قشونش بنا بر عبرت بوفور سامان رسد و دہزار پیادہ احشام
 نصرتہ انجام بدن ناحیہ پیش راندہ ارشاد فرمود کہ شما بلا توقف و تامل بالیغار دخل قلعہ ظفر آباد
 شدہ شرارت کیشان را چنان تنبیہ نمایند کہ نارسیدن خاص سواری چندی صورت امنیت
 بدان صوب واقع شود و فوجدارنا تخر بہ کار آبخارا از مژدہ توجہ مابدولت طمانیت ظاہر باطن
 بخت سپہدار مذکور حسب الحکم حضور بر جناح استعجال راہ گیر گردیدہ اگر چہ تادروازہ کہماٹ
 رسیدہ بود اما مردمان بخی برایمننے اطلاع یافتہ از اطراف هجوم کردند و بہ تیر و تفنگ حواس
 مردانگی اورا منتشر ساختند از آنجا کہ او گاہی جنگ مردان نیاز مودہ و تمامی عمر بہ ملا گیرے
 صرف کردہ بود نقد بہت در باختہ زیر کتل سداپور جای بندہ گردید ہر چند رسالہ داران و سپاہیان
 ہماہیش کہ تربیت یافتہ محمد علی شجیع مرحوم بودند ترغیب پیش رفتن نمی نمودند سپہدار
 مسطور بول زدہ عارضہ تب و لرزہ و پیش را وسیلہ ساختہ یک قدم پیشتر نگذاشت آری
 کار سپاہری از آرام طلبان و نفس پرستان کجا بطہور میرسد چون این سانحہ معرض حضور گردید
 بر بی حوصلہ کیش نفرینا کردہ بعد و دہفتہ خود بدولت از آراستگی لشکر و تقسیم ماہیانہ فارغ
 گشتہ با جمیعت بیست ہزار مردم بار و دوازہ ہزار پیادہ و دہ ہزار سوار جرار و بیست و دو ضرب
 توپ بہ پانزدہم شہر فوجی سنہ ایہ کون انتہاض نواختند چون متصل خابندہ کوڑک نزول را یا
 فتح آیات گردید ہمہ سوار را بطرف سپاہین و سداپور و منظر آباد گذاشتہ فقط پایادگان و
 قشونہا و سامان جنگ عبور کردہ چون شیر غزان و ہزبر ثریان قدم صولت شیم در آن دشت

دشت ناک نہاوند بیت

کہ لرزد قلم از هجوم نہیب

چہ گویم ز احوال دشت عجیب

تراکم نستان چون زلف مسلسل ز کبان و راه ناپهچونشان پریشان کلمشان بیوکان و نشیب و
فرزان سرزمین چون همت ارباب سخا و نجیل ضد همدگیر و لست و بلند اطراف جوانب، همچو
ابوح و خضیض غروج و نزول ناپهجار تر و نشیب آن همه مرز و بوم شالی زاترا کمر بالیده چپا نکه
فیل خیال و اندیشه دور بینان به کل و لالیش تا بسینه چست فرو رفته و شاخهای اشجار
اقسام دران نواح مثل ساکوان و صندل و رال سفید و عود خام و غیره سرراشیده و رخت نخسل
طوبی رسانیده و پیاپیهای مرغ سیاه دام فیض بالایی هر درخت و شاخ گسترده و زراعت
قافله یعنی الایچی همچو جوار و گندم اطراف کوه و دشت سرسبز گشته و درخت دایمینی چون طام
افلاک سایه طراوت بر نباتات زمین افکنده و ثمرات باغستانی مثل فالسه و موز و سدر و عن
الناس بهتر و نخل و جام نوقلمون و سفرجل و گُل و بهل و جامون و غیره در مذاق تلخ و گامان چایی
شمار و شکر ریخته و آنها دران سرزمین چون چشمه چشم غمناکان همیشه جاری و آبشار
حوضها و آگیرها در آشنای راه بنایه اشک مجوران لیل و نهار ساری و عروس بسط زمین
غرق عرق حیا کشته حجاب دامن اشجار بر روی آفتاب فرو هشته و تخمه تخمه بوتهای گل
مندی و مخمل و صدف برک همیشه بهار و نسیرین و سوسن و چنار هر مثل شوخ چشمان نقاب حیا
از پیش نظر برداشته و فیلان کوه پیکر چه از ماده و نر بزرگ جو امیس کلک جمع شده و بچه
فیل چون زنگی نژادان و یو سهیت بدشت پیامی مطلق العنان گردیده همچو کان خرطوم کوسه
بازی رلوده و همورجات آن دیار و بلاد زیر کوبچه او اندرون اشجار پنهان و پیرامونش
حصار استوار و مضیل و بر و ج کشیده و خندق عمیق به حفاظت سقف و حجره ها که اکثر اوقات
و شب تا فیلان در تاخته مواضع از غارت تاراج میگردیده و آن حفره کرده شده تا ذکور
و اناث مع اسباب زندگی دران خانهها سکونت ورزیده همه ذکر کنندم کون و بعضی سیاه نام

بلند و بالا و لباس شان یک پیرهن دو تاست از گلو تا شتالنگ و خسته شده و جز پاپه و پاره
گشتنش کسی فکر پیرهن دیگر نکرده همه در سپاه گری دم مساوات با بهیم و ارجن و رام و
لچمن میزدند چیرا که سوامی تفنگ فیل دار و دهن پناور که کشته نامند بر میان می آفریند
بیرون حجره و حصاری آیند و کلاه چرم بر سر نهاده یک و مال سیاه یا سفید در میان
می بندند و اناش پری تمثال با حسن لطافت جمال که رشک مو شان چین چگل اند و
براست قامتی و سیم تنی و نراکت لب لبه آن فتنه جهان باج از خوابان ترک و تاجیک میگیرند
دران ویرانه فردوس نشانه همزنگ حوران میخراشد با اینهمه خوبی آه بد لباسی و بی تمیزی که
یک پارچه پنج شش دستی از ناف تا زانو و یک رومال سفید و دو دستی پر سینه مهر گنجینه
دارند رونق و رواج حسن روز افزون آنها شکسته الحق اناش نسبت مردان آنجا که
همه کور بار در مراج اند حرارت عنری زیاده دارند و روایتی از مورخان چنین رسیده که در ایام
سابق نبواح عقب ناظر و غیره رسمی قبیح و دستوری قبیح در مذہب نامعقول آنها جایز و
محض ثواب میدانستند چنان بود چه اگر در خانه کسی چهار برادر حقیقه باشند یک را از انجمله
بازنی کتخد می شد دیگران یک یک شب بان زن هم بستر شده آغوش مباحثه
گرم میساختند بعضی کس مقرانیغه اند که هر شب یک بعد یک بهین زن را بر بستر جماعت خود
می کشید تا تسک خاطرش می شد و در اولادش فیما بین برادران تقسیم عمل می آمد چون نجواب
مرحوم بر آن مرز و بوم مسلط شد این رسوم مذموم را از میان آنها برداشت و اکثر زنان
آن قوم را گرفته بر شگریان خود بخشید القصة شرح و بیان برودت و سرما که سرتاپای قلم
پیش از شروع تحریرش در چشمه زهر ری عرق میشود و زبان تقریرش قبل از بیان با وجود
پوشش پوستین لبان بلرزه هیئت حیرت بخ بند و نظم

زیم برت آن طرف خطرناک	ریمده مردمک از چشم افلاک
چنان در روی برودت پافشوده	که آتش در درون سنگ مرده

چشم بر طراز که هر روز آفتاب با این گرجوشی بخوف سرایت برودت لحاف چارته آسمان با استر
ابر بر سر کشیده ازان وادی زودتر عبور کرده و هر شام سریع السیر با نذایشه سر مادر بارانی نیلگون
یعنی فلک زمره دقام سروتن پوشیده فی الحقیقه این همه ذکر تابستان است که مرقوم
گردید معاذ الله از هنگام زمستان فصل باران که تاش ششماه ابر آذر بساط تقاطر مطا رب
بسید آن سرزمین گسترده و زمین بسیرابی تمام همچو دیده ستم رسیدگان ترآمده و از سر شام
تا دو ساعت روز برآمده و دوشنبم چون دود آه مظلومان کوه و دشت را فرا گرفته می ماند
و بسا جوانان تیر قامت نیز هوش گرم دم از دستبرد سحر حار حواس باختبر بزرگ حلقه
کمان پایه سینه کشیده در حجره تنگ تراز زه می خوابند علاوه آنحال تا مدت ششماه مشی
کنندگان آن نواح از پاتاسر پاچه گنده یا جامه گلیم پوشیده از وقت چاشت تا انقضای
سپاس روز بهر کار حرکت میکنند با این زلزلها از برگ انجیر که بکثرت باران و سیرابی زمین
از اصول درختان پیداشده آشنه خون بیگناهان می باشند چون ملخ جربسته برین آدم
و دواب می چسبند و تا سیری لطن از خوشی هرگز بر نمی آیند پس از آنها ضرر کلی به انسان
حیوان میرسد و اثر در و مار مردم را با و کزدم پزیر و نیز نیش زندتن بالحق روح چنان گدازد
که همدست قبر و قایض جان نشود دران آدمی از شمار موملخ تجاوز کرده اند الحاصل چون
سلطان دین پناه در آن جنگستان از راه مشکل عبور کرده این طرف دروازه خار بند
که رن مندل نام دارد محل نزول علام و خیام طفر انجام ساختند و روز دیگر دو سپه دار
فرمان دادند تا هر دو مع قشونها بر دروازه مذکور که اهل شرک و ضلال پیش آن خندق

از روضه انجیر و علام و سکون و ادویه است و در آن آب یا نه و بعضی آن از در یک نیلگون در سر خدی جنگل مینامند -

عمیق حفر کرده بر ریوس دیوار کشیده به تیر و تفنگ سر راه بسته بودند حمله کرده آغاز جنگ نمودند و در آن روز اهل شرک به دلاوری و جانب‌پساری کوشش مردانه نموده ناب‌حمله آوردند بلکه سپاه بهر دو قشون را از پیش خود راندند و اکثر جوانان نصرت تو امان مجروح و مقتول گردیدند سلطان گیتیستان با سپاه منصور از راهی که گذر بادوسیل دشوار مینمود بعبت برق و مصرع بر خرمن جمعیت کفار حمله آورده خلق بسیار را از مشرکان بدارالبوار فرستادند و از یک طرف فرزگیان موسی الالی و رساله‌های اسداللهی یعنی بندگان که پرورش یافته نواب مرحوم و تربیت کرده شاه دین پناه بودند از باب ضلال اطعمه نهنگ تفنگ و سنان ساختند و از یک طرف پیادگان جلو و ایشیاجت تمام یک یک خصم ابر سر نیزه برشته سرنگون بقعر جهنم راندند و اکثر کفار را بر و مردانگی با سیری آوردند با این کفایتات قدم ورزیده چند مرتبه حمله‌های کوه شکوه بر سپاه منصوره آورده متفرق گردانیدند تا شیعیان خاص کوئل بعضی سپه‌داران چون جرات کفار شایده نمودند با بقیه فدائیان ناموس پرست بحالات متواتر کشتن و سوختن اعدا را ثواب دانسته فدای و ابر بر هم ریختند پس بطرفه العین شیراز جمعیت کفار از هم پاشیده چنان شد که پای قرار و ثبات از جای فتنه قدم در بادیه انحراف نهادند فوراً سپاه نصرت شاه تعاقب آن جماعت مخدول نموده گروه انبوه از آن تیره و زنان را بتبع بید ریغ گدازانیدند چون سلطان گیتی پناه بر اعدا طفر یافتند پیشتر کوچیده بر سواد بهلگلی نار مقام فرمودند شتری مذکور چون میدان از سپاه غنیمت خالی دید بنا بر دفع و رفع خجالت خود بر موضع خوشحال پور تاخته غارت ساخت آتش زده جمع کثیر از اهل ضلال را با زنان و فرزندان اسیر کرده فایز حضور شد پس از آنجا حسب الحکم حضور چهار رساله مردم بار با و فوراً سامان رسد و ذخیره و اسباب جنگ به تسلطه نظر آید رفتند حضرت خود بدولت تا انقضای سیزدهم شهر محرم الحرام بر سواد مسطور آسوده

به پانزدهم شهر صدر که سن یک هزار و یکصد و نود و نه هجری شروع بود از راهی که امر او خوانین جمو به
فرمان قضا جریان بآن بیشه در رفته به تیر و تیشه هر روز قریب دو کوس راه جنگل را بریده از تش
سوخته باندک روز چهار پنج گاو زمین را میدان ساخته کار را بر اهل بیشه تنگ نموده بودند اهل
ضلال یعنی پیادهای کفار محاربه و مقاتله کرده دو سه هزار نفر تلف گشته بودند نهضت فرموده
بعد طی منازل شرقی دارالمقر خیمه خرگاه بسیار استند چون کار پردازان مذکور عنی معمولی نا
و در کنار علامت عجز بر ناصیه حال مردم خود مشاهده کردند و قوت محاربه و مجادله بالشکر
اسلامند اشتند اطراف کوه و دشت منتشر شده بکوهستان و جنگل سخت قلب پناه
گرفته بودند پس سلطان جهانگیر امر او خوانین خود را بالشکرهای گران بقصد گوشمال تسخیر بلاد
نامزد فرمودند چنانچه موسی لالی را بطرف کوه الایچی بنا بر تنبیه شرارت کیشان رخصت ساختند
و قشون شستری را بادیگ قشون بسرای میر حسین علی خان بخشی بطرف عقرب نا
و غیره روانه نمودند و میر مجرب و امام خان را بجانب تهل کاویری و خوشحال پور مرخص کردند
حضرت خود بدولت دو سه ماه همونجا مقام فرموده بودند چون بخشی مذکور از پیشگاه حضور
رخش غریمت دو انید بحسن تردد سعی نمایان بر بغیان آن صوب هنگام آراشده در عرصه
قلیل بتاخت و تاراج چند مواضعات بهشت هزار مردوزن را مع اطفال سیر آورد
بدستور موسی لالی از اطراف کوه مسطور انبوه کشید چون روه گو سپند و گاوا از وحشی سیران
آن نواح فراهم ساخته بحضور معاودت نمود پس آنحضرت پیشتر نهضت فرموده جنوبی
کوه تهل کاویری که منبع جوی کاویری است رایت نصرت آیت افراخته باز سپاه منصوبه
را به تنبیه بغیان و اسیر کردن کار پردازان مذکور پیشتر مرخص فرمودند تا سپاه داران رعیت
پیش از اطراف هجوم کرده نسل فساد و تار عناد ایشان را بالکلیه منقطع کردن صلاح دولت

و فلاح حال و مال دانستند و بکوشش نمایان جوق جوق فتنه انگیزان را گرفته آوردند هرگاه در
 عرصه هفت ماه و چند روز هشتاد هزار مردم بازن و بچه اسیر گشتند و هر دو کارپرداز مسطور
 بدست سعی موسی لالی برکوه الایچی دستگیر شدند جنگ آخر شد دیگر سرکشان عاجز گشته در حلقه
 فدویت درآمد سلطان و الا نشان بعدند و بسبت آنجا و تا سیدس تعمیر چند قلعی
 چو بین که لکرو طه گویند بفرامخت خاطر از راه سداپور مظفر و منصور معاودت بدار السلطنه
 فرمودند ممونی نایر کارپرداز اسیر در عرصه قریب رخت حیات بر بسبت و زنگانایر بر دست
 حضرت دین پرست مشرف بشرف اسلام و مختون و بشیخ احمد نامزد گردید و به عهده
 رسالدار سی سرفراز شده به نسبت فرزند می پرورش می یافت و بلیا بانو حاکم و نواح
 کینا نور که از قوم مایله است بر سواد تهل کاویری شرف ملازمت دریافته ز پیشکش
 دو ساله مع اخیال و اسپان و دیگر تحالیف نذر گذرانیده سرخر و باخلایع و تشریف
 شاهانه مرخص گشت چون سلطان فایز دار السلطنه گردیدند منجمه اسیران اهل کو ترک که همه
 بتلقین دین اسلام مشرف و با حمدیان ملقب شدند و هشت رساله مقرر ساخته تبریت
 و آراستگی آنها سرداران قدیم را برگماشتند تا سرداران مذکور در اندک زمان تدریج
 و تربیت آنجماعه حشی سیرت پرداخته بر آئین جنگ آراستند همداران اوقات سلطان
 جهانگیر پدکهای نقره و طلا و مرصع تیار ساخته بسرداران حبش عسکرو اسد اللهی علی قدر
 مراتب و مناصب عطا فرمودند و لباس آن مردم از قسم پارچه ببری که با خترع تازه بافاییده
 بودند و زانیده بخشیدند و اسامی دوازده ماه و شصت سال بر خلاف اسمهای اهل عرب
 تبعدا و حروف تهجی برخواندند انشاء الله تعالی آن بجای دیگر مذکور خواهد شد و نامهای
 چند قلاع نیز در آن سال با اصطلاح دیگر بدل فرمودند چنانچه نام چیتیل در کفر حیا ب حصا

الحق همانروز خاندان ایشان با وصف موج و شومیزان وارث دولت و ریاست ملک است ۱۲

اسم گیتی فیض حصار بلاری ثمر پشن پنوکنده فخر آباد پاوگده ختمی صوبه سراسر
 رستم آباد اگرچه نام قدیم است اما همون نام پسندیده بحال دشتندندی گده -
 گردون شلوه دیون بلی یوسف آباد بنگلور دارالسور ماکری درگ ساون گده
 قلعه بل منظر آباد کورک ظفر آباد کلیکوٹ اسلام آباد کومیتور سلام آباد -
 دندگل خالق آباد سنگلی درک منظر آباد کشمیری فلک الاعظم
 میسور دارالسور نظربار و امثالہ آن مقرز فرمودند و ہدران سال از سایر
 ملازمان شش ہفت ہزار مردم را از قوم شیخ و سید منتخب کردہ بہر آبادی الکہ کورک
 روانہ نمودند و از مردم بہ سبب اختلاف آب و ہوامی آنجا بعضے گرفتار تیپے لڑہ گشتہ
 بار بار بحضور غرضداشت کردہ بجای خود باز رسیدند و بعضے ہموجا کہ آب و ہوا

بایشان موافقت کرد بسر بردند و

ذکر طغیان مره‌طه و ناظم حیدر آباد و لشکر کشی او شان بعزم تسخیر ممالک
 محروسہ سرکار خداداد و مفتوح کردن آنها چند قلعجات آن نواح
 و متوجہ شدن سلطان گیتی ستان بدفع اعدا از راہ صوبہ آدھونی
 و افتتاح آن صوبہ کہ در سن یک ہزار و یک صد و نو دہ ہجری
 رودادہ مع دیگر کیفیات آنکہ

چون وکلای سلطانی کہ پیش ازین با سامان تخالیف و دہ لک و پیہ نقد بہ پونہ فرستہ
 بودند بملاقات سرگردہ آنجا و نا نا پیر رئیس کارپرداز رسیدہ اسباب و غیہ
 گذرانیدند و او شان باقبال آن پیر داختمہ یک یک مسترد ساختند و جواب ندان شکن

سلطان که چند اتواپ و بنادیق از میراث پدر موجود داریم چون خار و در دل شان خلیه با
 نظام علی خان درین مشوره یکدل و یک زبان کشته بفراهمی امرای خود تاکیدات روانه دشت
 چون در اندک مدت جمیع امرای پونه با سپاه و سباب جنگ جمع شدند و نواب نظام علی خان
 هم بحسب اراد او با مشیر الملک و سیف جنگ تیغ جنگ و غیره امرای دولت خود و سایر لشکر که
 چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده مجتمع بود از حیدر آباد کوچیده از راه شهر بیدر بطور
 بادامی که قلعه سرحد سلطانی بود رسید و مرطبه با هشتاد هزار سوار و چهل هزار پیاده و پنجاه
 ضرب توپ کلان و دو فور سامان جنگی آماده زرم شده رخش دشت را همین نهمضت زد پس
 و کلامی سلطانی از انجانی مطلب خصت گرفته فایز حضور گشتند و هر دو دولت مند بملاقات و
 مشاوره یکدیگر پرداخته به تسخیر قلاع سلطانی همت برگماشتند و قلعه بادامی را که محاصره مدتی
 کرده به تفتیش فرمان دادند تا امرای هر دو سلطنت سعی جمیده بکشایش آن بطور آورده و چال
 مرحله احداث کردند و بشکست ریخت حصار اشتغال و زریده بیورشهای چند بعد تلف
 هزاران هزار شجاعت مند آخر بانقضای ایام نه ماه تا هم بصلح تسخیر کردند پس هر دو دولت مند
 چون بادام توام خود همو بخاسکونت و زریده امرای خود را بفتح قلعات و ضبط قصبات
 بهر جانب و ناحیه کوچانیدند چنانکه امرای مذکور بالشکر کثیر دراخته قلعه دمار و جالی هیل را
 بگذاشت سی هزار رویه انعام از دست قلعه داران حیدری ب ضبط خود در آورند مخفی نماند
 حارس آن هر دو قلعه و قصبه حیدر بخش نامی را فضا که پیش ازین چندی خانسانان امیرالامرا
 بن نواب محمد علیخان سراج الدوله بود و اعتبار تمام بهم رسانیده آخر الامر تصرفات بیجا در کارخانجات
 سرکار کرده و مبلغ خطیر بغبن تمام و خیانت تمام به دست خود نمود باندیشه گرفتاری تلف جان
 گر بخیه به پناه دامن دولت ملازمان سلطان خریده بایالت انصوب نامزد شده بود او

طریق حرام خوری پیموده قلعه باخذ مبلغ مذکور بخالفین سپرده خود مع اعمال و ائصال به پوزنه رفت غرض
 بهمون دستور کجندر گدّه و نوکنده و نرکونده و غیره بلکه تمامی قسّم و آن طرف جوی تنگ بهدر را
 که قلعه داران حرام خور و ناموس شکن با میدان لوری عمده و چیزی نقد نمایان با خصم یک شدند
 بضبط غنیمت رفته بود و پالیکاران آن نواح مثل سرهشی والّه و دتل والّه و کنلگیری والّه و راجه
 آئی کندی با غنیمت سازش کرده بودند چون جاسوسان قتل و خداداد مفصل این ماجرا معروض
 حضور ساختند و امر او خواندین و لتخواه بدافعه خصام نافرجام ترغیب کردند تا حضرت دین پناه
 با جماع سپاه و ادوات حرب و پیکار فرمان داده به ششم شهر شجاعان المعظم سنده الیه
 با لشکر چهار عینی شش قشون مردم بار و سه موکب عسکر و ده هزار پیاده و سنی هزار سوار شجاعت
 آتار و بیست دو ضرب توپ قلعه شکن رونق افزای نیگوار گشته با حضار پالیکاران فرمان داد
 تا منشیان چاکه دست و الا فطرت حکم ناجبات مضمّن حاضر شدن ایشان با سامان جنگی و آذوقه
 لشکر بجائی پیش کش تا انقضای ایام مجادله و مقابله با غنیمت ترقیم و تبلیغ داشتند تا پالیکاران
 اطراف یعنی راسی درگ والّه و هرین بلی والّه و غیره جمعیت خود موافق معمول روانه حضور ساخته
 خود را به بانه مرصّ بجای خود ماند غرض بعد انقضای عید لیلته البرات از تقسیم مایهانه تمامی
 لشکریان فارغ گشته از راه بالا پور کلان و هند پور و پاوگدّه بر جوی بهکری رسیدند آنجا دور نو
 مقام فرموده همه پیر و باب لشکر و جز آن و غیره بجز است پر نیا سرشته دار تو شکنانه گذاشته با تمامه
 سوار و فیل و شتر بره گذر لیغا پیش آهنگ گردیدند و آنروز بر سواد هنور مقام فرموده روز دیگر از آنجا
 پیشتر کوچیدند شب دیگر سواد کیکل را که دو کروهی شرقی بلاری است از خیام و اعلام نصرت جام
 آراسته از آنجا در تاختند چون ناگاه بمیدان صبح چهارم در ظاهر کو بهای آد هونی هر اول لشکر
 رسید و سواری خاص در محل کلبا بن آسود مهابت جنگ خلف الصدق شجاع الملک لسا جنگ

حاکم ادهونی که از دختر نواب نظام علی خان کد خدا شده بود مع زنانه بکومت آنجا نامزد بود
از ورود عساکر منصوره هراسان شده اسد علی خان دیوان خود را روانه حضور ساخت و درین صفت
سامان و سرانجام جزو کل دولت مع زنانه خود بر کو بهار رسانید چون کیل حاضر حضور گشته بزبان
ناظم مسطور عرض منیع غم خرابی دولت نمود سلطان بزبان مبارک ارشاد فرمودند که ما
بهرگز بشما تقاضای دلی و عداوت جانی نداشته ایم چونکه نواب صاحب شمایم موجب سبیل خصومت
و کین باز نارداران متفق گشته در مقام استیصال این دولت نیز وال شدند عجب است از
موافقت و وفاداری ما و بیوفائی و مستعمدی او شان قطع نظر ازین پاس دینداری
و اسلام گذاشته بخصم قدیم انید دولت در ساخته با سپاه بسیار بر دیار مسلمان استیلا یافته
کای بجای رسانیدند که عمده عباد و ثمان و اصنام در مساجد و معابد و مساکن اسلام و غربا
آتش زده و غارت ساخته علم شر و شور و تلم و خداداد بر افراشتند صلاح آنست که ما و شما
سر رشته یگانگی مستحکم ساخته مجلس محبتی آراسته بی میا بنجی غیر می بر مرکوزات یکدیگر واقف شده
در دفع و رفع آنها که محرک سلسله نفاق اند متعهد شویم درین باب تا هم نخواهیم گفت که شما بالشکر
همراه باشید مگر فوج شالیسته با ما بگذارید زیرا که ما خود بدولت اکنون بحیث تقویت دین متین
خوشنودی حضرت رب العالمین رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم و منیت خلق الله کمر خرا و
جهاد در بیان همت عد و سوز چیست بستمایم چون حاکم موصوف بر ارشادات حضور کار بند
نگرید و شبر و ملازمت فایز نگشت و بجنگ مستعد شد بنا بر عبرت نمای و انظار عرب صبح
فرمای آن روز فرمان دادند تا سپه داران حمله کرده شهر را بجوزة تصرف خود در آورده
بجارب غارت رفتند با این حاکم آنجا راه مصداقت و مخالفت نه چمید و پس از هر دو جانب
آتش کا زار افرخته شد تا سپاه منصور و داو غه آتشیانه روی توجبه تسخیر آن حصا گردید

آثار آوردند و از دو جانب مرکز و در میان گرفته مورچال حادث کردند و صلابت کوچه پیش
برده از طرف باغ مقبره بسالت جنگ از تالاب دروازه تمل هجوم کرده بتوپ اندازند و
گرنل پرانی اشتغال و زریزدا ما هرگز اراده تسخیر آن حصا مکنون ضمیر محنت تخمیر سلطان
گیتی ستان نبود بحضرتنباه ناظم حیدر آباد بمحاصره آنحضار سپه اقتدار فرمان دادند غرض آنکه
شاید که بدین وسیله و پاس ناموس که محل زنانه برادرش مع صبیح بخش محصور گشته است راه
آشتی پماید و از غر با کشتی باز آید اگر درین کار غرم جزم میداشتند همون روز اول بی تردد و تاقل
محصوآن رازیر میکرد و حاکم آنجا را بطرفه العین مع زنانه و اثاثه دولت دستگیر مینمود زیرا که چون
صبحی سپاه منصور حمله کرده داخل شهر شدند و تادروازه قلعه شک زنانه رسیدند دیدند که دروازه
بر روی حلق الله کشاده و شهریان که بخوف جان بطرف قلعه میگرفتند چون زانغ و غن
صدای فغان و های هوی برداشته بر در هجوم آورده و اثری از محافظان قلعه به برج و باره
نبوده و تیرس محارب غازیان شیر توان بر محصوآن مستولی گشته بود بمشاهده آن حال بعضی
هواخواهان و امرای دولت بحضور عرض کردند برای تفتیح این حصار وقت همین است دشمن را تا فرست
بیدار شدن از خواب غفلت مایلند چشم بصیرت نباید داد اگر حکم شود قلعه لضبط خود ملی هم
و مهابت جنگ را جبراً و قهراً حاضر حضور میسازیم در ستم جنگ یعنی موسی لالی فراسیس هم
در این معنی مکرر عرض نمود سلطان با غماض این معنی پرداخته فرمود که هرگز اقدام ننمایند +
انشاء الله تعالی کار امروز فردا و کار فردا بهفته و کار بهفته به هفته یک ماه دست بسته خواهد بود

شکستن کمره قاف چندان نیست	بمور هر که مدارا کند سلیمان نیست
---------------------------	----------------------------------

چنانچه راقم سطور هم در آن معرکه حاضر بود القصد بعد دو پیر روز حاکم محصور به بند و بست قلعه
فرمان داد تا ملازمانش که قریب هفت هزار مردم از سوار و پیاده بودند عهده تعهداری بنه

خود گرفتند و اعلیٰ خان اسد الله خان سرخیل کایم خانی چهارصد جانباز همراه خود دستند و از ده را
 قایم کرده بدفع حملات سپاه منصور مستعد گردیدند چون از هر دو جانب کوشش اعدا فریبی بطور سبقت
 ناظم حیدر آباد بر این معنی وقوف یافته خواب و خور بر خود ناگوار دانست و از یلغار آن
 شیر بیشه شجاعت دلاوری و محاصره آدهونی هوش و حواس خود در باخته کار پرداز پونه را از
 انیمعنی آگاه ساخته هر دو درین باب مشاوره کردند بعضی عقلا و اذکیا گفتند که هرگاه یک قلعه
 سرحد یعنی بادامی که چند ان استحکام داشت بسعی نه ماه که با وصف هجوم سپاه دو مملکت
 ویریش گولها که از دو توپ و بندوق دماغ چرخ خشک میشد تا هم صلح مفتوح گردید و در مدت
 یک سال هیچ بند و بست آفرمی خود صورت نه بست آینه چه خواهد شد چونکه سلاطینان در
 غیبت پادشاه خود در امر محاربه و مجادله تصور نمیکردند در حضورش چه سعی جمعیه ظهور نخواهند
 رسانید النسب آنست که چپد امرار با فوج شایسته به تندیب آن ملک نامزد فرموده هر دو
 دولت مند و الاشان بدار الزیاست های خود مراجعت فرمایند چون رای امرای پسند ایشان گشت
 بر فطرت آنها آفرین خوانده ناظم حیدر آباد شیر الملک سیف جنگ غیره را بالشکرگران
 بکو ملک آدهونی نامزد ساخته و کار پرداز پونه بسنوت را و هو لکریا با پس رام بجا و ناظم
 صوبه مرج وهری پنت پیر کیا در ایته مره‌طه با دیگر امرای و تمامی سوار و پیاده و توپخانه بمعاونت
 امرای حیدر آبادی و تاراج قلم و سلطانی دستوری داده هر دو دولت مند به بهانه کسل مزاج
 بدار الزیاست های خود با معاودت کردند سلطان باستماع این خبر خاطر جمع شده عزم تسخیر قلعه
 آدهونی کرده و گوشمال حاکم آنجا که گوش رضا بر ارشادات حضور ننهاده بودند به خود قرار داده تا یک
 فرمودند تا عهده داران از یک ماه و بیست روز اگر چه شکست حصار از گولهای توپ صرف اوقات
 نمودند اما وضع آن حصار که بنا نهاده مسعود خان عادل شاه بود چنانچه را قم سطور مفصل

احوالش در کتاب تذکره البلاد و الحکام در روزنگ سیوم بیان ساخته است از انجا مبرهن خواهد شد بنوعی واقع شده که از صدره توپ قیامت آشوب گروی بدامن تحکمش نهیست و فسیاشن همچو جبهه انجمن و ارباب شکسته نمی دید تا شاید مراد رخ نمود بعد از آنکه بعضی جا قدری حصار از ضرب توپ رعد آشوب روی بشکستگ نهاد حسب حکم حضرت سلطانی شیران پیشه شجاعت از اطراف جنگ انداخته حمله کردند چنانکه از طرف مقبره بسالت جنگ نواب سید صاحب قطب الدین خان دولت زای میر لشکر و از طرف دروازه تمل موسی لالی امام خان سپهدار و از بالای کوه هزار زینیه حسین خان بوزی و محمد علیم در بانها راست کرده آهنگ تسخیر حصار کردند و مردم حصار که تحمل شاید و صعوبت اعدا شکنه موصوف بودند بعد از فتح دخول خصم هجوم آورده به نیروی شجاعت کوشش های مردانه نمودند چونکه نزد بانها که تجویر و اشاره هرگاه و تیار ساخته بودند از بلند می حصار کمی کرده سپاه منصوره نزد بانها گذاشته بطناب عروج کردند اما آخر محضیض نهر میت افتادند آن روز اهل حصار بضرب تیغ و تیر و تفنگ سر راه عبورشان گرفتند تا آنکه قریب و هزار سپاه رستم شتباه را از هر سه جانب بمعرض تلف آورده ظفر یافتند ازین معنی غبار که درت بر خاطر اشرف ملازمان حضور شسته چند هرگاه رات تیغ انتقام مغالطه کشیدند عرض چندی دیگر سپاه منصور را جزا فر و ختن و افراختن آتش پیکار و رایت کارزار کاری نبود و از صبح تا شام باره جلال التهاب داشت هرگاه که نزد بانهای بلند و تحکم بهم رسانده باطناب کند مستعد یورش گشتند مشیر الملک سیف جنگ مع لشکر مره و بکوک قلعه رسیدند بدریافت این معنی سلطان و الافطرت جنگ و طرف مناسب ندیده ترک مورچال فرمودند و نیز از انجا حرکت نموده کوستان سیاه و دنگ را بر پشت لشکر داده نیمه بارگاه بیارستند و اطراف

و جوانب لشکر پیش منقلب و طلائی قوی داشته مستعد زرم بودند اتفاقاً روز دهم فیما بین طلائی اس
 سلطان غنیم آویش سخت و داده حیدر حسین بخشی سلی السبب با تجربه کاری و خود پسندی و دهنه
 و پانصد سوار غازی خان و ولی محمد بید و رستم خان و غیره بی تجویز آنها بر انبوه کثیر ولیه در تاخته بود
 آخر تاب محاربه نیارده پس پا کردند و رستاغ غازی خان همون جمعیت که حاضر داشت میدان
 قایم کرده میان هزار کس تا دو ساعت داد مردانگی و شجاعت در داد و کوشش ستحانه بی یار و مدد
 بجا آورده مجروح گردید لا علاج از معرکه گاه برگشت اهل غنیم تعاقبش کرده چند رفقایش را از جان بوند
 و دو سه صد راس اسب مع سوارا سیر کرده مراجعت نمودند قدر خان بن غازی خان با دو صد
 جانباز بعد فایز شدن بخشی مفور و بعضی طفره پیکر بر اهل خصم در تاخته هفتاد سوار از برادری خود
 پنجاه سوار غنیم برگردانیده بخصم رسید و همداران زد و خورد و لیمچ قزاق و مناچودهری چپو قزاقی
 کرده و وزیر نجیر فیل و هشت مهارشتر و پنجاه یا بلواز لشکر مغول آوردند سلطان بعد اطلاع این باتامی
 سپاه کوس جنگ نواخته پاشنه کوب در تاخته و اتواب پرانیدند که طلائی داران خصام بلشکر خود
 در خزیند چنانکه هر دو لشکر از صدمات توپهای سلطانی زیر و زبر گشته پناه بشهر قلعه در گرفتند
 باز رومی جرات بمیدان معرکه نهانداخت حضرت تا شام افواج آراسته انتظار مقدم خصم می کشیدند
 چون اثر معاندان در میدان پدیدار ندیدند و قشون طفره شحون را بطور پیش منقلب بر روی انادی
 گذاشته بفرودگاه معاودت فرمودند و صبحی فردا کی روز شیر الملک غیره با هم مشورت کرده حاکم آنجا را
 بعد و و بدل بسیار راضی ساخته مع زنانه و سامان ضروری لقلعه را پچو ربردند چون جاسوسان
 این خبر حضور رسانیدند همون زمان میر صادق را با جمعیت حضور ضبط قلعه و اثاثه دولت آصفیه
 رخصت فرموده خود بدولت تا ساحل جوی تنگ بهدر اگر هشت فرسنگ فاصله داشت به سرخ
 آنها یلغار نمودند و چند و اماندگان و جزوی سامان پس مانده را گرفته معاودت کردند و شمالی

قلعه آدهونی محل نزول رایات جاه و جلال ساختند میزد کور قلعه حویلی خاصش ضبط کرد
همه اثاثه ولو از حشمت و ثروت که گذاشته حاکم مفور بود مع چند صند و قهائی متفضل بر شتران و
فیلان بار کرده روانه حضور نمود چون متصدیان توشکخانه صند و قهائ و کردند جز کشته یا پوش
چرم بوسیده در آن چیزی نیافتند گمان بردند شاید که حاکم اینجا کسب چرم و دوزی هم ننمود
یا از خانهای چرم دوزان این تحفه خراج باور سیده یا بهر فروخت با بلاغ حیدر آباد جمع
کرده است عرض این معنی بحضور عرض کردند حضرت فلک مرتبت بر نادانی و دریافت میزد کور
بهم برآمده ارشاد فرمودند که همه اسباب آنجا را جزو کل بجشم خود دیده از اموال اناثه آنچه که
لایق درگاه باشد روانه سازید و اسباب چرم دوزان و سامریان باز گذارید پس دوز
بذره اسباب توشکخانه و سلخ خانه و فراشخانه بسالت جنگ داخل توشکخانه حضور گردید و
بعد فراغ این کار حصا پائین متلعه کوه با شکسته قطب الدین خان دولت زائی را بایات

آن صوبه مقدر ساختند

ذکر توجیه رایات نصرت آیات بصوب گوشمال مرهط که از طرف جوی
شورش افزا بود و بیان تسخیر کنج گده و کیلی و عبور جو کردن سپاه
منصور و محاربات با غنیمت مقهور روداد همون سال آنکه

چون از تسخیر آدهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان بغرم تنبیه مرهط از راه کنج گده
نهضت فرمودند و چند سوار را بنا بر اسیر کردن زن سر کرده آنجا که شوهرش پالیکار قبل
ازین در گذشته بود و او تنگنا نام داشت بکومت آنجائی پرداخت و در آن آوان
پا از دایره اطاعت و انقیاد آنحضرت دین پرور بیرون کشید و پیش ازین جواب سوال

تعلقه خود بامید ترقی ملک مال از سزار لشکر غنیم معرفت هری نیت پیر کید درست کرده بود
پیش آهنگ ساختند چون زن مذکور برین ماجرا و قوف یافت شبها شب خود را مع چند
پرستار و ملازم از آب تنگ بهدر ابد زده جان بسلاست برد و پیش که دوازده سال سن
مدم کوره نام داشت در تپچه سر کپ که دارالمقرش بود اسیر آمده مشرف بشرف اسلام مختون
گشته بجلی مردان خان نامزد شد چنانکه مفصل احوال خاندانش را قم سطور کتاب تذکره البلاد
و الاحکام در او مذکور هم علیحدت تر قیم کرده از اینجا روشن خواهد شد چون کوس نصرت سلطانی بطرف
سوند و رنواخته شد حاکم آنجا گویند روانی برادر زاده مرار را که بعد اسیر شدن را و مذکور
نامبرده به پونه رفته احوال خرابی خود بسراپونه و انموده التماس نامه سفارش موسوم ملازمان
حضور نواب مرحوم حاصل ساخته فایز جناب گشت نواب مغفور تبرجم ذاتی و نظر پرورش
پاس خاطر ناظم پونه منظور شده بعد گرفتن محکمه که از سرکار هیچ امر مخوف نگردد تعلقه سوند و رنوا
بحال داشت در آن زمان از جاده صواب انحراف و زریده با غنیم موافقت کرده بود چون برلیقا
سپاه سلطانی و آوارگی زن مذکور و کیفیت پیش آگاه شد هوش و حواس در باخت مع
نوک و علاقه داران خود سمت لشکر مرهط رو بگریز نهاد پس تعلقه مع توابع بی نزاع بضبط حال
سلطانی درآمد بعد و بست آن مکان حضرت فلک نعت با سپاه انجم شمار سمت کپلی نصرت
فرمودند قلعه را آنجا که از خویشان پالیکار بغی کننگیری بود قلعه را مضبوط کرده بجنگ تعد
گشت هر چند امری سلطانی به پند و نصایح او را رهنمونی نمودند لکن او بغرور بمعنی از
طریق فدویت انحراف و زریده تا حسب کم حضور سپه داران تهور نشان و موسی لالی قریس
از دو جانب محله کرده جبر او قهر قلعه تسخیر کرد بنا بر عبرت دیگر شقیان بغارت معموره و
تاراجی عصمت زنان کفر و اسلام پرداختند و نقد جنس بشمار از خانهای بیوپاریان و سایر کاران

و حلا جان اهل اسلام که مؤمن می نامند گرفتند و اکثر زنان آن قوم باندیشه تاراجی عصمت
خود ما را در آب جوی تنگ به دره که طغیانی تمام داشت زده از جان در گذشتند و قلعه را
نیز کشته شد و آنحضرت خبر تاراجی عصمت زنان شنیده سپاه خود را برای معقول دادند و
آینده از نیکار منع فرمودند و از اینجا پیشتر کویچه بر سواد زمیں پیچیده متعلقه پالیکار هرین پلی
چهار روز مقام فرمودند چون شهر مبارک رمضان شریف در همون مقامات تمام
شد بعد ادای دو گانه عید الفطر و مراسم سور و سرور از اینجا طبل نهضت کوفته بر ساحل جوی
تنگ به دره در برابر گھاٹ کرنیاٹ مضرب خیام عسکر نصرت پیکر نمودند چون موسم
بارش و هنگام طغیان آب بود چندی در عبور جو توقف رو داد در آن فرصت غنیمت ساری
ملک انطرف جورا بجوزہ تصرف خود آورده بغیرم مقابلہ در رسید و بر ساحل انطرف جو
نزول را یات نکبت آیات خود ساخته سر راه عبور و گذر اسلام تبو و تفنگ گرفت
و سرداری را با جمعیت گران بهر افتتاح کوه کویل و بهادر بنده نامزد ساخت چون سردار مسطو
در تاخته بمجاصره هر دو کوه پرداخته بسی دو ماه بهادر بنده را که چند ان استحکام نداشت
منقوع نمود مگر قلعه را کویل از سپاه غنیمت فریب نخورده مردانه واری جنگید و بارها بر مورچال زده
اهل شرک ابریشان می نمود اتفاقا در ان سال طغیانی جو چنان ترقی کرده بود که سبب بران
یعنی ملا حین جورا عبور میسر نمی شد لهذا محل عبور سبت سپاه اسلام نیامد پس از طرف
تعلقه بری هر و هورل و غیره سستی منزل گشتی و چهار صد عدد سبب کلان فرا هم کرده تا دو ماه
انتظار پایاب جوشیدند تا هم آب جو کم نشد بلکه روز بروز ترقی می نمود در آن زمان آنحضرت
فرمان دادند که بیست و یک ضرب توپ گران بر کناره آب داشته ده خر طیه بار و ست
از یک یک ضرب بپرانید چون گولند از ان حسب فرمان عمل کردند از همون زمان

آب جور و بچی نهاد چنانکه بجز صده دویست روز با تقدیر کشتی و سبب عبور توان کرد رسید و طرفه آنکه غنیم از صدای شلک توپ گمان برد که سر شدن توپها از دو حال خالی نیست یا که ممکن فرساید فایز لشکر شده یا قزاقان لشکر منصوره سمت حیدر آباد تاخته ناظم آنجا را زیر کرده باشند پس قامت آنجا را مناسب شایان همت خود ندیده از آنجا کوچید و ده دوازده سوار را بر ساحل جو گذاشته بطرف شاولی و نورشتافت چون آب جو کم شد سلطان گیتیستان به عبور آن فرمان دادند اول دو قشون پیش و دویست سوار وقت شب بسواری کشتیها که باد بر مراد بود مع توپخانه عبور کرده همون زمان بر سواران غنیم که غافل بودند در افتاده به تیغ و تفنگ مار از روزگار آنها بر آوردند و هفت صد راس اسب مع فیل نشان و کوس شتری غنیمت یافتند و بقیه السیفان غنیم سپان خود و اموال و ادوات محاربه گذاشته بطرف لشکر خود گریختند و از عبور سلطانینان بسر دار خود واقف گردانیدند پس فردیگر حضرت خود بدولت مع سپاه رستم اشتباه عبور کرده بر ساحل آن طرف خیمه و خرگاه افراشتند و پیش روی لشکر تبریها بنا ساخته یک ماه همونجا اقامت داشتند درین عرصه رسد غله و توپخانه و سامان جزو کل لشکر و تمامی اهل بهیر و بنگاه عبور کردند و غنیم هم بغرم مقابله مع لشکر و توپخانه رسیده بفاصله چهار فرسنگ فرود آمده بود که روزی شاه دشمن گذر با تمامی سوار و چهار قشون با اسباب نرزم و توپها بر امتحان زور مندی اعدا از مضرب خیام بفاصله دو فرسنگ پیش آهنگ گردیده میدان گرفته قزاقان را پیش راندند همینکه غنیم مطلع شد بروت لاف و کذاب بر روی تمویز تافته از غرور شیمت و جوانی که لازمه جنگ نادر فی بود با سپاه مسلح و تاخت و سپاه داران موکب سلطانی بمشاهده ورود عساکر خصم حسب کمالات تفنگچیان را در زیر زمین نشانده توپها از گولهای انگوری پرنه نینده مستعد داشتند و سواری خاص باشان

و تحمل با سواران پایگاه و جلو داران شجاعت دستگاه و بر فراز زمین استاده بود پس سحر خیلان
بیدار یعنی غازی خان دودی محمد و ابراهیم خان و غیره حسب الفزان و الاصفوف آراسته بجنگ قزاقی آن
کازا کردگان را بدنبال خود چسپانیده روی لطیف لشکر خود آوردند و بی تمیزان را پیش روی آتشبازان
رسانیده خود از یک طرف بر پشت شان عطف عنان نمودند تا کمین داران برخاسته اقدام کردند و بریزش
توپ و تفنگ ندانهای جرات اهل خصم را ترش و کند ساختند سواران از عقب آنها رنجیده و سینه
مخالقان را با سرگرمی های آنها علف تیغ بیدار و نیر و جانستان نموده از پشت زمین
بر روی زمین غلطانده اسپ پیراق همه حق استعی تاخت خود غنیمت بردند و عین گرمی پیکار
بانداران آتشبار بهوای تهور با آنها افروخته جمعیت اهل فساد را متفرق و پریشان خستند
و توپچیان از یک طرف جمع کثیر را ضرب توپ با چون اوراق اشجار بباد باروت
پرانیدند و سواران لشکر بهر میت اثر چون آثار عجز و علامت شکست بهر ناصیه حال سپاه
خود مشاهده کردند و راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور تا دو فرسنگ تعاقب کرده گروه انبوه
از آن تیره در و نان را اسیر و تسیل نمودند بعد این فتح شاه ظفر پناه مظفر منصور پیشتر
کوچیده بر چهار فرسنگ جریبی بمیدان وسیع رایت نصرت آیت و خیام مظفر اعلام برافرا
ز و نقشه معسکر ظفر پیکر آن روز چنان بود که اطراف بطور قلعه قشونها مع توپ در قلبگاه
خیمه خاص بارگاه در زمینه موکبهای عسکر و دسته ها و در مسیر سلی و قزاق و پیادگان پیرامون
سرپرده و بارگاه قشونهای اسداللهی احمدی و در خنپ اول پیادهای کنداچار و بیلداران
و لشکر بالیکاران و غیره و سواران پیش منقله اطراف بقاصد یک فرسنگ با مرتیاتی می پرداختند
غنیمت نیز با سپاه خود مستعد نرم گردیده بر نهر کرک که هشت فرسنگ فاصله داشت فرود آمدند و
که سلطان جهانستان بعد چهار پنج روز شبی بهر شبنون قشونها آراسته شیخ امام شیخ عمر و امام خان

سپهداران را با سامان جنگ توپها و باندا و غازی خان را باد و هزار سوار بسرداری
 حسین علی خان بخشی و همام مرزا خان بر لشکر غنیم رسانند و خود بدولت هم مع سوار پاگاه و عسکر
 در وسط دو لشکر آرمیده بودند چون سپهداران و بخشیان از راهیکه هر کاره نمودند جدا جدا
 شده بوقت ستمه پیر شب اگر چه متصل لشکرش رسیده اند اما راه غلط کرده بر طلایه داران غنیم که
 جا بجای آتش فروخته پاسبانی قیام داشتند در افتادند و شیخ عمر سپهدار که پیشرو صفوفت بود
 همون لشکر غنیم انکاشته بی اطلاع دیگر سردارون توپ سر کرد و بانها پراپند پس از صدای توپ
 و بان تمامی سپاه خصم خبردار شده راه عافیت پیش گرفتند بعضی امرای خصم بر جسد کنان
 در تاختند بابتی حال بخشیمان دانا فوراً گردیده از پناه جنگل فکوه اعدا را فریب داده فایز
 حضور شدند و مفصل این ماجرا معروض آشتند پس نایره غضب سلطانی ملتهب شد و شیخ مذکور را
 معزول ساختند و قشونش بنقل خان نامی رسالان امر مقرر فرمودند روز دیگر از اینجا پیشتر کوچیه
 جوی بالا پور را کامیاب نزول جاه و جلال ساختند غنیم هم برابر لشکر طفر پیکر فاصله شش فرسنگ
 جنگل پر پشت داده فرود آمد بعد دو روز شب یکایام خان و فاضل خان و میر محمود سپهداران
 را با سامان جنگی مع دو هزار سوار قراق و هزار باندا و بسرداری ق در خان بن غازی خان
 بتاخت و تاراج لشکر غنیم خست فرمودند تا سپهداران با بوش سپاه هم را بی خود را کتل
 پوشانیده چون مار سیاه بیچ با خورده بعد تحمل فراوان پنج شب تاریک بطی مسافت
 بعید از عقب فوج غنیم در رسیدند چون طلایه داران خصم خبردار شده سدر راه گشتند ایشان
 بزبان مرهٹی کوکیان لشکر مغول آمدن خود از رای پورا نموده اندرون لشکرش خنریدند
 و هنگامه نبرد گرم ساخته از تیر و تفنگ و بان و شمشیر نشان شیرازه جمعیت آنها را از هم میخندند
 و بر زیرش شلکها کار بران مخدولان چنان تنگ ساختند که سردار و سپاه بر جع القهقهه

بر پشت اسپان بی زین نمد سوار شده بطرف توپخانه خود که از آنجا فاصله داشت گریختند و توپها کشیده از آنجا هم پای جلادت بودی گریز نهادند سپهداران دانا بر همین فتح اکتفا کرده نقد چنین مسایر ادوات جنگ افراس و زن و فرزند سران کفار را اسیر نموده حاضر حضور شدند و بجلدوی سعی مشکور خود بنوازش انعامات پدک و جو مال و حلقه دست سرفراز گشتند و سلطان رحمت نشان زنان اسیر را با خلع و چادرهای عصمت پوش درپاکی با نشانه بدرقه باندازان به لشکر غنیم فرستادند و نیز چهار زنجیر نایل بهفت اسب صبار فتار با نقد نمایان بر بیل خفاب نام هری پنت و رستیه و ماد هویانی معرفت زنان روانه داشته آنها را بنده فرمان و شرمندة احسان ساختند القصة

غنیمت از آنجا لوامی معاودت بطرف سرزمینی برآورد

ذکر عطف عنان سلطان کشور گیر بنا بر مصلحت و تعاقب کردن مردم باجرات رسیدن بر زمان الدین سپه سالار با سپاه شجاعت شعاع و رسد آوردن بدر الزمان خان فوجدار از بلاد نکر و ضبط آوردن شانزده و فرار حکیم خان میانه و ذکر محاربات که در میان لشکر کفر و اسلام واقع شده در همون سال آنکه

آنحضرت بعد جنگ شیخون باز وقت شب عنان را یات جهان کشای بصوب جی تنگ بهدره معطوف داشتند و همه فرد در جنگل مضرب خیمام ظفر انجام فرموده شب دیگر کوی کوچ کرده بر سوادیکه جوی بالا پور از تنگ بهدره ملحق میشود مقام نمودند تا پوشیده نماند که کوچیدن شبانین ممر بود که از عفونت فضلات اسب گاو سقط شده و حقیقتش شکر

مگسها پیدا شده تمامی لشکریان را تصدیق میدادند بلکه کیس سر در اسپاه وقت شب هم از بختین
 و خوردن باز ماندند آنحضرت فرمان داد تا همه مردم پیش خیمه باقند و انگبین در آب حل کرده
 باندازند پس همه را حسب کم بجا آوردند چون مگسها بر آن قند جمع شدند از باروت سوخت
 پیشتر نهضت نمودند و بر بان الدین سپه سالار از طرف الوئی مع شکر خود فایز حضور گردید
 و بد الزمان خان نیز با و فور سامان رسد و غله از نواح نکر رسیده شرف آستان بوسی
 دریافت چون خبر کوچه های متواتر و سلطانی بوقت شب نفییم رسید دانست که هجوم سپاه ما
 هراسیده مراجعت مینماید و طاقت مقابله و محاربه ندارد پس با سپاه و حشم خود به بیغار
 تعاقب کرده بفاصله دو فرسنگ پس لشکر طغراثر مقام کرد چنانکه طلایه داران هر دو لشکر
 بفاصله پرتاب تیر دفع حملات یکدیگر پرداخته بودند پس جناب اعدا کوب فکری کرده قشونها
 را به بهانه آراستگی در میدان کشید و دشوها میدادند و شلکه ها سمری کنانیدند از صبح تا
 یک پر روز و از سه پرتایک ساعت شب همین معمول داشتند یعنی شش و هفت و هشت
 معمول میر و بگاه و سباب لشکر همو بخانداشته امرای اعدا شکن را با افواج از دو جانب
 دستوری شنجون دادند چنانچه نواب میر معین الدین باد و قشون همو مشجون و پنج ضرب
 توپ رساله فراسیس بطرف میمنه خصم شتافت و بر بان الدین سپه سالار با سه قشون
 نصرت مقرون شش ضرب توپ پیسره غلیم کام سرعت برگرفت خود بدولت باد و قشون طغر
 شیون و سواران پاگاه و پیادهای احشام خون آشام همت قضا همت بشکست لب
 معاندان برگماشتند چون شب بچو یعنی تحت الشعاع بود و تاریکی شب بر تبه اتم باری هزار
 محنت شاقه میدان طمی کردند وقت صبح کاذب بر بان الدین از همه سبقت کرده بر فوج هری
 و راسیمه ابواب بلا بر کشاد و میر معین الدین توپها را که بسبب راه اوصاف بروقت رسید

محال بود عقب گذاشته باد و ضرب ریه که فراسیس یلغار کرده بر فرودگاه لشکر سیف جنگ
که میمنه آرای آن لشکر نهیمیت اثر و از بازی شب غافل بود و هنگامه رستخیز برپا ساخت و
خود بدولت بسعت هر چه تمامتر روی توجیه قلب دشمن آورد و چون میدان از اطراف
بر غنیم تنگ گردید سرداران مرهطه که در باطن بخیمت آنحضرت رسوخیت داشتند خود را
از آن معرکه بدر زدند دیگر سرگروهان غنیم بر سپاه سوار شده با توپخانه که بفاصله یک فرسنگ
داشته بودند رو برگزیده نهادند و لشکر مغول با التمامه تاراج و مال و اقبال پایمال ستم ستوران
مجاهدان گردید پس کیسه نقد و جنس مال و اسباب رسد و غلّه آورد و بازار غنیم با خیام و اعلام داشتند
و افراس مع رسن و مهنیا همدست ملازمان سلطانی گشت تمام روز سلطان کشورستان
بر جای سکونت حصار آرمیدند اما بعد دو پیر سپاه غنیم روی با جماع آورده جرأت پرداز
گشتند و توپهای کلان بفاصله یک فرسنگ بر فراز میدان قایم کرده چنان گولاندازی
نمودند که بحال اکثر سپاه منصور ضرر کلی رسید و دست و پای مرد و پسر را یکسان شکست
یافت نایره غضب سلطانی بر جرأت آنها مشتعل گشته به تنبیه شان فرمان داد بدینجه حمید
و شیخ انصراحمد بیگ هر سه سپه دار یفوج موسی لالی روی توجیه بجانب توپخانه غنیم
آوردند و از راه شیب زمین راهی شدند قضا را در اثنای راه با سپاه انبوه غنیم که تخمیناً شش هزار
سوار و خونخوار در تالابی خشک قریب المسافت پنهان شده بغارت و تاراج مجسaban
ظفر توامان فرصت وقت می جستند مقابله روداد بغتته سپه داران دلیر فراسیس بنادق
راست کرده چونکه خبر افروختن آتش کارزار کار می نمودند چنان شلکه ها رنجتند که اهل
خصم بسبب حقیقتش فوراً برگشتن نتوانسته ایچا رسینه های خود را بدین تیر و تفنگ و سنبل
ساخته چون پنجه سرپا مشبک گشتند و دوسر را فیل نشین بطریقه عدم شتافتند و بالقی

هزار ترود دست از سلاح و اسب بر دوش فقط جانهای خود از آن مملکت بیرون بردند و غرض در
 طرفه العین فتنه هستی شش هفت هزار سوار غنیمت فروشست چون خصم زبون آثار رسم
 عجز و نامردی بر ناصیه حال بتاع خویش مشاهده کردند شتر الحواس و از آن معرکه بر تافت و توپ
 کشیده بانفس سوخته پیشتر بد و منزل شتافت پس سلطان ظفر مند مع اناثه غنایم شادمانه
 طرب نواخته داخل خیمه خاص گردیدند و فردای آن روز پیشتر بطرف ساو نور کوچیدند
 مخفی مانند نواب عبدالحکیم خان حاکم ساو نور بعد انتقال نواب مرحوم از سلطان دوست نواب
 بی موجب تقاضای پیداکرده بلکه از ایام صاحبزادگیش صفای باطنی نداشت و همیشه ترقی
 جاه و حشم داماد خود یعنی کریم صاحب بخت مستدعی می بود تا آنکه بعد از بیست و نه سال
 آنحضرت عرا یض شکریه و نذر مبارکباد جلوس و خلایع که شتر ایض سوخت و دولتخواهی بدان
 منوط و مرئوس بود و نفرستاد و چیتونیدت ایلمی او محض بخوشنودی خاطر هایون از طرف
 خود بنام خان ندکوزند گذرانیده بود اگر چه از این معنی بنحاطر شرف کدورتی بهم رسید اما
 بسبب تحکام سر رشته خویشی آنجناب فلک کاب که دوست نواز و دشمن گذار بودند هیچ
 فرا حمت از خود بجانش نرسانیدند بلکه بر بعضی حرکات ناشایسته او اغماض صریح
 می فرمودند با وصف این سلوک و فکون طالع از آنحضرت خاطر جمع نبود در آن زمان بامر
 در ساخته طرح موافقت و مخالفت انداخته بود چون سلطان گیتی ستان را بطرف خود
 متوجه دید و کرده خود در نظر و خیال داشت از بدبیه سلطانی چون بیبر خود بلزیده مع چند
 خواص توابعان خانه یعنی زنانه و بچیزی خزان که موجود داشت شباشب گر بخیمه بشکر
 غنیمت در پیوست و عبدالحکیم خان عرف خیرامیان را بشهر گذاشته بود چنانچه شخصی باین
 فقره عبارت هندی تاریخش دریافت که حکیم خان میان سیکو و چوگر کے آب بجاگا

هرگاه آنحضرت برقرارش و موافقت با عینم واقف گردید متعجب شده وقت شب سینه حمید و
 سینه عفا سپیداران را بضبط شهر خست فرمود بجای خود بدولت هم کوچ کرده در محاذی معموره
 ساو نور فرود آمدند و میرصادق را با مهدی خان بخشی فرستاده تا کید فرمودند که همه اثاثه
 دولت و ثروت که خوانین پیشین بصرف لکوها از جمع ساخته بودند و حکیم خان آنهمه بدیوهای
 خود مفت برباد داده یک بحضور پیریل در اندلس فرستادگان حسب الحکم بی مزاحمت احد
 و مانعت کسی آنچه که از نقد جنس و فرش و ظروف و سلخ خانه و غیره کرد و تشکخانه خاش بنجاه عدد
 دستار زنگارنگ از قسم چینی بران پوری سچیده برینجهای دیوار چسبیده و خلعت های
 فاخره همزنگ و همزب و دستار بادبانه خوشی ترتیب داده بود سوائے این اشیای نفیسه
 و فاخره هر بلاد بسته بسته توده توده و دسته دسته فراهم شده بود بموجب فریاد و است
 علیله فایز حضور ساختند پس کیت لم منظور نظر هایون گشته داخل تشکخانه گردید و توپها
 بتوچانه پیوست و یک ضرب پنچرس که بطولانی دوازده گز شرعی بود شکسته بهر مسکون فلوس
 بدار الضرب رسانیدند غرض تمامی سامان فقط فرش مهرهای حقه های نادر اسلوب
 که از نقره و طلا و بدری بهم رسانیده بود چهار پنج شتر و یک یک عدد قالیچه و شطرنجی کلان که بار
 یک کینفیل بود بضبط درآمد پس خیرامیان بر یک اسپ سوار شده بدوستانه خد متکار و
 سعادت ملازمت دریافتند سرخروی حامل نمود و مخاطب حضور گردید که پدر شمارا چه پیش آمد
 که خود بخود آواره گشت ما هیچ نوع متعرض احوالش نشده بودیم بلکه به نسبت خویشی مراعات
 بیغایات بحالش منظور داشته بودیم احوال هرگاه او با وصف عدم زحمت و بدعمدی
 بعینم این دولت موافقت کرده نزد مخالفت با ما باخته آئیده هرگز روی بساط آرام و بهی
 روزی نخواهد دید او در جواب عرض نمود یقین است که ایشان بخیردی بکار بردند

و آن قسمت دولت خود را با آفتاب محاصرت یاس بر هم شکستند پس تبهستی طالع
ایشان دیدنی دارد فدوی هرگز باین ماجرا و قوفی نهشت القصه او را نزد خمیزه خان
فرود آورده دو وقت طعام خاصه می فرستادند باین بجزم احتیاط برابر قمر الدین خان
در نظر بندید داشتند

ذکر شبنون زدن حضرت سلطنت پناه بر لشکر نکبت شتباه
و محاربه دیگر و عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرر صلح
فیما بین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و کیفیت انضباط
تعلقات پالیکاران مع دیگر سوانحات که در سن یکم
و دو صد هجری واقع شده آنکه

هرگاه سلطان منصور بعد ضبط قلعه ساونور در شهر شهانه گذاشته شمالی آن سواد جوین
را تخیم سرادقات عز و جلال می ساختند تا انقضای سیزده روز محرم الحرام بموئجا مانند
و در تمامی لشکر خود چهار فوج مقرر کرده در هر فوج چهار قشون و پنجاه ارپیاده و چهار هزار
سوار سلی دار و پانزده ضرب توپ مسترار دادند فوج اول متعین نواب میر معین الدین
عرفت سید صاحب کردند فوج دوم بدو برهان الدین سپه سالار گذاشتند و فوج
سوم به هم از خان میر بخشی سپردند و فوج چهارم بحسین علی خان میر بخشی نامزد
ساخته پیشتر کوچانیدند و حکم فرمودند که افواج مذکوره را از لشکر خاص بفاصله دو کرده
منضرب خیام و اعلام سازد پس سپه سالاران حسب احکام میدان گرفته بترتیب مقدمات
نزاع و تهیه اسباب جدال و قتال اشتغال ورزیدند خود بدولت باد و قشون جیش

و سته قشون اسد اللہی و احمدی و سته موکب عسکر و ہشت دستہ پاگاہ و چہار ہزار قزاق
 و دہ ہزار پیادہ احشام نصرت انجام در بر سو او مسطور سکونت داشتند و در آن زمان
 شہرت یافتہ بود کہ سپہ سالار اول یضبط بلاد متعلقہ حیدر آباد مقرر گشتہ و ثانی تسخیر
 ملک پونہ دستوری یافتہ ثالث بہ تنظیم و تنسیق او لکھ پور و گولڑ و غیرہ نامزد شدہ
 رابع بطرف دار السلطنت پٹن بہر حراست ایالت قلعہ و تعلقات پالیکا و غیرہ رحصت یافتہ
 خود بدولت ہمت جہانگیری بدفع یورش لشکر غنیم برگماشتند سر کردہ لشکر غنیم از استماع
 این اخبار سیلاب و اربقہ را گشتہ بود کہ ناگاہ نواب میر معین الدین تبرغیبید حمید و سید
 غفار شجاعت شعار با فوج ظفر موج در شب تار بر مندر کے درگ کہ در آنجا ٹھانہ غنیم بود
 در تاختہ بیک حملہ مردانہ جیہرا و قہرا کوہ را مفتوح ساخت مردمان غنیم را کیستہ تیغ کشیدہ
 معمورہ را بجا روبرو یغار و فتنہ بوفور سامان رسد و غلات و زر و زیورات مراجعت کرد
 بدستور بران الدین بطرف بکا پور و مصری کوٹہ کہ در ضبط غنیم بود بنوعیکہ ہیچ کس را
 بر رسیدن خود و قوفی نباشد علم جرات برافراختہ تزلزل بیش از قیاس بر اہل فساد ساند
 و آتش قتل و غارت در آن سرزمین برافروخت القصہ بعد چندی سلطان کشورستان
 راست بطرف لشکر نکبت اثر متوجہ گردید اتفاقاً در آن روز غنیم بر چنڈ اول لشکر فریدی
 جرات پرداز گشتہ حیرہ دست بر آمد و طوفان بلا بر اہل ننگاہ برانگیخت دہ ہزار جوان
 پر غلہ از بنجار با غارت ساختہ برد پس گ حمیت و غیرت جہانکشای آنحضرت بحرکت آمدہ
 بسر کردہ گروہ شقاوت پڑوہ خصم پیغام فرستادند کہ بموجب بیگناہ بار بار خلق اللہ و رعایا
 را رنجانیدن مناسب شایان ارباب ہمت و شہامت نیست اگر دم مردانگی
 باقیست در یک ساعت جنگ آخر میتوان شد ازادہ فدایان نصرت تو امان

آنست که در یک روز ظفر نام مجادله و محاربه که آغازش پس بسم الله تیغ و شمشیر است از اقسام
تیر و نیزه و شمشیر و خون ختم نمایند تا بار دیگر حرفی در فن سپاهگری باقی نماند چون غنیم را
بهادری سپاه خود معلوم بود و بجز مصاحبت از آن تملک نجات خود تصور نمی کرد از این معنی
پهلوتی کردن صواب انگاشت مگر تجویز بعضی دولتمداران خود که مشورت رزم دادند
بجنگ شمشیر ضامنند و مستعد گشت پس سلطان باشوکت و شان بر سواد نهر که در هر جا
فوج را جمع ساخته آیین حرب بصفوف بسیار استند و قشونات را بر چپ و راست بر
گماشتند و خود بدولت فیل سواره با جلو داران استاده اول شجاعان پاگاه را حکم
محاربه در دادند تا دسته دسته سپاهان انگیخته میدان را قایم کرده بودند غنیم نیز مسلح و
کامل بغیرم جدال در تاخت و دران روز چنان تقریافته بود که یک دسته و رساله
نیم گری داد شجاعت داده پس پا شو قبا را اسم جان سپاری و مراتب لیری جانبازی
تمام سپاه و سردار تقدیم رسید پس بهر شجیع در وقت معهود فدائی داد کوشیده
ناسخ کار نامه رستم و اسفندیار گشتند همچنان تا دوپهرا بازار شپاش تیغ و چقا حق تیر
و کپا کپ نیزه گرمی تمام داشت تهور کیشان بقوت ترک تازی خود از شمشیر و گوپال
گذشته دست و گریبان بنخبر و جبهه برگشتند پس طرفین از گذشته پاشته مانمودار شدند و
سلیاران خونخوار بهر مجرای خود بازوی مردانگی کشاده چهره میدان را از خون اعدا چون
افق آسمان رنگین تر ساختند دران حال سپاه سردار غنیم تابش شمشیر ناموس پستان
سلطانی نیاورده بغروری کثرت سپاه خود خواستند که جمله یکبار حمله کرده سلطانیا را
زیر کنند چنانکه بهمین عزم هفتاد بهشتاد هزار مردم بیجا با از جای خود حرکت کردند چون
سلطان گیتی ستان اهل غنیم را از اقرار خود برگشته دید سپه داران را اشاره فرمودند

تا از هر دو بازوی او شان سبقت کرده محاذی مخالفان گشتند و بر نیزش توپ و بندوق
برگشته بختان را شربت هنرمیت چشاییده آواره وادی فرار ساختند موکب داران قزاقان
شکر فیوزی تاد و فرسنگ اه تعاقب گرفته به شمار سه هزار اسپ سامان نگاه و شمشیر
سپهر و چند توپ گرفته مراجعت کردند اهل غنیمت تاسه منزل باز نیاسودند و خود را با بکانهای
صعب المسالک کشیدند و هری نایک پالیکار کنگ کیری که پیش ازین غنیمت سازش کرده بود
دران حال بند و بست کارش ملاحظه کرد در همین فرصت قشقه ندامت رازیب ناصیه
عبودیت نموده مع جمعیت خود از انجا برآمد و مستعد جناب عالمیان مآب شده
حلقه بگوش و سر حر و گشت بعد از ان سلطان فلک شکوه مع لشکر انبوه خود بطرف
نیکاپور نهضت فرموده هجده کوهی شمالی ساد نور خمینه ده بارگاه ساخته بودند و چند
قزاق از لشکر ظفر پیکر جدا شده به اراده تاراجی و غارت مواضعات آن صنلع
در تاخته بودند قضا را طلایه داران غنیمت از معنی آگاه گشته سر راه شان گرفتند و بیک حلقه
قزاقان را احاطه کرده یک یک را از جان ربودند سلطان گیتی ستان باستماع این معنی
غضب آلود گشته حکم فرمودند که دیگر با واحدی بیرون احاطه پیش منقله های لشکر خیریت
نشتا بد پس یک ماه در همونجا سکونت فرموده درین مدت با بلاغ نقد و زر و تسبیح خلایع
و نجش شمای تحایف انواع بر سبیل مروت و مدارا چند سرداران مرابطه را مطمع و
پرستار امر خود ساخته بر تجویر و اشارات زبان قلم آنها کار بند می شدند تا آنکه در
بر حسب اشاره طیعان خود هر چهار فوج نصرت موج بهر شیخون مستعد ساخته روانه فرمودند
چند هنران لشکر خود را که بشمار صد و پنجاه بودند جمع کرده با کتکه های رنگین پیشیر و هر هر فوج
کرده بود طلایه داران غنیمت که ملازمان هری نیت پیر گیه بودند حسب اشاره سردار خود

از ان امر اغماض کرده راه گذاشتند چون سپه سالاران متصل لشکرش رسیدند شخصی بر پشت افواج قاهره واقف گشته به هو لکر خبر رسانید که سلطانینان بفتور و قصور طایه داران در شکر رسیده اند و بمحور اجتماع این خبر وحشت اثر پیاپاده از خیمه بیرون شتافت بود چونکه آتش افروزی بان و شلک بنادیق نزدیک دید جز سلامت جان خیال این آن نکرده سرو پای برهنه بر باد پای برهنه پشت سوار شده فرار را وسیله راه نجات خود ساخت و دیگر سران آن جماعت مضطربانه حتی که محبوبان خود را بعیاشان لشکر منصوب سپرده همچنان راه فرار گرفتند به گاه یکسر لشکر غنیمت چاروب یغمار و فتنه شد و فوج مغول که نیم جان بود تمام بتاراج درآمد و چند مرد و زن عمده اسیر آمدند سپه سالاران منظر و منصور پیش از دمیدن صبح مع سامان غنائیم و اعلام و خیم و فیل و شتر و خزان و چها ضرب توپ مراجعت نمودند اگر چه غنیمت باجماع بقیتة السیفان خود پرداخته نمر راه نشان گرفت و سعی مردانه بظهور رسانید اما ظفر یاب نشده اما کام برگشت سپه سالاران مع انجیر بشرف محفل همایون مشرف گشته باب غنیمت به نظر گذرانیدند سلطان فیضی تمامی سردار و سپاه را که در غنیمت مراسم جان سپاری تقدیم رسانیده بودند مواجب و ماهمه انعام بخشیده بمناسب از حمید خوشدل و سرفراز فرمودند و چند مرد و زن اسیر را سر اساکه دور و پیه و یک چادر داده روانه لشکر غنیمت نمودند اگر چه از سر کرد های لشکر مخالف از دست جرات سلطانینان که هر بار کارنامه رستم و افراسیاب را منسوخ می ساختند سیلی با خورده پای ترداد خود بر کاب هر اس و گریز می سپردند و نظر فرمان حاکم خود هنگامه پیکار خواه نخواه گرم داشتند اما بهر جانب که سپاه نصرت اشتباه روی توجه می آوردند و مصاف آرا می شدند ایشان از ان معرکه گاه بر می گشتند چون سلطان کشور گیر فرصت و طاقت

محاربه و مجادله در سپاه خصم مشاهده نمودند بعد یک ماه نظر ترحم و پرورش بر خلق الله معرفی داشت
 بر حسب اشارات سرکردهای جنود معاندان و مغول سلسله جنبان آشتی گشته بد الزمان خان
 را بادیگر خوانین کار آگاه مع عنایت نامحبات خلت و مصادقت مضمون و نقدی نمایان
 و تحالیف نادر العصر و خلایع با جواب گرانبها که از آنجا یک عدد گلوبند مرصع به قیمت پنج لک
 روپیہ بود روانه پونه فرمودند و هو لک و غیره سرداران آن لشکر که بارها از دست سپاه تنکو
 گو شمال خورده مال و ناموس دولت خود بگارت داده دست از جنگ برداشته بودند فصل حقیقت
 جرات و شجاعت ملازمان آنحضرت بزرگاشته نیز در باب صلح ترغیب بیشتر کردند چون حکم
 پونه و کارپردازانجا با اعیان خود درین باب کنکاش کردند آنها عرض نمودند صلاح دولت
 همانست که از اینجا هم رسولان را با تحف و هدایا فرستاده غبار کدورت و نفاق خاطر
 اشرف را بآب اخلاص و یگانگت بایست نسبت در این ملک دولت را بر شمع اتحاد
 و موافقت سر سبز باید داشت همانا صورت اتفاق آن بادشاه ذی الاکتشام اسلام
 موجب انتظام سلطنت و باعث مقصود المرام خلق الله خواهد شد الحق پدیدست هرگاه که
 عنان عزیمت باین صوب معطوف دارد بی ریج و تردد سهل تر بر ملک و مال ما دست بیلا
 خواهد یافت و مملکت موروثی از قبضه تصرف خاندان مرهط بیرون خواهد رفت چون
 سخنان ناصحان بر دل آنها کارگر آمد و نیز خبر ورود چهار زات فرسبیس با عنایت آنحضرت
 مسموع یافته بود سلسله جنبانی آنحضرت را درین باب از مغتنمات شمرده باقبال سوره سلطانی
 پرداخته غبار کدورتیکه از اینجا نب بخاطر خود داشت بآب و دست و از طرف خود نیز
 رسولی با سامان و تحف بسیار و خلایع فاخره و زرب و جواهر و افراس پری تمثال و فیلان
 کوه اشکال روانه حضور خاقان کشورستان نموده طریق موافقت پیمود و تعلقه نرگونده

پایه کار هر پین املی که در دمی اقامت داشت چون نیل بلا وسیل غضب سلطانی گرد و خوشن
محیط دید مع توابعان وزن و فرزند خود شبها شب گریخت و در حد و دمل توابعان را
گذاشته خود مع پسر صوبه مرج شتافت تا از جان و مال مان یافت بعد از آن آنحضرت فلک
شوکت با سپاه انجم شمار از آنجا کوچیده داخل دار السلطنت گردیدند

ذکر ضبط و ربط دار السلطنت و تمامی ممالک محروسه و غل میر صادق صاحب
دیوان و بنای مسجد اعلی و معاودت کردن و کلا و مرسله آنحضرت
از حضور سلطان روم که در سن یکزار و یکصد و نود و هشتاد و شصت
روانه شده بودند و فرستادن وکیل سعادت کفیل بحیدر آباد
با دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دویست و دویست و هجری روداده آنکه

چون از نور طلعت آن خدیو دادگر دار السلطنت پین سمت اضرات پذیرفت را
جهانکشای با نظام ملک لشکر اقتضا فرمود و هجدهمین اوقات تغلب تصرف صاحب دیوان
ملک یعنی میر صادق که در صوبه ادیهونی و ساونور حسب نخواه مردم آزاری و ظلم بعمل آورده
مبلغ خطیر هجدهست کرده بود معروض حضور گشته از پایه خدمت در افتاد یعنی معزول شد
چون اثنائش خانه او حسب الحکم بضبط درآمد دولت و پیه نقد رایج ادیهونی که چلاونی گویند
و ملک هون محمد شاه بیبر آمد پس همین زمان مغول محبوس گشت و مهدی خان نایب
صاحب جاگیر اول کنده بنی مت دیوانی نامزد گردید و بتعمیر مسجد اعلی که در سن یک
و یکصد و نود و هشت هجری در قلعه دار السلطنت بنا گذاشته بودند تا که
ذکرش بر بیل جمال آنکه مخفی نماید در حینی که کند می را و مردم و

دولت خداوند نعمت خود فتنه بزرگینخت و نواب بهادر مرحوم جریده به بنگلور شتافت و آن
 ششده محل زمانه نواب رابع سلطان که ششده هفت ساله بود در وقت صل در وازه دیواری
 پیچیده که بزبان حال بدر وازه گنج نام مشهور است در خانه مجوس است و پیش آن خانه دیری و
 صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان در ایشان بمقتضای صغرسن که آن هنگام
 بازی دوست است در در وازه حبس خانه تشریف داشته مشاهده بازی طفلان کشن را و
 زمار دار که در صحن آن دیر هجوم کرده انواع بازی میکردند میفرمودند اتفاقاً روزی
 در ویشه صاحب دل از آن راه وارد شده مرده جان بخش رسانید که امی طفل دولت مند تو
 بزمان آئیده باد شاه این ملک شوی ستم یار دار که این دیر را شکسته بجای بناساز
 تا ایله هر یار کار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده جواب دادند هر گاه بمن فرموده شما
 من باد شاه خواهم شد سبی اعلی احداث خواهم ساخت چون بعد پدر خود والی ملک
 مال شده بود آن عهده یاد آمد بعد مراجعت از طرف نگر و کوثر یال بند پرستندگان آن
 دیر را که در آنجا فقط شکل گاوی از خشت و گچ تعمیر کرده بودند بخاطر بیهوشی نبقت
 نمایان آن همه ارضا مندر ساخته جای مذکور گرفتند پس بر همان صحن خود را برداشته
 به دیواری نپیمه بردند و در شکسته طرح سبی انداخته بودند و نقشه اش ز دار السلطنت بیجا بود
 که بنا نهاده علی عادل شاه بود طلبیده شدند چون کارهای انتظام ملک و تنبیه شرارت
 اکیشان مثل اهل کوثر و مرهط و پالیکاران پیشنهاد خاطر ملکوت مناظر بود چندی درین کار
 روداده در آن زمان که میامن افضال کار ساز حقیقه از جنگ غنیمت و نبد و سبت
 دست ادا تمام کار مسجدی همگماشتند تا دار و نعم عمارت مطابق نقشه
 که پیوه در دو سال با تمام رسانید و آنحضرت نماز عید الفطر در سن

یک هزار و دویست و چهار هجری در آن مسجد ادا ساخته مخاطب سجد اعلی فرمودند و در تمامی
 ممالک قلم و خود سه طرف مقرر کرده طرف ساحل دریا را بصوبه یم و شهر و مواضع جنگستان
 و کوهرستان را بصوبه تون و ملک میدان و صحرای وسیع را بصوبه غمیرا و عمال پرگنا
 را به لقب آصف ملقب فرمودند و همدین روز مایه امون بر شهر و قصبه و قلعه
 بفاصله یک فرسنگ خارج شد ششم کشیده چهار دروازه مقرر نمودند نیز که از آن سنگین دال
 بیرحم در آنجا برگماشتند و فرمان دادند که احدی را سوا سی نشو و حضور نشان قلعه
 آنجا بار و دخل ندهند پس آمد و رشت سوداگران هر دیار و بلاد و بیوپاریان اطراف منع
 گردید و این عمل ازین جهت بود که نواب مرحوم اهل سلام لازم بر دیار طلبیده ممالک محروسه
 را بر خلافت ایام ماضی از اسلامیان آبا و اجداد کرده بود چون ایشان بداد و دشمن نوکری عمده
 و خبثت‌های نواب سلطان رحمت نشان مال و متاع کثیر و نقد خطیر جمع ساخت برون
 اجازت روی به دیار خود می نهادند آنحضرت خواستند که ایشان را از جای خود فتنانند
 و هزار ناموکلان دیوسیرت و پیادگان سنگ صفت در منتهای حدود ملک خود که پیش
 ازین خارج کشیده شده بود برگماشتند مجدداً بعدم و اگر داشت بنی نفع بشر تاکید
 اکید فرمودند و همدان سال در تمامی قلم و خود رواج روپیه که امامی نامند پیش ازین
 یک طرف آن این مصرع ع دین احمد در جهان روشن فتح حیدر است و دیگر
 طرف فقره هو السلطان الوحید العادل است پس محمدی که از هجری سنیده
 سال زیاده می شود و از آن حساب ختم نبوت و اجرای احکام رسالت جنابیت
 مرتبت صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم تسلیم بر شمرده مسکوک ساخته خراطیه خراطیه پرستند
 و رواج در دادند و همدان سال غلام علی خان و ننهو میان و غیره که آنهارا درین

یک هزار و یک صد و نود و هشت هجری با سامان شایسته ملازمان شاهنشاهی و
تخایف بایسته بساط بوسان بارگاه سلطانی مع بنادیق نو تیار ساخته خود ده لک
روپیه نو ضرب و خلعت های فاخره و زر و جواهر گران بها و غیره از تمامی کارخانجات خود
منتخب کرده به نذر سلطان روم روانه کرده بودند بحصول مقصد و مرام و درستی سوال و جواب
باشمشیر و سپهر مرصع و اتحاد با جمات مبارکباد و زرای پای تخت مومنین مراجعت کرده فایز حضور
شدند مفصل حقیقت معروض داشتند و اشیای مرسله تمام و کمال مقبول نظر انور گردید و در
ادوات حرب بآنها که در آن ملک نبود بسیار پسند خاطر آن سلطنت پناه گشت پس
سلطان بحسب ایامی و زرای روم و تجویز امرای دولتخواه همه اسباب سلطنت آماده
ساخته وضع تخت جلوس از طلا و جواهر گران بها به شکل شیر که این شکل از اول پسند خاطر
مبارک بود فرمودند و کار گیران و هنرمندان نادره کار را از قوم انگیز و قریس جمع کرده
در تیار می اتواب پنچرسی و بنادیق و مقراض و چاقوها و ساعت نما و گنجهای جیبی و غیره
تاکید اکید فرمودند چنانچه در یک ماه یک ضرب توپ پنج ضرب بندوق تیار می شد
و کارخانه اش را تا رامنڈل می نامیدند چنانچه کارخانه مزبور در چهار جا مقرر بود یکی
در دار السلطنت پٹن و دیگر در بمگلور سیوم و پرتیل درگ چهارم در بلده نگر هلی
و قاضیها بودند و فراهمی مردمان حبیش و عسکر صرف می نمودند یکسرا مراد خوانین و تدیم با که
نواب مرحوم بصره لکو که از ازهر دیار و بلاد جمع کرده بود از پای اعتبار و اقتدار
در انداختند و جوانان او باش منشن را بجای ایشان منصوب ساختند و کاروان باشیان
یعنی سوداگران اسپه شتر بسبب کساد بازاری پیشیه خود گذاشتند و مردمان بندوق زن
بعده سرداری سرفراز شده داخل عسکر گشتند و کسانی که شمشیر و تیر را بر بندوق ترجیح میدادند

از مناصب خود معزول گردیدند هرگاه توپ و بندوق منظور نظر نور شده اعتبار و اقیاناز یافت
 فدائیان ناموس پرست شمشیر باز و سپر اندازیدند گشتند بعضی سردار سوار را جبر الفراهمی
 مردمان حبش و پیاده که از آئین حکمرانی و قانون آن فریق نادان بودند نامزد و معزول
 ازین سبب در بنیاد بند و بست مملکت و سلطنت در اندک مدت خلل بار و داد و بهدر
 روز با محمد غیاث را با امر و کالت برگزیده مع مکتوب خلعت اسلوب متضمن احکام بنیان
 اتحاد و مودت و محب و معاون بودن با یکدیگر در مهمات ملکی و مالی و انضباط و ارتباط مشرتبه
 یگانگت و از نسبت صهرت و خویشی محض پاسبان سلام و امنیت کافه اناام با خلایق فاخره
 و تحالیف نادره روانه حیدر آباد فرمودند چون ایچی لشرف ملازمت نواب نظام علی
 خان اسد جنگ معز گردید خلایق و هدایا گزینیده در محفل خاص از روی اخلاص عرض
 نمود که بر ضمیمه آنحضرت نیکو ظاهر است که درجات دولت عالم بقای ندارد و بر همگان
 باهر است که تمام ملک دکن و ملنگانه در قبضه اقتدار یک سعادت همین نثار بود و پیوسته
 از بیم تیغ آن سلطان نامدار ساحت دیار اسلام از خوارت عرض کفار مصفا گشته بود
 حالا بادشاه اسلام موافقت و مصادقت با کفار را اعتبار نمودن و دست استیلای
 ایشان را بر دیار و اموال مسلمانان دراز گردانیدن و خانه های رعیت و فقر او مساکین را
 به آتش بیدار باب شرک و عناد سوزانیدن هر آینه نزد خالق و خلایق غیر مستحبین
 بلکه این معمول و نهاد در درگاه الهی موجب باز پرس و شرمساری خواهد بود همان بهتر
 که بخمار نفاق و انتقام بزرگ لال مصالحت و نشانیده برای دولت چندوزه که چندان
 امتدادی ندارد سپاه و رعیت را مکر و متر و دگر داند و بواسطه ملک و ملت بساط
 مخالفت در نور دیده بنای محبت و مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی مشتید سازید

تا باتفاق از زبان در دفع ارباب ضلال مساعی جمیله چنان بظهور رسد که جمیع مسلمانان
و غریبا و رعایا و مساکین در محاد امن و آرام بوده بدعای دوام سلطنت شایان اسلام
روزگار خود گذرانند اگر چه تقریر پذیر رسول و انا و را چون گل شگفته و خندان نخست
اما مضمون مکتوب عالی که فقرات صهرت و خویشی مندرج بود دلش را اثر مرده تر نمود و کلمات
هدایت سمات را بدل حسد منزل خود جان داد و نظر به لقب نایکوازی باقبال مضامین
مدعای دلکش سلطانی کسر شان خود انگاشت تجویز رانی ناقص بعضی بر همتان کار و بار
و اناش حرم سرار و می خود از طریق رستی بر کشیده ایچی را به مقصود وانه نمود مخفی نماند این رسم
باطلش بود که سبحان الله سوای ذات خود احدی را در دولت مندان و دکن بیست ترقوم
نمی دانست و جبر شمت و شوکت خود می نازید و در اینجا معلوم میشود از معنی اصطلاح نایک
راجمای دکن سردار و می شوکت و شجیع را میگویند بهم اطلاع ندشت قطع نظر ازین
نایکوازی قوم علیحدّه از چهار قوم اسلام که معروف است نیست تا آنرا قوم از زال میتوان
شمرد بحق سلطان دمی شان باعتبار نسب خود از دیگران کم نبود و از لطن رن از زال
قوم تولد نشد و در حسب آرزوی اقتدار اسباب دنیا داری و جاه و مکنّت ید طولی
و در شجاعت و تهور کیتائی داشتند و بعضی کسان که بر لقب مذکور انگشت ابرامی نهند
صریح مغالطه عظیم خورده اند نمیدانند که قدرت نامتناهی قادر بر حق عظیم است هر کسی را
که او میخواهد سعادت مند دارین میکند و بجاه و چشم دنیا سر فراز میدارد و علیکد ایشان از
احوال بعضی سلاطین هند و دکن که مرجع طوایف انام و برگزیده درگاه ملک العلام اند و حق
نیستند که در صل که بودند و آخر چه شدند و از کیفیت سلطان حسن کانکو که دیباچه نسل نامیه
میشود و بحسن شاه بهمنی معروف گشته چنانکه بعد وفاتش برقی آتشبار گرد مرقش طواف نمود

سردار و می شوکت و شجیع را میگویند بهم اطلاع ندشت قطع نظر ازین نایکوازی قوم علیحدّه از چهار قوم اسلام که معروف است نیست تا آنرا قوم از زال میتوان شمرد بحق سلطان دمی شان باعتبار نسب خود از دیگران کم نبود و از لطن رن از زال قوم تولد نشد و در حسب آرزوی اقتدار اسباب دنیا داری و جاه و مکنّت ید طولی و در شجاعت و تهور کیتائی داشتند و بعضی کسان که بر لقب مذکور انگشت ابرامی نهند صریح مغالطه عظیم خورده اند نمیدانند که قدرت نامتناهی قادر بر حق عظیم است هر کسی را که او میخواهد سعادت مند دارین میکند و بجاه و چشم دنیا سر فراز میدارد و علیکد ایشان از احوال بعضی سلاطین هند و دکن که مرجع طوایف انام و برگزیده درگاه ملک العلام اند و حق نیستند که در صل که بودند و آخر چه شدند و از کیفیت سلطان حسن کانکو که دیباچه نسل نامیه میشود و بحسن شاه بهمنی معروف گشته چنانکه بعد وفاتش برقی آتشبار گرد مرقش طواف نمود

گذشت کدام کس بود خبری ندارند الله الله درین زمان باعتبار جاه و مکتب نیازال قوم
دم صحیح لنبی میزنند و کم فطرتان و کم ظرفان بنحوت پوچ دعوی سیادت شجیت میکنند
و برابر خود کسی را اشراف نمیدانند ۵

زشتی ظرف و اصالت هست در دونهان عیب پوش قجبه بشکل زرین چادرست
ذکر لشکر کشی سلطان ابطح کلکوت و کیفیت تاختن بر کوچی بندر
تعلقات راجه ملیوار و چشم زخم عظیم رسیدن بر سپاه منصور از مغالطه
هر کارها و باز مفتوح شدن بندر مذکور و روداد سن یک هزار
و دوصد و پنج هجری آنکه ۵

چون سلطان جهان ستان خاطر اشرف را بر کلمات گرم و سرحد سود و عرض گویان
مایل نکرده از بعضی بند و لبست امور خود فراغت یافتند جا سوسان خبر رسانیدند که
نایماران کلکوت پای اخراجات در راه جرات گذاشته اند و خیال فساد و عناد و سر
دازند ارشد بیگ خان ناظم آن ناحیه اگر چه بفهمایش آنها می پردازد و با انعام و ستار
و شیل با تالیف قلوب آنها می نماید اما اهل ضلال بالکل خاطر جمع نیستند و حضرت بجز
استماع این سانحه با حضار فوجدار آضوب مع چند سرکرده نایماران دادند چون او
حسب کم حضور مستعد گردید نایماران را طلبید شست آنها باند نشیه سزای حرکات خود طریق
تسابل پیورده و عدای امروزی را میگردید درین اثنا جا سوسی غرض گو که از فوجدار مذکور
عداوت دلی داشت بحضور عرض نمود که فوجدار آنجا با نایماری و راجه ملیوار یک دل و
یک زبان شده است تا کار سرکار را اتر کرده خود حسب خواه کامرانی میکند چون

توقف فوجدار بعد اصدار فرمان طلب ضمیر انور را مکرر ساخته بود مضمون جاسوس بر زمین
 بی ناموس مطابق شل فتاد سوار می خاص مع چند خواص امرای با اخلاص با چهار
 قشون و سه موکب عسکر و توپخانه متوجه آغوش گردیده قلع و قمع شجره بدخواهان و شرارت
 کیشان مکنون ضمیر ساخت آنها به یلغار سلطان جهان اندیشناک شدند و بیم تلف جانها
 و آبروی خود خورده بکوه جنگل آواره گشتند و فوجدار با استقبال شتافته سعادت ملازمت
 دریافت و از روی عتاب مخاطب گشت که شما به بند و بست این لوح نافر دشته بودید
 چرا رعایا را آواره و ملک اویران کردید سوای این حکم شده بود که سر کرده ملیوار ابر حیل
 و فریب مطیع و منقاد ساخته از پیشکش گرفته ابلغ حضور سازید این معنی هم بطور سبید
 او در جواب عرض نمود که بنده را از بند و بست نمایاران این ضلع فراغت دست نداد
 تا بد گیر کار سرگرم گرد قطع نظر ازین ادا بجا گذار صوبه کرناٹک است هرگز فریب از ما نخواهد
 خود اگر حکم شود مع فوج شتافته او را زیر کرد پیشکش نمایان گرفته خواهد شد آنحضرت منو
 پس معلوم شد که بند و بست این ملک از شما بواقعی صورت نخواهد بست بعد از آن معزول
 و محتاب خان بخشی بجایش منصوب گردید و خود بدولت بدار السلطنت مراجعت فرموده
 بدریاد دولت بان رخت رحیل حلیل انداختند و فوجدار معزول کلکیوٹ که در تکیه قادری
 پیرزاده سکونت ورزیده بود بعد چندی بهمنجا و ولایت حیات بجالو جان بخشی خود
 سپرد و در لعل بان حسب الحکم حضور مدفون گشت القضا محتاب خان بخشی هر چند
 رعایای آن ضلع را که چون تاب آفتاب منتشر شده بودند بصیای دلرهی قولنامه
 ترقیم و ترسیل نموده طلبیداشت اما آن گروه سیه درون اعتبار قولش نکرده به اغوای
 اهل کوچی بند رسرقتن و فساد چون غبار تیره از هر گوشه بر داشتند در فکر استعداد

در روز ۱۱ اسفند ۱۲۸۱ هجری قمری در وقت ظهر در کوه کرناٹک در کوه کرناٹک در کوه کرناٹک

جدال و قتال شدند چون این معنی معروض حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت
 بالشکر خونخوار از راه سستی کال و کوڑه کال بکلیموٹ نهضت کرده سپاه را بخرابی اکمل
 اهل عناد نامزد فرمود پس ایشان آتش بیداد در قصبات و قریات اطراف برافروختند

بساطح بی رحمی انداختند
 همه بجز و بر یک قتل شوختند
 بیکبارگی خاک در خاک گشت
 برآمد فغان جگر سوز آه

نظم دران سزمین چون گذر ساختند
 چنگان آتش غارت افروختند
 ز سم ستوران همه کوه و دشت
 ز بهر سنگ و شجر و کلخ و گیاه

چون تمامی حدود بجا روب غارت رفته شد و جمیع کثیر از اهل فساد و ارباب عناد
 بباد نیستی رفتند بقیتہ السیفان عاجز گشته حلقہ بندگی و فرمان برداری بگوش جان
 انداخته دست بسته مطیع شدند همدان زمان چند قزاق بحدود ملیوار و ترچیا پل
 تاخته اکثر مواضع را خراب و پایمال ساختند تحصیل ترچیا پل بحضرت سلطان نشان
 عرضی گذرانید که فیما بین سرکار کمپنی انگریزها در و سرکار خدا داد بنیان موافقت و مساعدت
 مستحکم است در نیولاً چند قزاقان نادان مواضع متعلقه انصبوب را غارت ساخته
 میخواهند که پنج اتحاد از زمین ضمایر برکنند ایشان را ادب ضرور است بنا برین معروضند
 سلطان در جوابش نوشت که سپاه منصور هرگز بدون حکم کسی جا اقدام نمی نمایند بلکه
 پالیکاران سرحد شما که از مدت جوایم چنین وقت بودند جرات پرواز گردیده باشند مبادولت
 به بند و بست تسلیم و خود و تنبیه شرارت منشان بشغولیم الحاصل در یک ماه رتق و بستق
 مهمات آن نواح بدست آورده از حجاب و جوایس کیفیت کوچی بند در یافته با تمامی
 سپاه و شتم در تاختند اهل کوچی بعزم سلطان شیر افکن واقف گشته سه چهار بتیری

بر سر رودخانه بنا ساخته پیرامون بتیرها خندق عمیق حفر کرده مستعد جنگ شدند جمعی شتر
سر راه به تیر و تفنگ کمان بسته بودند فوراً فدائیان ناموس پرست حسب کم به شمشیر
جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح کرده بتیرها مفتوح ساختند در روز دیگر جنود
فیروزی پیشتر خروش انتهاض جهانده ساحل رودخانه را مرکز نزول ساخت چون
پیش روی لشکر دور رودخانه یک بعدیک باندد فاصله واقع شده است اهل خصم
بر ساحل محل عبور آن طرف دیوار کشیده به آلات حرب و ضرب سر راه گرفتند و راه
سیل ساحل دریا که آب از آنجا برود خانه میر سید بند ساختند انداز رودخانه پایا شده
بود و همو لشب آن شیر میدان سلطنت و کامگاری مستعد شجوخ گردیده سپاه را فرمان
تیار می در دادند اگر چه بعضی هواخواهان دولت عرض کردند که پیشتر راه ناصاف و رود
عمیق اند عزم شجوخ مناسب نیست مبادا اعدا کامیاب و غازیان منظم شوند در آن
حین رای فدیویان نامنطور گردید و عرض کسی در خیز قبول نیفتاد و خود بدولت
لبشجاعت تمام با یکی سوار شده باد و در ساله جیش و دو هزار سوار عسکر و شب تار اهی گشتند
تا فدیویت کی شان حضور یک حمله اعدا شکن تیغ و تفنگ اعادی را از پیش اندوه بطنا
و کنند آن حصار را تسخیر کردند چون اعادی را قوت مقابله و مقاتله باز نماند از پیش مجاهدان
بطرف قلعه گریختند و آنحضرت همونجا قیام ورزیده هر کاره نارا با حصار قشونها و
تو پناهنده روانه فرمودند چون آنها به لشکر رسیدند و قشون را که پیش منقلای لشکر
مستعد با هم جنگ بودند فرستاده دیگر قشونها را تیار میکردند که یک ناگاه سپاه مخدول
از روی دغا وقت دیدن صبح بندوبان دریا که پیش ازین مسدود کرده بودند در
شکستند لیس آب دریا جاری و رودخانه پاشد و راه کوکب بر سپاه منصور مسدود

و مفقود گردید همگی اعدای و فعت بر اطراف لشکر منصوره باتیر و بنادیق محیط شده تزلزل
بیش از قیاس بحال عساکر طغرماثر رسانیدند اگر چه سلطان هم هر چند بدفع اهل ضلال
همت گماشتند اما البواب مقصود و بفاتح سعی مشکور و تردد نمایان مفتوح نه ساخت
گرفتار انواع آفت و بلا گردیدند باین سه چهار صد سوار جانباز که اشراف قوم بودند
داد مردانگی داده و بروی خسرو عالی مقدمه فرج و جان نثار گشتند سلطان جهان پهلوان
بنفس نفیس از پالکی بر حسته تیغ جهانکشا از نیام تهو بر انتقام مخالفان و غما باز می کشید
قمرالدین خان که در آن معرکه هم کباب سعادت و شجاعت نصاب بود با قسام قسم بر پای
آنحضرت افتاده بزور دولتخواهی از آب عبور کنانیده عنان توجه بصوب لشکر
معطوف گردانید اتفاقاً احدی از حاضران آن معرکه گاه سلامت فایز حضور نگردید پالکی
خاص با فرش و غیره و یک قبضه کتار به دست مخالفان شد بعضی میگویند که دستار خاص
در پالکی بود آن غلط محض است زیرا که دستار مبارک در آن حالت بر سر کرامت پیکر بود و
دیگر دستار رنگین که دست آویز اعدای گشت یسوی بر سر بسته پیش پالکی استاده بود
قصار او از تیر تفنگ جان بحق تسلیم نموده دستارش نزد پالکی افتاده بود مخالفان کوچه بطن
دستار خاص تصور کرده در پالکی بروند بالغرض آنحضرت باشوکت قمرالدین خان از آن
ورطه مرکب مراد بیرون رانند و دیگر خوانین مثل تربیت علی خان و محمد عمر عرض بیگی و غیره
معدوم الاثر شدند پس شعله قهر سلطانی بالتهاب کشیده کوسل انتهاض و یورش نواخت
و معبر با از چوب جنگل تیار ساخته رودخانه عبور نموده بر اهل شرک و ضلال علامت شر
صغیر و کبیر ظاهر ساختند و سپه داران و موکب داران حسب احکام از اطراف دو گاوراه
روی محن افان گرفته بحدت تیغ نیز اقدام کردند و هر جا که مردی و اطفال را از ارباب

شکر یافتند و شوش از بار سربک ساختند چون تاب مقاومت مدافعت در کفا
نماند از کثرت حشمت غایت جبر و تش خایف گشته دست از ملک و مال شسته بطرف
ملیوار گریختند پس سلطان کشور گیر داخل حصار بندر مذکور گشته تمامی سامان ذره به ذره
مع توپها و غیره بضبط خود در آور زد و درخت جوز بوارا که در آن حصار بودند از بنج بر کنده
و گیاه شمالی بر پنجهایش چیده بحفاظت تمام روانه دار السلطنت فرمودند تا در لال
باغ بنشانند اما سربسز نشده خشک گردید

ذکر فوج کشیدن جنرل میندس بحایت راجه ملیوار و واقع شدن
جنگها فیما بین انگریز و سپاه منصوره و شهید شدن برهان الدین سپاه
در نواح سیتی منگل و توجه رایات ظفر آیات بصوب پایان گهاٹ
و بیان فتوحات که در آن آوان روی نمود در سن الیه آنکه

چون خدیو جهانگشا از بند و بست آن نواح فراغت یافت از پالیکار ملیوار شکیش در حوالت
فرمودند و چند قزاقان اعاد فریب به تحریک تسخیر آن جنگل نامزد کردند پالیکار مذکور به سیم
شمسیر سپاه نصرت اشتباه چون بید بر خود لرزیده به گورنر بندر مدراس استغاثی گردید
تا جنرل میندس بحایت راجه ملیوار و حراست بلاد آن طرف جوی کاویری و بهر مقابله
سلطانیان نامزد و ما مور گشته به تهر نگر رسید و به ترتیب فوج جنگی پرداخته با سامان اعدا
شکن بعزم رزم طنبور نهضت نواخت سلطان هم بعزم جنرل موصوف آگهی یافته عساکر نصرت
را پیش راندند اتفاقاً در سواد ما بین سیتی منگل و بڑوڑا فوج هر اول فیروزی و سپاه انگریزی
آویرش نمایان روداد و انحرش کوس و کزنا و طنبور و صدک اشک تپ بندوق و بان شور قیامت

از هر دو سو برخاست و سپاه طرفین بجملات و مدافعات یکدیگر پرداخته بخرو برادر
مانند مکرزاقان لشکر فیوزی اهل بنگاه انگیزی را گرد گرفت طوفان آفت و بلا نخبه
بقوت ترک تازی خود بعد غارت و یغما اکثر مردوزان سپاه پیشیه ابا بنادلیق و سرسته
اسیر آوردند از آنجمله چند عوالت مسلمان بدکاره را که حیوانا موس ملت و مذہب خود گذار
مترکب امر شنیعه با قوم غیر گشته بودند بنا بر اہل سلام حسب کم بدارشیدند و آنروز جنرل
مغزالیہ دامن کوهی و جنگل را فر گرفته اقامت گاہ خود ساخت سپاه سلطانی محاصره
سخت کرده جمیع وجوہ تصدیع میدادند و مانع رسید و گاہ و ہمیه می شدند و روز دیگر جنرل
بہادر پیشتر کوچیدہ قلعہ مستے منگل را کہ پیش ازین قلعہ را آنجا حسب کم قلعہ خالی کرده
با فوج خود داخل لشکر شدہ بود تسخیر کردہ دو ملٹین لیسزاری میجر چامبرس در آنجا گذاشته
چندی آسود پس بطرف کومیتور کہ بمضرب خیام ظفر انجام سلطانی بود شتافت
سلطان جهانستان باستماع این خبر بر بیالی جنرل پرتور ہم برآمدہ با تمامی سپاہ
و حشم حرکت فرمودہ بر سرش رسید و صفوہا بترتیب جنگ آراستہ مستعد گردیدہ بود
و آن روز جنرل موصوف اقدام نمودہ بر جوی یہوانی فرود آمد در آن اثنا منہیان آنجا
معروض حضور داشتند کہ فوجی انگیزی بسرکردگی کرنل مکسویل بہادر کہ کرنل موصوف
از بنگالہ بہ پنج ملٹین و ہزار فرنگی رسیدہ بود مع لشکر کومک پالیکار کالستری و ونیکٹ گیری
و غیرہ پیشتر کوچیدہ و از راہ رای ویلور و آنور گدہ برسبیل یلغار روی بدیا قلم و خداداد
نہاد و در وانم باڑی و ترپا تو چند محافظان گذاشتہ بطرف گھاٹ پتور می آید آنحضرت
براین معنی اطلاع یافتہ سید صاحب سپہ سالار را بدفع فوج مذکور روانہ فرمودہ
خود بدولت ہم متوجہ دفع آن فوج شدند چون سپہ سالار موصوف بالشکر خود یلغار

نموده بصوب دهرم پوری رسید کزنل عنان غریمت ازان صوب بر تافت فوراً
 بطرف لکن گڈه رسید سید غفار باقر اقان از لشکر سپهسالار پیش آهنگ گشته بطرف
 مسطورا فوج ہراول انگریز در آویخت و معرکہ قتل آراستہ بجملات رستمانہ زیر ساخت و
 صد و پنجاہ سوار ترپ و دو صد تفنگچی را اسیر کرده برگردید کزنل بہادر در آن روز در جنگل
 و کوہستان بسیر کرده بطرف کاویری پٹن را ہی شد چون سپاہ منصور را برگرد بخش
 مجتمع دید دامن کوہ و دشت از دست نداده راہ گماٹ پتور گرفت و با سپاہ نصرت
 اشتباہ جنگیدہ عبور گماٹ نمود و جنرل مینڈس ہم بکومک فوج خود بر بیل بلیغار رسید
 اگرچہ بر سواد کاویری پورم ہر دوسر دار ملحق شدند اما در وقت الحاق آن دوسر کردہ ونگ
 فدایان سلطانی قشونہا را در میان آوردہ و امدادنگی دادند و دستبرد ی شایان العسبل
 آوردند و سرداران انگریز نیز بامردمان خود بر سپاہ منصور حملہ کردہ حرب عظیم نمودند تا
 آنحضرت خود دید ولت با قشونہای آشد اللہی و توپخانہ بسعت سریعہ بر عقب آن لشکر
 زدہ نبوعی کار بر مردم خصم تنگ ساختند کہ ہیچو بہ طریق نجات ازان مملکہ پیدا نبود با
 این جنرل موصوف با سپاہ خود قلعہ بستہ و بہر و نینگاہ را در میان گرفته از راہ مایسج باز
 بطرف ستمگل معاودت کرد فی الجملہ چون عرصہ دو سہ ماہ در تردد محاربتہ و سخت
 یکدیگر منقضی گردید رسید و غلہ آذوقہ لشکر انگریز تمام شدہ ایام عسرت روداد امید دیگر
 رسیدن سامان رسید و اسباب ضروری از کسی جا مانند تاجنل بہادر با تمامی لشکر خود
 بصوب ترجیا پالی عنان عزم معطوف داشت سپاہ منصورہ در میدان ستمگل
 سرراہش گرفته از دو جانب چنان رختند و داد بہادری در دادند کہ اکثر سرداران
 انصاف دوست فزنگ بر جرأت او شان عیشش کردند و از حدت تیغ و تیر دلیران بحال

بسیار مردمان غنیمت خرابی تمام رسیده نزدیک بود که صد مه تاراجی و یغایان لشکر را بدید
 دران اثنا شب در میان آمده پرده تاریکی بر روی شمشیر زنان فروهشت تا هر دو لشکر
 دست از جنگ باز کشیدند جنرل موصوف پیشتر قطع راه بر دم مارانکاشته شب همو بخا
 آسود چون ترک روز با فوج شعاع از صحرای مشرق کوچیده بطرف مغرب خرامید
 جنرل بر حسب تقاضای وقت گران اسباب لشکر خود را همو بخا گذاشته مشرق رویشتر
 نهضت نمود باز سواران قزاق و قشونها را با هجوم کرده شروع جنگ تیر و تفنگ نموده
 فدای واریکوشیدند اتفاقا برهان الدین سپه سالار که هر اول سپاه نصرت پناه بود بدلا
 میدان رزم و دریافت نشیب و فراز زمین برای انگیختن سپاه خود سپاه با چو خاص
 بطرف نهری خشک که چند سپاهی انگر نیز دران نهر کمین گرفته بودند شتافت آنها سواران
 نزدیک خود دیده شلک زدند قضا را تیرخی از تفنگ نیزک ناصیه شجا عتشل امشبکست
 چون رنگ گل گدشت و همو وقت سپه سالار موصوف بگلگشت ارغوان را شهادت
 خرامید و همراهیانش از جنگ کنار کشیده لاش شهید را در پاکی برداشته فایز حضور
 ساختند و حقیقت مفصل معروض داشتند سلطان رحمت جان برقتل آن قوت
 بازوی اقبال افسوسها خورده رقت عظیم بهم رسانید و دران روز سپاه خود را از جنگ
 معاف داشتند هر چند سپه داران و سرداران سوار در تاختن و انگیختن سپاه و
 ختم مناقشه و محاربه حکم خواستند اما بر وفق مدعای خود فرمان نیافته دست حسرت
 بایکدیگر مایند دران فرصت جنرل موصوف چون اهل مقابل بر دست قدم دید بکاشند
 طی منازل کرده داخل قلعه ترجیا پل گردید پس آنحضرت فوج برهان الدین مرحوم را
 بقمر الدین خان سپرده به تسخیر قلعه مستعمل خصت فرمودند و خود بدولت روی توجیه

رایات نصرت آیات برپائین گماط آورده بر سواد ترور پاله اقامت ورزیدند و سواران
 را بتاخت و تاراج مواضعات ترجیا پلی و تحریب قصبات و قریات تجا و زامند و فرمودند
 پس جنرل امین جاچندے بسر برده از راه ساحل دریا مع لشکر فایز مدراس شد سلطان
 اعداشکن تعاقب آن لشکر کرده تاحدود موچنجی و پر موکل گڈه رسیده قیام ورزیدند و قمر الدین
 خان چون از حضور خست گردید بمحاصره قلعہ پستی منگل پرداخته از اطراف هجوم کرد و بعد
 شکست و رنجت حصار اگر چه حملہ آور گشت اما پیش از آنکه سپاه منصوره فتحیاب
 شوند سردار آنجا که به کمی رسید و غله آذوقه و عدم اسباب جنگ آب هر اسان شده بود
 کس بجی مت خان موصوف فرستاده صلح کرد و بعد عمر و پیمان قلعہ به گماشته اش سپرد
 خان مذکور تلچہ را حوالہ آصف اسلام آباد نموده خود مع اسیران فایز حضور شد و حسب فرمان
 لازم الاذمان سرداران قوم فرنگ را بدار السلطنت فرستاد و سپاهیان را داخل
 قشونہا نمود چون جنرل بہادر خورش غزیت بدراس جهاندا علیحضرت جوق جوق ہوا
 و پیادہ را بہ تسخیر و تحریب تعلقات پایان گماط رخصت کردند چنانچہ قمر الدین خان
 بہ تسخیر کوه پر موکل اگر چه حصارش بزبان سابق شکست یافته بود اما گورنر مدراس باز از سر نو
 حصار گلی مع برج و بارہ کشیدہ سردار می را کہ پیشتر چندے در قید نواب مرحوم بود بادو
 سپاہ بجا است آنحصار را مور کرده بود و حسب کم با فوج خود در تاخت و بغارت و لیغای
 ہزار ماغرا و رعایا کہ باعتبار ٹھانہ انگریز آن کوه را پناہ خود ساختہ بودند پرداخت زیراکہ
 بجز دور و دمساکر ظفر اثر سردار قلعہ صعوبت حبس یام سابق یاد کرده و کثرت سپاہ نصرت
 اشتباہ بیم خورده بہانہ در دسر در حجرہ خریدہ مہام قلعہ داری بر صوابدید صوبداران وغیرہ
 باز گذاشت و آنہا نظر بہ بے بند و بست کار خانات جنگ و نرم مناسب ندیدہ مطابق

مرضی سردار خود صلیح کرده قلعه بنجان موصوف سپردند او همه پناه گرفتگان آنجا را محبوس کرد
از کوه فرود آورد در آن اشناکشن را دو متصدی تو شکنخانه حضور رسیده مبلغ ده هزار روپے
از غربا بجور گرفته از حبس گذشت و سردار آنجا را نیز مع سپاه روانه مدراس ساخت بدستور از
اطراف آن نواح غازیان شیر سیرت بقوت بازوی جلادت و ترکتازی غنائیم بسیار

که عقل از حسالش دمیدم صفر انداز است آوردند

ذکر رسیدن جنرل گورنر لارڈ ارل کارن والس صاحب بھادر
سپہ سالار لشکر انگریز از بنگالہ و اتفاق کردن نواب نظام علی خان
و مرہٹہ با او و تاختن ہرستہ دولتمندان بقصد استیصال دولت خداداد
از اطراف و تسخیر قلاع و قصبات بالاگھاٹ و بیان محاربہ بایتیکہ
فیما بین سلطانین و سپاہ ہرستہ لشکر واقع شد و دیگر کیفیات کہ
در سن یک ہزار و دو صد و شش ہجری و داد آنکہ

چون سپاہ منصور سلطانی در سرزمین کرناٹک پائین گھاٹ محیط شدہ تمامی خطہ جنوبی
جوی کاویری بجا روب غارت رفتند و جنرل مینڈس ہر چند بدفع سپاہ سلطانے
چندے تردد کرد اما بعد مغلالت و استبا محاربہات لا علاج شدہ بدراس مراجعت نمود
منہیان اخبار و آثار ساحل دریا خبر توجہ سلطان بقصد تخریب پایان گھاٹ بسیم جنرل
لارڈ ارل کارن والس بہادر سپہ سالار انگریز کہ در کلکتہ بود رسانیدہ معروف شدہ اشتند
کہ اگر وہ در تومہ دفعہ سلطانینان نیرد ازند یقین کلی است ہنگی آن مملکت کہ فتنہ حادث شدہ است

از قبضه تصرف بدخواهد رفت مقارن این واقعه ابوالقاسم خان ششمی مخاطب بمیر علم
وکیل نواب نظام علی خان که پیش ازین بتجویز مشیر الملک عالم خراب یعنی صاحب یوان نواب
موصوف فایز کلکته شده به سپه سالار موصوف ترغیب در اتصال دولت خداداد و تحریک
تسخیر آن بلاد می نمود کار بر وفق مراد خود یافته جهد در شکست دولت اسلامیان بلیغ کرد و
سپه سالار موصوف مکتوب بناظم حمید آباد و کارپرداز پونه متضمن اتفاق کردن یکدیگر
و تسخیر و تقسیم نمودن تمامی بالاگماٹ ترقیم ساخت و تاکید تهیه اسباب جنگ و ذخائر فوجی
سپاه بنام سرداران مدراس ترسیل داشته در بند و بست خود بود ناظم حمید آباد و مرثیه
که بهر اخذ ملک و مال غیر و سیاه مرد میدان ناورد می جستند بموجب نوشته سپه سالار موصوف
هر دو یک دل و یک زبان شده به ترتیب لشکر و آلات حرب و پر خاش مستعد گردیدند
سرداران انگریزی با اجتماع آلات و اسباب زرم و پیکار یک یک ناامزد شدند بعضی افراد
از عمده آن برآمدند از انجمله کرنل ریڈ سردار و غنم اخبار نویسیان که بحراست انبور گده ناامزد
گشته بودند به تدابیر صایبه و فکر لایقه بزرگپاشی و حکمت عملی و شیرین زبانی تمامی پالیکاران
بالاگماٹ را که از دست قهر و جبر نواب مرحوم و سلطان ذی شوکت گوشمال خورده
جلا وطن شده در مواضع کز نامک پایان دهاٹ پناه گرفته بودند مثل پالیکار کنگنه پللی
ولپسران بهیری کوره پالیکار چک بالا پور و پدنا پیر پالیکار و نیگٹ گیری کوٹ که در چارگل بودند
شنگ رایل حاکم نپکنور سوائے اینها پالیکار کست و کمیز و بدن پلی و آنی کل و آنکس گیری و
چیلنایک بیوطن و غیره قولنامه با بشطر فراهمی رسد و غلات بهم رسانیدن دیگر اسباب
ذخایر و آذوقه شکر فرستاده اجازت تسخیر حدود و تعلقات آنها در داد و با وجود چنان
تقیید که احدی در قلم و خداداد از موضع بموضع دیگر بے اجازت حاکم آنجا رفتن نمی توانست

بصرت مبلغ خطیر جاسوسان ماهر و دانا و منشیان بالغ عیار را در آن ملک بلباس
 ارباب تجارت روانه کرده معرفت ایشان چند سردار و عمده داران سرکار خدا داد را
 بطرف خود کشیده بود چنانچه سید امام نامی خفیه نگار کرنل ریڈ که بامر برہمنی اراکین
 حضور سلطان شتافته بعدہ نوکری حضور سر فرار شدہ بود اخبار واقعی کما حقہ دریافت
 بر سبیل اخفا متواتری فرستاد و با چند حرام خواران طرح موافقت انداختہ با خود یکدل
 یک زبان کردہ بودند ناگاہ طشت رسو آیش از زیر کلیم برآمد چہ عکاش سبب تادیب و سر
 زنش طفل پرورده اش بر روی افواہ افتاد آخر الامر بعضہ دولتمندان سلطان
 نامبرده را مع طفلش گرفتہ حاضر حضور ساختند و مفصل کیفیت معروض داشتند تا
 آن وحیم العاقبت در معرض عتاب و خطاب آمد و آن حضرت بزبان مبارک فرمودند
 کہ تا یقین دانستیم کہ تو با وسیلہ نوکری حضور جاسوس فرمایان مکرر سستی الازمعا
 خود راست بیان کنی از جان امان یابی او نا تجربہ کار است و دروغ عبارت است
 اسامی چند سردار نوشتہ بحضور گذرانید و عرض کرد اینها طرز موافقت و مصافقت
 باین درست کردہ نرود غایب اند پس بموجب اسامی صدر بعد اثبات تفصیل پانزدہ
 کس مثل لال خان بخشی پنکھور و میر نظر علی موکب دار مع برادرش و اسمعیل خان
 رسالدار و غیرہ بدست جلادان سپردہ شدند و باز از آن خفیه نگار پرسیدہ شد کہ تو
 نمک ما خوردہ چنین حرام کلی کردہ سزای تو چیست او سرنگون گشتہ بیچ جواب نہ داد تا حکم شد
 کہ این بزرگ زادہ را ہم بر راہ شر کالیش روانہ سازید پس جلادان او را ہم قتل رسانیدند
 امام الدین نامی اخبار نویس کہ بہین کار ما مور شدہ ز قتلہ بود بسازش اصفان کولار و و
 نندی گدہ ہمو ظرف اقامت داشت بد ریافت آن خبر مرجع القہقری از آنجا

شبگیر زده بکرنیات متعلقہ سا تگدہ رسید با این انکشاف راز و قتل علاقه دار خود کرنل
 ریڈ دست از ان کار باز نکشیده بود چون خیر استعدادش کرو سامان ذخیره و غیره بسپه سالار
 موصوف رسانیدند همون زمان او با پنج هزار سپاه بگالہ و دو ہزار مردم فرنگ سوار چهار
 شدہ بمدراس فرود آمد بعد یک ماہ بہ بندر بست تمام بابست و چار ہزار مردم باروش
 ہزار فرنگی و سہ ہزار سوار ترپ بقصد تسخیر بالاگھاٹ نہضت کردہ برای ویلور رسید سلطان
 جینی کہ سواد تروادی را محل ترول را یات جاہ و جلال فرمودہ از فراسیس پہلچری ال
 وجواب کو مک میگردند جو اسیس خبر کو چیدن سپہ سالار موصوف بمسامع جاہ و جلال
 رسانیدند تا محمد خان بخشی جان باز بدریافت این کیفیت با گران جمعیت از حضور رخصت
 یافتہ از گھاٹ چنگم تیرا تور رسید و قلعہ تیرا تور را کہ یک صد سپاہ انگریز مع سردار و سہ
 پیادہ پالیکار و نیگٹ گیری بسراری انکٹ نایڈ خبر است آن قلعہ نامزد شدہ بود ندگر گرفته
 از اطراف راہ نجات بر محصوران تنگ ساخت سردار قلعہ نایڈ ندکور ہشت تارہ شماری
 کردہ پیش از طلوع آفتاب از برج امان برآمدہ راہ ابنور گدہ گرفتند سواران جبر از عقب نشان
 در تاختہ در دامن کوہ جوادی پالہ بیک حملہ آنجامہ را تاراج نمودند و نایڈ و سردار مسطور را
 اسیر کردہ بردند و نواب نظام علی خان با چہل ہزار سوار و بست ہزار پیادہ مع امرای
 با اعتبار و عالیجاہ و سکندر جاہ پسران خود از حیدرآباد کو چیدہ بہ پانکل طرح اقامت
 انداختہ امرار با فوج کثیر بہ تسخیر بلاد قلم و خداد پیشتر کو چانید چون سپہ سالار انگریز از گھاٹ
 موکل و نیگٹ گیری کہ صاف و درست کردہ بودند عبور کردہ در موٹ و اگل کو لار و ہسکوٹ
 ٹمانہ ماگذاشتہ راست بہ کشنراج پور کہ سہ کروہی بگلوست رسیدہ بود کہ سلطان
 باستماع این معنی برسبیل بلغار در تاختند مخفی نما ند چونکہ فراسیس خبر غریمیت لشکر انگریز

واحوال برهم خوردگی مواضعات بالاگماط نشیند به نهایت محبت اخلاص که بخدمت آنحضرت
 داشت نمینجو است که ضرری بوجود سپاه منصوره لاحق نشود لاجرم اراده نمود که هزار مردم
 خود را بر آنکه در جمیع امثال و امور و نواهی آنحضرت میبموده باشند روانه نماید بعضی نوکران
 حضور که آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال ایشان داشتند از روی بدخواهی ظاهراً
 کردند که اورنگ سروری و افسر متری آن آفتاب برج شاهای و سرفزاری در علوت در
 بیوسیله غیری از سپهر برین برتر خواهد آمد خسر و گیتی ستان را بهیچ وجه احتیاجی بمبد
 فراسیسان نیست پید است که این قوم با که وفا کرد و که ام دولت با عانت ایشان قیام
 و رواج گرفت غرض بدلائل واضح نوعی نمودند که سلطان جوان بخت راضی بدو فراموش
 نشده فقط با سپاه خود بقصد دفع خصمان قوی باز و در تاقتند و همون شب قزاقان
 و باندان را حوالی لشکر انگریزیه آتش افروزی دستوری داده خود بدولت به بگوشتاقتند
 قزاقان آن همه شب با ترک تازی و بان پرانی و قراولی بر فرآورند صبحی سلاطین موصوف
 بلاندیشه پیشتر کوچیده از محل صمیم و خطر گذشته آن روز در میدان هسور خت جیل
 انداخت و فرمای آن روز یک فرسنگ مخیم خیمام عسکر خود نمود تا آن حضرت سید حمید
 سپه دار را مع قشون بجا است دویم قلعه مقرر کردند و محمد خان بخشی مذکور بهادر خان
 نامی را که سابق فوجدار کشگری بود بام قلع داری نامزد ساخته شیخ انصر سپه دار ابحر است
 قلعه باز گذاشته خود بدولت عازم پیشتر گردیدند و سواد تنگیری را فرودگاه لشکر ظفر پیکر
 مقرر ساخته حکم منصوب اعلام و خیمام نصرت انجام فرمودند اتفاقاً پیش از آنکه خیمه بیتاؤ
 نشده و بار از پشت چهار پایا فرود نیامده جمیع سوار برای همیوه گاه اطراف منتشر گشتند
 سه چهار قشون حبیش و اسد الهی و دوسه هزار سوار اصطلیل خاص پیرامون سواری

حلقه زده بودند در آن حین کرنل فلائیڈ مع تمام سوار ترب اقدام کرد و بفرودگاه سلطانین
در تاخته یکایک بر روی توپخانه رسید تا توپچیان و سرداران قشون فوراً استراخ شده
از توپ و تفنگ و مانع جرات آنها را تیره ساخته بهر میت دادند قضا را کرنل مذکور تیر و
تفنگ دریند کلاه خورده یارای زبان کشادن نداشت و دیگر سرداران رساله تاب
جنگ نیاورده روی از معرکه گاه بر تافتند سواران ظفر توانان سبقت بکار برده به شمشیر
و تیر پنهانها گرفته داد شجاعت و مردانگی در دادند تا چهار صد سپاه انگریز را مع سپان
اسیر کرده بردند بقلعه السیفان افتان و خیزان فایز لشکر شدند روز دیگر کرنل مورس
جنرل مینڈس با سپاه کثیر بر شهر نیگلور یورش کرده بعد تلف هزار با مردم طرفین شهر تسخیر
کردند و چندان اسباب دنیا داری و مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که
بسر مایه نمایان افلاس از اهل لشکر انگریز بر طرف گردید و کرنل مسطور بهر آن یورش
از زخمهای تیر و تفنگ کشته شدند سبحان الله نیرنگ بازی فلک بد کردار دیدنی دارد که
در عهد نواب مرحوم کسی چه قدرت داشت که به پیر گاه سکنا ی ایجاد دست فرامحت
رساند اکنون اموال و امتعه آنها بیغمار آمد سپس سپاه انگریز سامان مورچال از
خارجند گرد شهر جمع کرده بتیری احداث ساختند تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند
قمر الدین خان حسب الحکم بالشکر خود در سواد لبون کوڑی اقامت داشته بعد قلعگی
می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان والا شان بجالی کردن قلعه
فرمان دادند تا کشتن را و به قلعه رفته تمامی اسباب و لت و توپخانه و خزان و اجناس
و سامان دیگر کار خانجات از اینجا بر آورده روانه دار السلطنت نمود فقط یک قشون
و دو هزار پیاده احشام با سامان جنگ با هتمام قلعه گذاشت در آن زمان تجویری

بعضی دولتخواهان چنان قرار یافت که قلعه جنگی بجز است موسی لالی فرامیس گذارد
 ونواب قمر الدین خان ونواب سید صاحب را با سپاه کثیر بمقابلہ و مجادلہ سپاہ انگریزی
 نامزد سازد و خود بدولت بمقابلہ مغول و هر پٹہ شتاب تا آنکه فرامیس هم بجز است
 قلعه خست شده تا تالاب کاریز رسیده بود دشمن را و بعضی نمکخوار بر این معنی اطلاع
 یافته از روی بغاوت هر کارمای انگریز را که بلباس نوکران خود نزد خود داشته بودند
 اشاره ساختند تا آنها اهل مورچه را خبر کردند که وقت یورش تسخیر قلعه همین است خود
 بیرون قلعه شتافته بر بند تالاب مذکور با فرامیس در خورد و دستش گرفته چند
 همو بخا نشانده بیخنان بهیوده اشتغال داشت چونکه سرداران مورچال اشاره یافتند
 همون زمان سپاه خود را آماده ساختند وقت دوپیش شب از راه تیری سنکل
 دروازه یکبار حمله کردند سید حمید سپهبد و قلعه داران بحسب اشاره همو خانه برانداز
 رفقای خود را که مستعد دفع اهل خصم بودند بخوردن طعام و پخت و پز گذارند
 نیز کداران معدود و نزد خود داشتند با این جرات کرده بدفع حمله کنان پرداختند و زده
 زده از پیش دروازه برگردانیدند سپس فوراً مردم فرنگ شراب دلیری نوشیده در تاختند
 تا فراهم شدن سپاه منصور حمله کنان ببرز و باره سوار شدند ونواب سید حمید صفا
 بجمعیت قیام آنجا را مناسب ندیده فائز لشکر شد و هر دو قلعه را پیش دروازه قلعه
 پای مردانگی بعرضه زرم فشرد و با چهل و پنجاه رفیق شجاعت پیشه و شیخ بدین سالدار
 بعد تردد شایان مقتول و شیخ نصر پدار و ناکو اریان قلعه اسیر شدند تا قلعه مفتوح
 گردید و محصوران مع زن و بچه و اموال و اجناس و نفود بهر دست سپاه انگریز شده
 ناموس را را بتاراج دادند اگر چه وقت یورش سلطان جهان پناه سوار شده و متعدد

جنگ ایستاده بودند اما دست شجاعت از خونریزی خلق الله باز داشتند هر چند خان
مربور و سید صاحب بتراختن اسپان بر لشکر انگریز حکم خواستند خود بدولت فرمودند
کار آئنده است الحال وقت فرصت از دست رفته سپاه را هرگز برانگنده نه کنیید
صبحی پیشتر کوچیده جنگل ماکڑی را بر پشت داده خیمه و خرگاه بسیار استند القصه بعد سه
چهار روز سپه سالار موصوف دو ستم هزار مردم باروشش صد فرنگی را بجا است آن
قلعه نامزد کرده چند سامان جنگی در آنجا گذاشته با خبر رسد غلامو اشی که پالیکاران شمالی
یعنی چک بالا پور و اله و نینگنور و اله و گمت کمینور و اله و مدن پلی و اله قلعات و قصبه
قریات موردی خود را به دلیری تمام از دست حراست قلعه دار سلطانی بعضی جنگ
و بعضی صلح بضبط و اختیار خود آورده بے اندیشه کامرانی می کردند و رسد و مواشی
حسب قرار داد خود فراهم کرده بودند از راه یلو که بآن سمت نهضت کرد و آن روز اگر چه
قمر الدین خان با فوج خود سواره شده کوشش عدالت گنه بنظر میسایند و قزاقان
بر عقب لشکر انگریز و اهلی بهیر را متفرق و پیریشان ساخته مال و متاع کثیر به غنای بردند
و تلاش در شکست سپاه غنیمت از حد گذرانیدند چون ایام نصرت مساعدت نمود از
جنگ کنار کشیدند سپه سالار موصوف آن روز بهین جا مقام کرد و فردای آن روز
پیشتر کوچیده سواد یوسف آباد عرف دیون هلی را مخیم خیمام عسکر خود ساخت و برای
را با چند سپاه روانه کرده قلعه را آنجا را بصلح بر آورد و تمامی ذخایر و غله هر قسم برداشتم
به سپاه خود تقسیم نمود بعد دو روز از آنجا پیشتر کوچیده متصل قلعه بالا پور خرد فرود آمد
چون قلعه را آنجا پیش از آنکه لشکر انگریز وارد آن نواح گردد حسب حکم و الاقلعه خالی کرده
با تمام پیادگان و نایک و اژپان و ادوات جنگ بکوه نندی شتافته بود و اهل یان

شکرانگریز بی رحمت تنایع داخل متلع شده بضبط خود در آورند و چند سامان
ذخیره که افتاده بود به دست خود نمودند سپه سالار موصوف بر حال رام سامی کوڑه و آج
راج آبخار حم کرده بعد تقریر لک روپیه نذر قلعہ مع توابع حوالہ او نموده پیشتر بطرف انبا
درگ نهضت کرد هرگاه هیکه بعد مدت امتد طالع کوڑه مذکور یاوری نمود دارالریاست
به دست گردید نامبر دباعت سعید داخل متلع گشته بعد ادای رسومات تمنیت
شکون نذر و نیاز ششصد پیاده جترالسیاری یکی از دولتخواهان خود طمانه گذشته
قلعه اند خایر اسباب جنگی مرتب و مستحکم نموده بطرف ملکای کتیره که در جنگل سخت واقع
شده بود شتافت سلطان کشور کشا انگلیک ناظر را با سردار انگریزی که در تلچو ترپا
اسیر آمده بودند بدست قاتلان داده و جوگه پندت همشیره زاده اچان پندت نایب صو
ارکاٹ را که در عهد فرمان روی آنحضرت بیایه بلند رسیده مخاطب به راجه رام چند
گشته بستر شده داری در ولست تعلقات بنگلور نامزد شده بود بشومی طالع مطابق
فرمان حضور عمل نموده یا مخالف یکدل گشته سبیل انحراف پیود پالیکار بهرین هلی و
رامی درگ که مجبوس بودند و از چندی نایره غضب سلطانی از نام پالیکار سرشتغال
داشت بقتل رسانید و کشتن را و را به بند ولست دارالسلطنت و فرستادن خزانہ
برای خرج سپاه منصوره رخصت فرموده خود بدولت با حشمت و عظمت بر تعاقب
شکرانگریز شبدر انتهاض را نند و به بالا پور خرد رسیدند چون طلیعه اعلام نصرت
انجام نمودار گردید اهل حصار از غایت جهل به برج و باره کوس و گرنای جنگی نواخته چون
سگان صدای عو عو بر داشتند تا آن حضرت اندوی قهر فرمان دادند تا شیران
بیشه دلاوری باطناب کمند جبراد قهر اعدا را مقتول و مجروح ساخته قلعه مفتوح کردند

و سید پیاده را که یک دل و یک زبان شده دل از دست خویش بردم داد و لا و دادند
 و دو هزار جانا از سلطانی را شربت شهادت چشانیدند آخر الامر عاجز شده زنده اسیر
 آمده بودند جلادان سلطانی حسب الحکم بنا بر عبرت از تبر و ساق و دست و پا شکسته
 گذاشتند غرض در طرفه العین شور قیامت در آن مکان نمودار گردید پس آنحضرت
 و الامتزلت از اینجا کوچیده بر سواد سلطنتی مقام فرموده بودند سپه سالار موصوف
 اپناجی درک را از دست محمد خان بوکر کافتلدار گرفته حصارش شکسته دو سه روز
 مقام کرد در آن اثنا پالیکاران مرقومه الصد ز غلات و مواشی و غیره به لشکر انگریز
 رسانیده سر خر و گردیدند پس از اینجا پیشتر کوچیده بجد و دمو رک ملا فرود آمده بودند که
 اسد علی خان و بهرامی یوان مشیر الملک با پنج هزار سوار داخل لشکرش شدند و روز
 دیگر از اینجا کوچ کرده از راه چیتامنی و موڑ و کل به نیکٹ گیری کوٹہ رسید سلطان فی الا
 با سپاه نصرت شعار کوس نرم نواخته مستعد شده بودند که با سوسی بلباس سیاه
 از دار السلطنت پٹن معشقه والدہ ماجدہ آنحضرت فایز حضور شده بخلوت غرض ساینده
 که کشن را و عاقبت خراب با بعضی حرام خواران و سیاه اتفاق کرده نوعی ساخته
 است اغلب که تا حال در دار السلطنت منت کشند که تدارکش سهیل تر میسر گردد و حادثه
 باشد یا عنقریب بشهود خواہ کشید و طریق کمندی را و مرد و مرد مجرم پیوده از بمبئی لشکر
 کثیر انگریز طلبیده است و ملکہ دورانی از این معنی دل از دست خویش برداشته اند بمحرم
 این معنی نواب سید صاحب را بالشکر به بند و بست دارالامارت رخصت فرمودند

ذکر بند و بست دار السلطنت و پیادش خود رسیدن را و بدکردار

و فایز شدن آنحضرت بدار السلطنت و کیفیت شرف فزائی مغول و
مرهطه بدیار اسلامیان و تخریب آن بلاد و روداد همون سال آنکه

هرگاهیکه نواب تید صاحب خاص گردید از راه جنگل ماکری و اتزی درک فوراً بدو پاس
شب فایز دار السلطنت گشته لشکر خود را ازین طرف جو فرو آورد و خود بچند خواص
و چهار پنج صد سوار پیش دروازه قلعه پیش از رسیدن صبح صادق رسیده بهر افتتاح
باب بنام دربانان صدای بزرگ داد و سخنان رسالدار دولتخواه که بحر است آن باب
نامزد گشته بود از رسیدن نواب معصوم خوشدل شده در پیچه های ابواب و اگر در
پس ابواب داخل و متلذذ گشته سواران خود را بر بعضی کارخانجات گذاشته خود ابواب
زمین بوس به والد ماجده سلطان بجای آورده بچهری جلوس کرد قلعه دار دار السلطنت
که داخل مشاوره زنار دار بود چون راز خود بر ملا دید بخدمت نواب موصوف شنافت
سخنان دولتخواهی خود و عمل بجای زنار دار بربان رانده در گرفتاریش صراحت بشیر نمود
نواب موصوف چو بداری را با حضارش فرمان داد او بد کردار عاقبت خود نیکو ندیده
در جواب گفته فرستاد که صاحب بر اینجانب حکم کردن چه مناسب است من باشما
هیچ کار ندارم نواب ازین جواب تلخ تر شده بجا حاضران تاکید فرمود تا آنها در خانه اش
خزیده در حجره را که از اندرونش مضبوط کرده بود شکسته او را به تیغ و تیر و خست
شش رادر مزبله باز راند و خسته و خانه را غارت ساخته داخل تو شکنجانه خاص
نمودند و وقت اخیر آن مرد و جهنمی گفت آتش که افروخته ام تا زندگی سلطان عالم پناه
الطفا نخواهد پذیرفت آری همچنان شد و زارش که جمیل و از زیور حیا و وفا آری است بود

خود پیغام کرده بخدمت خدام ملکه زمان خود را رسانیده بوساطت آن مخدومه متقی حضرت
 و عزت داخل حرم سرای سلطانی گردید و آوی دیگر چنان روایت کرد چون زنار دار
 و خیم العاقبت با آن سلوک و عنایات و نوازشات از رطل گران بغاوت مسیهت
 گردیده در فک و تجویز خانه خرابی افتاده بود زن پاک باطنش بر این معنی اطلاع یافت
 بر عمل شنیع و حرام خوری شوهر خود متفرگشته نربانی دایه بختا و والدۀ آنحضرت را
 از حرکات نامعقول شوهر خود آگاهانید و بود آنچه یک بعضی میگویند که سلطان بعد قتل
 زنار دار حرام خور بر زنش ظلم کرده داخل حرم سرای خود نموده آه بهتان صریح و تمهید
 کرده اند زیرا که بعد قتل شوهر خود اگر بر این مبنی رننی نمی بود خود را از اینجا آواره می خست
 بلکه بهر حیل جان خود را رایگان می باخت قطع نظر از این هنگام طلبیدن تنم بهر سبیل تن
 بر رضایش ندادن خود را صنایع ساختن میتوانست القصه آنحضرت هم ده هزار سوار
 بسرکردگی قمرالدین خان بهر قزاقی بر لشکر و نگاه انگریز نامزد فرموده عنان توجیه به بدو
 دار السلطنت معطوف داشتند سپه سالار موصوف بعد عرصه سه روز تمامی بخاره
 و لمانه و راس گاوان نوکر را بانور گرده روانه کرده ذخایر و غله و نان و جز آن اسباب
 ضروری و شرب و باروت طلبیده شسته از راه بید منکل و مالور به بنگلو شتافت سپه سالار
 سلطانی متوجه لشکر مخالف گشته تاکید ساخت تا قزاقان بلباس لشکریان مغول
 بر چند اول لشکر انگریز که سواران مغول و دور ساله ترپ سوار انگریز بودند چون شیران
 آشفته در میان کوران خفته در خرد در افتاد و دقیقه از دقایق خرابی فرو گذاشت نمودند
 پنجنه را راس گاوان پر غلات باد و صد سوار مغول غنیمت بردند عرض هر روز سلی داران
 و قزاق و افغانه و دکنیان پروانه وار خود را بر تلایه دار و قزاقان آن هر دو لشکر زد

خلقه کثیر را طعم شیر شمشیر و از در تفنگ و سنان می ساختند و راه آمد و شد مردم در سد غله نوعی
 مسدود نمودند که احدی پای از دایره گاه لشکر در روز و شب تا بیرون نمی نهاد و در
 مقدمه نزاع و جدال بعون ایزدی از غایت شجاعت و دلاوری بهادران منصوبه
 رعب و هراس بقیاس بر خاطر مخالفان راه یافته غوری که از عدم مقابله حضرت
 سلطان بخود قرار داده بودند بخوف و بیم مبتدل گشته مشوش و متوهم تر گردیده بودند
 آمدیم بر سر اخبار نواب نظام علی خان و مرسته ناظم حیدر آباد خود در پانکل منزل و مقام
 گزیده امرار تسخیر ممالک محروسه خداداد خست کرد چنانچه ملک عسلی خان میران یا خنگ
 بانوج خود در تاخته قلعه گنجی کوته و تار تپری و تار مری و غیره به سعی چند ماه بضبط خود در آورد
 و چند آبادی بلاد اسلام یعنی ملک خداداد را با خاک برابر کرده جلو خانه دوزخ خست
 و حافظ فرید الدین خان المناطیب بموید الدوله بالشکرگران بطرف گئی در تاخت قطب الدین
 خان دولت زای فوجدار آن نواح با جمعیت خود بمقابله اش پرداخت اتفاقاً آن روز
 روی فیروزی مشاهده نموده برگردید روز دیگر پیش مخالف صف آرا گشته تردد دشایان
 بطور سراسیمه و تلاش یغمای فوج خصم از حد گذرانید در آن اثنا حضور طلبیده مع فوج
 خود متوجه دار السلطنت پهن گشت حافظ مذکور چون تاب و طاقت افتتاح کو فیض حصا
 عرف گئی در اتباع خویش مشاهده نمود آن نواح را بجاروب غارت رفته مرعبت
 بکریه نمود و بسعی اندک روز شهر کرطیه و قلعه سدهوٹ را که چون فقدان ذخیره حال
 قلعیگان با اضطراب رسانیده بود بضبط خود آورده با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده
 و ده ضرب توپ متلعه شکن بمحاصره گرم گنده پرداخت و اوقات شبها روزی
 یکشایش قلعه مصروف داشت اگر چه بارها حملات بعمل آورد و خطوط فریب دانه داشت

اما قلعه داران حصار کوه و پائین بنابر جمعیت اسلام اصلا و سوسه دغدغه را بنحاط خود
 جان داده در دادن قلعه بمر دمان غنیمت سر باز زدند و از انواع آتشبازی و شلک توپ و
 تفنگ وی دلیری یورش کنان را سیاه میگردانیدند و سرداران مرهه از سر کرده
 پونه رخصت یافته به تسخیر قلعه جات متصل سرحد خود همت برگماشتند و جوق جوق سپاه
 به راجیه و هر سمت به تراخت و تاراج مساکن و موطن منتش ساختند چنانکه پیرام باؤ
 ناظم صوبه مرج بعضی قلاع و بقاع آن طرف بجنگ تیر و تفنگ بعضی بصلح و عبرت مسای
 تسخیر کرد و ضمیمه ملک خود ساخت و بدر الزمان خان فوجدار آن نواح قلعه دمار و اربا
 بدخایر و آلات و ادوات حرب و پیکار استحکام داده محصور گردید و هر چند اهل غنیمت از اطراف
 قلعه هجوم کرده یورشهای شایان نمودند اما اهل حصار بیارش چوب و تیر و تفنگ و
 خشت و سنگ آنقدر تیر و دبطور سانیدند که بسیاری خام خیالان در پای دیوار کشته
 خسته گشتند غرض فوجدار مذکور مدت ده ماه داد و ستد عاری و بهادری داد چونکه سرب
 و باروت و ذخایر نخرج در آمده لاچار قلعه بعد عهد و پیمان بمخالفان سپرده باد و نهر مرد
 جنگی اسیر غنیمت گردیده مع جمعیت خود یکجا محبوس ماند پس خصم دون از غایت شقاوت
 جبلی بکار پردازان خود تاکید کرد که خان مزبور را طوق و زنجیر کرده بر پونه باید فرست چون
 این خبر بشمع خان صدر رسید برقرار و مدار آن بخت برگشتگان لا حول خوانده دل از بهستی
 خود برداشت و دلیرانه با همراهیان خود سمت نگر را بهی گشت مخالفان چون مورخ
 بران گروه هجوم کرده تیغ و تیر در آوختند هر چند سلطانینان جهد بلیغ نموده اما مقدور
 بدفع اعدا پردازان نماند و اهل ضلال پله اسلامیان سبک گردید خان
 شجاعت نشان زخمها برداشته دستگیر گشت و مغول محبوس بر کوه نر کونده ماند و عیش

پایمال سم ستوران مخالف شدند پس تمامی قصبات و قریات آن ضلع منسحب
اصنام گردید و بجای تخت سلام رام رام رواج یافت و هر پیر کتیبه از راه سادو
بعد ضبط اطراف و جوانب به هرین بلی رسیده شوم شکر نامی پالیکار آنجا که امید و
همراهش بود بر مسند وراثت نشاند و پیشتر کوچیده ب ضبط صوبه سر اکامیاب شد و
پیر سر ام ناظم مرج از بند و بست دمار واکو و مرجان و سادو و غیره فرست
یافته به چیتل درک رسیده و قولنامه بنابر سپردن قلعه بخود موسوم و دولتخان فرستاده
متعهد گردید اگر با من طرح مرافقت انداخته قلعه بیاری جاگیر چهار لک و پیه مقرر کرد
شود و بهیچ وجه مزاحمت بمال متاع تو نخواهد رسید چونکه خان دولتخواه در فکر اعدا شکنی
بود نظایر اقبالین معنی پرداخت جواب فرستاد که وقت شب خود فایز ملاقات
گشته روبرو حسب نخواست سوال و جواب خواهم ساخت غنیمت بر این معنی خوش و خرم
گشته منتظر وقت بود چون شب شد خان دولتخواه باد و رساله اسد اللهی و هزار پیاده تیار
از حصار بیرون آمد باین اراده که بنحیمهش پیوسته بازوی سعی بکشاید راست متوجه
لشکرش گردید چون آن همه در وسط لشکرش رسیدند گفتگی که شراب خورد و بود در حالت
نشه بند و قسر کرد اگر چه آن دولتخواه از روی غضب همو بخا و اراقتل کنانید اما تمامی
لشکر غنیمت از صدای بند و قسر بهر رسیده مستعد جنگ شدند و دولتخواه مذکور بلا اندیشه
حمله کرده دست شجاعت بر کشاد و بضر ب صمصام و حسام تارک شکاف کسوت حیات
دلیران هند و ثرادر اچاک زد و فتنه هستی جمعی کثیر را فرو نشاند با تشکده آخرت فرستاد
تا آنکه همه سپاه خصم متفرق و پیریشان شده با سر داران خود راه صوبه سر اگر فتنه آن دولتخواه
که نرور بازوی دلاوری اعدا را منظم گردانید با همه سامان آن لشکر و اخیام و افراس

بامند و زمین آلات حرب و پر خاش منظر بدارالمقر مراجعت نمود تا نظم مرج از سر راه گرسه کوه
 مدگیر می شد و مادهور او نام همیشه زاده خود را به تسخیر آن کوه نامزد کرده خود با گران رسد غلات و مشوا
 بعزم الحاق از لشکر انگریز نهضت کرد چون سپه سالار موصوف بعد پانزده بیست و نو
 به بند و بست تمام و احتیاط سامان رسد از راه بر دی و چین پٹن غازم دار السلطنت
 پٹن گشت پیادهای سپه سالار سلطانی یعنی قمر الدین خان که جنگل ماکری کمین بودند
 در شبهای تاریک و سردی رستمان به لشکر انگریز نموده هر شب پنج صد شخصت نفر از قوم
 بنجاره مع راس گاوپر غله گرفته می آوردند و گاهی نگهبانان غلات را گرفته گوش پینی
 می بریدند کسی که پینی می آورد یک هون و هر که گوش می آورد یک پرتاب و هر که راس گاوپر
 بر جوال می آورد پنجر و پیه و کسی که اسپ از ان لشکر کشیده آورد دو هون از قمر الدین خان
 انعام می یافت و هر روز قزاقان گرد و پیش آن لشکر هنگامه آرا گردیده بحال اکثر سپاه خصم
 تصدیع کمال می رسانیدند و بار بار اهل بهیر را پریشان می ساختند اکثر راس گاوان
 پُر رسد و ذخائر را رمانیده می بردند تا آنکه هرگاه لشکر انگریز فانی نواح کرکیٹ گردید جز
 چیزی رسد و غلات ذخیره در ان لشکر نماند اتفاقاً آن ایام بارش بود و آب جوی
 کاویری طغیانی تمام داشت و قبل از ورود لشکر انگریز سلطانینان حسب فرمان والا
 چهار پنج بتیری پیش و بنا ساخته با توپ و تفنگ استحکام داده بودند پیش از رسیدن
 صبح سپه سالار موصوف پیش آهنگ گشته بزور بازوی دلیری و تهور دو بتیری تسخیر
 کرد و جنرل منیڈس با ابنوه کثیر بر کوچه کری کٹ حمله نموده بلا اندیشه در تاخت سپه دار
 آنجا که سید حمید بود از بالای کوچه شک های توپ و بندوق چنان ریخت که از صد و
 پیرا گندگی تمام مجبیت حمله آورد و داد بهر چند اهل فرنگ بکشایش آن سعی کردند اما

اما بعد تلفت هزاران مرد کار به نیل مقصود برگردیدند در آن اثناد و رساله فرنگی روی نرم
بطرف فرودگاه حسن خان خلیل سپیدار که مابین کوچه مذکور و قلعه بود در تاختند آن مرد
دلاور از دور توپ اندازی نموده چون که نزدیک رسیدند توپها گذاشته بر روی مخالفان صف
کشید پای ثبات بر زمین قار نشسته در امر محاربه و مدافعه غایت سعی بظهور ساینده خط

بخون زیر هم تیر کردند چنگ

زهر و طرف مردم تیز جنگ

زمین را در آور د جان در بدن

بخون بسکه جان فت بیرون تن

منی شد گرهای اندیشم باز

زهر و طرف ماجرا شد دراز

غرض به تفنگ و سنان و شمشیر آتش نشان داد شجاعت داده خان خلیل مجروح و اسیر
مخالفان گشت و همراهیانش بحمیت اسلام و دینداری حرب عظیم نمودند و یکسری جابه های
شهادت پیموده بگلگشت خلد برین شتافتند القصد تا پانزده بیست روز سپیدالار انگیز
قطره زن وادی تردد گشت و فکر تدبیر قلعه کشائی بشیل از قیاس نمود هرگز صرفه دستین
و آوینندید علاوه برین رسد غله گردید چنانکه فغان الجوع الجوع از هر سو بخت قطع نظر
از گاه و همی یک آتار برنج را چهار رو پی سرخ مقرر بود الاکن کسی از چشم نمیدید و پی یک آتار
آرد خشخاش سرخ یعنی راگی و یک آتار روغن گاؤ بهشت و پی و یک چوز و مرغ به یک
هون پوله می آرزید بعضی وقت آنهم بهم نمی رسید و اهل فرنگ تاب فاقه نیاورده
حسب التاکید سرداران خود گاو و آن توپ کش را کشته از اکل گوشت آن حواس لشبری را
درست تر داشتند چونکه سپید سالار موصوف آتار خرابی به لشکریان خود ظاهر دید و خبر
تاراجی غلات رسد گران که از طرف ملیوار بیدرقه شایسته می آمد در ولست از دست
قزاقان غازی خان بید و سلی داران توپ سید صابغارت رفت و اهل بدرقه

یکسری تلف شده همه غلات و سامان آنجا داخل موکب ظفر کوکب گردیده بود نیز مجموع قیمت
 به تشویش تمام بعد مشاوره و تجویز بعزم خود داری بر آنچه توپها را در جای زیر زمین
 پنهان ساخته تمامی چوبینه آتش داده اسپان لاغر و دم خیز را از طپا پنجه بازده از راه
 کروی کوثره مراجعت نمود تا سلطان بدریافت این معنی کنایه راه فرج عاقلانه پیوند حیدر
 پنج شش بانگی میوه خشک تربید رفته بانداران حضور از طرف منشی حضور موسو منشی
 سپه سالار موصوف تبلیغ داشت بعضی سرداران آن لشکر نظر افش پی برده میوه او را
 را انعام داده و سپس فرستادند و جواب دادند که درین زمان منشی درین لشکر حاضر نیست
 بالغرض تبصیر تمام راهی گردید و توپهای جلو که ضرور بود سپاهیان از دست خود می کشیدند
 و هر روز از صبح تا سه پیر و یک فرسنگ راه طی می کردند بمشاهده این حال اگر چه بعضی امر را
 و خوانین دولتخواه بخضو سلطان عرض کردند که وقت فرصت همین است اگر حکم شود
 با سپاه خونخوار تعاقب نموده سنگ تفرقه بر آن جماعه نیم جان می اندازیم و بزور بازوی
 شجاعت یک یک را اسیر کرده حاضر حضور می سازیم اما راسی عالم آرای عقل و ورین
 صلاح درین باب نفرمود و شجاعت کیشان خود را از خود جدا ساختن تجویز نمود پس
 سپه سالار موصوف باندیش خرامان خرامان روی غریمت با تری درک آورد قلعه را
 آن کوه از مشاهده انبوه کثیر دل بهادری از دست بهت باخته مع کلیه حصار استقبال
 کرده مورد الطاف سپه سالار موصوف گردید و ذخیره با مواشی بسیار در آن مکان
 همدست گشته و در تسکین سپاه شد باری بقیمت یک رومیه سته راس گوسفند و
 بیک هون سته راس گاوان بازار بهمدست میشد و گرسنگان تاب فاقه نیاورده فقط
 گوشت گاؤ و گوسفند خورده اکثر مردم از عارضه پیش در گذشتند با این غلات هفتم

یکه آنهم نرسید پس سپه سالار موصوف آنجا دوروز مقام کرده چند را سان گاوه بهرسانند
 بتوپ کشی داد و از آنجا پیشتر کوچیده مسافت یک ماه طی کرده بطرف اُور درک رسیده بود
 که پرسرام بها و مرهطه مع سامان رسد و ذخایر آمده ملحق شد و اعانت فراوان امور
 آن مهم بعمل آورد خصوصاً بنجارهای خود را به لشکر انگریز فرستاده جوالهای غلات و
 کنایند چنانکه در یک روز فیروسیه دو آتار پنج و چهار پنج آتار چوار و غیره بهر کس
 بهر سید تاشکریان انگریز از دستبرد جمع چند خلاصی یافته بودند کرنل ریڈ که به وفور
 سامان آذوقه و ذخیره و رسیدگران فایز بنگلور شده بود جوال جوال غلات بهر قسم
 و بهل بهل شراب نان سبد سبد ماکیانها و قاز و بطور مرمره گو سپند و گل گلر اس
 گاوه به لشکر رسانیده مورد نواز شات سپه سالار خود گردیده در جلد وی این نیکو
 خدمتی و هواخواهی تجصیلاری بنگلور و هسکوٹ و کولار و موڑ و اگل و هسکوٹ
 مع وکالت پالیکاران آنصوب سرفرازی یافت سپس سپه سالار موصوف چند
 سرداران را مع فوجهای شالیسته به تسخیر ماکڑی درگ و نندی گڈه دستوری داده
 پیشتر کوچانید کرنل کوڑی بسط پلٹن و یک رساله فرنگی نندی گڈه را محاصره کرده از اطراف
 جنگ انداخت و کرنل ریڈ هم از کولار به شصده سپاهی قصد اعانت کرنل کوڑی کرد
 بطرف آن کوه شتافت و سعی موفوره بکار برده با وجود برداشتن زخم تیر و تفنگ بر
 ران خود بهجده روز دیوار قلعه شکست بعد از آن شبی جنرال مینڈس در مورچه آمده اقامت
 داشت و اهل فرنگ ابعافی غنائم و زنان محصور که به سبب نا تجرب کاری لطف علی بیگ
 بخشی آنجا بیاورن و مرد قلعه بند شده بودند حکم پویش داد چون آنها در تاختند
 بیک حمله بر کوه برآمده بیابانه متصرف اموال و اجناس و زنان محصور گشتند و تاراجی

عصمت هزاران عورات کردند بعضی از آنها بیاس ناموس و ننگ دینداری از کوه زیر
افتاده جان خود را فداے عصمت ساختند بخشی ندکور سلطان خان قلعدار آنجا
اسیر آمد و ماکری درگ هم بجنگ سه روز آخر صیحه مسختر گردید ۴

ذکر رسیدن سکندر جابه فولاد جنگ بن نواب نظام علی خان
بامشیر الملک سپاه کثیر به لشکر سپه سالار از طرف پانگل حیت
و تاراج کردن فتح حیدر شهزاده فوج محاصره کوه مدگیری و
کشته شدن حافظ فرید الدین خان مؤید الدوله بر سواد
گورم کنده و تاختن سپه سالار موصوف کرت ثانی لیس بزرگ پٹن
و رسیدن مرهٔ به لشکر خود در آنجا و تقرر صلح فیما بین سلطان
و سپه سالار موصوف بر حسب صواب دید هر دو شریک مع دیگر
کیفیات و داد سن یک هزار و دوصد و هفت هجری آنکه ۵

بعد معاوت سپه سالار موصوف نیل مقصود از سر بزرگ پٹن سلطان ز دیشان بصلاح
عقل دور بین پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر شهزاده کلان را بالشکر گران
مبلغ ماهیانه یکساله که محصوران گرم کنده که تردد اعدا شکنی او شان منظور ملازمان حضور
شده بود منحصن فرمودند چون شاهزاده از پیشگاه حضور فیض گنجور دستوری یافت از راه
تری کیرا بطرف صوبه سراروی توجه آورد و لشکر خود به پناه جنگل ماکل وارمی بوکاپٹن
فرود آورده خود بجمعیت قلیل که از تمامی سپاه انتخاب کرده بود مع نقد بر بیل بلیغار

بطرف گرم کنده شتافت حافظ مذکور ازین معنی خبر دار شده به هیئت اسباب محاربه پرداخت
 بمقابل آمد که یک ناگاه شاهزاده جوان بخت مع جانیان اسپان انگشت دست و
 بازوی شجاعت بر کشاده جراتی نمود که فریدی بران در عالم شجاعت متصور نباشد و باندک
 سعی حافظ را از پی پاره بدن جدا ساخته بر سر نیزه گردانید و اتباعش همچو اوراق یکسر
 متفرق گشته بطرف کرپه راه گریز کردند و اهل مورچال دست از مال و متاع خود برداشته
 مترود و ادئی انهم گشتند پس شاهزاده بلند اقبال مظفر و منصور باب و جمیع اثاثه
 مقهوران با اعلام و خیمام برداشته بقلعه روانه نمود و مصالحه مورچال را آتش زده نقد
 موجب ماهیان حواله قلعه را کرد و ترغیب زرم و پر خاش بیشتر ساخته قبض الوصول نفت
 مذکور گرفته سالم و غلام بطرف مدگیری شتافت و سکندر جابه و مشیر الملک که بابیت پنج
 هزار سوار و ستنی هزار پیاده بیسواد موسس پل و یلیپاری که بفرده کوهی گرم کنده
 است فرود آمده بودند باستماع این خبر بر اسان شده بجنگل و کوهستان سنکل پاله
 پناه گرفتند شاهزاده شیر سیرت از انجام مسافت دراز طی کرده شبانگاه بر محاصران کوه
 مدگیری که فوج مرهطه بود هنگامه روز رختخیز برپا ساخت و سر سرداران فوج را چون گوی چرم
 دوز بچوگان شمشیر عبرت در انداخت جمعی کثیر را آتش کده عدم فرستاده مظفر فایز حضور
 گشت و قمر الدین خان همدران روز با گردآوری رسید غلات و مواشی و غیره سامان
 ضروری دستوری یافته بطرف نگر شتافته بود پس بعد دو هفته سرداران مغول بالشکر
 خود از راه بگلور جاده پیماییده بر سواد خانخان پل با سپه سالاران گریز ملحق گردید و بهمدان
 فرصت جنرل میندس بعد تسخیر کوه نندی گد به جمعیت گران بطرف بار محل شتافته
 قصد تسخیر کشن گیری کرد و شبانگاه بمجموعه حمله کرده غارت ساخت و بر کوه معود کرده

تا در وازه حصار رسیده بود که محافظان قلعه خبردار شده بمدافعه پیش آمدند و با وصف
 قلت سامان و سپاه حرب در کمال هوشیاری و حزم با استحکام برج و باره پرداختند
 و بریزش توپ و تفنگ و خیزال حقه های آتشین و سنگ اهل حریت را نه میست دادند و
 بشجاعت تمام بر عقب منترمان عبور کرده اکثر سپاه مخالفان را زهر مرگ چشانیدند پس
 خبر از اینجا معاودت کرده فایز لشکر شد و کرنل کوثری پیشتر مع فوج خود بعد فتح تندی گده
 از راه بنگلو و هسور بطرف رای کوثری رسیده و لهای قلعه داران آنجا بکند سخنان فریب
 و خاطر داری و نردبان تقدیمایان تسخیر کرده بعد پراپیدن چند گوله توپ بنا بر مصلحت کوه
 مذکور را مفتوح نمود و پنهان گذاشته برگردید القصبه چون ایام برشکال منقضی گردید سپه سالار
 موصوف بالشکر ناظم حیدر آباد بعزم تسخیر دارالسلطنت سرریگ پٹن طنبور انتهای خشت
 و منترلهای دراز در نور دید و از راه چن پٹن و اتری درگ بر سواد کری کوثری رسیده یک
 روز مقام کرد و لشکر مغول را عقب گذاشته و در قلعه کری کوثری چند نیکوکاران محافظ داشته
 از میان کوهچیه های هرور بدو پیر شب پیش آهنگ شد و بر تبریها که بسبب توداعیان
 و ارکان آن دولت بے سیاست بے مرمت بود و سپاه هم چندان نداشت حمل کرد
 بضبط خود آورد و دوشک زنان روی خود به اردوی خاص نهاد آنحضرت که بالشکر خود
 این طرف جوی خیمه سر پرده آراسته بود و جاسوسان و منبیهان اخبار را را کین
 بغاوت دتار از رسیدن یک تازان میدان جلالت و هوشیاری خبر رسانیدند
 بکار فریب خوردند چون فرصت زرم اعدا شکنی نیافتند فرمان دادند تا از اطراف پیاده
 ترنگی و کماندار متوجه قلعه دارالسلطنت شده استحکام دهند و خود بدولت سوار شده
 فرودیان معدود روی توجیه بزم خصام آورد اتفاقاً در تاریکی شب اهل موکاب اسلام

با استقلال تمام مشغول جدال و قتال شدند نیز خوش و بیگانه نکرده با یکدیگر جنگیدند در آن
حالت امام خان سپه دار و میر محمود سپه دار با سپاه خود سر راه فرنگیان گرفته و داد و ستد
و مردانگی در دادند و تا بمقدور دمار نخوت از روزگار سپاه اعدای هوشیار بر آورده آخر
بسیر جنابان قدم کشادند درین فرصت جنرال میندس دلاوری و چابکی تمام در تاخت
بیک حمله حصار شهر گنجام و لعل بانغ که اگر چه با خندق و برج و باره استحکام تمام داشت اما
بقصور ممدی خان صاحب یوان در اساس سلطنت رخنه عظیم پدید آمد چنانچه در آن شب
تمامی محافظان حصار مذکور را به حکم حضور بهانه تقسیم با هیانه طلبیده پیش دروازه قلعه
جمع کرده برج و باره را حالی داشت مفتوح ساخته کامیاب گردید چون این خبر بمسابع جا
و جلال رسید با تمامی سپاه متوجه دار السلطنت گردید و در ساله اسد اللهی را به سیخ
بتیری که شبانگاه انگریزین گرفته استظهار خود ساخته بودند نامزد کردند چون روز روشن
شد هر چند رسالداران مذکور را بازرنبدوق بازی گرم ساختند و بران بتیری حمل کرده
تا پای حصار رسیدند اما به سبب بودن سپه سالار موصوف در آنجا همراهیانش را تهوور
زیاده شد پای ثبات نشد و حمله آوران را برگردانیدند چون بجملات کرات و مرآت
شاهد فیروزی رخ نمود و اکثر جانبازان جان نثار گشتند سلطانین معاودت یقلع
نمودند پس سلطان شجاعت نشان اطراف قلعه دار السلطنت را بتو منجیق و نبدوق
و جزال انواع آتش بازی آراستند و مستحفظان تهوور توامان در همه جانب گماشته از غایت
حمیت اسلام و شهامت فرمودند تا کار گذاران امور جنگ سایبانهای مخمل فرنگی و
اطلس خطامی و زلفیت رومی بر سر هر برجی از برجهای دار السلطنت برافراشته با وصف
استعداد مانع دخول خصام و کمال حزم و استحکام کلا و نتان پری رخسار و مطربان

شیرین گفتار جمع کرده بمعاینه قصص طرب و اشتغال عیش و عشرت شبها را زنده داشتند
و تمامی سوار بظرف میسور روانه شده بودند بعد دور و دور پیر سرام بها و وهری نیت بالشکر
خود رسیده بر سواد چرکولی فرود آمدند و فولاد جنگ شیر الملک با فوج خود بروتی تالاب
مقام گزیدند سپاه انگلیز بحسب کم سپه سالار موصوف مرحله از طرف گنجام جنوبی قلعہ
احداث ساخته مورچه شرقی قلعہ این طرف جو بنا کرده مستعد کارزار بودند چونکه حرات و شجاعت
ذاتی آنحضرت را بمکانات بواجبی می دانستند بلکه اظهر من الشمس بود و هر سه دولت مند زبرد آرا با هم
مشورت نمودند که ایام محاربه و محاصره بامتداد خواهد کشید و ختم مناقشه پیکار بهمهل ترین
و جوه صورت نخواهد بست و خلقه بشمار بعمره تلف خواهند رسید همان بترکه کالک بصالحه
و آشتی بر آوریم در آن اثنا سلطان دانش آگاه هم مخاصمت و مخالفت سه دولت مند
را موافق رای وقت پسند خود ندیدند و تجویز بعضی دولتخواهان صواب اندیش و کلارا
نزد سپه سالار موصوف و مرید با تحف و هدایا فرستادند تا وکلاد در تحریک سلسله اتحاد و
اتفاق شرایط پیغام بجا آورده اظهار موافقت کردند و غبار اتفاق را زلال سخنان
ملازم و اخلاص از صفحه دلها شستند سپه سالار مغری الیه موافقت حضرت سلطانی را
فوز عظیم دانسته دل بر اقبال پیام آشتی داشت و جنبل میندس بر این معنی گوش صانها داد
و بعد در و بدل بسیار از سپه سالار رخصت گرفته بر بتیری سوار پیچید که بینی قلعہ توان گفت
و سید غفار سپه دار بجز استش نامزد شده بود در تاخت و آن مرد شجاع هم بر جدال و قتال
استقبال کرده پای ثبات میدان دلیری نشسته و با استعداد بندوق آتش باز و سنان
و تیغ جان شکار با سپاه خصم در آوخت و کوشش و پایداری چنان تقدیم رسانید
که مزیدی بران در عالم بهادری امتحیل نباشد آخر گوی ظفر را بچوگان شجاعت در بو

و اهل یورش تاب نیاورده پس پاشند بعد دو ساعت که سپاه منصور در نچت و پز و اکل و
 شرب اشتغال داشتند و خاطر از بیم دستبرد خصم بر داخه بودند دلیران انگریز فرصت
 یافته جمله بیکبار حمله کردند سعی موفوره سپاه منصور را متفرق ساخته جای گرفتند فوراً
 سید حمید و فاضل خان هر دو سپهدار با سپهدار منظم اتفاق کرده رسیدند و بیک یورش
 رستمانه جبراً و قهراً حریفان را زده زده برگردانیدند و باز بجای خود قایم شدند پس دو
 هزار سپاهی انگریز بر خاک هلاک افتادند بقیته السیفان حیران و پریشان به لشکر خود معاد
 نمودند اما همون روز جنرل میندن نخیمه خود آمده طبایخه گولی پر کرده از دست خود بر خود
 سر نمود و گولیش خطا کرده از پوست شکم در گذشت پس طبایخه دیگر برداشته بود که کرنل
 ملکم جنرل اجینٹ بر صدای پشتول اندرون خیمه شنی ویده دوش گرفت و بیست و سه سالار
 موصوف این خبر رسانید تا سپه سالار فوراً بنجیمه اش تشریف آورده دستش گرفته بر حیرت
 و سلامتش شکر آبی مودا ساخت و سخنان دلدهی و کلمات تسلیش بر زبان راند گفت
 اکنون صورت صلح معنی صلاح حال مال دارد اگر چه قلعه تسخیر و سلطان را اسیر کردن آسان
 تر است گوی که قلعه مع سلطان محصور بضبطه مادر آمد اما از شرکاء اندیشه باید کرد که در هر امر
 شریک اند در نیصورت چه فایده سرکار کمپنی خواهد شد بنا بران ما آشتی را مناسب این وقت
 میدانیم جنرل هم بر این کلمات کوش رضانها را حاصل مبشاوره و تجویز هر سه شریک
 صورت صلح بر این وجه قرار گرفت که ملک حاصل سه کرور روپیه یا همین قدر نقد سلطان
 نرم دل بهر سه دولتمندان اسپارد و تا وصول مبلغ مذکور یک دروازه قلعه دار السلطنت
 بدست سپاه انگریزان گذارد و یا شهزادگان را بهر تسکین هر سه دولتمند نزد سپه سالار موصوف
 روانه سازد چون سلطان دورانیش همه کارهای سلطنت خود را بسبب قصور و فتور اعیان

و ارکان حرام خور خود را تبریدند لاجرم بهر فاهیت آسودگی خلایق باقبال انمیغنی پرداخت
 ضلع بارامحل و سلیم و آتور و انکییری و سنکلی درک و دندکل و کلیکوٹ و غیره
 بانگریزان سپردند و در ولایت بلاد کرپه و تارتیری و تارمری و بلاری تفویض مشیرالملک
 دیوان نواب نظام علی خان کردند و تمامی ملک آن طرف کو تنگ بهدر البغیم و نواتسلیم نمودند
 کرور و سپه نقد با سامان تحایف و تشرفیات و خلایع عاید ساختند بر حسب تدعای سپه
 موصوف معزالدین سلطان و عید الخالق سلطان جگر بنده خود را به اتالیقی غلام علی
 خان و محمد رضا خطیب بجای جمع اراکات با مر رسالت نامزد فرموده و سپه سالار
 موصوف روانه نمودند تا رسولان دانش و کلمات پرور و تقریر پذیر و سخنان بدین طایفه
 شاهراه موافقت و مصالحت را از خسرو خاشاک کینه و محاسمت صاف نموده همه بار
 بتخت و بدایا خوشحال ساخته از دار السلطنت پین برداشتند پس و دولت مند بعد تقسیم مبلغ
 مذکور بدیار خود مراجعت نمودند و سپه سالارانگریز با شتهزادگان جوان بخت فایز مدراس
 شد و عزت و وقار آنها از یاده دوست میداشت و کرنل ابمیر بانی سلطانان موصوف
 مقرر کرده بآداب خسروانه ناز برداری می نمود و اندرون قلعه مدراس عمارتی عالیشان
 خالی کرده او شان را فرود آورد و همه سامان و اثشیای ضروری مهیا ساخته مخصوصان
 و خدمتگذاران او شان را اجازت آمد و رفت داد مخصوصاً نواب محمد علی خان سراج الدوله
 که محض سپاس نینداری که بار بار با صلح و اتفاق با سلطان عالم پرور سپه سالار موصوف
 ترقیم و ترسیل داشت در این معنی اصرار بیشتر کرده بود و سلطان زرادگان را بر پسران خود
 مقدم داشته از عهده مرده و مدارامی برآمد و همیشه باب ترسیل مالکولات و مشروبات
 نادر و میوه جات فاخر مفتوح داشت پس جنگلی سپاه انگریز از تمامی قلم و مملکت خداداد

بر خاسته به بند و بست بار ارحل و غیره شتافتند منادی امنیت همه آن بلاد بلند آوازه داد

ذکر روانه شدن افواج سلطانی به تنبیه پالیکاران اطراف و
بند و بست قلم و محروسه دیگر کارخانجات که ابرشته بود و تعمیر السلطنت
با دیگر کوالیت و دادن یک هزار و دوصد و هفتصد و سی آنکه

از آن تاریخ که هر سه ولتمند کامیاب بدو دیار خود مراجعت کردند سلطان بدیانت کوالیت
ممالک محروسه امتحان خیرخواهی و بدخواهی اعیان دولت و ارکان سلطنت و ساپوکاران
همت گماشتند چون از یک یک حساب اعمال و گرفتند بتقاریب قرائن نیکو و شن جناب
شده که مهدی خان ملا الملام با چند ساپوکار کرناٹکی و دیگر حرام خواران یکدل شده قدم در
جاده خلاف و حرام مکی گذاشته بودند منجواست که ناموس بزرگ سلطنت مخدوم خود را بر باد
غارت دهد و دال بر این معنی اتری بعضی کارخانجات گشته بود چنانکه اکثر توپها در
عین کارزار از ریگ و کل بحسب اشاره همون بدبخت دمان بند شده بود تا یک یک
نمک حرام را بسرای اعمال آنها رسانیده خانهای آن عاقبت خرابان بباد غارت در
داد و نقد آنها جمع ساخته بادی زر قسط بندی نزد رسولان باوقار تبلیغ داشت و هدر
زمان میسر عزوالعنی صادق بی صدق و یقین باز میبندد دیوانی حضور متکمن گشته آه
باز گرگ کهن بیاسپان زمره گوسفند نامزد گردید چون آن مردم آزار که در دل ماده عداوت
پندار شقاوت از زمان عزل خود ماده داشت مرتبه خود بلند دید اکثر امر او چون
را که دولتخواه بودند و تا بودن آنها کار خاطر خواه خود کرسی نشین ندید بدلیل فتور قصور
بلا صدق معنی متهم ساخته حسب کم از جان ر بوده نقشه که در هیچ عصر نشانش نمیدهند

در آن صوبه نشان دران حال بعضی آصفان جاسوسان بمسامع جاه و جلال رسانیدند
 که شمالی دارالسلطنت از هر گوشه و هر بیشه فتنه انگیزان و قطاع الطریقان چند و باش
 را جمع ساخته سر نخوت و پندار برداشته پای تردد در تسخیر بلاد پیش نهاده اند بلاد و سوسه
 بے موجب در اندامی خلق الله و رعایای ممالک محروسه کمر سعه بسته اند چنانکه شخصی از
 ارباب ضلال ننگی کوزه نامی کوه کوڑی بنده را قایم کرده است بدستور آن متمر خود را از
 اولاد پالیکار مرکیسی و انموده کوه دیگری را ضبط خود آورده کامرانی میکند و دیگر تن گیری
 را گرفت و مقام استعداد حرب قتال قدم نهاده است مقارن اینحال سید محمد خان
 آصف حیتل در گود دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند که شخصی حنبی خود را
 یکی از متوسطان بسپانایک پالیکار هرین بلی مشهور ساخته وارث بیج آن سمت انموده
 چهار هزار پیاده از قوم سیدزاده هم ساخته بهوای سرداری می نازد و هوچنگی در گود
 قلعه گوڑی من مضاف صوبه هرین بلی را استحکام داده بخرابی و تاراجی رعایای باج گذار
 سرکار خدا داد می نازد که در نمجور حسب حکم قبل سید چنانچه رقم مسطور مفصل اینچهار کتاب کرده اند
 و احکام در اورنگ مہتمم نگاشته است عرض باستماع این اخبار است آتش و غصب
 سلطانی سرشعله کشیده نواب سید صاحب سید حمید سپه دار را با فوج سنگین بسرای
 ارباب ضلال بطرف کوڑی بنده و دیگری نامزد فرمودند و قمر الدین خان را با فوج گران
 به تنبیه شقی هرین بلی دستوری دادند چون خان مذکور از حضور رخصت یافت بسبیل
 یلغار در تاخت و قلعه گوڑی را گرفته تبوپ و تفنگ سنگ تفرقه در جمعیت سپاه
 کینه و رانداخته جبراً و قهر اجبار کرده مفتوح ساخت پس در قلعه مذکور پنهان گذاشته سمت
 هوچنگی درگ شتافت چون شخص مسطور را باد و نهرار سیدزاده و صفت قلت سامان سپاه

و حرب در کمال هوشیاری و خرم مستعد جنگ کوه را گرد گرفت و در سواد محاصره بیشتر
 کوشید اهل خلافت نیز تا مدت هفت ماه در دفع و رفع سپاه منصوره سعی موفوره
 بنظر رسانیدند و جنگ مردانه نمودند و وزیر خان موصوف بر جرات و دلاوری کفار
 بهم برآمده سپاه خود را به تسخیر آن حصار پیش رانده خود هم سوار گردید تا سپاه منصوره
 از کثرت و هجوم دشمنان اندیشه نموده روی توجیه بقصد انتقام شقیق آوردند و به لیری
 و شجاعت تمام به برج و باره برآمده کوس کزای نصرت نواختند کفار هم استقبال کرده دای
 وار چنان کوشیدند که خود خان مذکور زخمی گردید آخر مخدولان تاب صمصام خول شام
 غازیان نصرت فرجام نیاورده آواره دشت ابدار گردید و شقی مخدول یعنی سرداران آنها با چهارصد
 کفار اسیر شد و شوم شنکر برادرزاده نایک مقتول که آنجا بحایت مرثیه بعضی تعلقات
 هر بن اهل ضبط خود آورده در نار این کیره سکونت داشت باستماع این خبر مضطربانه
 باز آن طرف جوش تافت پس خان مشارالیه حسب حکم منجمه اسیران بعضی بارانبار عبرت
 دیگران دست و پا شکست بعضی بار آلت مردنی ملع ایشان بریده آزاد کرد و حصار کوه
 مزبور و قلعه هر بن اهل و غیره که استظهار بد بختان فتنه ز بود از پا در افکنده مراجعت نمود
 و بر جنگ صوبدار آن نواح که در افراط و تفریط لشکر با در حیل درگ پناه گرفته بود بعد رفع
 مناقشه با فوج خود عازم آن حد و دشته آنی گندی و کنلگیری را باز بضبط تصرف خود
 آورد و هیری نایک پالیکار کنلگیری را قولنامه فرستاده طلبید و سند بحالی تعلقه مخلص
 و یک نخیر فیل داده چنان بتالیف قلوبش پرداخت که نامبر باطمینان کلی بخشدش
 رسیده خود را یکی از بنندگان آنحضرت شوکت پناه قرار داده مطیع و منقاد گشت و
 نواب سید صاحب هم با سپه دار موصوف بعرضه سه چهار ماه کوثری نبذه و مدگیری

و ترن گیری را از قبضه زنار بندان سنگین دل بعد شکست اصنام و او ثان استقامت می نمود
 استخلاص کرده حواله سبیه شماران نمودند و گوش بینی بعضی مخدولان بریده معاودت کردند
 و سینه جمید سپهدار اگر چه محسن بهواخواهی و نیکو خدمتی با ساز نوبت و فیل عمارتی و خطاب
 نواب سرفرازی یافته بایالت صوبه گزنا مرگشته بود اما ترقی نکرده در اندک مدت بعارضه
 جسمانی متوجه دار بقا گردید و همدان سال بعد از آنکه زوجه ناموس موجب حضرت فلک مرتبت
 بزمان ورود عساکر سده دولتمند از صدمات شلک اتواب علامت بیماری خفقان نمایان
 شده تزلزل تام بخاطر قدسیه اده یافته باندک مدت بسیر حیان خرامان گشته بود و در آنوقت
 محی الدین سلطان پنج شش سال سن شریف داشت صبیحه عالییه نواب سید صاحب بر
 استرضای خاطر ملکه دورانیه عینی والدۀ ماجده حضرت سلطان مقبول منظور حضور شده
 نامزد گردید و در همون سال قمر الدین خان که بامید کتخدا شدن از اختراجه سلطنت فرمان
 روای یعنی خواهر نستح حیدر سلطان بار باد مهم جانبازی مینمود هرگاه اینقدر لیاقت
 و جوهر حسن عقیدت نداشت آنحضرت ادای مراسم شادی کتخدایش بصبیحه نایطه نمودند
 بجمع وجوه نو مید شده در بهرام قصور میکرد بلکه پنهانی با عیان حاسدان دولت خداداد
 رجوع و یکدل شده زوال آن دولت از خدا میخواست القصد بعرضه قلیل از دست سپاه
 قاهره سر سرکشان آن نواح زیر گردید چون بعضی پالیکار یقین داشتند که دشمنی با آنحضرت
 فلک مرتبت نمودن خود از پامی شقاوت بدام بلا رفتن است تا از کردای خود پشیمان گشته
 دست اعتذار در دامن استغفار زده مطمع و منتقاد گردیدند و پالیکار نیکنور بوسیله سفارش
 سپه سالار انگلیز یعنی لارڈ اریل کارن و اس بجا در بگذاشت لک و پیه نعلن با سالیان
 سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسود و از همون سال سلطان الا نشان

خاطر اشرف از سیاست و زرد و کوب و تغیر و تبدیل عیان دولت و عمال برداشته
صوابی اندیشیده قرار داد و عهد نمود و آنچه آنان بودند که آصفان از تعلقات و پیرگنات
مع عمال اهل دقار حساب که همه از اهل اسلام بودند در شهر ذی الحجه حاضر حضور شد و بعد
ادای نماز و خطبه عید الضحی همه با پیش منبر کلام الله بر سر گرفته متعقد می شدند که ما هرگز در کار
سرکار قصور نخواهیم نمود و هیچ تغلب و تصرف در ارسال زر محاصل بظهور نخواهیم رسانید
و روادار ظلم و رنجش خاطر رعایا و بر این نخواهیم شد و همیشه در نماز او را دو ختم در و دو ترک
مناهی اوقات خود بسر نخواهیم برد بعد این عهد هر کس اگر محاسبه داریم باشد بمعافی
حساب خلل بحالی تعلقات پان رخصت می یافت هرگاه آن بیباکان دین بعدتر
بکلام الله فایز پرگنات خود می شدند پاس عهد از دل خود بر طرف ساخته مکر و ماتی که لایق
فد کور نباشد بجل می آوردند و هر چه از نامعقولات دل شان میخواست بهر آینه بظهور
میرسانیدند آه نادان ندانستند که شامت چنین افعال شنیعه خصوصاً بعد عهد و پیمان بچه خواهد
و بخت خواهد انجامید معاذ الله عن ذالک چون آنحضرت از زنا داران و دیگر قوم غیر
انفرت تمام داشتند سوائ اهل اسلام دیگری را دوست خود تصور نمی فرمودند و جمیع وجوه پرورش
آنها منظور نظر داشتند تا چند کلمه گوراکه از نوشت خواند بهره داشتند منتخب جمع کرده میز را
کچم نامیدند و بر همه فاتر بهر ارقام جمع و خرج و بحالی و بر طر فی و غیره از فارسی یک یک را
نامزد می فرمودند و همون افراد فارسی بنظر انور گذشته مزین بدستخط می شدند و در همه مالک محروسه
یک پرگنه را یک آصف و مواضعات محاصل ده هزار بهون را یک عامل و یک سرشته دار حساب
و یک امین از اهل اسلام مامور فرمودند اگر چه طرح شکست قوم زنا داران انداخته و لیسکه و دیس پاینده
و قانون گوراکه این همه بهر حساب زمین و از یاد ذراعت از قوم بر زمین بودند و از زمان پیشین مامور

و مقرر بودند کیت سلم سید خل ساختند اما این قوم نجوش آمدگوی و معامله دانی از عالمان و
 آصفان در ساخته بدون اطلاع حضور چنان دخیل کار و بار می شده بودند که آصفان
 عالمان باعتبار آن قوم کار ملک را نمی گذاشته خود بلا وسواس بعیش و عشرت غدائی میکردند
 و شب روز در رقص و طرب اوقات میگذاراند پس زنا را داران بخلق و خوشامدگو
 تمام تعلقات را حسب سخاوت از ظلم غارت ساخته نصف وصول باصف و عامل میبردند
 و نصف در تصرف خود می آوردند اگر چه خارجا این همه اخبار اسمع شریف آنحضرت میرسد
 اما نظر بعد آن بدعهدان کرده گران خاطر نبود و برگناه و حرام خوری ایشان گرفتاری نمیکرد
 و در هر موضع مسجدی بنا ساخته مؤذن و ملا و قاضی در آنجا مقرر کرده در تعلیم و تدریس مسلمانان
 میگوشتند و خود بدولت اوقات شریف را در نماز و تلاوت قرآن مجید و در و خوانی مفرغ
 میداشتند شخصی در قصیده مدح آن شاه جمجاه گفته است **س** ز تیغ ساخت مشخر
 جهان و اهل جهان گرفت چرخ و ستاره بسیج گردانی **د** اما تارک الصلوة وزانی را برابر
 دشمن جانی می انگاشتند چون محض پاسداری اسلام از مصلحت ملک گیری و ملک داری و
 باز پرس اعمال و اعمال دست سیاست برداشتند هر یک در مقام خویش بے دشت گردیدند
 و خوانین و دولتمردان قدیم را از پایه اعتبار و اقتدار بر انداخته ادنی زاده و کم حوصلگان را
 بمراتب و رتبه های عالی رسانیدند و عهد های کار آزموده را که همیشه کفایت کارهای عمده و مهمات
 بهیتم مامور می شدند بادی منزلت فایز گردانیدند زیرا که رای و الا اقتضای آن فرمود که
 بهر یک از اهل اسلام از خوان و نوال و عنایت خود بهره مند و متمتع باشند که ادنی زادگان
 هم محروم درجه ای نشوند ازین سبب خلل و فساد در اساس دولت روزافزون بوقعی راه
 یافته یکسر از کین و خوانین سوء الظن شده با اتفاق باعث فتنه و عناد گردیدند و میرند که

با صناعت نواز نشات شامانه ابواب مکر و غدر بر سر و اکابر و مالی و مالی می کشود تا آنکه
 زمام اختیار جمیع ممالک و مهمام دولت در قبضه اقتدار او در آمد کارش مبر تبه بالا گرفت
 که غرور در دماغ بے مغزش را دیا فتنه اکثر همات ملکه و مالی را از پیش خویش بے رضا و
 اطلاع آنحضرت فیصل میرسانید جمیع مملکت انجور و سلم خویش پر فتنه و شور ساختنش
 عمل غیر معمول بدعا ی هوای خود می نشانید عده را بعلمیات غریمت خوانی و دعوت
 تسخیرات که بر روز نیم من مریح سیاه دعوتیان غریمت خوانده می شوختند چنان مسخر
 ذات والا نمود که هر چند کلمات شقاوت آیات آن بد ذات از زبان امر با سامع
 آن خسرو گیتی ستان میرسد لکن آنهمه ادراخا طراش است جای داده آتش غضب
 سلطانی بر لال انعامش فرو می نشانند و در مقام انصاع او در نمی آمد بلکه در ترفع
 مرتایش میکوشید و ذیل محبت عنایت بر افعال تبایح او می پوشیدند بنا بر آن
 او به سبب عنایات روز افزون شامانه بر جمیع قلاع و بقاع ممالک محروسه اقتدار
 و استیلا یافته در همات کلی و جزوی هیچ کسی را مدخل نمی داد و فرامین مستعمل بر بعضی
 تحکیمات بے موقع به پرگنات می فرستاد و اخبارات کار خباثات و حالات عایا
 و واقعات ممالک محروسه بجنوب فیض گنجور نمی رسانید چون این حال بعضی سردار
 دولتخواه و ارالین مشاهده نمودند دست و زبان از امر خیر خواهی دولت در کشیده بودند
 الحاصل سلطان به تعمیر قلعه دار السلطنت همت گماشته طرح تازه انداختند و حصا
 قدیم را شکسته بطرف جوی کاویری دو حصار نخته سنگین مع خندق عمیق و برج
 و باره کشیدند و جنوب بچهار سو حصار مستحکم باندک اندک فاصله بنا فرمودند چنانکه دیباغ
 داخل چهارم قلعه گردید و غزنی قلعه اگر چه بنای چهار حصار انداختند اما دو حصار قدیم تر شب بوب

ذکر معاودت رسولان باشوکت در سن یکینزار و دوصد و ^{۱۲۰۸} مشیت
هجری و تقریر کچیر پیا بحساب سماء الحسنی و مباہی اندوختن اراکین
بالقاب میر میران و احداث فرمودن تحت سلطنت فایز حضور
شدن شہزادہ ایران زمین بسبب مخالفت امر و اعیان آن
نواح و ظہور مراسم تہنیت شادی کہ خدائی و روداد کو الفیہ حضرت
و واقعاتیکہ از ابتدای ^{۱۲۰۸} ہجری لغایت ^{۱۲۰۸} ہجری الگ

چون یک سال چند ماہ خسرو زادگان و الاشان در بندر چینا پٹن سکونت داشتہ
بین الجانبین شرائط موافقت و مخالفت درست ساختند و مبلغ قرار داد عاید نمودہ
معاودت نمودند شہر بایر نامدار در ساحت صحرائی وسیع و عریض یوسف آباد
عرف دیون ہلی کہ عمان خوش قصد سیر و شکار بدان ناحیہ در تافتہ بودند محسری
رسولان جگر بند و االیقان ہوشمند گرفتہ بفتح و نصرت امیدوار گردید و غلام علی
خان و خطیب باند نشیہ خیر کے در نظر بندی داشتند و اہل بدرقہ جگر بندان را بانعام
و تشریفات شاہانہ نواختہ مخص ساختند و محفل جشن و سورت تریب دادہ اثاثہ شیش
و طرب مہیا تر گردانیدند و ہر امیر و سردار دلیر را بعواطف خسروانہ سرفراز و بناصب

ارجمند معزز و ممتاز فرمودند ^{۱۲۰۸}

بیفز و دشان پایہ عز و جاہ کہ

ز انعام شہ گشت خرم سپاہ

ہمہ خوش دل و شاد و خرم شدند

ز بار عطا جملہ خرم شدند

و ہمدان زمان ہر یک از اعیان نامدا

بالقاب میر میران مخاطب گردیدند و کچهریهای کارخانجات خود را تیمنا بتعداد اسماء الحسنی
 که نود و نه اسم اند نامزد فرموده بمستقر سرسلطنت برگشتند و در هر کچهری که الهی کچهری
 و رحمان کچهری و غفار کچهری و غفور کچهری و عزیز کچهری و امثالہ موسوم بودند چہار
 ہزار سپاہ ظفر سپاہ را متعلق ساخته و نام حبش کہ پیش ازین لشکر سپاہ پیادہ را
 بنام مذکور میخواند از میان برداشته مطلق عسکر نامیدند مخفی نماند کہ سید غفار
 حلال نمک میر میران اول شدہ و محمد رضا بن ابراہیم صاحب خال بزرگوار نواب جوم
 کہ جد پدری آن شہر یار می شد و امین صاحب پسر کلان صاحب موصوف در مد
 نواب مرحوم بخشی سایر سوار سلیہ ار شدہ اما بادی حرکتی یعنی بتلفظ دشنام از دست
 سید میرن سپاہی در کچهری دار السلطنت قتل رسیدہ بود نیز علم میرانی برافراشت
 و بہ بتکی نواب شہور گردید و جہ تسمیہ شل نیکہ پیش ازین خسرو نامدار اورا با فوجی پیہ
 نایاران یعنی نامزد فرمودہ بودند بہ دلیری و تہویر تمام علامت و زور تخریر بان بدختار
 نمایان ساختہ بحیر و قہر سرداری اکثر ایشان را بادیگر سرکشان گرفتہ در یک خانہ جمع کرد
 و بہر عبرت آن خانہ را آتش زدہ سوخت چون بزبان کنہری آتش را بتکی میگویند
 او باین اسم معروف گشت و خانجہان خان و پرنیاز ناردار سوا اینہا بعضی اقوام
 نواب و مشایخ زادگان کہ از کسب پاہ گیری و فن سرداری معرہ بودند منظور نظر و پوش نام
 حضرت اسلام پرور گشتہ میر میران و صاحب نوبت و نقارہ گردیدند و جمیع میر میران
 طرہ ہای طلا پر جواہر پد کھامی مرصع عنایت و مرحمت گردید ہمداران آوان آلات
 حربیہ باین صطلح کہ بندوق و الفنگ و توپ را درخش و بان را شہاب نامیدہ شد
 و تحت سلطنت و سریر معدلت فرمانروائی کہ بصرف جواہر گران بہا بصورت شیر

مرصع کرده اگر چه بر حسب و در ساعت هایلون ترتیب یافته بود اما برای جلوس بمنیت مانول
انتظار یک بر حسب قاعده سلاطین هلی که از خاندان جسونت راجه او دیو پور میگرفتند
وبانی این دستور سلطان جلال الدین اکبر بود آنحضرت نیز والی نواح کج را بصرف
لکو کما زرو تحایف و تشریفات و عنایات شاهانه مطیع و منقاد ساخته بر فرستاد
دخترش را رضی کرده بودند می کشیدند بای حال زمانه که در شکست ارباب هدایت
حامی خلق الله میگوشت مساعت نمود و همدران آوان بقول بعضی شهنشاه ایران
بسبب مخالفت و مسلط آقا با خواجه سر آواره شده بعد دریافت فراوان رنج سفر
فایز حضور سلطان فیض گنج گشته بود حضرت عالم نواز از ملاقات کرده در جمعه گنج
بعزت خسروانه فرود آورند و سلوک شاهانه و مراعات مکانه با او مرعی می داشتند
سوائی خلایع و فروش و اسباب لازمه و اغذیه و اشربه و خیر آن دو هزار روپیه نقد بصر
شاکر و پیشه اش ماهوار میرسایند چون هگی بهمت قضا نهمت با اتفاق و ارتباط
سلاطین اهل اسلام صرف بود بنابرین از روی اخلاص و خلوص نیت ایلیان را
باتحف بے پایان و فیضان کوه تنان و مکتوب محبت اسلوب بواسطه تمهید مقدما
امداد و اعانت فراوان امور بخیر مت زمان شاه بن تیمور شاه بن احمد شاه دُرانی
والی کابل که روانه ساختند آن بادشاه و الاجاه مدعیات آنحضرت را در خیر قبول
خود آورده فرستادگان را با انواع خلایع فاخره و انعامات متکاثره ممتاز فرمود
چون قواعد محبت مصادقت در میان آن دو بادشاه عالیه بعهد و پیمان استحکام یافت
رسولان با شان با تحایف و هدایای آن نواح و مکتوب در جواب متضمن انتظام یافتن
همام مصادقت و استحکام مبانی مخالفت معاودت نموده بر زمین بوسی درگاه خلایق

پناه مشرف گردیدند چون چندی بعیش عشرت منقضی گردید در سال ۲۱۰ م کینه را رود و
 ده هجری خدیجه زمان نامرده را در سلک ازدواج خود در آورند و بزم شادی تزیین
 داده اسباب طوی و مجلس شبن سوری را استند پس چند روز خوانین امر امیر
 سامانی اسباب طوی نامزد گشته نوازات مسرح و طرب مهیا کرده تمامی سردار و سپاه
 را از خوان نوال احسان آن شاه جوان بخت نوجوان بهره مند میگذاشتند و با طعم
 و اغذیه لطیف و خوشگوار کام و زبان و ضیغ و شریف را متلذذ و شیرین تر مینمودند و مطربان
 و نغمه سریان و کلاوشتان جادو و نظر را بنوازشات و انعامات شاهانه از آرزو نیاز
 مستغنی ساختند پس آنحضرت با مروت بعین اخلاص با جمیع امر و سپاه بر یک شیلان
 شیرینج خاصه تناول فرموده بزبان مبارک ارشاد نمودند که ما همه برادران دینی هستیم
 لازم که پاس قومیت و دینداری ملحوظ نظر داشته کینه را از دل بیاورده یکدل باید شد
 و الله فی الله کمر جهاد بعزم استحصال شهادت بر میان همت چیست باید بست بعین
 ارشادات خلعت های سرخ رنگین بامرو سرداران از دست با جود خود عنایت ست
 فرمودند این خلع سرخ را لباس شهادت تصور نمایند آه با این تسلی و آیین نیکو
 و نوازشات عالی سنگدلان عاقبت خراب آخر الامر طریق سعادت و فدویت
 نه چیمووند پس رسان گیر یعنی یک هزار و دویست و یازده هجری رای و الاچنان اقتضا
 فرمود که محافل فردوس مشاکل شادیهایی کتبخانی شاهزادگان ذوی الاقتدار بیاراید
 پس حکم جهان مطاع بسر انجام این امور شرف نفاذ یافت تا میر سامان معاودت نشان
 حسب فرمان و الا نشان محی الدین سلطان را با صبیحه محمد علی عرف جو میان شرف
 ازدواج دادند و از مهر سه عصمت و اجلال یعنی بمشیره کلاش خلف میان موصوف را شرف

مواصلت نجشیدند غرض بر برهمنه از خاندان عمده پرده نشینان عفت و عصمت ابرم ساینده
 به آتین شاهی و مراسم خسروی پیوند معنوی نجشیده بر تخت مناکحت و معاشرت جلوه گر
 ساختند و در سال یک هزار و دویصد و دوازده هجری خاتون خاصه سرادقات حشمت و
 اجلال اسپر زائیده بعد چند ماه بعارضه مهملک متوجه دربار بقا گردید و آن پسرنیک اختر
 بهم که بخداداد سلطان نامزد شده بود و عنقریب شیرجبات نعیم نوشید بهمدان سال شهنشاه
 ایران بر حسب استدعای امرای پای تخت خود از حضور مخلص گردید چون او بنجست آن
 شهریار نهایت محبت و اخلاص داشت او را با انواع تشریفات و نقد و جنس بسیار و دوا
 کرده فرمودند میخواهیم که بعد بند و بست ملک دولت دار السلطنت ایران ما و شما با زمان شاه
 اتفاق کرده بتظیم و تنسیق بنده و دکن کوشیم او هم قرار این معنی نموده بود و بهمدان سال
 آن نطفه شیطان اعنی صاحب یوان المناط لب بمیر آصف شرارت و بیوفائی
 و بدخواهی قوم مهدوی که آنها را دایره و اله گویند اگر چه آنها حسب بر راست بازو
 حلال نمک بودند اما صاحب یوان مذکور از آن قوم اندیشه تمام داشت و پیش ازین
 اکثر جنگها از ایشان بظهور آمده بود معروض داشته مزاج و مانع را بنوعی برشورانید که
 آنحضرت از آن قوم و سوسه بغاوت پدید آمده جللی را بازن و بچه از قلم و خود خسلج
 فرمودند سپس مقتضای عقل و ورین و فطرت وقت گزین از همه سپاه خود شیوخ
 سادات ساکنان سرینک پٹن و کولار و بسکوٹ و دیون بلی و صوبه سیرا
 و بالا پور کلان و ابل تجاوز ده هزار مرد منتخب بفقوای تلفظ این عبارت که در زمره
 غم نباشد باشد تشریحش آنکه اشاره و مقصد از حرف عین مردم غیر ملک و از هم
 مغل و مرهٹه و از نون نایطه و از ب برهمین و از الف افغان و از شین

شیعه و از دال اهل دایره یعنی مهدوی که اینها داخل زمره نشوند منتخب کرده بام
 زمره خاص نامزد فرمود پس اهل زمره آتقد منظور نظر گشته معتمد علیه شدند که در آخر عهد
 سلطنت بر تمامی کار خانات دولت خداداد استیلا یافته و حیل کار و بار و رتق فتق
 مهمام عمده گردیدند از انجمله میردیم نامی نا تجربه کار بقلع داری دار السلطنت قیازیت
 اگر چه آنحضرت اعتبار تمام بران اهل گمراه داشتند اما آن بے دولتان در ظاهر مطیع
 و منقاد امر آنحضرت بودند در باطن تا بعد از مرضی صاحب یوان گشتند تا آن بخت
 و مکر معقول در تاراجی دولت و سلطنت مخدوم خویش کرده اول دشکست لشکر
 و خوانین و امراء معتبر بسبب کمی مواجب مشا بهره و کساد منزلت همت بر گماشت
 سپس بلشانی و تلبیس و بایان غلیظ و شدید که عیاذا بالله کلمه از زبانش سوای قسم
 کلام الله سر نمیزد خاطر اشرف را از خود جمع کرده تمامی حضوریان را بطرف خود کشید حتی
 که عرض بیگی حضور و بعضی ندیم لنیم الطبع و لیسولان و چاوشان و خادمان جاسوسان
 جز صوابدید و استرسانایش جزرات پرداز عرض حضور نمی شنید و عراض ملکی و مالی که
 از ممالک محروسه میر رسیدند بے اطلاع حضور از دست خود چاک کرده مطالعه میکرد
 و مضمون خاطر خواه خود در آن مندرج ساخته سپس بحضور منیرست بلکه خاک آن خطه
 جزیره وای زبانش نمی پرید و باد جز صدای خواشندیش نمی وزید سبحان الله میر
 ثانی میران حسین او باش منش زانی که خبر طریق پوچ نمی پیود تا آنکه در تعلقات مواضعات
 پالکی سواری خود را بردوش لولیان دیوشمایل برداشته در صحن کچری میگردد بعضی
 اوقات همه لولیان تلنگ را بے جدار و قباچه جمع کرده خود هم در آن مجمع جمعیالی
 میخرا مید پس پیدا است از کسی که چنین خیال فسق و فجور در دل خود داشته باشد

انتظام مہام سلطنت معدوم و میر آصف ثالث شیرخان چولوری کہ نصیب المثل گاؤ
جنت بود عرض از دست نادانی و حماقت چنین بچوصلہ کان کارخانجات ملک دست
چنان ابرو بر ہم شدند کہ در مبلغ تحصیل ممالک محروسہ ہشتم حصہ آنہم تمام و کمال نجرانہ
عامر منی رسید و حکم نامہا و فرامین حضور جزدار السلطنت دیگر جا فایز میگردید و این خسرو
رحمت آثار ہمت در پرورش دینداران گماشتہ بودند و زر یکہ بخرچ آنہا میرسید
غنیست شمرند ہمداران سال دہوند و جی و آگاہ مرد با توفیق را کہ راقم سطور مجمل
کیفیتش بشیر در اوزنگ چارم و دوازدم کتاب تذکرۃ البلاد و الاحکام چیز میمندج
ساختہ بود و بعد آن علیحدہ در اوزنگ چارم و دہم مفصل مذکور کردہ است آنحضرت
یرلیغ طمانیت تبلیغ فرستادہ بار تقای جاہ امیدوار ساختہ طلب داشتند چون آن مرد
فرمان طلب آنحضرت را ذریعہ دین و دنیا و ترقی جاہ و نعم خود انگاشتہ با جمیعت خاطر و
چند رفیق و متعلقان خود فایز حضور گردید صاحب یوان شیطان سیرت خلیشتی پیدا
کردہ در پی شکست و افتاد آخر در خلوت بدلائل نامطبوع ترغیب گرفتاریش نمودہ
مزاج و مانج را بر آن آورد کہ اورا بہانہ مجراید فرمودہ برڈیوڑی گرفتار مغول و محبوس
مختون و مشرف بشرف اسلام و زفقایش را داخل عسکر ظفریکہ ساختند با این نظر
پرورش آنحضرت بر آن سعادت مند بشیر بودہ فہم سلطانی کہ ستہ رو پیہ میشود یومیہ
مقرر کردہ استادی را بہ تعلیم آئین دین اسلام مامور فرمودہ بودند اگرچہ بعد چندی کپی
بنامش مقرر کردہ بخلاصی او فرمان دادند اما دیوان عقب صفت نیش زنی کردہ عرض
نمود کہ قبلہ عالمیان برابر او شوخ و بے باک و شجاع دیگری را تجویز کردہ ہم پلاش باید
گذاشت تا او را رہائی باید بخشید نیکو ہوید است چونکہ او بے مقدر بود بطور قطع الطریق

با چند اوباش بے پایه سرکوب سپاه حیدر آباد و اهل پونا و فدایان حضور الالبودہ سہر
میدر در نیصورت اور اسرار مطلق العنان ساختن از مصالحہ مملکت بعیدست محتمل
و یکن کہ گفتہ و حادثہ روی دید کہ بعد از ان سست تدارک بدامن تلافی آن نرسد ہر گاہ
رای آن بے رای در حیز قبول آمدہ آن فدوی دولتخواہ ہچمان مجبوس ماند و اول
شیخ احمد موسوم گشتہ سپس بر حسب آرزوی او ملک جہان خان خطاب یافتہ بود
قصہ کوتاہ دیوان بے ایمان چون دست تسلط خویش اقوی دید و دولتخواہان قدیم
از پای اعتبار بر افتادند در ہر امر بہ ہوای مدعای خود عمل مینمود ہمدان آوان غازی
خان را کہ رکن رکین دولت خداداد تو ان گفت بے سابقہ جرم متهم بسازش مشیر الملک
دیوان حیدر آباد کردہ حسب کم مجبوس ساخت ہمدان سال کہ عہد اخیر سلطنت رسیدہ
بود بصلاح آنحضرت باغوائی بدخواہان مغالطہ عظیم خوردہ چہ بعضے اہل فتنہ زکام مجید
حرفهای رسم الخط عثمانی رضی اللہ عنہ وارضاہ کہ در خواندن نمی آید و ہر یک از
سلاطین عرب عجم درین امر جرات پرداز نہ گشتہ و کسی عالم و فاضل و محدث تجویز
این معنی نکرده بود و موضوع نمودند

ذکر لشکر کشی جنرل هارس سپہ سالار انگریز حسب کم لارڈ مارلنگٹن
صاحب بہادر تجویز ابوالقاسم خان شستری و مشیر الملک دیوان
حیدر آباد بسریٹنگ پٹن و واقعہ شدن جنگهای فیما بین سلطانین
و جنرل ندکو و نزول دولت سلطنتش کہ در سال ۱۲۱۳ ہجری ہزار و دوصد
و سیزدہ ہجری واقعہ شدہ آنکہ

چون سلطان و الا نشان در مقدمات بلا اندیشه سرعت مینمودند و عرض کسی هواخواه
پسند خاطر اشرف نمی شد چنانچه در آن سال و کلار را با تحایف و هدایای بیشمار بامر
وکالت مأمور ساختند یکی را با مکتوب محبت اسلوب بهر استحکام سرشته اتحاد و مؤدیت
بخد مت زمان شاه والی کابل روانه فرمود و دیگری را بنا بر آوردن نیکو بطرف راجع نواح
کچ مخص ساختند و شخصی را با تحایف بے پایان و تشریفات گران بطرف سلطان روم
رخصت نمودند و همدراین اوقات از مورس بندر چند فراسیس سپهسالاری موسی سپیو
نام فایز حضور شدند چون انگریز و فراسیس که مذہب عیسی علیه السلام دارند از چند گاه با هم
انجیل عداوت تلاوت میکردند و با حیای موفته قننه و فساد با یکدیگر اعجاز مسیحانی بکار
می بردند انگریزان بندر مدراس را استماع رسیدن فراسیس بدار السلطنت پٹن فرستادند
آنحضرت و کلار را با طرف مذکور نعل در آتش گشته متوهم شدند مبادا که بحایت تخریب
فراسیس سپاه سلطانی به تخریب بلاد کرناٹک حیدر آباد متوجه شوند با مخلصان خود
مشورت کرده در استیصال دولت خداداد حیا انگیزند و ورود فراسیسان را پسند
استط خود کرده تجویز مشیر الملک و میر عالم مفصل این اخبار به لارڈ مارلنگٹن صاحب بهادر که
در کلکتہ بودند نوشتند لارڈ موصوف که جوایای وقت چنین فتوحات بود و بر بے بندوبست
کار خانات آن دولت موقوفی تمام داشت بسعرت سریعہ بچار هزار سپاهی سوار جهان
گردیده به شہر شعبان المعظم تشریف یازد و صد و سیصد و سی و هجری فایز مدراس گشت لشکر را
جمع کرده بسریلی جنرل هارس بقصد تسخیر بلاد سرینگ پٹن پیشتر کوچانید و از حیدر آباد کرناٹک
و کرناٹک و الر نیز بچار هزار سپاه بندری که مشیر الملک اعظم الامرای بهر شکست جمعیت موسی بیرون
فراسیس قایم مقام موسی روفیق ناظم حیدر آباد طلبیده شده بود مع دو هزار مردم بنگال

که از سابق در سواد حسین ساگر اقامت داشتند حسب التاکید سرخیل لشکر با سامان جنگ
بر خاسته روی بسوی مدراس آوردند و میر عالم با هشت هزار سوار و روشن ای شمشیر
هزار جوان تربیت کرده موسی مومتوفی از راه پانگل گهاٹ بدویل عبور کرده از نیگٹ
گیری گذشته در سواد گورایتم بشکرانگریز پیوستند چون عساکر با ساز و سامان جنگی
روی با اجتماع آوردند لار دبهادر موصوف و دو ستمکتوب متضمن سپردن فراسیسان
نواد را بدست خود و داشتن وکلای خود را در السلطنت پٹن و گذاشتن قلاع ساحل
دریا یعنی کورال بندر و منگلور و غیره بطور تجارت که محل عبور جهازات است
بذمه سرداران انگریز ترقیم و تبلیغ ساخت چونکه از آنحضرت جوابی بر وفق مراد و صلاح خود
نیافت فرمان داد پس جنرل ندکور حسب احکام لار و معزالیه با جنرل فلای سپه لار
سوار و جنرل چمپیس سپه لار اهل فرنگ به دویم شهر رمضان المبارک سنه هجری شصت و
نهضت کرد و بطی منازل و مراحل از راه انبور گده و ترپاتور گذشته بنواح رای کوٹه رسید
در آن زمان لشکر بعضی اهل کار سلطانی عبارت آراسته بخدمت سلطان عرض کردند که
فوجی انگریز با چند بانک و لقه های حیدر آباد بنا بر جان نثاری میسرند و زیاده از چهار
هج هزار نیستند مگر سردار پونا با ایشان اتفاق نکرده است آنحضرت با استماع این خبر برپا
میر میران را با فوج گران و بادگیر میر میران بگوشتال و دفع اهل جرات نامزد فرموده خود با حضرات
امرا و سپاه زرم آفرمان دادند و میر میران ندکور از حضور خصت شده روی بسوی لشکر انگریز آورد
و سوارانش منتشر شده بدو کردی غری رای کوٹه پناه جنگل در افتادند و رساله های سوال انگریز
نیز بغیر مستیز و آویر پیش آهنگ گشته صفت آراگردیدند و سلطانینان گرد پیش آنجماعت
حلقه زده با مرقزاتی همت گماشتند و جنرل موصوف چهار روز سواد کله منکل را مخیر

عساکر خود ساخته تیار بجای دویم شهر شوال المکرم پیشتر کویچه چون سوادانی کل امرکز نزل
اعلام و خیام کرد قزاقان جرات کرده بر پیش منقلای انگریزی اسپان ایگخته جوقی را
ته تیغ کشیدند و در عوض تحسین آفرین و انعام از میر میران برگشته خود نفر نیا و دشنام
یافتند هر کدام دانست که معامله برگشته است و عزم سرداران بزرگ نیست بعد از آن دست
دلیری و جرات از جنگ باز کشیده مانند اهل بدر تو پیش لشکر عظیم را ہی می شدند
چون تمامی سپاه و حشم زیر ظل رایات جاه و جلال جمع گردید و بر یلغار سپاه خصم واقف
گشت از مستقر سر بر سلطنت با حشمت و شوکت حرکت کرده در ساحت چمن پهن که معاند
ملکچوار آمد سپاه خصم را از همون راه نشان داده بودند خمیازه خراگاه با وج مهر و ماه رسانیدند
جنرل موصوف بر این معنی اطلاع یافته فوراً از آن صوب و تافت و جرسب ایسلی
مطیعان خود بنجائخان اهل شتافت چون این خبر معروض حضور گردید بر جوایس غرض آلود
شده بر بیل یلغار متوجه الطرف گشت در میدان گلشن آباد عرف مژولی سراه
سرو خرامان با غستان تهور گرفت مستعد زرم و پیکا بودند که سپاه انگریزی پیشتر آهنگ
شده صفت آرای جدال و قتال گشتند نظر

روار و بر آمد سراه نبرد	هزار هزار در آمد به مردان مرد
غبار زمین بر هوا راه بست	عنان سلامت برون نشد دست
جگر تاب شد نعرهای بلند	گلوگیر شد حلقه های کمند
چو از هر دو سولشکر آراستند	یلان سول بسو مردمی خواستند
سیاست درآمد به گردن زنی	ز چشم جهان دور شد روشن
ز بس خون که گرد آمدند مغاک	چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک

دو لشکر چو مور و ملخ تاختند	نبرد می جهان در جهان ساختند
دران گلشن آباد ناور دگاه	گل و مل بهم بر زدند کلاه
نسیم گذشتن وزیدن گرفت	شقایق ز سر باد میدان گرفت
لب زخم خندان بد اغ جگر	شفق گون رین گشت از خون تر

از صورت آویزش آن روز معنی تمام مناقشه و ختم مجادله پیدا بود که فدایان سلطان
جراتهای شجیعانه بعمل آورده با تشبازان خصم همدست و بهم باز و شده شور قیامت
رختند بعضی سر داد لا و رک شیران پیشه حلال نمک بودند با سپاه خود در برابر ایشان
آمده حمله کوه شکوه خصم را تاب آورده بضرب تفنگ آتش رنگ تیغ بیدریغ جمعی کثیر را بعدم
فرستاده سلک جمعیت ایشان را چون نبات النعش متفرق و پراشید ساختند
و بهادران انگریزی نیز پای ثبات نشسته فدائی و ارباب سپاه اسلام رده چنان شلکها
رختند که سینه های معاندان چون نیجه مشک گردیدند در آن حال قمر الدین خان
مفتی چونکه حکم انگیختن سپاه بر لشکر خصام یافت قصور تمام کرد چه بیکبار سپاه
جهانده چون کور بے تمیز بر جماعت دلیران خود افتاده زیر و زبر نمود از آنجا که اقبال
ونیک اختر از سلطانین رو یافته آثار تباہی و بے دولتی هر روز در ترازید بود
و هر گاه بالعکس خواهش خاطر اشرف بطور بے آمد چند سپاه منصور بیدریغ و مفت
جانها بغارت داده به کتیک پا از آن معرکه گاه بدر فرستند پس سپاه انگریز قتیاب
قرین مستر گشتند در آن اثنا بحضور خبر رسید که از طرف بمبئی لشکر انگریز یو موسا
رسد غلات بسر کردگی جنرال سٹوٹ از راه کوڑک رست بصوب دارالسلطنت
آمده آید تا آنحضرت چند میزیران را با سپاه جرار بر سر و لشکر جنرال هارس گذشته خود

باتمامی چشم متوجه دفع شورش آن لشکر شده ره گرای کوژک گردیدند در یک روز
و دو شب بر سرش رسیده فرمان محاربه در دادند سید غفار دولتیخواه که دشمنی
و تجربه کاری جنگ یتائی داشت از یک طرف حمله کرده با فوج غنیم در آنوقت و از دیگر
جانب حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان شور بلا برانجامه رنجیده آتش کارزار را
سر بفلک اشر رسانید و دیگر میران ها در امر گوی ربانیدگان میدان گوله بازی گوشه
سترگ نموده بضرب تفنگ و شمشیر اهل خصم را چنان منترم گردانیدند که آنها بمقتضای وقت
تا ب حمله شیران خون خوار نیاموده دست از بعضی اموال و اسباب خود برشته بجنگل خزین
و سر راه جنگل گرفته آسودند سپاه منصوره اطراف هجوم کرده بدفع انجماع تردد میکردند
در آن اثنا محمد رضا میران از حضور انواع الحاح و مبالغه فرمان پیش آهنگی حاصل
ساخته با سپاه خود چون بتر بریان متوجه ناوردگاه گشته دست و بازوی شجاعت
بر کشاد و چنان تلاش شکست لشکر غنیم از حد گذرانید که جمله سپاه خصم پامال حوآش
شدن نزدیک رسیده بود چون کمین داران قضا و قدر در پی شکست اهل اسلام کمر
سعی بسته بودند از قضای تیر تفنگ از طرف خصمان بر سر میران موصوف رسیده جیب
وجودش از نقد جان خالی ساخت سپاه منصوره لاش او را بر داشته حاضر حضور شدند
سلطان جهان گیر لاش شهید را روانه دار السلطنت فرموده خود بدولت بحبت دفع
آن لشکر همت گماشته بودند در آن اثنا جو اسیس خبر رسانیدند که لشکر آن طرف متقابل
روی تافته از راه جنگل بطرف کلیکوٹ کوچید پس آنحضرت بدار السلطنت معاودت
فرموده بودند که جنرل هارس از راه هوسلی عبور جو کرده از سلطان پیچیده گزشته غربی قلعه
فرود آمد و روز دیگر سالهای انگریزی حمله کرده چند جا های قلب را در ظاهر قلع سلطان

قائم کرده بودند بعد جنگ و تردد نمایان تلفت اکثر مردمان گرفتند از قضا همون روز حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان که مرد شجاع و دولتمتوازه آنحضرت بود جان بازی نموده بشجاعت تمام خود را در صفت سپاه خصم زده شربت شهادت چشید پس سپاه انگریز حسب التاکید سپهسالار خود اسباب مورچال در باغات آن نواح بهم رسانیده مورچه غرنی متلع بر کنار جود گیری بطرف بایب احداث کرده شکست و ریخت حصار سعی میکردند و به توپ گرنل بازار آتش فروزی گرم داشتند و

ذکر یورش سپاه انگریزی بر قلعه دار السلطنت پٹن و پشت پٹن محصوران و شهادت سلطان دین پرور و احوال شاه زادگان و تاراجی کار خانجات سرکار خدا داد و جلوس شخصه از اولاد اراجا میسور بر سر ریاست میسور مع دیگر کوالیف روداد سنه الیه آنکه

آه خامه سوانخ نگار حاکم تاریخ گواز تفصیل کماهی احوال ملک رانی و سپه پروری نواب مرحوم و سلطان مجمع الفضایل و العلوم انفرغی یافته ضرورتا بر صفحه الحال شرح نزول دولت خدا داد با سینه چاک سزنگون و گریان میگذرد آن چنان است هرگاه که سلطان والا نشان اتبری کار خانجات دولت خود بدین منوال که ذکر رفت مشاهده فرمود و رفتند را از پیرامون حصار دار السلطنت ناگاه حادث دید جمیعت شاهانه اقتضا بآن نه نمود که دار السلطنت را گذاشته دیگر جان نهضت فرماید یا طریق مصالحت پماید جمیع امور ارضی بقضای ایندی بوده برج و باره حصارهای دار السلطنت را احوال اهل زمره کرده منوجه زرم گردیدند قمر الدین خان فرصت جورا با لشکر گریان

بعد از آنکه رسیدن لشکر انگریز و فوج کو مکش نامزد فرمودند و فتح حیدر را بتامی عسکر و سوار
 بایر نیاز ناردار و غیره میر میران از خود جدا کرده در میدان کرکیٹ فرود آورانیده بودند
 اگر چه اطراف لشکر انگریز گاه گاه سوار نصرت شعاع میخرا میزدند اما حکم محارب از سرداران
 خود نیافت دست حسرت می مالیدند فی الجمله لشکر بمبئی هم رسیده سواد بهادر پور را
 مخیم عسکر خود ساخت و بارها هر چند سپاه سلطانی که جزا فر و ختن آتش کارزار کاری شدند
 مسلح گشته بر محاصران قوی باز و خود را بسان پروانه که بر شمع می ریزد بدلسوری میختند
 و بحجت الطغای شعله فتنه و فساد و سعی مردانه بظهور میسایندند اما زمانه دل زتابنده
 سلطانیان برداشته بود و شیت ایزدی کوس بنی طغری بر قفای شان می نواخت
 کاری بر وفق مراد شان میسر نمی گردید هر گاه مهاب باغ که سید غفار حلال نمک چون
 آفتاب نگهبان آنجا بود بچند حملات و تلف هزارها مردم بجالفات نداده پای ثبات
 بسان قطب مستحکم داشت آخر بد اختران حضوری تجویز ما کرده آن بهرام سپهبد و لختجواهی را
 از آنجا بر آوردند و دیگری را از حل سیرت در آنجا گذاشتند باندک سعی مسخر سپاه انگریز گردید
 بتوپ و تفنگ استحکام دادند و از آنجا سپهبد پیش اندند تو گوی که همان شب چپراغ
 نصرت قلعه و سلطانیان گل گردید دران حین سلطان رحمت تر جان موسی سپهبد
 فراسیس را بحضور یاد فرموده ارشاد ساختند که الحال چه مصلحت می بینی او غرض نمود
 که صواب دید فرمای آنست که آنحضرت خود بد دولت با جمیع سوار و عسکر و خزان و تشکات
 و زنان از قلعه بیرون شتابند و سپاه ظفر پناه را بدفع اهل غنیم نامزد کرده متوجه صوبه
 سرا و چیتل درک شوید یا فدوی را مع دیگر فراسیسان به انگریزان سپارید تا پرخاش
 از میان برخیزد یا حراست حصار شکسته قلعه بیدخل کارکنان شاهیه به فدوی

و موسی لالی حوالہ شود سلطان در جواب عرض سپردن او را بانگریزان ارشاد فرمودند
 اگر برای شما که غریب الدیار هستید تمامی سلطنت ما تلف و تاراج شود راضی هستیم
 ہرگز شمارا بدست دشمنان نخواہیم سپرد چون او رخصت شدہ بجای خود رفت آنحضرت
 در باب گذشتن قلعہ بحر استش از دیوان خود مشورت نمودند و حسب خاطر خواہ خود
 چنان بیان نمود کہ برای عالم آرای نیکو ظاہر است کہ این قوم از کسی وفانکر و حضرت
 یقین تصور سازید ہر گاہ قلعہ حوالہ او گردد ہمون زمانہ سحر انگریزان خواہد شد زیرا کہ ہر دو
 بیاس قومیت یک دل و یک زبان ہستند چون آن بدبخت بچنین کلمات قصور
 آنحضرت را از راہ ثواب باز داشت و آثار انکسار و شکستگہ بر ناصیہ حال حصار ظاہر
 گردید آنحضرت صلاح در آن دیدند کہ ہمہ اسباب تو شکخانہ و خزانہ و زنانہ و با جمیع اثاثہ
 و دیگر کار خانجات روانہ چیتل در رک نمایند چون متکفلان این امور حسب حکم اسباب
 جزو کل کار خانجات آن دولت برفیلان و شتران و بہل و پالکیہا برداشتند و آنحضرت
 با امر در نیاب کنکالیش فرمودند تا بدر الزمان خان نایطہ بلا تامل بحضور عرض کرد کہ قبلہ عالم
 بمحیر و تشریف فرما فی حضور روانہ شدن اہل حرم و محترمہ و خزانہ و شہزادگان و غیہ
 فدائیان ہمت خواہند باخت و شیرازہ جمعیت دار السلطنت از ہم گسیختہ خواہد شد
 ہرگز این عمل شایان ہمت قضا نہمت نیست پس آنحضرت بطرف آسمان گاہ کردہ
 آہی سر بر کشیدند و فرمودند بر ہر چہ رضای اوست راضی ہستیم تا بفسخ عزم خود پرداختند
 اما بارہای بستہ ہچنان در تو شکخانہ گذاشتند و غازیخان محبوبس ہمدان روز بہ تجوینہ
 بدخواہان دولت از دست یلان کشتہ شد حاصل کلام چون دیوار قلعہ شکست و رنجیت
 گردید این خبر ہم بہ سمع مبارک رسیدہ بود چون در آخر ماہ دلیقعدہ یعنی بیست و ہفتم ماہ مذکور

از غیب بر قصور و قوتور بعضی حرام خواران دولت اقف گشتند بجی فردای آن وزیر کاغذ
چند اسم از خط خاص نوشتند و حکم قتل آنہا نیز مندرج ساختہ چپہ بہت نواب میرین الدین
دادند و فرمودند کہ این شب برابرین نوشتہ عمل نمایند تا ضبط دولت شود نواب
غافل از شعبہ بازی فلک ناساز سر در بار کاغذ مذکور واکردہ مطالعہ می نمود و در اثنای
مطالعہ فراموشی کہ حاضر بود و از نوشتہ و خواندہ بہرہ داشت بر آن کاغذ گوشہ چشم منحوس
انداختہ دید کہ اول نام کاذب یعنی میر آصف معلوم در آن بود پس آن بدنجست سیماہ
این خبر را و رسانید و گفت این شب بر شما شب گوز خواہ شد و بمجر دستماع این معنی
بجای خود خبردار شدہ وقت نصف النہار محافظان برج و بارہ طرف قاضی کشہ
بہ بہانہ تقسیم ماہیانہ طلبہ ششہ نزد مسجد علی جمع کردہ منتظر فرصت بودند و سیلیمان شوکت
آنروز کہ بیست و ہشتم شہرند کو تخت الشعاع بود سوار شدہ دیوار شکستہ قلعہ را مشاہدہ
کردہ بیلداران را بر دست آن حصار نامزد ساختند و سایبان رزنگار برای تشریف
داشتن خود بر فیصلہ برافراشتہ معاودت بہایون محل فرمودند چون اہل تقویم از رو
حساب انجم و گردش فلک خانہ خراب مردم آن روز را بنام نامی از روزیدہ گرفتہ باتفاق
عرض کردند کہ دوپہر ہفت گھڑی امروز بزوات حضرت گران ترست کہ قلعہ ہم بخبار
نخواست نشستہ صواب آنست کہ حضرت تا شام در لشکر تشریف دارید و صد قدر
راہ خدا بدہند اگر چہ قول منجان پسند رای والا نیامد اما بہ تہیہ سامان صدقہ کہ بدلا
ارضی و سماوی میتواند شد فرمان دادہ بجام شتافتہ بعد غسل بیرون تشریف آوردہ
یک زنجیر فیل با جمل سیاہ و چند دروگوہر معہ نقرہ و طلا در چہار گوشہ جل بستہ بہ برہنہ
بخشیدند و چند مردوزن غریب و محتاج را جمع کردہ روپیہ با مع پارچہ تقسیم کردہ و شیخان

خاص تسلیمند اگر چه یک لقمه بعد بر چیدن الوان نعمت اطعمه اخیر برشته تن سوار
فرمودند و دیگر لقمه تا بدمان مبارک رسید اما قسمت نبود که ناگاه فغان و اوایل و غوغا
شهر این بسیم شریف رسید تا لقمه که برداشته بودند انداخته از حاضران استفسار فرمودند
که چیست عرصن کردند که سینه غفار دولتخواه از گور توپ مورچال جان نثار گردید و
و کمینداران مرحله یورش آوردند پس دست از طعام شسته فرمودند که ما هم غنقریب
میریم فوراً بر اسب ماده سوار شده با چند پیادگان از راه دریچه چوی که نربان کنه
بلی دومی نام دارد بطرف علم تیری غری متوجه دفع خصمان گردیدند و نمک حرامان
قابو جو مجروح شهید شدن سید برحق از قلعه با شاره پرا نیدن و مالهای سفید سپاه
انگیز را که در جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کرده بوقت دوپروسته گهڑی طبل زدند
سپاه فرنگ و دیگر لپٹن با از راه شکست حصار پیش از آنکه سپاه منصوبه برج و بارهای
آن طرف حصار مجتمع شوند صعود کرده باندک سعی قلعه تسخیر نمودند اهل حصار اگر چه در مقام
دفع آنها بزودی در آمدند و به تیغ و تیر راه عبورشان گرفتند اما از هر جانب فتنه
برخواستند که تدارک آن بسبب سبب میسر نگردید تا جمله سراندار شده ناموسها را با
مال و منال و احوال و ائصال خود به سپاه خصم از رانی داشته خاک مذلت بر سجیان
خود با میختند بمقارن این حال آن بد بخت مغتری هر گاه سوار می خاص بطرف علم
بقیری رونق افرا گشت خود از عقب رسیده دریچه مذکور را بند کرده راه سلامت سلطان
دین پرور مسدود ساخت و خود به بهانه آوردن کومک اسب سواره بیرون در تاخت
و تاسیوم دروازه کنج عام رسیده بدربانان گفت که بعد رفتن من زود در را بند سازید
دران حال شخصی پیش آمده زبان لعن و طعن بر کشاد و گفت ای ملعون باد شاه دین پناه

دین پناه را بخالفان سپرده جان خود سلامت میبری من سزایش بکنار تو می نهم پس
 بیک ضرب شمشیر او را از اسپ بزرگین پاداش در انداخت و دیگران بهجوم کرده او را
 بخاک برابر ساختند و تن ناپاکش را در بول برآز کشیدند و نواب میر معین الدین خمی
 و سید اشرف میر میران بکنار خندق آنطرف جام شهادت نوشیدند و شیر خان
 میر آصف چنان گم گردید که باز نشانش پیدا نشد چون سلطان جهان پناه نیکو مشاهد
 کردند که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صریح حرام خوری کردند بر دآن
 در یکچه رسیده هر چند در باب افتتاح آن در به در بانان امر فرمودند اما کسی نتوانست
 حال سلطان با جاده و جلال نگشت علاوه بر اینکه میزدیم قلعه را خود با چند پیادگان
 بر سقف آن در یکچه ایستاده بود پاس نمک گذاشته پاد جاده گمراهی سپرد و قصه کوتاه
 چون حمله آوردان شلک زنان از عقب متصل رسیدند آنحضرت بشجاعت تمام بر آنجای
 حمله شیرانه کرده اگر چه جای تنگ بود با این از تفنگ و شمشیر دو سه کس از جان ر بوده
 بر روی مبارک خود زخمهای کاری برداشته جام شهادت نوش فرمودند و انانیه
 و انا الیه راجعون پس خرابی حال سلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان را ناگفته
 به و فراموش نیست افسوس مالیده بر آستان ماتم نشان جمع گردیدند و بر حمله آوردان
 دو سه شلک پرانیده دست از جنگ برکشیدند پس مجموع خرابی و اموال و اثاثه شوکت
 و دولت خداداد که خارج از حیطه حد و شمار بود دستخوش تاراج انگیزیان گردید و سپاهیان
 که از دستبرد کمی سامان آذوقه و گرانی غله که به دور و پیه یک آتار برنج آنهم در لشکر مغول
 بعضی وقت بهم میرسید و یکران گوشت گوسفند سه رو پیه قیمت داشت و یکشت پاره
 پنج گاه به دور و پیه می از دید جان لب سیده بودند یکبار تو نگزیدند شهرآوردگان جمع است

و محل زمانه و کریم صاحب برادر خور و حضرت شهید اکبر اچار اسیر و دستگیر گشتند فتح حیدر
سلطان میر لشکر که باتمامی سپاه و فیلخانه و پاگاه و اسباب سلطنت و جابه بر سواد گرمی کُته
نزول علام و اخلام ساخته بود باستماع این واقعه جان کاه از اینجا کو حیدر بطرف چین ایستاد
شتافت سرداران انگریز بعد دریافت تحسین بسیار غش مبارک مظلوم را برداشتند و
در پالکی انداخته شب در تو شکنجانه داشتند صبحی نسبت به نهم شهر ذیقعد سنه یک هزار و دویست
و سیزده هجری بتمامی فرزندان و خدمتگذاران و مدام دیدار آخرین نموده بعد ثبوت و یقین
که سلطان دین پرور همون است اجازت مدفون دادند تا در لعل باغ اندرون مضجع
منوره نواب مرحوم یعنی بردست راست بهمد زمین آرمیدند از کشمکش حرام خوان
وارستند آه انیقدر موادشان و تنزک خیل و حشم بیک گردش چرخ حیل ساز کس
ندانست که چه شد آری دنیای ناپایدار کارگاه عروسیست بر متاع قلیش این شریفین
چرا و بدین بوقلمونی عمارت کاخ عمر به ثبات که شعبده پیش نیست چندان فریفتن
محض خطا که آغازش عبرت و انجاش حسرت بوده است قطعه

که صراحتش عاقبت زنج نگیرد	که بند حادثه بردست پای او ننگند
---------------------------	---------------------------------

چند ابیات در سبک تاریخ این واقعه از طبع مرثیه خوان کشیده شد نیست نظم

خون خود در نیت فی سبیل الله	پیو سلطان شهید شد ناگاه
شده در روز شنبه حشر عیان	بود ذیقعد بیست و هشتم آن
خون زد یوار و در روان گشته	هفت ساعت ز صبح بگذشته
بادشاهی نمود هفده سال	زیست پنجاه سال با اقبال

دشت در دل همیشه عزم جهاد آه تاراجی ملکین و مکان ۱ شده خورشید و مهر بر شریک ۲ چون غم او بجز وکل دیدم ۳ گفت بافت ز نیم آه به تفت	گشت آخر شهید حسب مراد خون بگیرد اے زمین و زمان ۱ آسمان سرنگون زمین تار یک سال ماتم ز درد پر سیدم نور اسلام و دین ز دنیا رفت
تاریخ دیگر نان بیوه شکسته شد ۱ نسل حیدر شهید اکبر شد ۲	نیز ماده تاریخ است شخصی ازین مصحح کرم بتعمیم آه یعنی ششش عدد تاریخ برآورده
بالغرض کار گزاران قضا و قدر آنچه که در حیزا مکان مشیت خود داشتند بطور ساینده سایز فیل و شتر و فرس مجموع و استر خزاین و تمامی اموال و غنائیم و جزو کل اثاثه آن دولت تبصره انگریزان در آورند پس تحت تبار شکست یافته مع زیور صرع و پد کهای جواهر و مالهای مرورید و غیره صند و فچه صند و فچه هراج و باقی تمام کار خابخات تاریخ گردید و سلطانی بفرنگستان روانه گشت تا بعد یک هفته قمرالدین خان که همون روز از خدایخواست بخوشی تمام فایز خدمت جنرل هارس شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از بلاد گرم کنده باشد درست کرده نوبت زمان بآن سمت شتافت و فتح حیدر سلطان هم چون آثار بید و لمتی و عجب هراس بیعایت با اتباع خویش مشاهده نمود و سخنان تسکین و دلاسا که مضمون نشانده نش بر سر سلطنت وراثت دران مبشر بود از زبان سپه سردار انگریز و غیره سرداران شنید عزم رزم و پیکار از دل محو ساخت در آن زمان اگر چه چند شجاعت کیش کار آزمای مثل ملک جهان خان که خان مذکور بعد شهادت سلطان مغفرت نشان از قید ربائی یافته بخدمت فتح حیدر رسیده بود و سید ناصر علی	

میر میران و غیره و چند آصف از آشتی منع کرده ترغیب جنگ نمودند و عرض ساختند که سلطان مغفور فقط جان خود را فدای رضای حق ساختند اضلاع ملک سیر حاصل و قلاع مستحکم و بقای قلب هنوز در ضبط گماشتگان سرکار اند و لشکر پیاده و سوار با بیان حرب پیکار موجود اگر عزم ملک گیری و دم بهادری باقی است همین وقت است ما همه فدائی و ارمیکو شیم اما آن حیدر شش با این شجاعت ذاتی باغوا سی پر نیاز نازدار که در صد و شصت آن دولت بود و تبرغیب یگر بدخواهان حضوری که هر یک از فرزندان محبوب خود را یاد کرده پاس نمک گذاشته بودند قریب خورده دل برضای او شان نهاد و التماس هواخواهان را یک قلم نامنطور ساخت آخر الام دست از سلطنت و مهام دولت برداشته فایز ملاقات جنرل حارس گردید بعد ازین با استصواب و استرضای خاطر اهل مجلس مدراس طفلی پنج ساله از اولاد راجهای میسوری بنا بر نام بر مسند وراثت در میسور متمکن کردند و ملک سی لک هون بدیوانی و تجارت پر نیاز نازدار بر او بحال داشته شد تمامی فرزند و خیلخانه سلطان خلد آشیان که چند خادمه مانده بودند معه کریم صاحب توابعش داخل قلعہ رای و یلو گشتند و مدد خرج معقول تبعدا و ابا هیانه به هر یک شاهزاده مقرر نموده شد تا حالت تحریریمه شهنزادگان اندرون قلعہ مذکور سکونت میدارند تفصیل آسامی شهنزادگان این است محی الدین سلطان -

حیدر علی سلطان المخاطب بر فتح حیدر از بهمه برادر کلان تر است - و عبد الخالق سلطان - و معز الدین سلطان - و شهبان صاحب سلطان و شکر الله سلطان و غلام احمد سلطان - و غلام محمد سلطان و شورو الدین سلطان - و یسین صاحب سلطان مع دو برادر یکی جامع الدین سلطان دوم نور الدین سلطان

باتوابع ومتعلقان زنانه خود ما بسرمے بردند پس جنرل موصوف بحیج وجوه ممکن خاطر
 شده تاجیتل درگ رفته تمامی قلاع کوہی و بقاع صحرائی لضبط خود آورد و در بعض
 جاها تہاجات گذاشته معاودت بمدراس نمود و باکر نل ریڈ و جنرل فلای بہادر وغیرہ
 روانہ ولایت خویش گردید و ملک گتی ورتن گیری و مرکسی و ہرین ہلی والی گندی
 و پنوکندہ و مڑک سرا وغیرہ چندی داخل ممالک حیدر آباد شدہ بود سپس در سنہ
 یک ہزار و دوصد و پانزدہ ہجری در تنخواہ باز بہ انگریزان منتقل گشت ملک جہان خان
 کہ بیک سپہ سوار سی راہی شدہ بود در اندک مدت بحسن سعی و قوت باز وی خود
 ترقی کردہ سی ہزار سوار و پیادہ جمع نمودہ شورشل افزای جوی مابین کشنا و تنگ
 گردیدہ بود و بوجہ صوبدارانی گندی وغیرہ نیز باو اتفاق کردند خان موصوف
 بطقداری حاکم کولاپور بیک حملہ بشیرانہ سرکوکلہ مرہٹہ و پیرسرام ناظم مرچ بریدہ بر سر
 نیزہ گردانید آخر بالشکر انگریز کار افتادہ بعدزد و خورد و فراوان و کوشش و شش
 بے پایان کہ شب او علی الاتصال روز جنگ و جدال واقع می شد و دفع مجاہدہ و مجاہد
 بہ آسانی صورت لبست اگرچہ درین مدت فتوحات بسیار و غنائیم بیشمار حاصل گردید
 لیکن چون قلعہ و حصینے لضبط خود نداشت کہ پناہ سپاہ تجملات خود باشد لہذا او عمدہ
 مجاہدہ انگریزان کہ طرفہ کمر بشکست او لبستہ بودند و در حالت کوچ و مقام توپ خانہ
 آتش بار را مقابل و کشیدہ در کار داشتند و در حرکت و سکون و خواب و بیدار
 توپہا سر میدادند ازین جہت در لشکرش خستگے بسیار راہ یافتہ عالمی رہ نور و کوچہ
 شہادت و جراحت می شدند بدر آمدن نتوانست بعدد و سال بسبب قصو
 افغانہ کرپہ و کنول در سواد کوتال بہنواز دست سپاہ انگریز لشکر خان در ہم و بر ہم

خورد که جز نامی بیادگار زمانه نگذاشت و قمرالدین خان چندی بهوس ریاست دست و پا زده آخر بر ضیعه مملکت که ناگفته به پناه و حسرت جان داد مگر چپند سردار سلطانی مثل بدر الزمان خان و غلام علی خان اپچی و محمد رضا خطیب و چند میر میران و سپهداران و برادران برهان الدین یعنی پسران لاله میان و غلام علی بخشی کنده چار و غیره مواجب معقول یعنی زر مشابره حق سعی خود از کمپنی انگریز می یابند هزار آفرین و تحسین بر بهمت و کار دانی ایشان باد و در سالنیک هزار و دوصد و پانزده هجری حیدر علی نامی بن کریم صاحب زمره سلطانینان خروج کرده بطرف مرهت رفته است

ذکر اخلاق و اطوار حمیده و پسندیده اختراع آن نیکویش سرخاموشی آنکه

اگر چه محامدا خلاق آن برگزیده آفاق از بس شتبار محتاج بشرح و بیان نیست اما مجمل بر حسب ضروری چیزی می نگار د که در مجلس آنحضرت آداب خسروی و شان دارائی معلوم بود و آنحضرت از هر علم بهره وافی برداشته انشا پر داز و درست سلیقه و دانشور معامله فهم بودند و در مشیت مهام برهنه مونی غیر محی محتاج نبودند خوشال و ضاع پسندیده اطوار و جواهر شناس و تدردان اهل علم بودند و در پرورش و تربیت اهل اسلام جهد بلیغ می نمودند و از دیگر قوم متنفر بودند کسی تعظیم نمی دادند و نشست در بار از صبح تا دو پاس شب و بعد نماز صبح یقراآت و تلاوت قرآن المعظم همیشه عادت داشتند و همه اوقات با وضو سحر در دست می ماندند طعام دو و وقت تناول می فرمودند و تمامی اُمرا و شاهیگان بر سفره حاضر می شدند از روزیکه فیما بین لار و دارل و الس صاحب بهادر سپهسالار انگریز و خود بدولت صلح گردید بستر چهار پائی و نهالین و توشک ترک کردند و بر زمین چپ

چند تختان پارچه گنده که کاهادی نامند گسترده شب چند ساعت بر آن آسودند و اکثر اوقات در اصطلاح فرس سخن میرانند و وقت تناول طعام تا دو ساعت مقرر بود درین فرصت حکایات مناسب هر محل از کتب متداوله تواریخ سلاطین عرب و عجم و ذکر ادیان و حدیث و سیرت بان مبارک ارشاد می فرمودند و از بعضی ندامت نامه های شایسته و لایق هر مقام استماع می فرمودند و نهریات لایعنه و بهفوات بے معنی را که از عاده آن کسورین و امانت اسلام ثابت باشد در بزم آن شاه دیندار مدخلی نبود و از بهر تفنن مزاج و مباح که آئین دینداران ذوی الاحتشام است گاه گاه قصص ملاحظه می فرمودند با این در هر امر مسرف هم نبودند و لباس هم بقدر احتیاج پسند خاطر داشتند و از لباس نگیں که نماز بدان جایز نباشد برخلاف ایام ماضی احترازی فرمودند و در سفر و سواری بعضی اوقات کوچه زرد یا سرخ ببری زرد و زری می پوشیدند و از بالای دستار زیرین نخ مبارک رومال سفید می بستند و احدی را حکم بستن رومال سفید نبود و در آخر عهد خود دستار سبز رنگ شعله دار بطور عربان می بستند و یک طره مصع بر سر می گذاشتند و عزت بخش اهل هنرمی بودند و در نماز و روزه و دیگر عبادت دینی جهد داشتند و بهمه اهل اسلام را درین امر اعلام می نمودند و برخلاف عادت نواب مجرم شعر مژگان و ابرو و بیروت نگاه میداشتند و ریش مبارک که زرنخی بود کشتن آنکه می تراشیدند و در حیا سر آمد وقت بودند چنانکه از ایام بلوغ تا وفات سوآشتالنگ و بند دست بمشاهده کسی نیامد و در حمام هم همه بدن پوشیده غسل میکردند چون در تمام مسلم و خدا داد اکثر زنان هندو که سر و سینه کشاده بسان حیوان میکردند حکم فرمودند تا کسی از زنان بے قباچه و برهنه سر بیرون نیاید پس آن رسم بجایانی از انجا برخاست

و در امر حق شناسی یکتائی داشتند اتفاقاً روز عیدی که بنابر ادای مراسم تهنیت محل
سرای پدر مرحوم شتافته بودند بعد سلام و نیاز مادرانه و تقسیم سلاخ ساعتی همونجا بستر
آرمیدند در آن اثنا دو منظومه نواب مرحوم که شکیده و جوان سال بودند و الله اعلم بالصواب
اراده شان نیک بود و یاد از حجه های خود برآمده پای مبارک می مالیدند بقارن اینحال
آنحضرت بیدار شده نگاه کردند چون دانستند که هر دو مادر خود میشوند بر عمل آنها غضب
آلود گذشته بر خود لرزیدند و فرمودند که شما مادران من اند این چه جرات دور از ادب
بود که کردید پس باین روسیاهی فردا به پدر چه جواب گویم بعد از آن خواهجہ سرای را
طلبیده هر دو را چنان بیسیاست رسانیدند که عبرت دیگران شد و شجاعت
و دلیری از همه پید طولی داشتند و در اسپ تازی و نیزه بازی عدیل و نظیرشان در
جهان نبود و در هر باب اختراع تازه بعمل می آوردند چنانچه سنه محمدی که سابق ذکر است
واسامی ماههای شمسه که این ماه و سالها درین ملک در اصطلاح هندوی مروج است
چون بحساب دفاتر ضرور افتاده با اصطلاح فارسی تبعداً ابجد هوز حطی برآورده
رواج داده بودند که آن نیست احمدی بهاری جلوی دارائی ماشمی
واسعی زبرجدی حیدری طلوعی یزدانی ایزدی بنائی و در آخر سلطنت
خود نامهای مذکور را طرح داده این نامهایاد فرمودند احمدی بهاری تقی
ثمیری جعفری حیدری خسروی دینی ذاکری رحمانی ربانی زکی
بدستور اسامی شصت سال که در عربستان و ترکستان باین الفاظ مشهور است
سال اول قصواط سال دوم عالمات سال سیوم صراط سال چهارم غیاط
سال پنجم مستقیماط امثال آنحضرت تبعداً ابجد بحینین الفاظ سال اول احد

سال دوم احمد سال سیوم آب سال چهارم جا سال پنجم باب سال ششم
 سال هفتم ابد سال هشتم جاد سال نهم جاه سال دهم اوج و امثالہ نویسانند
 و ہون و رویہ ہای مسکوک کہ از ذکر سابق ظاہر شدہ باشد مزوج ساختہ بودند -
 صدیقی بہمون ضرب سککہ بر رویہ قمیتیش شانزدہ رویہ و فاروقی ہون یک
 طفرش نام مذکور و طرف ثانی حروف ح و ا مای رویہ و نقرہ بوزن قمیت دو
 رویہ بود ہچنان باقری نیم رویہ جعفری پا و رویہ کاظمی دو آنہ رواج دادند و سلم
 را راحتی و آنہ را آہ میگفتند و نامہای پیودن غلات این بود و آثار را کہ بیست و چہار
 فلوس وزن است دکن را کہ چہل آثار است و کمند می را کہ بیست و ہشت احیا میخوانند
 سوای این توپ ہای تادرہ شیردہانی و تلفنگ دو ضربہ و سہ ضربہ و مقرض و چاقو و
 ساعت نما و خنجر با بنام صفدرہ و سپر بافتہ کہ تیر و گولی بندوق بر آن کار گزینی شد طیار
 میکنانیدند و نمونہ اقسام بات ہر دیار مثل شال و مخمل و کچواب و بنات و غیرہ
 می بافانیدند و لکوکمازہ درین کار خانات می پیودند با این پاس اری دین محمدی
 و آئین سنت و جماعت بر جمیع امور مقدم داشتند و از مکروہات و منابیات غیر مشروع
 خود ہم محترز می بودند و بتامی ملازمان خود از ان منع می فرمودند و حکما مہادر ہر باب
 و ہر کار خانہ علیحدہ علیحدہ بقید چند اقلام ترقیم ساختہ بودند لکن ہر کس را کہ از یک خدمت معزل
 می کردند بعد تنبیہ و تادیب باز او را بہمین خدمت مامور میفرمودند لہذا در سلطنتش خللہ
 عظیم واقع شدہ آخر الاملک و مال برباد رفت و بر پیشانی فرامین و پردہ انجات توکید
 از دست مبارک خود تمام بسم اللہ بخط طغرامی نوشتند و آخر آن دستخطش خاص میبود

خانه کتاب انصاف علیکم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والمنع انجیکه جو آتم بخدا شد میسریم به هرگاه که جهان مطاع خورشید شعاع
 فلک ارتفاع لازم الاتباع حضرت دل صفا مثل نسبت باین ریزه چین خوان فصل
 اهل کمال شرف نفاذ یافت که واقعات صدق آیات سلطنت و فرمانروایی جمیع احوال
 ملک گیری و کشور کشائی و بختن دان خطه بالا کھاٹ را بنجامه رست بیان و قید
 کتابت و حیرت تحریر که سلاست تمام داشته باشد در آ رو هر چند بعضی علایق و احوال
 و قلت فصاحت این صناعت و کثرت مشاغل و چه معیشت و محنت مسافرت مانع این امر
 خطیر می شد و شک تفرقه بر نشیبه جمعیت دل می انداخت و خاطر نکته یاب رمز آفرین
 نیز بزبان عجز از تقریر کمالات علیّه و محامد سینه می گفت که مورچه بی زبان را
 چه باری که کوه را بردارد و مکس را کجا طاقت که بار کران بردوش کشد اما تابع امر
 و انقیاد و حکم حضرت موصوف بوده بی تکلفات عبارت آرائی بنزیم سطر چندان
 احوال ملک ستانی و قضایای حکمرانی و صفات جمیله و اخلاق حسنه و حکایات
 داد و دوش و وقایع مکرمت و بخشش و تحایق و دست نوازی و دشمن گدازی

و تفصیل اسلام افزائی و کفر شکنی عالم پروران موصوفه پر ختم و دامن کلک در رسلک را
 مکذب و دروغ که شیوه باد فروشان پست بهمت و عادت هرزه گویان کوتاه
 فطرت است ملوث خستیم و رجای واثق از شجر اوکان و توابعان سلطانان نیست
 که این نسخه را به عین نوایش و الطاف و بغور و پرداخت انصاف ملاحظه و مطالعه
 فرموده بر حسب استعداد حسن توفیق صله و افرا بصاعت که حاصل زندگی و مقتضی حوائج
 بشری و سرمایه نازش به بی بضاعتان همون تواند شد عنایت فرمایند و بهمت
 محنت کشیده را به جملاع آفرین تحسین بیاورند یا رب این کار بسته باغستان خیال
 مقال که بزمک و بوی احب آوازه رسا و تمند و الا ترتب عالم پرور سپهر است
 بهست خورده چنان پریشان مقال برهم خورد کی اوراق جمعیت مبنیاد و این ترانه
 ساز و سر و پیرایه نقش شوق که نغمه حقیقت حال خند یو سکند نقش و اسطوره
 خوش و خروش شسته برانجخته در انجمن ارباب وجد و ذوق به بصیرت سراسر
 خارج آهنگ روزگار خموشی گزینا و بفضل روز جمعه تباریخ بهستم شوال المکمل
 ۱۲۰۰ هجری یک هزار و دصد و هفتاد بود و خاطر از محن و مشاق
 تردد و تلاش و کاوش لفظ و معنی مناسب محل
 نجات حاصل گردیده **قطع**

نسخه و لیدر شد و تمام

خاطر جمع شد بفضل آله

سال تاربخ ختم آن خردم **بے** کذب گفت کرد و شاه

بسم الله الرحمن الرحیم

اعلان حب الايقان

این نقل از دوم کتاب نشان حیدرست حسب فرمایش سکنه مرتب و اسطوفطرت و از نهمت فریدون شوکت قدر شناس اهل نه گیسین خمس فرزند بهادر و دام اقباله حسن صحت و صفوت عبارت بقدر حوصای خود که بمطالعه آن بیچکس را وقت نیفتد ترقیم ساخت و نقول کتاب مذکور که از ویلو زنگنه سروران اینجا رسیده است از مسوده منشوس بعضی کاتبان تمهید مطالعه آن نسخه در حاتم بلا اطلاع نقلش برداشتند و جایکه صاف مفهوم نشد عبارت و دیگر ترشیده نوشتند و اشتباه اصل فقرات و نشین و استعارات گزین بسبب عدم دریافت اشارات متن و حایه قطع کرده اند لهذا آن نسخه نسبت این مبضیه سراپا غلط واقع شده امید از صاحبان و الافطرت آنست که اگر کتاب مذکور بلا اشاره نقل سوم و چهارم و امثاله که ازین رتبه تبسطیر خواهد رسید به دست شده باشد ازین کتاب صحت گنایده مطالعه نمایند اگر معری از اشاره مذکور بود سر سر غلط انکاشته بمطالعه اش نگرانید منبه و کرمه و کاتب این کتاب را نیز باید که بعد از آنش این عبارت هم بتبدیل القاب و اسم مکتوب الیه آخر آن به تحریر و آرد و سنه تمام نقل نکند بیکصد و دویست و صد و دوازده و دستخط خاص حاکم کتابت بنی حیدر علی صاحب قبه که مانی عفی الله عنه عفی الله عنه و نوبه بود.

اگر پرسندگان کاتب کجارت

مکوبگر سخت از دست زمانه

خاتمه الطبع

الحمد لله الذی جعل سیر المتقدمین نصیحة للتأخرین واصلح بالهم هذا تبه سید المرسلین الذی اغنی لواء الدین
 المتین الی یوم الدین صلوة الله تعالی علیه وعلی آل الطیبین الطاهیرین اما بعد پیغمبر زو سجدان خوشه چین
 خدمت گزین اہل فصاحت بلاغت اختر الزمین سید شیر حسن خالف حاجی سید احمد حسن صاحب امر و مہوی
 نجوت والا نزلت تشاوران بحر فصاحت سباحان نھر بلاغت غواصان عمان کنایت اقبالان عفان
 رمز اشارت مست عرض را تنبہای جنای قبول و راز میگرداند کہ در این ایام مبارک انجام کتاب ستطاب حاو
 حالات خواقین جامع واقعات سلاطین مہین شجاعت قیصری منظر مبارزت صفدر غنی اعنی
نشان حیدر تصنیف انیف عالم کجای نہ تمانہ لھم الھام نحن نقص علیک احسن القصص ہم
 انعام خطاب ارسطو نفس کردارہ سخن و خجراتی محور علم سیر و تاریخ دانی سید حسینی علی کرمانی کہ ہر حرفش
 تازگی بخش روح و روان و ہر پیش شجاعت انجمن دل و جان جہنم بخش سہرہ خطاب شوق زار بسوا کوشش
 حشمان سر بیان جان شمار نقطہ اش از حال لالہ زحان علی ترہ شش از قوس قزح بالاتر نہج کتابش عطا
 قلم کشیدہ طرز بخش رنگ ہر جنبان پریندہ نظر ناظرش کسیر بسوز و زو طالش اثر رنگ چنی مرد و شتری
 نہار جان خریدیش قلم کہ باو اگر رفتارش اعجاز بلاغت و فصاحت زبان حال مد انا انصح الیک انما خیر
 اللوح لقلم میدہد ایجاز عبارت و کثرت ستعارش کوس اعلان مملو عن الحکم مثلوا العرب بحکم یحسین
 استقام و سعی بالاکلام و ضربت کثیر اجزان نشان سراپا لطف احسان منظر فنص عمیم متوقع اعظم حساب کا
 عبد الکریم و صاحب رحمۃ اللہ صانہا لہد را بی افادہ یقین کتب سیر و قین علم جہت اسلامی کا فرمودہ تاریخ ۱۳۰۵
 و صد ہفت ہجری مطابق کیم جو کانی کہیزار و وشتندہ نو و سیدو بطبع خود می نقتح لکریم واقع بمبئی طبع نمود فقط

صبر علی - ن

۱ د ۳۳ ف

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ دستخط
کی گئی تھی، مقررہ مدت سے زیادہ رٹ ہونے کی
صورت میں ایک آنہ پر یہ دبر انداز لیا جائے گا۔

۲۷/۱/۵۲

